

از شیخ صفی

شاه صفی

از تاریخ سلطانی

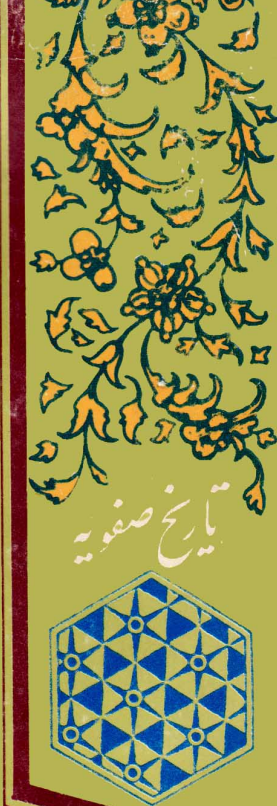
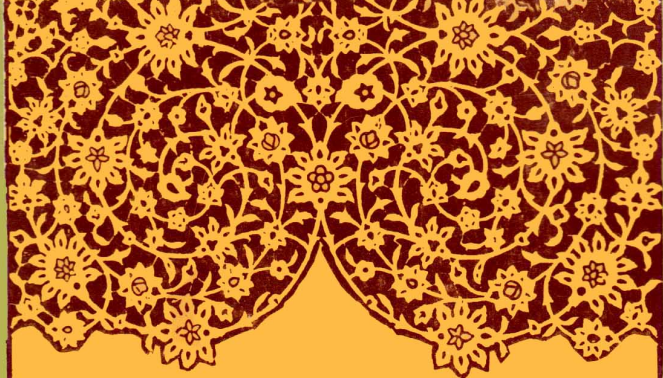
تالیف

سید بن مرتضیٰ حسینی استرآبادی

با تمام

دکتر احسان اشراقی

تایخ صفویہ



تاریخ سلطانی

از شیخ صفی تاشاه صفی

سید حسین بن مرتضیٰ حسینی استرآبادی

بکوشش دکتر احسان اشراقی

تاریخ سلطانی از شیخ صفی تا شاه صفی
تالیف سیدحسین بن مرتضی حسینی استرآبادی
بکوشش دکتر احسان اشراقی

●
انتشارات علمی

●
چاپ دوم / پائیز ۱۳۶۶

چاپ، چاپخانه بهمن

تیراژ / ۳۰۰۰ نسخه

مرکز بخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در
بزرگ دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸ تلفن ۶۶۰۶۶۷



پائیز ۱۳۶۶

فهرست مندرجات

۷	پیش‌گفتار
۱۳	در بیان انساب سلاطین صفویه
۳۱	ذکر احوال سلاطین صفویه [شاه اسماعیل]
۳۳	وقایع مدت سلطنت
۵۳	شاه طهماسب
۹۴	اسماعیل میرزا [شاه اسماعیل دوم]
۱۰۱	سلطان محمد
۱۳۳	شاه عباس [اول]
۱۳۹	وقایع مدت سلطنت
۲۳۵	شاه صفی
۲۶۳	اختلافات نسخه دوم و فهرستها

پیش گفتار

کتاب حاضر که حوادث دوران بین زندگانی شیخ صفی الدین اردبیلی تا پایان حکمرانی شاه صفی را در بر می گیرد، در واقع بخش سوم از کتابی است در تاریخ عمومی موسوم به «تاریخ سلطانی» اثر سیدحسن بن مرتضی حسینی استرآبادی که در روزگار شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۶-۱۱۳۵) می زیسته و در سال ۱۱۱۵ هجری قمری این کتاب را بنام او تصنیف کرده است. در بیان موضوع کتاب و انگیزه تألیف آن نویسنده در دیباچه چنین آورده است:

«سبب تألیف این کتاب صریح شریف و خطاب فصیح منیف که قوی ثیل سال ترکی مصادف هزار و یکصد و پانزده هجری، سال دهم جلوس میمنت مانوس نواب کامیاب سپهر رکاب نقاوه مصطفوی، تازه نهال بوستان مرتضوی، خلاصه سلاطین صفوی...»

شاه سلطان حسین آن که بست چرخ را عدلش از تعدی دست

.....

اتفاق اوفتاده، این است که داعی کثیرالتقصیر، ابن سیدمرتضی الحسینی سیدحسن استرآبادی از روی کتب تواریخ احوال و انساب حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و ملوک و سلاطین نامدار کامکار و سادات رفیع الدرجات موافق قانون حساب و علم سیاق دفتری طرح نموده بود. بعضی از دوستان تکلیف نمودند که به انضمام تشخیص احوال ملایکه و شیاطین و حکومت بنی الجان و کیفیت آفرینش عالم تا حضرت خاتم صلی اله علیه وآله و سایر فواید مرقومه به عنوان کتاب در تحت هر باب به بیاض برده شود. لهذا به قلم تحریر درآورده، منظور نظر دوستان گردید و به «تاریخ سلطانی» موسوم شده مشتمل بر سه باب که در صفحه روزگار به یادگار باقی مانده و متوقع است که اگر سهوی یا ترکی واقع شده باشد به قلم اصلاح در آورده و این کمینه را

به دعا و فاتحه یاد نمایند.

باب اول— در بیان تشخیص احوال بلائیه و شیاطین و جن کیفیت آفرینش و مدت حکومت بنی الجان در بسیط زمین، خلقت حضرت آدم علیه السلام تا حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله و باقی حضرات مطهرات سدره مرتبات عرش درجات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین و اولاد گرامی ایشان و وقایعی که در این مدت روی داده و تحقیق احوال خلفای ثلاث.

باب دوم— در ذکر انساب سلسله ملوک و سلاطین کامکار و احوال ایشان و حکمای ما تقدم و پادشاهان روم و هند و تواریخ سابقه پیش از زمان هجرت نبوی صلی الله علیه وآله و بروج سنین و مشهور به زبان عربی و ترکی و فرس و هندی و فرنگی که در تحت هر فایده ذکر کرده می شود ان شاء الله تعالی.

باب سیم— در بیان انساب سلاطین صفیه صفویه ادام الله اقبالهم الی يوم القيام تا زمان نواب خاقان رضوان مکان شاه صفی نور الله مرقده و مراقد آبائه العظام. بنا بر مقدمه بالا، باب سوم این اثر که موضوع کتاب حاضر را تشکیل می دهد شامل شرح حال نیاکان شاه اسماعیل و رویدادهای دوران وی و شاه طهماسب و اسماعیل دوم و شاه خدابنده و شاه عباس و شاه صفی است.

نسخه هایی از تاریخ سلطانی که تا کنون شناخته شده عبارتست از:

۱— نسخه کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی که نسخه ایست کامل به خط نستعلیق محمدتقی بن محمدابراهیم اصفهانی مورخ به ۲۰ رجب سال ۱۲۲۲ هجری قمری در اصفهان با عناوین و نشانیهای شنگرف، با مهر و تملک محمدبن هادی حسینی ساکن قریه اسفیدواجان و مهر بیضوی («محمدبن هادی حسینی»)، با جلد تیماج قهوه ای در ۲۵۸ برگ و ۲۳ سطر ۳۳×۲۱ سانتیمتر (ص ۱۲—۱۳ فهرست کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی جلد ۷ شماره ۲۴۱۳). از این نسخه در حواشی کتاب تذکره القبور آخوند ملا عبدالکریم گزی، ذیل مزار هارون ولایت یاد شده و آمده است: تاریخ سلطانی از تألیفات سیدحسن بن سیدمرتضی حسینی استرآبادی است که در اواخر زمان صفویه در زمان شاه سلطان حسین در اصفهان تألیف شده و سه قسمت است. اول از سلاطین قبل از اسلام، دوم احوالات حضرت رسول (ص) و ائمه (ع) و در آن بسیاری از امامزادگان اصفهان را نقل نموده و بیشتر آنها از تذکره شیخ نورالدین حبیب اله نسابه عاملی نقل نموده که ما تمام آنها در رساله شجره طیبه امامزادگانی که مدفون در اصفهان می باشند نقل نموده ایم. سوم، در تاریخ سلاطین صفویه است. این کتاب نادرالوجودی است که به نظر دانشمند محترم و متمتع کبیر آقای حاج آقا بزرگ

تهرانی مؤلف «الذریعه الی تصانیف الشیعه» نرسیده است و در کتاب ایشان ذکری از آن نشده. يك نسخه از آن در کتابخانه واعظ دانشمند آقای سید ابوالحسن فرزند مرحوم حاج سید محمد کاظم واعظ کرونی موجود می باشد (ص ۱۹۲ رجال اصفهان یا تذکره القبور آخوند ملا عبدالکریم گری با حواشی و ملحقات به قلم سید مصلح الدین مهدوی. چاپ دوم ۱۳۲۸). حجة الاسلام دکتر سید حسین مدرسی طباطبائی استاد محترم، رونوشتی از باب سوم این نسخه را که کاملترین نسخ موجود است تهیه و در اختیار اینجانب قرار دادند که به پاس حق شناسی از ایشان و تشویقی که به خاطر چاپ این اثر فرمودند تشکرات خود را تقدیم می دارم.

۲- نسخه کامل دیگری از این اثر جزء مجموعه نسخه های خطی کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی وجود دارد. این نسخه به خط نسخ حاجی محمد نجف آبادی است مورخ جمعه چهارم رجب ۱۲۵۵ با عنوان و نشانیه های شنگرف که بعضی از عناوین نیز نوشته نشده است با جلد تیماج مشکی در ۳۸۷ برگ و ۲۴ سطر ۲۰/۵×۳۰ (شماره ۳۲۴۳ ص ۳۷ جلد نهم فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی). این نسخه ۳۳ سال پس از نسخه اول تحریر شده و اختلافات قابل توجهی نیز با نسخه اول دارد.

۳- نسخه کیمبریج، نسخه ای است ناقص و اواخر آن افتادگی دارد. این نسخه جزء کتابهای براون [(۱۵) ۱۶ H] فهرست شده و ضمن آن آمده است: تاریخ سلطانی تصنیف سید حسن بن مرتضی حسینی در ۱۱۱۵. انجام افتاده، در ۴۳۵ صفحه و هر صفحه ۲۱ سطر با نسخ روشن و عنوانین. در فهرست استوری (۱: ۱۳۴) نیز این نسخه چنین معرفی شده است: سید حسن بن سید مرتضی الحسینی، این اثر را برای سلطان حسین صفوی در ۱۱۱۵ در سرگذشت پیامبران و سلاطین قبل و بعد از اسلام تا صفویه تصنیف کرده است.

۴- نسخه کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی که تنها بخش مربوط به زندگی ائمه اطهار (ع) را از باب اول تا پایان باب دوم دارد. این نسخه به خط نسخ است و تاریخ تحریر آن ذی قعدة ۱۲۵۵، دارای عنوانین و نشانیه های شنگرف و صفحات نیز جدولهای شنگرفی دارد. روی برگ اول تملک سید علی بن ابراهیم و مهر بیضوی «حسن الحسینی» دیده می شود. روی برگ دوم مهر مربع «هوالله الخالق عبده محمد صادق» مشهود است. در صفحه آخر تملک «محمد حسین بن محمد سمیع» دیده می شود یا جلد تیماج قهوه ای در ۴۴۸ برگ و صفحات ۱۷×۲۴

در میان نسخه های یاد شده، نسخه شماره ۱ که به خط نستعلیق محمد تقی بن

محمد ابراهیم اصفهانی است و تاریخ ۱۲۲۲ قمری دارد از بقیه نسخه‌ها کاملتر است و من آنرا به عنوان نسخه اصل انتخاب کرده، باب سوم مربوط به تاریخ صفویه را از روی آن تصحیح کرده‌ام و اختلافات مهم این نسخه را با نسخه شماره ۲ در پایان کتاب به نظر خوانندگان محترم رسانده‌ام و چون دسترسی به عکسی از نسخه بی انجام کیمبرج میسر نگردید، چنانچه تا اتمام چاپ کتاب توفیقی در این زمینه بدست آمد اختلاف نسخه اخیر را نیز خواهم آورد.

در باره ارزش تاریخی «باب سوم از کتاب «تاریخ سلطانی» آنچه به صورت اجمال باید گفته شود اینست که مؤلف این کتاب کوشیده است تاریخ صفویه را از زمان شیخ صفی تا شاه صفی که حدود چهار قرن به طول انجامیده است، از کتب معتبر تاریخ و انساب استخراج کرده و آنرا به شکلی موجز و مختصر عرضه کند. مآخذ عمده‌ای که در این بخش مهم تاریخ مورد استفاده او قرار گرفته شامل کتابهایی است که اهم آنها عبارتند از: فتوحات امینی و صفوة الصفا و بحر الفوائد و عالم آرای عباسی و احسن التواریخ و حبیب السیر و لب التواریخ و تاریخ گزیده و بحرالانساب و تاریخ سلاطین ترکمان و مانند آنها.

مؤلف در دیباجة اثر خود اشاره می‌کند که از این کتابها به قدر مقدور استفاده کرده و مطالب را بر سبیل اجمال و اختصار آورده است. در واقع عرضه مطالبی به این تفصیل و گستردگی به نحوی خلاصه و فشرده، همراه با نقل قولها و ذکر مآخذ و منابع یکی از محسنات تاریخ سلطانی است. امتیاز دیگر این کتاب در اینست که مؤلف در بیان مطالب از بکار بردن عبارات پیچیده و متکلف که شیوه نگارش اغلب مصنفین و تاریخ نویسان عهد صفوی است پرهیز کرده و کتاب خود را با عباراتی ساده و در خور فهم خواننده روزگار خود عرضه کرده است و در عین حال از آوردن اشعار مفصل و عاری از لطف ادبی که متون تاریخی آن زمان مشحون از آنهاست بجز مواردی بسیار اندک خودداری ورزیده است. اما آنچه این نویسنده در باره منشأ دودمان صفویه و انساب سلاطین گفته است در حقیقت چیزی جز تکرار همان مطالب مورخان رسمی دوران صفوی نیست و او نیز نظیر ایشان از مطالب نسب نامه‌هایی استفاده کرده است که از زمان شاه اسمعیل بخصوص شاه طهماسب مورد تأیید قرار گرفته و افزون بر شرح حال شخصی و زندگی اجتماعی و کرامات مشایخ صفوی بدانسان که در آن نوشته‌ها آمده است در تاریخ سلطانی نمی‌توان یافت. بیان این مطلب که اصل و منشأ و حیات فکری و معنوی نیاکان شاه اسمعیل قبل از شیخ صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی تا چه حد با نسب نامه‌های مذکور انطباق داشته است به روشنی معلوم نیست و آنچه این ابهام را

تقویت می‌کنند اینست که اساسی‌ترین کتاب مربوط به زندگی و حالات شیخ صفی‌الدین نیای بزرگ صفویان یعنی صفوة الصفا که به سال ۷۵۹ توسط ابن بزاز توکلی تصنیف گردیده، در زمان شاه طهماسب اول توسط میرابوالفتح حسینی مورد تنقیح و تفسیر قرار گرفته و حکایات منسوب به مشایخ صفوی که با سیاست بنیانگذاران حکومت سازگاری نداشت از آن کاسته شده است. در زمان شاه سلیمان یعنی اواخر دوران حکومت صفوی نیز کتاب دیگری موسوم به سلسله‌النسب بر مبنای همان نسب‌نامه‌های قدیمی توسط شیخ حسین پسر ابدال پیرزاده زاهدی یکی از اخلاف شیخ زاهد گیلانی تألیف شد که حکم شجره‌نامه رسمی پیدا کرد و مؤلف تاریخ سلطانی که در دورانی پس از تألیف سلسله‌النسب می‌زیسته در بیان انساب سلاطین صفوی همان مطالب گذشته را بازگو کرده است.

احسان اشراقی

[بسم الله الرحمن الرحيم]

در بیان انساب سلاطین صفیة صفویة - ادام الله اقبالهم الی یوم القیامة - تا زمان نواب خاقان جنت مکان شاه صفی نورالله مرقدہ و مراقد آباءہ العظام

و نسب نواب خاقان سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع همایون، عالی حضرت شاهی، السلطان ظلّ الله، المؤید من عند الله شاه سلطان حسین - خلد الله ملکه و سلطانه - ابن نواب خاقان طوبی آشیان قدس مکانی شاه سلیمان - نورالله مرقدہ - ابن نواب خاقان صاحب قران خلد آشیانی شاه عباس ثانی - بردالله ثراه - [ابن نواب خاقان جنت مکان شاه صفی - نورالله مرقدہ - ابن صفی میرزا]^۲ ابن نواب خاقان گیتی ستان فردوس مکانی شاه عباس ماضی - انارالله برهانه - ابن نواب سکندرشان شاه سلطان محمد - اسکنه الله جنانه - ابن نواب خاقان جنت مکان فردوس آشیانی شاه طهماسب - علیه الرحمہ - ابن نواب خاقان سلیمان شان صاحب قران شاه اسماعیل - روح الله روحه - ابن شهید صفدر سلطان حیدر - علیه الرحمہ - ابن شهید سعید سلطان جنید - علیه الرحمہ - ابن سلطان ابراهیم الشهیر به شیخ شاه - علیه الرحمہ - ابن سلطان خواجه علی - علیه الرحمہ - ابن سلطان صدرالدین موسی - علیه الرحمہ - ابن سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء سلطان صفی الدین اسحاق - قدس سره - (اسم شریفش سید اسحاق بوده و در حینی که خدمت عارف معارف ربّانی شیخ ابراهیم زاهد گیلانی رسیده به «صفی الدین» ملقب فرموده) ابن سید [امین] الدین جبرئیل - علیه الرحمہ - ابن سید صالح ابن سید قطب الدین ابن سید صلاح الدین رشید بن سید محمد حافظ کلام الله ابن سید اسماعیل ملقب به عوض الخواص ابن سید فیروز شاه زرین کلاه ابن سید محمد ابن

سید شرف شاه بن سید محمد بن سید حسن بن سید محمد بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسماعیل بن سید احمد بن سید محمد ابن سید احمد بن سید محمد الاعرابی ابن سید قاسم ابن امامزاده واجب التعظیم و لازم التکریم ابوالقاسم حمزه بن الامام الهمام امام موسی کاظم (علیه و علی آبائه التحیه و الثناء). و جناب مرتضوی انتساب مرحوم مغفور امیر قوام الدین صادق المرعشی مشهور به میر بزرگ - علیه الرحمه - که ذکر نسب و اوصاف حمیده آن عالیجناب در رساله انساب سادات رفیع الدرجات ذکر کرده شد، چهارده پسر [دارا] بوده اند و از آن جمله سید کمال الدین فرمان فرمای بلده ساری بوده که والده نواب خاقان گیتی ستان فردوس مکان شاه عباس ماضی - انارالله برهانه - از اولاد سید کمال الدین مذکور است، که معاصر امیر تیمور گورکان بوده در قلمه ماهانه، چنانچه در کتب تواریخ مسطور است - محصور گشته به جنگ و جدال پرداخته، به این ترتیب فخرالنسایگم بنت میرعبدالله خان والی مازندران ابن سلطان محمد خان ابن سید عبدالکریم ابن میرعبدالله ابن میر عبدالکریم ابن سید محمد ابن سید مرتضی ابن سید علی ابن سید کمال الدین ابن سید قوام الدین صادق مشهور به میر بزرگ - علیه الرحمه و علی آبائه العظام.

و در کتب تواریخ و بحرالانساب مذکور است که سلطان سید مرتضی که امارت طبرستان به او تعلق داشته، پادشاهی بوده با عدل و داد، و او را یک پسر بوده امیرسلطان محمد که حاکم ساری بوده. و او را سه پسر بوده: امیر عبدالکریم و امیر عبدالرزاق و امیر کمال الدین که امیر عبدالرزاق نیز چند گاهی حاکم ساری بوده، و او را پسری بوده، امیر مرتضی نام که او نیز حکومت ساری کرده و در اواخر حال امیر عبدالله بن امیر عبدالکریم بن سلطان محمد که ابن عمش چشم او را میل کشیده. و امیر کمال الدین که حاکم ساری بوده او را پسری بوده زین العابدین نام که بعد از پدر حکومت ساری به او تعلق گرفته.

ملخص کلام آن که مناسب حال این است که در این مقام قدری از احوال خجسته مال و آداب و خصال آباء و اجداد ذوی الاجلال مسند آرای سریر عظمت و اقبال را تا حضرت امام الهمام (ع) موافق آنچه در کتب معتبره انساب و رسایل خیرانجام و تواریخ معتبره مسطور و مشهور است و در سلک انتظام و رشتۀ ارتسام کشیده شده این داعی کثیرالتقصیر به قلم تحریر درآورده، تا طالبان طریق صدق و سداد و صوفیان پاک طینت صاف اعتقاد از او بهره مند گردند. من الله التوفیق و علیه الاعتماد. بدانکه اولین گوهر یگانه سررشته سلسله علیه عالیه امامزاده واجب التعظیم و

التکریم امام زاده حمزه بن امام موسی کاظم (ع) است که در کمال جلالت قدر و عظم شأن نهایت اشتهار دارد و در خدمت والد بزرگوار در نهایت اعزاز و اکرام داشته و از قواعد علوم دینی و معارف یقینیه که فطری و جبلّی خاندان ولایت نشان است، حظّی وافّی و بهره متکافی داشته، و در سفر خراسان در رکاب همایون حضرت ثامن ضامن (ع) بوده و همیشه به شرایط خدمت گزاری و رضاجوئی آن حضرت [مشغول] بوده و بعد از قضیه آن حضرت، آن معصوم بزرگوار در قریه سوسفید ترشیز ولایت خراسان به جوار رحمت ایزدی پیوسته و مزار کثیر الانوارش در میان باغی است. و آن امامزاده واجب التعظیم را دو پسر بوده، سید قاسم و سید علی.

سید قاسم به مراسم سنن و آداب آباء عظام قیام می نموده، تا در زمان احمد بن محمد بن معتصم عباسی که به المستعین بالله اشتهار دارد، در قریه اشتر جان من قرای اصفهان با حمزه بن علی برادر زاده اش در سال دو یست و پنجاه بعد از هجرت نبوی (ص) به عزّ شهادت رسیده، در همان موضع مدفون است. و او را یک پسر بوده سید محمد اعزّابی که در بحر الانساب نوشته شده که به غایت سخی و کریم بوده و چون اکثر اوقات از خوف اعداء در صحاری و براری بسر می برده به «اعرابی» مشهور شده. و او را شش پسر بوده: سید احمد و سید عبدالله و سید موسی و سید قاسم و سید عباس و سید علی.

سید احمد «ابوعلی» کنیه داشته و نقابت به شهر طوس با آن جناب بوده و به هدایت و ارشاد خلائق و تعلیم قواعد شرایع اشتغال داشته، و او را سه پسر بوده: سید محمد و سید موسی و سید مهدی.

سید محمد «ابوجعفر» کنیه داشته و در بلده هرات به دستور والد به هدایت و ارشاد عباد مشغول بوده، و او را هشت پسر بوده: سید احمد و سید حسن و سید علی و سید ناصر و سید اسماعیل و سید موسی و سید امیر و سید حمزه.

سید احمد در بلده هرات به دستور آباء و اجداد عمل می نموده، و او را چهار پسر بوده: سید اسماعیل و سید حمزه و سید حسن و سید امیرک.

سید اسماعیل به دستور آباء عظام در بلده هرات توطن داشته، به عبادت و ارشاد خلائق مشغول بوده.

و او را یک پسر بوده: سید محمد، از هرات به طوس نقل فرموده و در آنجا به مراسم طاعت و عبادت و نشر آداب شریعت حضرت رسالت پناهی (ص) قیام می نموده.

و او را یک پسر بوده: سید جعفر نقیب النقباء شهر طوس بوده و در نهایت قدر و شأن داشته.

و او را یک پسر بوده سید ابراهیم جمال الدین موسی که به دستور والد نقیب

التقواء طوس بوده و در بحرالانساب نوشته شده که «السید الاجل ابوالبراهیم جمال الدین موسی بن جعفر بن اسماعیل بن احمد امیرجه»، و در صفوةالصفاء مذکور است که ابوشجاع سیدابراهیم بن سید جعفر به غایت شجاع و دلیر بوده و در جنگ کفار شهید شده و جسد مطهرش را به دریا انداختند و اولاد او به این ترتیب نقیب اهل مشهد مقدس بوده‌اند و در آن مکان شریف مدفونند. سیدمحمد کنیه‌اش ابو کرامه، سیدحسن کنیه‌اش ابوصالح، سیدمحمد کنیه‌اش ابودافع، سیدشرف شاه بعد از پدر بزرگوار به ارشاد عبادالله قیام و اقدام نموده خلائق را به راه راست دعوت می فرمود. سید محمد بر مسند ارشاد متمکن گردیده از او فرزند بی مانند سیدفیروز شاه به وجود آمده.

سیدفیروز شاه زرین کلاه کنیه‌اش ابوالنجیب است و به زرین کلاه از این جهت اشتها یافته که آن جناب نیز به دستور آباء عظام به نقابت مشهد مقدس و طوس قیام داشته تا هنگامی که سلطان احمد که یکی از اولاد سلطان الطریقه فی العالم ابراهیم ادهم است و همواره اعلام ملک ستانی افراخته، به جهاد و غزای کفار اشتغال داشته، در آن اوان متوجه غزای مغان و گرجستان بوده، از آن سید عالی شان التماس نموده— که چون در آن سفر همراه بود به امارت و سروری ولایت اردبیل و توابع و مغان و نواحی آن که از حلیه ایمان عاری بودند— به شعله تیغ آب دار آن سلطان غزا پیشه، پرتوانوار اسلام بر ساحت آن دیار تافته، به دائره اسلام و حوزه ایمان در آوردند. آن جناب بواسطه تحصیل ثواب متکفل آن امر شده کلاه زرین امارت و سروری بر تارک مبارک خود مزین ساختند و مدتی در ولایت اردبیل و مغانات و توابع به ارشاد و اموردینی اشتغال نمودند و در کتاب صفوةالصفاء و حبیب السیر و سایر کتب تواریخ مذکور است که چون ساحت اردبیل بر خیل و حشم آن جناب تنگی نموده، به صوب گیلان حرکت فرمودند و در موضعی که موسوم است به رنگین، پای اقامت در دامن سعادت، پیچیده، به ارشاد عبادالله مشغول گردیده. در آن موضع به جوار رحمت ایزدی پیوسته، و فرزند ارجمندش سید اسماعیل عوض الخواص که اسماعیل نام داشته، و به سید عوض ملقب شده که در عوض والد به ریاست و سروری ارباب شریف اختصاص یافته، و در کمال صلاح و تقوی بوده، و از موضع رنگین به قریه اسفرجان اردبیل نهضت نموده و در آنجا توطن روا داشته و به دستور آباء و اجداد سلوک می نمود.

و بعد از او خلف ارجمندش ابوصالح سید محمد حافظ کلام الله بر مسند هدایت و ارشاد عبادالله متمکن گشته، و تمامی کلام مجید را در حفظ داشته و در کتب تواریخ و حبیب السیر و جهان آرا و بحرالنفوس مسطور است که آن جناب در سن پنج سالگی یا هفت سالگی، از نظر خلائق غایب شده و بعد از مدت هفت سال به خدمت والد بزرگوار کلام ملک علام حمایل کرده حاضر گردید. فرمودند که طایفه جنیان که در

ملک اهل ایمان بودند، مرا برده. در این مدت به حفظ کلام الله و تعلیم فرایض و سنن اسلام تحریر و ترغیب می نمودند! و بقیة العمر به مراسم آداب و ارشاد خلق الله می گذرانیده. و بعد از آن فرزند رشید او سید صلاح الدین رشید، او نیز به هدایت و ارشاد عبادالله در نهایت صلاح و تقوی درموضع کلخوران^۳ اردبیل توطن داشته و به امر زراعت راغب بوده و در هفتاد سالگی به جوار رحمت ایزدی پیوسته.

و بعد از آن فرزند رشید او سید قطب السدین، قایم مقام پدر عالی قدر گردیده و به دستور اجداد کرام بسر می برده. و در زمان ارشاد آن عالی مقدار یکی از حکام گرجی با فوجی از جنود کفره به ولایت اردبیل تاختن آورده، اهل اسلام را زور و آسب به خاطر رسیده، از خوف آن خطر امیر قطب الدین، مخدرات سراپده عفت را به دارالارشاد نقل نموده در محل مخفی ساخته، آخر روز به جهت تحقیق حال از محلّ اختفاء بیرون آمده، یکی از آن کفره وارد شده زخمی منکر بر آن سرور زده و جراحان به معالجه او پرداخته، زخم التیام پذیرفت و چند گاه دیگر به دستور و ارشاد مشغول بوده.

و بعد از آن سید صالح در نهایت تقوی و ورع و پرهیزگاری و طاعت و عبادت حضرت باری سبحانه و تعالی سجاده کرامت انداخته، خلیق آن دیار از او بهره مند بودند تا آنکه با اهل روزگار کناره کرده، زبان در کام کشیده، خموشی را شعار خود ساخته و با خلق الله کمتر تکلم می فرمود، و فرزند رشید خود امین الدین رشید را قایم مقام خود گردانید. و چون صیت ارشاد و هدایتش بلند آوازه گشت شیخ جمال الدین بارانی که از اعیان آن ولایت بوده صبیئه خود را موسوم به دولت بانو به آن جناب عقد بست و از او سید اسحاق — قدس سره — به وجود آمده و چون شش ساله شد والده اش به جوار رحمت ایزدی پیوسته و در همان موضع در جنب والد بزرگوارش مدفون است. و نواب گیتی ستان فردوس مکانی شاه عباس ماضی — انارالله برهانه — آن عمارت سابق که در نظر همتش پست و حقیر می نمود برداشته گنبد عالی احداث فرمودند. و سید جبرئیل را شش پسر بوده: سید محمد و سید صلاح الدین و سید اسماعیل و سید صفی الدین اسحاق و سید یعقوب و سید فخرالدین.

سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء تیر اعظم سپهر ولایت سلطان صفی الدین اسحاق — قدس سره — آفتابی بود از مشرق ولایت و دین پروری تابان و خورشیدی از مطلع هدایت و شریعت گستره نمایان. نام نامی آن حضرت سید اسحاق و لقب همایونش صفی الدین و در بعضی رسایل نجیب الدین نیز نوشته اند اما غیر مشهور

است. کنبه شریفش ابوالفتح. ولادت با سعادتش در سنه ششصد و پنجاه و یک روی داده در آخر ایام دولت بنی عباس، و بعد از ارتحال والد بزرگوارش، والده محترمه اش متکفل تربیت و احوال او بودند و مدتی به اکتساب فضایل و کمالات صوری پرداخته، ذوق سیر و سلوک و ادراک مشکلات عالم معنی بر او غلبه کرده، قدم در وادی مجاهده و ریاضت گذاشته و مکون خاطر داشته که به خدمت مرشدی صاحب حال رسیده، کمال رشد و آداب سلوک حاصل نماید و در مزارش شیخ فرج اردبیلی و شیخ ابوسعید که این هر دو از مریدان شیخ الطائفین شیخ جنید بغدادی اند به عبادت می گذرانیده و گاهی نیز در سر قبر عارف ربانی شیخ شهاب الدین محمد اهری بسر می برده. تا آنکه آوازه علو حال آن عالیجناب را به شیخ نجیب الدین مرعش شیرازی رسانیدند، شوق ملاقات او نمودند و چون سید صلاح الدین برادر بزرگ آن حضرت که در کمال ثروت و مکنت و اعتبار ظاهری بوده در شیراز اقامت داشته و در آن جا از اشرف، عقیقه ای در حباله خود در آورده بود، آن عالیجناب به بهانه ملاقات برادر از مادر اجازت سفر حاصل کرده، روانه مقصد شدند و در راه هر جا که به مردان آگاه و درویشان اهل حال می رسیدند به صحبت ایشان شتافته، از هر گوشه توشه ای بر می داشتند. تا به شیراز داخل گردیده شیخ نجیب الدین مرعش از دنیا رحلت کرده بود. با شیخ ظهیرالدین پسر او صحبت داشته و به خدمت مشایخ آن دیار رسیده، اثر فیض از ایشان ظاهر گردید تا آنکه به ملاقات مولانا رضی الدین که از علمای صاحب حال بوده رسیده، مذاکره تفسیر تا سوره «اذا زلزلت» در خدمت او نمودند و اجازة درس تفسیر یافته و با شیخ مصلح الدین بیضاوی نموده، و از آنجا به خدمت امیر عبدالله - قدس سره - که فارس میدان هدایت و قدوة ارباب ریاضت او بوده رسیده، آن حضرت واقعات خود را بر او عرض کرده، لحظه ای به خود فرو رفته و در جواب فرموده که: ای جوان ترک آنچه ترا از مجاهده و ریاضت و علو حال حاصل آمده دیده بصیرت ما بر آن نتافته و طایر همت ما تا آنجا پرواز نکرده. این معامله بزرگ که ترا در پیش است به جز عارف معارف ربانی شیخ ابراهیم زاهد گیلانی دیگری رهنمون نیست. و در گیلان قریب به ولایت شما در لب دریا خلوتی دارد و حلیه جمالش را وصف کرد که مردی است کوتاه قد، سرخ و سفید، سیاه چشم، گشاده پیشانی، سر او اصلح، عریض المحاسن.

آن عالیجناب از همان جا مشایخ فارس را وداع کرده روانه اردبیل گردیدند. و به خانقاه شیخ زاهد رسیده به نماز مشغول شدند. و در ماه مبارک رمضان بود، و عادت شیخ زاهد آن بوده که در آن ماه با کسی ملاقات نمی فرموده، و در آن روز شیخ صفی الدین اسحاق بدان مقام رسیدند، از خلوتکده خاص بیرون آمده، خادمی را فرمودند که امروز

میهمانی به ما رسیده و در صومعه به عبادت باری تعالی مشغول است. او را نزد من آر. آن خادم آن حضرت را به ملاقات شیخ زاهد فایض گردانید. شیخ زاهد به صفی الدین خطاب فرمودند و به تزکیه نفس و ریاضت آن عالیجناب مشغول گردیده، هفته ای یک نوبت افطار می فرمودند. و بالاخره به نصاب و مواعظ شیخ زاهد به سه روز قرار یافته بود، که به یک لقمه برنج خشک قناعت می نمودند. و در کتاب صفوة الصفا و فتوحات امینی هروی هر دو کرامات آن حضرت بسیار مذکور است: از آن جمله شبی در خواب دیده که شمشیری در میان و کلاه سموری در سردارد، و چون کلاه از سر برمی دارد آفتابی از فرق همایونش طالع می گردد که عالم را روشن می کند، شیخ زاهد از تعبیر آن فرمودند که از شمشیر و آفتاب علامت ظهور و خروج پادشاه قاهری است از صلب تو، عنقریب چون آفتاب بر عالمیان خواهد تافت.

و در تاریخ جهان آرا مذکور است که روزی امیر چو پان سلدوز امیرالامراء ایران به عزم شکار به کوهستان طارم رفته بود. داش تیسور نام یکی از مقرّبان او در عقب آهویی بتاخت، اسب او سرکشی نموده او را بر کوه بلند دوانید، از قلّه کوه با اسب در غلتیدند. امیر خود را بر سر او رسانید، اسب را کشته دید و داش تیمور را صحیح و سالم، سبب از او پرسید به عرض رسانید: در حالتی که قطع امید کرده بودم شیخ را دیدم در هوا که گریبان مرا گرفته بر زمین گذاشت. و دیگر اقوال بسیار مذکور است.

و آن حضرت در هر روز دوازده هزار مرتبه آیه کریمه «قل اللهم مالک الملك» را تلاوت می فرموده، و چون شیخ زاهد آثار زهد و حال درباره آن جناب مشاهده نموده، صبیّه خود فاطمه نام را در عقد ازدواج آن گوهر گرانمایه کرامت کشیده و هر چند در حین حیات او را به اجازه ارشاد و سجاده نشینی اشاره فرمود قبول نمود. تا وقت ارتحال سریر هدایت و ولایت عهد را به آن حضرت تفویض فرمود. ارباب غرض به حضرت شیخ زاهد اعتراض نمودند که با وجود کمالات شیخ زاده جمال الدین علی که ولد صلیبی و خلف صدق است، صاحب حال دیگری را برمسند عالی ارشاد و اجازت سرافراز می گردانید؟ شیخ زاهد به جهت رفع شبهه در مقام آزمایش هر دو در آمده، گفت خلوت پسریم کجا است؟ گفتند در حریم خانقاه. فرمود که خلوت صفی در کجا است؟ گفتند نیم فرسنگ دور است. فرمود هر دو را آواز دهم تا شما رتبه و مقام هریک بدانید. سه مرتبه پسر خود را به آواز بلند خواند جواب نداد. شیخ بزرگوار را آواز داد در ساعت جواب داد. که «لییک و سعدیک یا شیخی و مرشدی» و قدم در خانقاه گذاشت. فرمود: صفی کجا بودی؟ گفت: در خلوت خود

بودم که ندای روح افزا شنیدم به خدمت شتافتم. شیخ روی به قوم آورده گفت آنچه نظر من بر آنست حق سبحانه و تعالی به صفی داده نه به کمال الدین، و من در امانت خدا خیانت ننموده به صاحبش سپردم. و شیخ زاهد در سیاورود گیلان در سنه هفتصد سال هجرت نبوی (ص) به عالم بقا شتافته و در آنجا مدفون است.

و آن حضرت در روز پنج شنبه غزه شهر شعبان در مسند هدایت و ارشاد تمکن یافته، مدت سی و پنج سال و به قولی چهل سال به آن امر خطیر نیز مشغول بوده. و چون هشتاد و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی کرده^۵ در اواخر ایام آن جناب را از غایت ریاضت و ضعف بدن علت مثانه طاری گشته، در عالم تصوف درد را درمان اسقام مختلفه دینی دانسته خرسند می بود. تا آنکه پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت و هر گاه که مرض اشتداد یافته به موضعی که الحال مرقد آن حضرت است شتافته، لحظه ای در آنجا بیاسود و حلیله جلیله او را به منزل خود در آورده، می فرمودند که مرا به خانه من در آید. خادمان می گفتند شما در خانه خودید، می فرمودند که خانه اصلی من آن است. تا چندین نوبت این واقعه تکرار یافته و در حین ارتحال به عالم قدس مریدان و اصحاب و اولاد را به استقامت منهای شریعت مطهره و طریقت مشایخ و بذل سفره و اطعام و افعال و اکرام فقرا وصیت فرموده، و ارشاد عباد به فرزند خود سید صدرالدین موسی مفوض نمودند. و در نماز صبح روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه هفتصد و سی و پنج - از دست ساقی اجل شربت ممات نوشیدند. و حلیله جلیله اش به دعا و خواهش که از درگاه حی قدیم نموده بود، بعد از هیجده روز به آن حضرت پیوست. و در فتوحات امینی مذکور است که سید جمال الدین اصفهانی به موجب وصیت به تغسیل و تجهیز پرداخته و سلطان صدرالدین در آن وقت در سفر سلطانیه بوده و او را در مقام معین که حال به گنبد کبود مشهور است دفن کردند.

سلسله ارشاد و هدایت آن عالی جناب به دوازده واسطه به حضرت امام همام علی بن موسی الرضا (ع) می رسد: اول ابوالعلا شیخ تاج الدین ابراهیم زاهد گیلانی، دویم سید جمال الدین تبریزی، سوم شیخ شهاب الدین محمد اهری، چهارم شیخ قطب الدین ابهری، پنجم شیخ ابونجیب سهروردی، ششم قاضی وجیه الدین، هفتم شیخ محمد اسود، هشتم شیخ محمد شاه دینوری، نهم شیخ ابوالقاسم جنید بن محمد نهندی معروف به بغدادی، دهم شیخ ابوالحسن سقطی، یازدهم شیخ ابو حفص معروف به -

۵ - حاشیه: ایام تعیش نزد والد بزرگوار چهار سال، ایام طلب مرشد شش سال، ایام توقف در خدمت شیخ زاهد چهار سال، ایام خلافت و ارشاد چهار سال، ایام هدایت و ارشاد بعد از شیخ زاهد بیست سال بوده.

به فیروز کرخی، دوازدهم امام ثامن علی بن موسی الرضا(ع).

اولاد امجاد آن عالیجناب از فاطمه خاتون صبیّه شیخ زاهد دوسر[است]: یکی شیخ صدرالدین موسی که در روز عید فطر بعد از نماز صبح در سنه هفتصد و شصت و چهارم متولد شده، بعد از آن که چهار سال از فوت شیخ زاهد گذشته بود. و دیگری شیخ ابوسعید که جذبه غالب داشته، یک دختر: جمیله بیگم. و از صبیّه اخی سلیمان کلخوارانی دو پسر: سید علاءالدین و سید شرفالدین علی و یک صبیّه: سنی عصمت بیگم در حباله شیخ شمس الدین ولد شیخ زاهد بوده، و اولاد شیخ زاهد از او پند. و از اولاد ذکور سلطان صفی الدین اسحاق به غیر از سید صدرالدین از سه نفر دیگر فرزند نمانده. و به قول صاحب بحرالفوائد دو پسر دیگر داشته: سید رفیع الدین منصور و سید محیی الدین محمد از صبیّه اخی سلیمان مذکور. حلیه مبارکش سرخ و سفید، بلند قد، پر گوشت، سیاه چشم ابرو کشیده بسیار محاسن.

سلطان صدرالدین موسی — در نهایت زهد و صلاح و سداد به ارشاد عبداللّه مشغول بوده و در فتوحات امینی و صفوة الصفا و حبیب السیر مسطور است: روزی که میانه صبیّه محترمه شیخ زاهد و سلطان الاولیاء عقد مناکحت وقوع یافت، شیخ زاهد در مجلس عقد برخاست و نسبت به شخص غایب رسم تعظیم و نیازمندی به جا آورد، حاضران مجلس از او سؤال کردند، شیخ فرمود: اولاد صفی الدین که نبایر من باشد به من نمودند، در آن میان صاحب سعادتى به نظر درآمد که قایم مقام من وصفی خواهد بود، تعظیم او کردم. چون آن عالی منزلت از افق ولادت طالع گردید حضرت سلطان الاولیاء ارباب ارادت و اصحاب ارشاد را خبر داد که این گوهر گرامی، آن فرزند سعادت‌مند است که شیخ زاهد در مجلس عقد به تعظیم او قیام نمود. و آن حضرت چند سال در خدمت والد اکتساب فضل و کمال یافته و مؤلف کتاب نفحات الانس در مناقب سید قاسم انوار می گوید که معلوم نیست که در عرصه جهان بعد از ائمه طاهرین(ع) به مرتبه و مقدار سید قاسم انوار کسی یافت شود و لقب «انوار» از شیخ صدرالدین اردبیلی یافته بود. و در سبب این لقب در فتوحات امینی هروی مذکور است: که شبی سید قاسم — قدس سره — در واقعه دید که در میان گنبد بزرگ مسجد جامع اردبیل ایستاده و شمع بزرگ افروخته در دست دارد، و مردم هر یک شمعی در دست دارند و شمع خود را از شمع سید روشن می کنند. آن حضرت از تعبیر آن واقعه سعادت تأثیر فرمودند از انوار حلیه‌ای که از مبدأ فیاض بر تو فایض گشته، سهمی و قسمی وافی به وسیله توبه طالبان خواهد رسید و نام تو قاسم انوار باشد. و بعد از فوت والد بر مسند ارشاد متمکن گردید و اصحاب آن حضرت رو بر تزیید گذاشتند.

جانی بیک خان حاکم دشت قیچاق که از راه باب الابواب شیروان به قصد

دفع ملک اشرف داخل آذر بایجان شده بود، به خدمت سلطان صدرالدین رسید و حالات و مقالات را مشاهده نموده، دست ارادت به ذیل سعادت آن سرور زده، متوجهات املاک و ضیاع و عقار آن حدود را که در ولایت اردبیل و دارالمرز و مغانات و غیره بوده به سیورغال آن عالی حضرت مقرر نمود و آن حضرت را چون اصحاب و مریدان و اسباب زیاده شده بقعه متبرکه ای که اکنون مطاف طوایف انام است طرح انداخته، گنبد مرقد مبارک سلطان الاولیاء و دارالحفاظ و متعلقات او را از مال خالص خود ترتیب داد، و بعد از آنکه نود مرحله در ارشاد و خداجویی و شرع پروری طی نموده بود به دار بقا شتافته، فرزند ارجمندش سلطان خواجه علی - که در خدمت پدر بزرگوار اکتساب فضایل و کمالات کرده بوده - قایم مقام پدر گردید، و جسد مطهر والد را در زیر قبه عرش سایه حضرت سلطان الاولیاء مدفون ساخت.

و اولاد ذکور سلطان صدرالدین سه نفر بوده اند: سلطان خواجه علی مشهور به سیاه پوش و شیخ شهاب الدین که از او عقبی نمانده و شیخ جمال الدین که از او یک صبیبه مانده مسماء به خانزاده پاشا که در عقد ازدواج شیخ ابراهیم الشهیر به شیخ شاه بوده، و بعضی اولاد سلطان صدرالدین را چهار نفر گفته اند: سه نفر که مذکور شد و چهارم خواجه عبدالمحسن.

سلطان خواجه علی مشهور به سیاه پوش - در مجاهده و ریاضت و تزکیه نفس و تصفیه باطن به طریق آباء سلوک می نموده و شعر را نیکومی فرموده و علی تخلص می کرده، و مذکور است که پادشاه صاحب قران امیر تیمور گورکان وقایع غریبه از آن سرور مشاهده نموده، حسن ارادت و اعتقاد او در باره آن جناب صفوت نژاد از وقف نامچه موشح به آل تمغا که این کثیرالتقصیر المحتاج الی الله الودود ملاحظه نموده به مهر تیموری که در سنه هشتصد و شش^۶ بر موقوفات سرکار آستانه مقدسه سلطان الاولیاء قلمی نموده ظاهر می گردد، این است که:

سپاس بی قیاس حضرت حق را جلّت عظمته و علت کلمته که خورشید ازل از مشرق لم یزل قلوب قابل و نفوس کامل دوستان خود طالع و لامع گردانید، فیض آن در ظهور تجلی به جلاء جمالی که سبب هدایت عالم و عالمیان است بر عرصه ابدال و اوتاد منبسط گشت، تا حقایق و معانی از آن عبارات و اشارات برگزیدگان جناب عزت احدیت گشت، از مکن قابلیت به معدن خاصیت «ذالک فضل الله یوتی من یشاء والله ذوالفضل العظیم»^۷ رساند و صلوات نامحدود و درود نامعدود به روح مظهر عاقبت

۶- اصل: «شصت».

۷- سوره ۵۷ آیه ۲۱

محمودی باد که جمیع کمالات مکارم اخلاق از حضرت خلاق من حیث الاطلاق الی
یوم التلاق وجود مبارک او بود علیه من الصلوات از کاهها و من التحیات انماها، و برآل و
اولاد مظهر او باد اجمعین و الحمد لله رب العالمین: محمد المصطفی و علی المرتضی و
الحسن والحسین، نسله امام زین العابدین، نسله امام محمد باقر، نسله امام جعفر صادق،
نسله امام موسی کاظم، نسله امام زاده به حق و هادی مطلق ابوالقاسم حمزه، نسله سید
قاسم، نسله سید محمد اعرابی، نسله سید احمد، نسله سید عوض الخواص، نسله سید
محمد، نسله سید جعفر، نسله سید ابراهیم، نسله سید محمد، نسله سید حسن، نسله سید
محمد، نسله سید شرفشاه، نسله سید فیروز، نسله سید اسماعیل، نسله سید محمد، نسله
سید قطب الدین، نسله سید صلاح الدین رشید، نسله سید صالح، نسله سید جبرئیل، نسله
سید الحق مشهور به شیخ صفی الدین، نسله سید صدرالدین موسی نسله سلطان العارفین و
برهان السالکین سید خواجه علی»

و گویند آن سلطان معنوی را سه مرتبه به صورت نوعی و مثالی با امیر تیمور گورکان
اتفاق افتاده. یک مرتبه در وقتی که از جیحون به عزم یورش خراسان عبور می نمود،
تاز یانه اش در آب افتاده شخصی نورانی به نظرش آمد که تاز یانه را از آب در آورده به
دستش داد امیر تیمور بدین معنی تفأل نموده، از احوال شریفش پرسید. گفت توطنم در
اردبیل و محل ظهورم دزفول و مدفنم قدس خلیل خواهد بود. در مرتبه دیگر که امیر تیمور
از بغداد به خوزستان لشکر کشیده، در سر پل رودخانه دزفول شخصی سیاه پوش نورانی بر
او ظاهر شده گفت: من آن شخصم که در کنار جیحون تاز یانه به دستت دادم. و وعده
دیگر ملاقات دیگر باره در اردبیل خواهد بود. و بعد از چند سال که امیر تیمور از سفر روم
مراجعت کرده، جمعی کثیر از اسرای روم همراه داشته به دارالارشاد رسید. اوصاف
شیخ صفی الدین اسحاق استماع نموده به زیارت مرقد مبارکش رفته، بعد از تقدیم مراسم
طواف، تفحص احوال سجاده نشینان آن مقام نموده، از احوال سلطان خواجه علی خبر
دادند. روی بدان مقام که خلوت خاص بود نموده، آن جناب بر سجاده عبادت نشسته
بود، هر چند خادمان از آمدن امیر تیمور خبر دادند التفات ننموده از او راد و اذکاری که
داشته باز نماند، تا آنکه امیر تیمور داخل شده سلام داد و به جواب التفات نموده، تکلیف
جلوس کرده، به مواعظ و نصایح و حسن خلق و معاش با خلق الله او را خیردار گردانید.
امیر تیمور سه چیز با خود مخمر ساخته بود که اگر بروجهی که مکنون خاطر اوست جلوه ظهور
کند دست ارادت به ذیل هدایت او استوار سازد، و هر سه موافق قرار داد او به ظهور آمده.
اولاً آنکه بعد از دخول به تواضعات رسمی قیام ننماید، دویم چیزی به جهت من حاضر
سازد که در ایام عمر خود مداومت نموده باشم، سوم او را پیاله زهر تکلیف کنم بلا
توقف میل کند و در او اثر نبخشد. و چون داخل شد آن سلطان معنوی به غیر از نصیحت و

آداب سلوک دیگر متوجه چیزی نگردیدند، و بعد از آن فرمودند تا به جهت او شیر آهو که بسته بودند با نان گاوآرسه حاضر کردند. چون این دو به ظهور رسید، امیر تیمور را شرم آمد که تکلیف سوّم نماید، آن عالی جناب فرمودند که آن قرار داد سوّم باقی مانده، سبب نگاه داشت چیست؟ و پیاله به دست امیر تیمور داد. آن پادشاه والا جاه نیز سرنجالت پیش انداخته آن کاغذ زهر هلاهل را در جام ریخت، آن شیر بیشه سعادت و افضال و منبع کرامت و اجلال بلا توقف به دم در کشیده، در وجد و حال در آمده تمامی آن چه میل فرموده بودند از پیراهنی که در بر داشتند در جام افشوده نزد امیر تیمور بر زمین گذاشتند. امیر تیمور دست در دامن سعادت آن حضرت زده، استدعای خواهش چیزی نمود که از او نماید، و نمی دانست که پادشاهان عالم فقر و معنی را از پادشاهان عالم صورت چه خواهش و احتیاج است.

بعد از مبالغه بسیار اسیران روم را خواهش نمود. امیر تیمور انگشت قبول بر دیده اطاعت گذاشت و از سر خون ایشان درگذشت. و در ولایت اردبیل و آن حدود و آذربایجان و عراق قرای و مزارع از مال خود خریداری و وقف بقعه متبرکه نموده که حاصل آنها هر ساله قریب چهار هزار تومان می شود، که مالا و منالا وقف به سیورغال آن سرکار مقرر است که به «موقوفات قدیمی امیر تیمور» مشهور، و به تولیت سلاطین صفیه صفویه — ادام الله اقبالهم الی یوم القیامة — مقرر است سوای موقوفات سر کار جدیدی نواب خاقان گیتی ستان، فردوس مکانی و سلاطین صفیه صفویه که آن نیز مبلغ دو هزار تومان می شود که صرف شیلان و روشنایی و مرسوم خدام و سایر مصارف مقررّه سرکارات مقدسات مصروف می گردد.

و چون آثار در یافت کعبه مقصود به ظهور رسید، فرزند گرامی خود سید ابراهیم را بر مسند ارشاد متمکن گردانید و در روز سه شنبه هجدهم شهر رجب سنه هشتصد و سی — نقد جان را به خازنان عالم قدس سپرد. و در آن ارض مقدس مدفون است. و اولاد سلطان خواجه علی مذکور سه نفر بوده اند: شیخ ابراهیم و شیخ عبدالرحمن و سید جعفر. سلطان سید ابراهیم — در میان اجداد اعلای حضرت شاهی به «شیخ شاه» اشتهار و به دستور آبا و اجداد به ارشاد و هدایت خلق الله مشغول بوده. و چون عرض مرض بر وجود شریفش طاری گشت، فرزند ارجمند خود سلطان جنید را به مراسم ارشاد متمکن گردانید و در روز سه شنبه هشتصد و پنجاه و یک — به جوار رحمت ایزدی پیوسته و در جوار آباء عظام خود مدفون است. و اولاد ذکور آن حضرت شش نفر بوده اند: قطب الابدال والاوتاد شیخ جنید و شیخ ابوسعید و سید احمد و شیخ بایزید و خواجه جان میرزا و شیخ خواجگی.

سلطان جنید — چون بر مسند سروری و دین پروری و ارشاد خلائق متمکن

گردید او را داعیه سلطنت و پادشاهی بود، ارباب ارادت از اطراف و جوانب روی اخلاص به عتبه علیه اش آوردند. میرزا جهانشاه ترکمان که پادشاه زمان و فرمان فرمای عراقین و آذربایجان بود از جمعیت و انتظام حشمت و مکنت سلطان جنید خبردار گردید، بر خود بترسید و مکرر کس به خدمت آن حضرت فرستاده، به کنایه خاطر نشان کرد که از مرکز دولت به هر طرف که رأی شریفش اقتضا نماید سفر گزیند. آن حضرت توجه جانب دیار بکر را مصلحت وقت دانسته، عزیمت آن طرف نمودند. با صوفیان و معتقدان دودمان صفویه به دیار بکر نزول اجلال فرمودند و در آن وقت نصف ولایت دیار بکر را امیر کبیر ابوالنصر حسن بیگ آق قوینلو حاکم بوده که اطاعت میرزا جهانشاه نمی نموده، از مؤذنه ورود موبک مسعود سلطان جنید اظهار مسرت و شادمانی نموده و آن حضرت را به اعزاز و اکرام استقبال کرد. امرا و اعیان صوفیه را هر یک به مقامی لایق فرود آورد. و بالاخره یگانگی و دوستی به مصاهرت انجامید، همشیره اعیانیه خود خدیجه بیگم را به آن حضرت در عقد ازدواج درآورده، بدین وصلت کوس دولت خود را بلند آوازه ساخت.

و سلطان جنید مدتی در آن دیار توقف فرمود و بعد از چندی هوای وطن در سر افتاده به خاطرش خطور کرد. از حسن بیگ دستوری خواسته، در اندک روزی دارالارشاد از قدم همایونش غیرت افزای ارم گردید. دیگر باره میرزا جهانشاه را آتش حسد در سینه مشتعل گشته، فیما بین رسل و رسایل فرستاده شد، تا بالاخره ثواب جهاد را مطمئن نظر ساخته با موازی ده هزار کس از غازیان صوفیه به داعیه غزای چرکس به سمت شیروان روانه آن صوب گردید. و علی ای تقدیر والی ولایت سلطان خلیل به اغوای طاغیان طبرسران مانع او به جانب چرکس گردیدند، در میان جنگ و جدال روی داد و سلطان جنید خود به معرکه مباشر حرب گشته، لشکر یان شیروانشاه آن حضرت را در حین کارزار شربت شهادت نوشانیدند.

و در فتوحات امینی آورده اند که صوفیان خاندان صفویه نقش شریف آن حضرت را به دارالارشاد اردبیل آورده و در روضه مقدسه، مدفون ساختند و اسکندربیک منشی در تاریخ عالم آرا نوشته که جمعی از مردم طبرسران که هواخواه این سلسله علیه بودند، جسد مطهر او را از جنگ گاه بیرون برده، [در قریه خودمان] از اعمال قبه و سالیان^۱ در محل مناسب مدفون ساختند که اکنون مهبط انوار فیض و رحمت و مطاف مردم آن ولایت است، و می تواند بود که اولاً او را در آن مکان مدفون ساخته باشند و بعد از آن نقل به اردبیل کرده باشند. والله اعلم. و از آن شهر یار نامدار دو پسر کامگار مانده:

۱- قریه خودمان را بعضی نسخه ها «قودیال» نیز نوشته اند.
۸- کذا. میان دو قلاب در نسخه چاپی عالم آرا (۱: ۱۸) نیست.

یکی سلطان حیدر که همشیره زاده حسن پادشاه ترکمان بوده و دیگری خواجه محمد که والده او جاریه ای بود که از غزوه چرکس آورده بودند.

سلطان حیدر نیز به دستور آبا و اجداد سلوک می نموده و حسن پادشاه بن علی پاشا بن قرا عثمان پاشا که به نیروی اقبال میرزا جهانشاه را از پای درآورده، بر مسند فرمانروایی متمکن گشت، با آن مهر سپهر ولایت در مقام اخلاص و مردمی درآمده، خواست که سلسله پیوند خود را به تازه استحکام دهد، صبیّه خود را حلیمه بیگم مشهور به علمشاه بیگم به تاریخ روز سه شنبه بیست و پنج شهر رجب سنه هشتصد و نود و دو— به حباله نکاح او در آورده، علی الدوام عتبه علیه اش محلّ اجتماع خواص و عوام بود. تاشبی در خواب دید که او را از عالم غیب مأمور گردانیدند که تاج دوازده ترک که علامت اثنی عشریه است، از سقرلاط قرمز ترتیب داده تارک اتباع خود را به آن افسر اقبال بیاراید.

سلطان حیدر از مشاهده این حال کلاه شادمانی بر تارک ماه افکنده، طاویه ترکان را که متعارف آن زمان بود، به تاج دوازده ترک حیدری تبدیل نمود و بدان جهت به «قرلباش» اشتها یافتند. و روز به روز اسباب حشمت و مکت و سروری زیادتیر می شد و هجوم و ازدحام ارباب اخلاص بیشتر از پیشتر، و عموم خلایق از فواید انعام و افضالش بهره مند. تا آنکه جامع سلطنت صوری و معنوی گشته باطناً به دستور مشایخ اهل الله و ظاهراً به آیین مسند آرای و سروری بوده. امیرکبیر حسن پادشاه در کلّ مواد با ملازمان عتبه اقبال حیدری در کمال وفاق و ووداد سلوک نموده، اصلاً [با امری] که مکروه خاطر شریف خواهرزاده و داماد باشد رضا نمی داد.

چون ایامی به دولت و کامرانی گذرانیده نهال اقبالش طربی مثال سر به اوج کمال افراخته، امیرحسن بیک به نوعی که مولانا ابوبکر مؤلف تاریخ سلاطین ترکمان تفصیل نوشته— به تاریخ سنه هشتصد و هشتاد— تخت سلطنت را وداع کرده، او را هفت پسر بود: اغورلو محمد سلطان و مقصود سلطان و زینل سلطان و خلیل سلطان و یعقوب سلطان و یوسف سلطان و مسیح سلطان. و اغورلو محمّد در ایام حیات پدر فوت شده و یوسف سلطان و مسیح سلطان در خدمت یعقوب سلطان برادر خود می بوده اند و سلطان خلیل و بعد از آن سلطان یعقوب بر مسند فرمانروایی برآمدند. سلطان حیدر و سلطان یعقوب پسر خال آن حضرت با هواخواهان سلسله صفویه مشورت نموده، رأی جهان آرایش جانب داغستان که از حلیه ایمان عاری بودند قرار یافته، قاصدان به اجتماع صوفیان صافی نهاد و ملازمان پاک اعتقاد فرستادند، فوج فوج بر پیرامن سرادقات عزت و جلال جمع آمدند. آن حضرت لوای توجه به جانب مقصد افراخته، آوازه آن لشگر تزلزل در بنیان شیروانشاه بن سلطان خلیل انداخته، به تصور آنکه سلطان حیدر به طلب خون پدر

قصد ولایت شیروان نموده، با آن حضرت در مقام کید و نفاق درآمده، قاصدی نزد سلطان یعقوب داماد خود فرستاده اعلام کرد، که اگر چه سلطان حیدر عزیمت غزای چرکس نموده، اما ممکن که چون به حدود دربند و طبرسران رسید به جانب شیروان روی نماید و مملکتی در تصرف ندارد، و لشکر قوی جمع کرده. چون این خبر به سلطان یعقوب رسید، شیروانشاه به ورود کومک سلطان یعقوب مستظهرگشته، در حدود شماخی اجتماع عظیم از عساکر شیروان و ترکمان دست داده، اما سلطان حیدر با غازیان جلادت نشان از راه شکی به آن بلاد درآمده، عبور لشکر به پای قلعه دربند افتاده، مردم آنجا شیوه عناد پیش گرفته دست تعرض دراز کردند، و آن جناب به جهت گوشمال اهل ضلال غازیان را به تسخیر آن شهر و قلعه مأمور ساخته، در اندک فرصتی تزلزل در ارکان آن حصن حصین انداخته، فتح و تسخیر آن نزدیک رسیده بود که قراپیری قاجار که بر ساقه لشکر بود از عقب رسیده، خبر آوردند که فوجی از لشکر ترکمان از آب گذشته و شیروانشاه با عساکر شیروان به ایشان ملحق گردیده و داعیه محاربه لشکر منصور اثر دارند. و متعاقب یکدیگر خبر ورود آن گروه رسیده، سلطان حیدر بالضرورة از پای قلعه برخاسته، آماده آن فرقه نابکار گردید و در حدود طبرسران آن دو لشکر به یکدیگر رسیدند و صف قتال آراسته شده، در اثنای گیرودار سلیمان بیجن اغلی بافوجی از دلیران کارزار به مقابله سلطان نامدار درآمده، قصد آن سرور کردند.

سلطان حیدر خود مباشر حرب شده به نوک سنان [اورا] از پشت زین در روبرو بر زمین انداخت و به همان اکتفا نموده و از قتل او درگذشت. او بار دیگر سوار شده از آن حضرت پرسیدند که سبب چه بود که او را به قتل نرسانیدند، فرمودند که هنوز اجل او نرسیده و آفتاب عمر من به حد زوال رسیده و در این معرکه شربت شهادت خواهم نوشید. که در اثنای جنگ و جدال تیری از شست قضا جسته، بر مقتل آن سرور رسیده، کارگر آمد و نعش شریفش را در طبرسران دفن کردند. و در نوبت ثانی که خاقان سلیمان شأن به جهت تأدیب شیخ شاه به جانب شیروان نهضت فرمودند، بیست و دو سال از واقعه سلطان حیدر گذشته، آن نعش را از آن مکان بیرون آورده به دار الارشاد اردبیل نقل فرمودند و در جنب مرقد متبرک اجداد بزرگوار دفن کردند. و این واقعه در شهر شعبان سنه هشتصد و نود و دو یا سه - روی داده.

و از آن سرور به قول مؤلف حبیب السیر و تاریخ جهان آرا و فتوحات، سه پسر نیک اختر از صبیّه حسن پادشاه به وجود آمد: سلطان علی میرزا مشهور به «سلطان علی پادشاه» و اسماعیل میرزا و سید ابراهیم میرزا، و حسن بیگ مؤلف احسن - التوار یخ و [مؤلف] بحر الفوائد، سید محمد میرزا و سید سلیمان میرزا و سید

حسن میرزا و سید داود میرزا را نیز از اولاد سلطان حیدر نوشته و شمرده‌اند، و سید ابراهیم را نام نبرده‌اند.

ذکر احوال سعادت مالک علی پادشاه ابن سلطان حیدر برادر رشید نواب خاقان صاحب قرانی شاه اسماعیل— رُوح اللّٰه روحه— قدری به جهت استحضار و اطلاع ذکر کرده می شود اینست که:

چون صوفیان سعادت نشان این خاندان که کشور گشایان ممالک ارادت و اخلاصند، حیات و بقای اولاد عالی نژاد آن سلطان با دین و داد استماع نمودند، سر ارادت بر زمین قبول و اخلاص پیموده روز به روز دردارالارشاد ارد بیل جمع آمده، اظهار عقیدت و تجدید بیعت می نمودند. و اسباب حرب و لشکر کشی آماده می کردند. ارباب عناد و لجاج از این واقعه، سلطان یعقوب را خبر دادند که فرزند سلطان حیدر به مسند ارشاد به دستور پدر قرار گرفته. صوفیان طبقه صفویه اجتماع نموده‌اند عنقریب لوای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت.

سلطان یعقوب از واقعه دلتنگ شده قرابت و خویشی و آزر همشیره معظمه اش حلیمه بیگم دامن گیر شده، یکی از امراء صاحب شکوه با گروه انبوه تراکمه به اردبیل فرستاد که آن عالیجناب را به دست آورده، به قلعه اصطخر فارس برده، به منصور بیک پرناک حاکم آن دیار سپارند.

چون جماعت مذکوره به اردبیل رسیدند، سلطان علی پادشاه توکل بر خالق جزء و کلّ کرده، به همراهی آن گروه با والده محترمه و برادران گرامی روی به جانب اصطخر آورده، در شهر سنه هشتصد و نود و شش— وارد قلعه گردیدند، و مدتی در آن قلعه به سر می بردند و منصور بیک پرناک در خدمتگزاری نهایت بندگی به تقدیم می رسانید. تا آنکه سلطان یعقوب به دار بقا شتافت و امراء ترکمان دو گروه شدند: جمعی به سلطنت مسیح میرزا برادر او، و برخی به پادشاهی بایسنقر اتفاق نموده، بین الفریقین کار به محاربه انجامید و جماعت بایسنقریان غالب آمده مسیح میرزا در آن معرکه به شهادت رسیده و میرزا بایسنقر بر تخت سلطنت قرار گرفت.

رستم میرزا ابن مقصود میرزا ابن پادشاه مرحوم حسن بیک بجهت موافقت اصحاب عم در سلک مسیح میرزائیان منسلک شده بودند او را گرفته، به قلعه النجق فرستاد و به فراق سید علی کوتوال قلعه سپردند. و چون چندگاه بر این گذشت آیه سلطان به حدود قلعه النجق رفته فراق سید علی را با خود کرده، رستم میرزا را از آن قلعه بیرون آورده به پادشاهی اختیار نمودند و جمعی کثیر بر سر ایشان جمعیت کرده، رفتن تبریز و محاربه بایسنقر میرزا را پیش نهاد خاطر گردانیده، تا به کنار ارس آمده در آنجا اقامت نمودند. و میرزا

بایسنقر به جهت رفع فتنه از تبریز بیرون آمد و چون به مرند رسید، هر کس را که به قراولی فرستاد بی وفایی نموده به رستم میرزا پیوستند. رفته رفته تفرقه گی به عموم سپاه او راه یافته اردوی میرزا بایسنقر به نوعی به هم برآمد که از عهده ضبط آن بیرون نتوانست آمدن. بالضروره احمال و ائقال و اساس پادشاهی را بر جا گذاشته، با معدودی از خدمتکاران از راه اهر قراچه داغ به شیروان شاه که خال او بود پیوست و میرزا رستم کامیاب دولت گشته مظفر و منصور داخل تبریز گردید و بر تخت سلطنت قرار گرفت.

اما شیروان شاه به امداد و اسعاد خواهرزاده و داماد کمر همت بسته، اسباب سلطنت میرزا بایسنقر را سرانجام می داد. و میرزا رستم نیز در فکر کار خود و با امر او ارکان، دولت بایندری مشورت نموده، آخرالامر قرار چنین گرفت که آن کوکب درخشان آسمان خلافت را از قلعه اصطخر بیرون آورده، سرانجام کار او نموده، به طلب خون جد و پدر به صوب شیروان فرستند که اگر غالب یا مغلوب گردد، در هر صورت مطلوب ظاهری و باطنی به حصول انجامد و سلطان علی پادشاه در سنه هشتصد و نود و نه — که مدت اقامتش در قلعه اصطخر به چهار سال و نیم رسیده بود روی به راه آورده، در نهایت اعزاز و اکرام داخل تبریز گردید و رستم میرزا آن حضرت را در آغوش مهر بانی کشیده، صوفیان صافی اعتقاد که در زوایای ناکامی خزیده بودند روی به آستان سعادت آشیانش آورده، روز به روز آن جماعت اخلاص گزین در تزیید بودند، که خبر ورود بایسنقر میرزا با لشکر شیروان به سمت آذر بایجان مسموع رستم میرزا گشته، سلطان علی پادشاه را با آیه سلطان و فوجی از عساکر ترکمان به مدافعه بایسنقر و شیروانیان فرستاد. و ایشان به کنار آب ارس رسیده، خیمه اقامت نصب فرمودند و از دو طرف کنار آب را جسر بسته، راه آمد و شد طرفین مفتوح نبود و صورت فتح از هیچ طرف چهره نمی گشود. و هر دو طرف مدتی اقامت نموده، بالاخره بایسنقر به شیروان معاودت نمود و سلطان علی پادشاه و آیه سلطان به تبریز آمدند.

و در آن حال حاجی بایندر حاکم اصفهان با رستم میرزا در مقام خلاف و عصیان در آمده، خطبه دولت به نام بایسنقر خواند. این معنی باعث آن شد که دیگر باره بایسنقر عزیمت آذربایجان نموده، با لشکر بی شمار به آن دیار آید. امیرزاده رستم بار دیگر سلطان علی میرزا را با آیه سلطان و فوجی از عساکر صوفیه و ترکمان به مقابله او فرستاده، در حدود اهر و مشکین آن دو لشکر به یکدیگر رسیدند و بین الفرقین معركة رزم [گرم] گردید. بایسنقر یان مغلوب گشته، بایسنقر به قتل در آمد و سلطان علی میرزا مظفر و منصور در کمال عظمت و اقتدار به تبریز آمده، امیرزاده رستم لوازم محبت و تواضعات دوستانه به ظهور آورده، آن حضرت را به جانب اردبیل فرستاد و آن عالی جناب به دستور آباء و اجداد بر سریر هدایت و ارشاد متمکن گردید.

و از زیادتی اجتماع صوفیان صافی اعتقاد، آتش حسد در کانون سینه رستم میرزا افروخته شده، آن حضرت را با برادران به تبریز آورد و جمعی را گماشته بود که از آمد و شد صوفیان مانع آیند و به دستور ارباب ارادت خفیه در تزیاید بود.

امیرزاده رستم از این معنی آگاه گشت. در کار اولاد سلطان حیدر متفکر گردید. و عاقبت رأی او به دفع آن حضرت جازم گردید.

شخصی از اصحاب میرزا رستم آن عالیجناب را از کید و غدر آگاه گردانید، تا آنکه شبی از تبریز سوار شده، راه اردبیل را پیش گرفت. امیرزاده رستم، آیه سلطان را با چهار هزار سوار متعاقب آن سلطان عالی مقدار فرستاد. در حوالی شماسبی - که موضعی است قریب به اردبیل - به آن حضرت رسید. گویند در آن وقت عدد ملازمان سلطانهلی میرزا زیاده از هفتصد نفر نبوده اند. آن فوج قلیل مقابله با آن جماعت کثیر نتوانستند نمود و در فکر تدبیر و چاره جویی گشتند.

آن حضرت چون به نور ولایت، صورت شهادت خود خبر داد. برادر نیک اختر اسماعیل میرزا که انوار جهان داری از ناصیه همایونش تابان بود ولیعهد و قائم مقام خود گردانید، و رموز و اسراری که در وقت ارشاد شیوه و شعار این خاندان است به نوعی که از پدر عالی مقدار و اجداد نامدار میراث به او رسیده بود به او سپرد و تاج مبارک خود را بر سر آن حضرت گذاشت و او را به معتمدان سپرده سفارشات فرمود که چراغ دولت این دودمان از توروشن خواهد بود.

بعد از وصیت قدم در معرکه کارزار گذاشت و آخر الامر مخالفان غالب آمده، آن حضرت را شربت شهادت نوشاندند. و بعد از واقعه، تفرقه گی در میان ارباب عقیدت راه یافته، هر کس به جایی پراکنده شدند.

[حسین] بیک للہ شاملو و خلیفۃ الخلفاء که در آن وقت به خادم بیک اشتهار داشته و دده بیک نعش مطهر آن حضرت را به دارالارشاد اردبیل آورده، در حظیره متبرکه منوره صفیة صفویه مدفون ساختند. رحمة الله تعالی.

ذکر احوال سلاطین صفیة صفویه - ادام الله اقبالهم الی یوم القیامه

که در این اوراق از ابتداء جلوس میمنت مأنوس نواب خاقان صاحب قرانی منبع سعادت و کرامات سرمدی، عنوان صحیفه سلطنت و شهر یاری طفرای غزای منشور دولت و کامگاری، مبدع قوانین کشور ستانی، شہسوار میدان شجاعت و نامداری، خورشید سپہر ہدایت و سروری و مسند داری دولت و اقبال المؤید من عند اللہ الملک المتعال، کوکب بلند اختر و رواج دہندہ مذهب بہ حق ائمہ اثنی عشر، سلطان شاہ اسماعیل بن سلطان حیدر - رُوح اللہ روحہ - و سلاطین نامدار کامگار، مولود شریفش و ابتداء سلطنت و مدت سلطنت و ارتحال بہ عالم بقا و آثار و علامات و وقایعی کہ در مدت سلطنت و کامرانی ہر یک بہ ظہور رسید، موافق گفتہ صاحب تاریخ حبیب السیر و عالم آرا و لب التواریخ و گزیدہ و بحر الفوائد بر سبیل اجمال اختصار نمود کہ صوفیان پاک طینت، صاف اعتقاد بہرہ مند گردند. واللہ الموفق والمعین.

[شاه اسمعیل]

بدانکہ اول سررشتہ سلسلہ سلاطین نامدار کامگار نواب خاقان سلیمان شأن صاحب قرانی شاہ اسماعیل - رُوح اللہ روحہ - است. چون سابقہ عنایت ازلی و واسطہ ارادہ لم یزلی حضرت و اہب العظیات بہ نوید استجابت دعا و خواہش کرامت فرای حضرت سلطان الاولیاء و برہان الاصفیاء کہ در صومعہ عارف معارف ربانی شیخ زاہد گیلانی نمود، سلطنت دنیا و آخرت از درگاہ بخشندہ بی منت طلب کردہ بود - کہ سابقاً ذکر کردہ شدہ - بہ ظہور رسید و مراد آن حضرت سلطنت صوری و حکومت و جاہ نبود، بلکہ سلطنت معنوی و سعادت لم یزلی و رواج مذهب ائمہ اثنی عشری و کلمہ طیبہ علی ولی اللہ و استخلاص فرقہ ناجیہ شیعہ امامیہ، و مجبان و موالیان خاندان آن حضرت از

بلیة تقیه بود. و چون حکمت بالغه ربانی و قدرت کامله یزدانی ظهور هر ملت و دولت را به وقتی مقرر و زمانی مقدر گردانیده، در اشرف اوقات و اسعد ساعات آفتاب جهان تاب سلطنت عظمی از مطلع مراد طالع گردید و آن گوهر گرامی از صدف گرا نمایه «علمشاه بیگم» صبیة حسن پادشاه ترکمان به تاریخ روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رجب سنه هشتصد و نود و دو— که ده سال از فوت حسن پادشاه مذکور گذشته بود— به طالع عقرب در دارالارشاد اردبیل به تأیید رب جلیل اتفاق افتاد و «طلوع نیر شاه اسماعیل» تاریخ گشت^۹.

کنیه شریفش «ابوالمظفر» و بعد از عروج بر معارج سلطنت و جهان بانی به صاحب قرانی اشتهار یافته، و چون آن حضرت به سن شش سالگی رسید، شاه سلطان علی برادر عالی گهر، آن سرور را یک روز پیش از قضیه هایلۀ شهادت ولیعهد خود ساخته، و دایع ارشاد و اسرار امانت اجداد نامدار را به او سپرد. روز دیگر آن حضرت به درجه شهادت فایز گشت و صوفیان صاف اعتقاد آن اختر برج ولایت را از نظر بد اندیشان تیره روزگار مخفی و به شهر درآورده پنهان می داشتند، تا بعد از چهل روز صلاح در توقف اردبیل ندیده، به مشورت والده محترمه روی توجه به جانب گیلان نمودند. و در سنه هشتصد و نود و هشت به اتفاق برادر گرامی سید ابراهیم میرزا چند روزی در بلده رشت، امیر اسحاق والی آنجا خدمات لایقه به تقدیم رسانید و بعد از آن در خطه لاهیجان کار گیا میرزا علی والی آنجا نهایت خدمت گذاری به جای آورده بعد از چندی سید ابراهیم را شوق ملاقات والده ما جده اش به جانب اردبیل کشانید و آن عالیجناب را با جمعی از خواص و دولت خواهان گذاشت و منتظر لطیفه غیبی بودند. و در آن وقت سن شریف آن حضرت زیاده از هفت سال نبود. و توقف آن حضرت در گیلان به قولی پنج سال و به قولی هفت سال بود.

در سنه نهصد و پنج— که سن شریف آن سرور به دوازده سالگی رسیده بود— به آستارا تشریف شرف ارزانی داشته و در آن جا قشلاق نمودند. چون خبر شورش ملک ترکمان به سمع ملازمان عتبه اقبال رسید رأی علم آرا اقتضای توجه به صوب آذربایجان نموده، کارگیا میرزا علی از روی اخلاص و دولت خواهی التماس نموده که اگر چند روزی توقف روی دهد، تا جمعیت ارباب ارادت و اخلاص بیشتر گردد اقرب خواهد بود و بد نیست. چند روزی توقف روی داده، تا آنکه در اول شهر جمادی الثانی سنه نهصد و شش به دولت و اقبال هم عنان و به نیروی بازوی «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه»^{۱۰} پای دولت در رکاب سعادت آورده، کارگیا میرزا علی را وداع نموده، با

۹- با توجه به این که نام «اسماعیل» در رسم الخط قدیم بدون الف میان کتابت می شده است.

معدودی چند از خدمت کاران متوجه دارالارشاد اردبیل گردیدند. اولاد ذکور گرامی آن حضرت شش نفر بوده‌اند: اول طهماسب میرزا (علیه الرحمة)، دوم سام میرزا (علیه الرحمة) — که در الکاء مراغه متولد شده به تاریخ روز سه شنبه بیست و یکم شعبان سنه نهصد و سیزده — و در مش خان لله آن شاهزاده نامدار بوده و «کوکب برج شهنشاهی» موافق تاریخ ولادت اوست، سوم رستم میرزا علیه الرحمة که به تاریخ روز جمعه بیست و ششم شهر شعبان سنه مذکوره در الکاء مراغه متولد شده، چهارم ابوالفتح بهرام میرزا که به تاریخ روز جمعه هفدهم شهر شوال نهصد و بیست و شش متولد شده و به تاریخ شب جمعه نوزدهم شهر رمضان المبارک نهصد و پنجاه و شش در قلعه قهقهه به رحمت ایزدی پیوسته و عمر شریفش سی سال بوده و از آن عالی جناب سلطان ابراهیم میرزا، و سلطان بدیع الزمان میرزا باقی مانده، پنجم القاس میرزا، ششم سلطان حسین میرزا که احوال ایشان معلوم نیست. اولاد اناث آن حضرت شانزده نفر بوده‌اند: مهربانو سلطان بیگم که به تاریخ سنه نهصد و بیست و پنج متولد شده، پریخان بیگم خانم و فرح انگیز بیگم خانم و شاه زینت بیگم خانم که احوال ایشان نیز معلوم نیست، و خانش خانم بیگم که به تاریخ نوزده سنه نهصد و هفتاد و یک — در قزوین به رحمت ایزدی پیوسته، یازده نفر دیگر [که] اسامی ایشان معلوم نیست.

محدثات آن عالیحضرت عمارت و گنبد عالی و چهار باغ و سایر عمارات و باغات، آستانه امامزاده واجب التعظیم و التکریم امامزاده سهل بن علی (علیه التحية و الثناء) و گنبد عالی بر سر قبر سلطان سید نظام الدین احمد (علیه الرحمة) برادر عالی گهر خود در قریه اوجان فارس و قریه مذکوره را مالاً و منالاً وقف و سیورغال آن سرکار مقرر فرموده‌اند، و چهار بازار دور میدان قدیم اصفهان و گشاد فرمودن عرصه میدان مذکور.

مولود شریفش روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رجب سنه هشتصد و نود و دو، ابتدا سلطنت در شهر سنه نهصد و شش، مدت سلطنت بیست و چهار سال، نقش سکه و مهر همایون «غلام شاه مردانست اسماعیل بن حیدر»، ارتحال به عالم بقا، به تاریخ روز دو شنبه نوزدهم شهر رجب سنه نهصد و سی — که ایام عمر شریفش سی و هشت سال بوده باشد.

وقایع مدت سلطنت

یونت ثیل نهصد و شش، سال اول جلوس

نوروز چهار شنبه دهم شهر شعبان — نواب خاقان صاحب قران در پانزدهم شهر محرم از دیلمان توابع گیلان حرکت فرموده، کارگیا میرزا علی را وداع کرده، با هفت نفر از خدمت کاران در ارجوان آستارا قشلاق فرموده، و به تدبیر جهان گیری پرداخته،

و در اول بهار از آنجا حرکت به دارالارشاد اردبیل فرموده، به سعادت زیارت آباء عظام و والدهٔ محترمه و برادران فایض شده، از بواطن قدسیه ایشان طلب استمداد نموده، و بعد از آن به دولت و اقبال متوجهٔ قراباغ^{۱۱} شده، سلطان حسین بارانی از نایب میرزا جهان شاه بر رکاب با سعادت آن حضرت رسیده، با یکدیگر متوجه چخور سعد شدند.

و قراچه الیاس روملو با فوجی از ارباب به ارادت صوفیان و معتقدان به شرف ملازمت سرفراز شده، عنان عزیمت به صوب ییلاق جنگل معطوف داشته، و بعد از آن حمزه بیک فتح اغلی استاجلو را پیش نزد او یماق استاجلو فرستاده، خان محمد خان استاجلو با تمامی ریش سفیدان او یماق به مرافقت او به استقبال شتافته، و آن اعلیحضرت چند گاهی در آن ییلاق بسر برده، از آنجا به آذربایجان حرکت فرمودند. و چون خبر ورود موکب همایون به ارباب ارادت و اخلاص رسید، از دیار روم و شام و دیار بکر و ذوالقدر و سایر ولایات فوج فوج به شرف پای بوس رسیده اند.

و مذکور است که اخلاص و اعتقاد صوفیان ذوالقدر به حدی بوده که در آن حین یکی از ایشان مجلس عروسی داشته، بی آنکه شب به خلوت عروس در آید. بی توقف متوجهٔ آستان گردیده، و او یماق استاجلو استدعا نمودند که خانه کوچ و عشیرت خود را به جانب روم وا گذاشته و بعضی که در همراه هستند باز فرستند. و خود در رکاب سعادت انتساب باشند. به درجهٔ قبول رسیده، فرمان قضا جریان سلطان بایزید خان در باب محافظت عشیرت آن قوم شرف نفاذ یافته، و بعد از اجتماع صوفیان صاف اعتقاد چتر جهان گشا به صوب شیروان روان گردید.

قوی نیل نهصد و هفت، سال دویم جلوس

نوروز پنج شنبه بیست و یکم شهر شعبان—نواب خاقان از آذربایجان به شیروان حرکت فرمودند. بیرام بیک و قلی بیک ملقب به خوش خبرخان را از پیش فرستاده و خود با عساکر منصوره، که قریب به هفت هزار سوار و پیاده بودند، در پای قلعهٔ گلستان نزول اجلال روی داده، و فرخ یسار والی شیروان با بیست هزار سوار و شش هزار پیاده در برابر سپاه قزلباش آمده، بعد از مقاتلهٔ بسیار به دستگیری حیدر کرار فتح روی داده، فرخ یسار و امراء او به قتل رسیدند. و اموال بسیار به دست غازیان خونخوار افتاد.

و مذکور است که فرخ یسار بعد از پدرش امیر خلیل در سنهٔ هشتصد و شصت— به سلطنت شیروان رسیده و مدت سی و هفت سال و چند ماه پادشاه بوده، و بعد از آن بهرام بیک پسر او در بعضی محال شیروان پادشاه شده یک سال سلطنت کرده، و بعد از

فوت او غازی بیک برادر او در سنه نهصد و هفت پادشاه شده و او نیز یک سال پادشاهی کرده، و بعد از او شیخ شاه برادر دیگرش در سنه نهصد و هشت پادشاه شده بیست سال سلطنت کرده، و در روز شنبه هجدهم شهر رجب نهصد و سی فوت شده، و بعد از آن پسرش سلطان خلیل پادشاه شده و مدت یازده سال و نیم پادشاهی کرده، و صبیّه نواب خاقان صاحب قرانی را در ازدواج خود درآورده، و در روز جمعه نهم شهر جمادی الثانی نهصد و چهل و سه به دار عقبی شتافته.

خلاصه کلام آنکه در آن سفر خیر اثر امانت و دیانت غازیان قزلباش به حدی بود که اموال و اسباب خود را همگی در یک موضع گذاشته، متوجه حرب شده بودند و بعد از فراغ آمده هر یک اسباب خود را تصرف نموده از هیچ کس خلافی فوت و فروگذاشت نشده بود! و نواب خاقان صاحب قران سه روز بعد از محاربه الکاء مذکوره به جانب شماخی در حرکت آمده، خلفا بیک را با فوجی به طلب شیخ شاه ولد شیروانشاه که از جنگ گاه گریزان شده بود فرستادند. شیخ شاه چون از آمدن او خبردار شده بود خود را به جانب گیلان رسانید و مردم گیلان به او گرویده، نواب خاقان را از این حرکت ناخوش آمده، خلفا بیک را با بعضی از سپاه به طرف شهر نوفرستادند. چون خبر آمدن خلفا بیک به شیخ شاه رسیده، فرار بر قرار اختیار کرده و الکاء مذکوره به تصرف دولت قاهره در آمده، حکومت آن سرزمین را به خلفا بیک شفقت فرمودند.

و در آن سال در محمود آباد قشلاق نمودند، و در آنجا امیر زکریا فرزند زاده شیخ محمد کججی که سالها وزیر سلطان ترکمان بوده به سعادت ملازمت سرافراز شده، نواب خاقان این را به فال نیکو برداشته او را کلید آذربایجان خواند. و از آنجا متوجه قلعه بادکوبه شده، به تصرف دولت قاهره در آمد و از آن جا بر سر قلعه گلستان حرکت فرمودند که در آن حین جمعیت خطبای اسلام را به کلمه طیبه «علی ولی الله» و لعن خلفای ثلاث مأمور فرمودند.

پیچی ثیل نهصد و هشت، سال سوم جلوس

نوروز روز شنبه دوم شهر رمضان المبارک— نواب خاقان از آب کر گذشته به جانب نخجوان حرکت فرمودند و پیری بیک قاجار را از پیش فرستادند که خبر ورود موکب همایون را به الوند میرزا رساند. و حسن آقا شکرآغلی را به قراولی از پیش فرستاده، تاب مقاومت مخالفین نیاورده و روگردان شده، نزد الوند میرزا به جانب تبریز گریخت و الوند میرزا با عساکر خود بر سر راه آمده، تلاقی عسکرین روی داده، در مقاتله قرچقای محمد و لطیف بیک و سیدی آقا امراء الوند میرزا با هشت هزار کس به قتل رسیدند. و الوند میرزا فرار نموده به جانب دیار بکر شتافت و رایات جاه و جلال به

دارالسلطنه تبریز داخل شده به دولت و اقبال بر تخت سلطنت قرار گرفته، ومنصب صدارت را به قاضی شمس‌الدین گیلانی که معلم آن حضرت بوده و امیرالامرائی به حسین بیک شاملو و وزارت دیوان اعلیٰ به امیر زکریا شفقت فرموده، امرا و ریش سفیدان را هر یک به قدر گنجایش حال به نوازشات شاهانه و خلاع فاخره سرافراز فرمودند. سکه و خطبه به نام نامی آرایش دادند و مجدداً در رواج مذهب به حق ائمه اثنی عشر و لعن خلفای ثلاث تأکید و مبالغه فرمودند، و در آن بهار به واسطه گوشمالی علاء‌الدین ذوالقدر متوجه آذربایجان شده، خبر حرکت نواب خاقان به الوند میرزا رسیده، باز معاونت نموده، نواب خاقان فوجی از بهادران خونخوار بر سر او فرستادند. تاب مقاومت نیاورده به جانب اوجان همدان و بغداد و دیار بکر بگریخت.

تخاقوی نیل نهصد و نه، سال چهارم جلوس

نوروز یکشنبه سیزدهم شهر رمضان المبارک — خبر آمدن سلطان مراد ولد یعقوب پادشاه مالک فارس و عراق و کرمان و خوزستان و تدارک فرمودن نواب خاقان، و قنبر آقا را به رسالت نزد سلطان مراد فرستادند^{۱۳} او اطاعت ننموده، آن تیره روزگار بد کردار از راه دلیجان و همدان با هفتاد هزار کس از حنود ترکمان و توپخانه با چندین عراده یراق حرب در حرکت آمده، در صبح روز دوشنبه بیست و چهارم شهر ذی حجة الحرام در آلمه بولاغی^{۱۴} همدان تلافی عسکرین روی داده، بالاخره گوزل احمد بایندر امیرالامراء سلطان

۱۳- آنچه در کتب تواریخ مذکور است و ملاحظه شده منصب جلیل‌القدر صدارت از مخترعات سلطان ملک‌شاه سلجوقی است و چون پیوسته در جنبه حال اهل فضل و کمال ساعی بوده و در تعظیم و تکریم سادات عظام و علمای کرام می‌کوشیده به خاطر خطیرش صورت این معنی عکس پذیر گشته که چون این طایفه اشرف طوایف خلایقند، باید به جهت سرانجام امور و مهمات ایشان ریش سفید و صاحب اختیار و اقتداری معین نماید که این طایفه عظمی که ملازمت اتراک و عمال دیوانی مرایشان را عار و باعث کسر حیثیت و اعتبار است. به خیر و رسیدن به خدمت صاحب اختیار فیصل پذیرد. اگر رجوعی به خدمت پادشاه عصر بوده باشد به وظایف خدمتگزاری و مهمات ایشان قیام نماید که به رفاه حال به تحصیل علوم دینیّه و معارف یقینیّه و فاتحه و دعا قیام و اقدام نمایند. و صدور آن زمان در ایام صاحب قران امیر تیمور گورکان و شاهرخ، مولانا نظام‌الدین و مولانا عبداللّه و مولانا صدرالذّین ابراهیم و در زمان سلطان ابوسعید نیز مولانا جلال‌الدین لطف‌اللّه و مولانا جمال‌الدین عبدالرحیم سمرقندی و در زمان سلطان یعقوب میرزا: قاضی عیسی و در زمان سلطان حسین میرزا: خواجه شهاب‌الدین عبداللّه و در زمان ابوالفتح محمّد خان سیستانی: مولانا نظام‌الدین عبدالرحیم ترکستانی تا واضح باشد. (حاشیة متن)

مراد با ده هزار کس از مخالفان طعمه شمشیر غازیان قزلباش گردیده، سلطان مراد نامراد تاب مقاومت نیاورده فرار برقرار اختیار کرده، به جانب شیروان گریخت. و غازیان چابک سوار غنائم بی شمار به دست ایشان افتاد. این فتح نامدار به قدرت ملک قهار و به دستیاری حیدر کزار روی نمود. و موکب همایون به یاری ملک منان به تاریخ شهر ربیع الاول به جانب شیراز در حرکت آمده، خبر به سلطان مراد رسیده، به دستور وی فرار پیش گرفته به طرف شوشتر و بغداد رفت و ممالک فارس به تصرف دولت قاهره درآمد. و خان محمد خان استاجلورا به حکومت ولایت کرمان سرافراز فرمودند. و با ششصد نفر روانه شده، خبر به محمد بیک ترکمان حاکم آنجا رسیده، با ایل و حشم خود به جانب خراسان گریزان شده، خان محمد خان داخل ولایت گردیده، سکه و خطبه به نام نامی آرایش داد.

ایت نیل نهصد و ده، سال پنجم جلوس

نوروز روز دوشنبه بیست و چهارم شهر رمضان به یاری بخت و اقبال به [جانب شیراز روان شده] و روز دوشنبه...^{۱۵} شهر ربیع الثانی داخل دارالملک شیراز شده، خطبای کازرون که در نهایت مکنت و ثروت و سرکش بوده اند به قتل رسانیده، ایالت آن جا را به الیاس بیک ذوالقدر عنایت فرمودند. و در غره شهر جمادی الثانی از آنجا به قشلاق قم روی توجه آورده، و الیاس بیک را با جمعی از غازیان قزلباش^{۱۶} بر سر امیر حسین کیا چلاوی والی خوار و سمنان و فیروزکوه و دماوند و هبلرود مقرر فرموده روانه فرمودند.

الیاس بیک در آن حرب تاب مقاومت نیاورده در قلعه ورامین متحصن شده، امیر حسین کیا قلعه را محاصره نموده، بعد از چندی الیاس بیک به امان آمده با جماعت خود متوجه الکاء ری گردیده. امیر حسین کیا تعاقب نموده در کبود گنبد ری الیاس بیک را دستگیر کرده به قتل رسانید، و این خبر به سمع اعلیحضرت شاهی رسیده، در روز دوازدهم شهر رمضان— که آفتاب در هجده درجه حوت بوده از راه دیر و کاج نزول اجلال روی داده، از آنجا به قلعه گل خندان که در تصرف حسین کیا بوده وارد شده، در دوم شهر شوال فتح روی داده و بعد از آن ریات جاه و جلال متوجه فیروزکوه شده، امیر حسین کیا با دوازده هزار کس سر راه بر عساکر منصوره گرفته، بعد از چندی از کرده خود پشیمان شده به قلعه استا^{۱۷} متحصن گردید و نواب خاقان خود را در پای قلعه مذکوره رسانیده، شروع در قلعه گیری کرده، [از آب رودخانه ای که در پای قلعه جاری است و مردم قلعه از آن آب

۱۵— اصل: افتادگی دارد

۱۶— اصل: غزلیاش

۱۷— اصل: اسیا

سیراب می شدند نهری احداث فرموده، آب رودخانه را گردانیدند. مردم قلعه از تشنگی به امان آمده قلعه را تصرف فرمودند و حسین کیا را در قفس آهنین محبوس ساخته، جماعت او را به قتل رسانیدند. و بعد از چند روزی حسین کیا موگلان خود را غافل کرده خود را به ضرب خنجر هلاک نموده، حسب فرمان جسد او را در قوه ری به آتش قهر شاهی سوختند. و محمد حسین میرزا والی استراباد از این واقعه خبردار شده، خود را به موکب همایون رسانیده و کار گیا سلطان حسین برادر کیا میرزا علی نیز از گیلان به شرف پای بوس رسیده به شفقت شاهانه سرافراز شدند و هر یک به الکای خود مراجعت نمودند. و قاضی محمد کاشی را به منصب صدارت با قاض شمس الدین محمد گیلانی شریک فرمودند.

تنگوژئیل نهصد و یازده، سال ششم جلوس

نوروز روز سه شنبه پنجم شهر شوال — خاقان به جانب اصفهان حرکت فرموده خیر ورود موکب همایون به رئیس یوسف برادر رئیس برکه ثانی زمانی رسیده با تحف و هدایای لایقه استقبال کرده جواهر و لآلی آبدار نثار قدم همایون نموده، نواب خاقان را به خانه خود که در سرپل ماریانان بوده برده، کمر بندگی و اطاعت در میان جان بسته، قریب یک ماه در تدبیر قلعه گیری پرداخته تا بالاخره از دروازه کران داخل شده، فتح قلعه طبرک روی داده، خزاین و دقایق پادشاهان به تصرف دولت قاهره درآمد. و در کتب تواریخ فتح قلعه اصفهان را مجمل نوشته اند و زیاده بر این پیروی نتوانست نمود. و در قریه برخوار مولانا علاء الدین محمد طبیب خاصه به مرض ذات الصدر فوت شده و نواب خاقان عرصه میدان قدیم که در نظر باهمت او حقیر و تنگ می نموده به گشاد کردن آن امر فرموده و اطراف آن را دکاکین و چهار بازار احداث فرمودند.

و مذکور است که علاءالدوله بن کاکویه پسر خال مجدالدوله در اصفهان حاکم و فرمانفرما بوده و در سنه [چهارصد و] چهل و چهار — سلطان محمود سبکتکین و پسرش سلطان مسعود به عراق عجم آمدند و بعضی از آن بلاد را به تصرف درآوردند و سلطان محمود پسر خود را در الکای ری وا گذاشته به غزنین مراجعت نمود. و سلطان مسعود بر سر علاءالدوله به اصفهان آمد. چون خبر به او رسید روی به گریز گذاشته، خواهرش به دست سلطان مسعود افتاد و با خود برد.

شیخ ابوعلی که وزیر علاءالدوله بوده به سلطان مسعود نوشت که اگر خواهی با تو متابعت نماید، خواهر او را به عقد خود درآر. سلطان مسعود خواهر علاءالدوله را به عقد خود درآورد، بعد از چندی علاءالدوله به تدارک اسباب حرب پرداخته، این خبر به سلطان مسعود رسید، به وی نوشت که دست از این کار بدار که خواهرت را به مردم

اوباش خواهم داد. علاءالدوله جواب داد، اگر خواهر من است زن تو است، اگر طلاقش دهی مطلقه تو باشد و این باعث کسر شأن سلطنت است. اختیار خود داری چون این نوشته به سلطان مسعود رسید خواهر او را به عزت و احترام تمام باز فرستاد. و بعد از آن سلطان مسعود روانه خراسان گردید و ابوسهل همدانی را به نیابت خود گذاشت و فیما بین علاءالدوله و ابوسهل محاربه روی داده، ابوسهل غالب آمده، اصفهان را به تصرف خود درآورد.

سیچقان نیل نهصد و دوازده، سال هفتم جلوس

نوروز پنجشنبه شانزدهم شهر شوال — خبر فتح اصفهان به مراد بیک بایندری رسیده از خوف به جانب هرات گریخته و احمد سلطان وزیر او برداد و ستد ملک قیام نمود و نواب خاقان بنا بر مصلحت وقت به تیول حسین بیک لله، شفقت فرموده حسین بیک، جوقه بیک ملازم خود را به ضبط و نسق و داروغگی به آن حدود فرستاد، و احمد سلطان از ورود جوقه بیک مطلع شده، به استقبال بیرون آمده به اعزاز و اکرام او را داخل خانه خود کرده، در کمین گاه فرصت می بود، تا روزی در حمام او را به قتل رسانیده و به دستور به ضبط و نسق مشغول گردید.

این خبر به رئیس محمد گره حاکم ابرقوه رسید، فرصت نموده بر سراوشتافت و احمد سلطان را به قتل رسانیده، قلعه را به تصرف خود درآورد. و این خبر به نواب خاقان رسیده در بیست و ششم شهر جمادی الثانی از اصفهان حرکت فرموده، در اول شهر رجب با عساکر منصوره داخل یزد شده، تا شهر رمضان المبارک به محاصره قلعه مشغول بودند. و قریب هفت هزار کس از طرفین به قتل رسیدند، تا محمد گره به دست درآمده فتح قلعه فرمودند، و رئیس محمد را در قفس آهنین کرده با خود داشتند که خبر طغیان و سرکشی و بی اندامی جماعتی که در سرزمین الکاء طبس بود به مسامع جاه و جلال رسید. به ایلغار خود را به آن حدود رسانیده همگی را به قتل درآوردند و باز معاودت به یزد فرمودند. و سلیمان بیک ذوالقدر حاکم شیراز را به اعتبار عصیان و نافرمانی به یاسا رسانیدند و حکومت شیراز به منصور بیک افشار شفقت فرمودند. و حکومت یزد را به حسین بیک لله و در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر شعبان — به اصفهان حرکت فرمودند و در عرض راه احمد سلطان فرصت کرده خود را به قتل رسانید. و نواب خاقان جسد او را در شهر شوال که داخل اصفهان شدند به آتش غضب سوختند و غازیان ذوالقدری به ابرقوه فرستاده آن ولایت را به تصرف دولت قاهره درآوردند. و در آخر این سال ملازم با یزید پاشا از جانب سلطان بایزید خواننگار^{۱۸} روم به

مبارک باد آمده، و نواب خاقان عساگر منصوره را از اطراف و جوانب عراق و فارس به جهت جمعیت جانوران شکاری و جرگه مأمور فرمودند. و در محله چاله سیاه جمعیت روی داده با ایلچی مذکور خود به نفس نفیس متوجه شکار گشته، و بعد از آن با امرا و ارکان دولت امر فرمودند. و گویند در آن روز قریب شصت هزار و هفتصد شکار کشته شده بود. حسب فرمان استادان چابک دست به ساختن مناره عالی در بیرون شهر امر فرمودند که در صفحه روزگار باقی ماند که حال برقرار و مشهود است. و بر سر قبر برادر خود شیخ نظام الدین امیر احمد (علیه الرحمة) واقعه در قریه اوجان فارس گنبد عالی و عمارت بنا فرمودند و قریه مذکوره را ملاً و منالاً وقف و سیورغال آن جناب مقرر نمودند.

اودی نیل نهصد و سیزده، سال هشتم جلوس

نوروز روز جمعه بیست و هفتم شهر شوال— نواب خاقان حرکت فرمودند به جانب ییلاق همدان کوه الوند، و در زمستان به قشلاق خوی وارومی، و عساگر منصوره را به جهت دفع جماعت اشرار به آن حدود مقرر فرمودند، به سرکردگی بیرام خان قرمانلو و خادم بیک خلیفه الخلفاء، و به اعتبار نافرمانی و بدسلوکی عبدی بیک شاملوبرادر دورمش خان و ساروعلی مهادار تکلوه قتل رسیدند. و بر سر مزار متبرکه امامزاده سهل علی (علیه التحية والثناء) گنبد عالی و عمارت بنا فرمودند و پیدا شدن چشمه آب و ساختن عمارت و حوضها برای بالای چشمه مذکور و چهار باغ و باغات در محل مذکوره

بارس نیل نهصد و چهارده، سال نهم جلوس

نوروز روز شنبه نهم شهر ذیقعدة الحرام— نواب خاقان از همدان بر سر صارم کرد و جماعت او حرکت فرمودند و خبر ورود نواب خاقان به صارم رسیده، روی فرار پیش گرفته، عساگر منصوره تعاقب نموده، به قتل و غارت مشغول شدند. و از آنجا اردوی گردون شکوه به جانب بلده رشت در حرکت آمدند. خبر به امیر حسام الدین والی رشت رسیده، با تحف و هدایا به رسالت امیر نجم الدین مسعود رشتی به خدمت اشرف فرستاده، عذرخواهی نمود و نواب خاقان از تقصیر او درگذشتند که در آن حین خبر آمدن صارم کرد به مسامع عز و جاه رسید، که با جمع کثیر به جانب ارومی آمده و بیرام بیک و خادم بیک خلیفه الخلفاء با جمعی از غازیان قزلباش بر سر راه او رفته، پسر صارم با جمعی از مخالفان به قتل رسیدند و اموال و اسباب بسیار به دست ایشان افتاد. و در بلده خوی به پایه سریر اعلی رسیده به شرف پای بوس مشرف شدند و جهت تقصیری که از ابدال بیک دده قورچی باشی روی داده بود به یاسا رسید و در آن زمستان در قشلاق خوی نزول اجلال روی داده. و در شانزدهم شهر ذی الحجة الحرام— میرزا

سلطان حسین بایقرا، والی خراسان به رحمت ایزدی پیوسته و پسرش به جای او به حکومت قرار گرفت.

توشقان‌نیل نهصد و پانزده، سال دهم جلوس

نوروز روز یک‌شنبه نوزدهم شهر ذیقعدة الحرام — خبر رسیدن به مسامع عزّ و جاه که سلطان مراد کس فرستاده نزد علاءالدوله پسرزاده ناصر حاکم بلاد مرعش، و او را به دامادی خود اختصاص داده که به معاونت و امداد او و جماعت ذوالقدر و ترکمان و آن حدود به ضبط قلاع ولایت دیار بکر و نواحی پردازند و نواب خاقان متوجه دفع ایشان شده، ارقام و احکام به هر بلاد و ریش سفیدان ایلات نوشته که در روز به قدر امکان جماعت خود را برداشته به درگاه جهان پناه حاضر گردند، و رایات جهان گشا به صوب آذربایجان روان شده، لله بیک را منقلای لشکر ظفر اثر فرمودند و در عرض راه جماعت سراکمه شب هنگام بر سر ایشان ریخته، دست بردی نمودند که اردوی گردون شکوه در دامن کوه رسیده نزول اجلال روی داد.

امیرخان موصولو خبردار شده با جماعت خود به درگاه معلّا آمده، به اشفاق شاهانه سرافراز گردید. و علاءالدوله از آن خبر وحشت اثر به قلعه درنا متحصّن شده، غازیان قزلباش به محاصره قلعه مشغول شدند. و نواب خاقان در روز سوم خود به دولت و اقبال متوجه قلعه گیری گردیده، از هیبت جاه و جلال جماعت ذوالقدر، فرار نمودند و غنایم بی شمار به دست قزلباش افتاد. به دستگیری حیدر کرار قلاع آن دیار به تصرف دولت قاهره درآمد. ایالت و حکومت آن دیار را به خان محمد خان ولد بیرام بیک استاجلو شفقت فرمودند و رایت عزّ و جلال در قشلاق خوی نزول فرموده، از آنجا متوجه عراق شدند. علاءالدوله لشکری به سرکردگی قاسم بیک پسرش به سر خان محمد خان فرستاده، جنگ در پیوست و با وجود قلت لشکری خان محمد خان غالب آمده، قاسم بیک و پسرش و سایر اقوام و اعیان ذوالقدر را دستگیر کرده به قتل رسانید، سرهای ایشان را به پایه سریر اعلی رسانیدند. و امیر نجم‌الدین مسعود زرگر رشتی را به منصب و کالت سرافراز فرمودند و از آن روز مدار سرکار خاصه شریفه به سی و سه کارخانه قرار یافته، ضبط و نسق و دادوستد و حساب شده، و ریش سفیدان و کارخانه آقاسیان به جهت هر یک تعیین شد.

و مذکور است که امیر نجم‌الدین مسعود در بلده رشت به اعتبار صناعت زرگری مشهور و ممتاز بوده و در آن ایام که نواب خاقان در ولایت گیلان بسر می‌برده غایبانه کمر اخلاص و دولت خواهی بر میان جان بسته، به امید روزگاری گذرانیده، تا صیت کشورگشایی آن حضرت بلند آوازه گردید. نقش محبت آن قره‌العین ولایت به قلم

اخلاص بر خاتم دل نگاشته بود، انگشتی که قابل انگشت مبارک بوده به اتمام رسانیده به درگاه جهان پناه رسانیده زبان نیاز به مضمون این مقال معروض داشت:

ز بس ووصف حال تو بشنیده‌ام به جان مهر روی تو ورزیده‌ام
چنان در دل و دیده جا کرده‌ای که گویی ترا سالها دیده‌ام

و چون مراتب نیاز به عرض رسید رخصت انصراف یافته، بعد از آنکه موکب همایون به اردبیل مراجعت فرمودند به شرف آستان بوس رسید و در سلک ملازمان عتبه اقبال درآمد و روزه روزه اعتبار قردانی و حسن سلوک به اندک زمانی مرتبه او بالا گرفت.

لوی نیل نهصد و شانزده، سال یازدهم جلوس

نوروز روز دوشنبه سلخ شهر ذی قعدة الحرام — دیگر باره علاءالدوله، کور شاهرخ و احمد بیک پسران خود را با چهارده هزار سوار و پیاده به بازخواست خون پسر خود قاسم بیک بر سرخان محمد خان فرستاده، پس از آنکه تلاقی فریقین روی داده، سگان هر دو اردو در هم آویختند و هر لشکر متوجه صفوف شدند، خان محمد خان با فوجی بازگشت نموده، در کمین گاه شدند. لشکر ذوالقدر به گمان آنکه فرار نموده اند به کسب اموال پرداختند. غازیان قزلباش بی خبر از کمینگاه بر سرایشان تاخته، پسران علاءالدوله را با متابعان به قتل رسانیده، سرهای ایشان را به پایه سریر اعلی در بیلاق همدان رسانیدند.

و حسب فرمان خلیل بیک یساول را به رسالت نزد باریک پادشاه بغداد فرستادند، با تاج زردوز و خلخال فاخره و به نوید شاهانه سربلند و امیدوار کردند و باریک مذکور به این نوید ابواسحاق بیک شیره چی خود را با تحف و هدایای لایقه به درگاه معلی فرستاده، اظهار اخلاص و بندگی نمود. و نواب خاقان در جواب فرمودند که ما خود اراده زیارت آستانه جات مقدسات داریم. اخلاص و اعتقاد باریک وقتی ظاهر می شود که بی تأمل به درگاه ما شتابد، و ابواسحاق پیغام را به او رسانیده و باریک بر احوال مطلع شده، از کرده خود پشیمان شده، تاج و خلعت را به دور انداخته به ضبط حصار و قلعه داری پرداخته، و سید محمد آل کمونه را به اعتبار دولتخواهی این دودمان ولایت نشان گرفته، در سیاه چال محبوس کرد. و چون این وقایع به خدمت نواب خاقان رسید حسین بیک لله را منقلای لشکر فیروزی اثر گردانیده، لوای کشور ستانی بر آن صوب معطوف داشتند.

چون باریک از این واقعه خبردار شده دانست که به جز فرار چاره نیست، بالضروره روی فرار پیش گرفت و معتقدان خاندان ولایت نشان فرصت یافته سید محمد کمونه را از بند بیرون آورده، سگه و خطبه به نام نامی صاحب قران آرایش دادند و به

استقبال مقدم شتافتند و رایات نصرت آیات در روز جمعه بیست و پنجم شهر جمادی الثانی - چهار ساعت از روز گذشته داخل ولایت شده، در باغ میرزا پیربوداق نزول اجلال روی داد و بعد از آن متوجه زیارت عتبات عالیات شدند و به تعمیر و تجدید ضرایح آستانه جات مقدسات پرداختند و حکومت آن بلاد را به خادم بیک طالش امیر دیوان شفقت فرمودند و به القاب خلیفه الخلفائی سر بلند کردند و سید محمد کمونه را به تولیت آستانه جات سرافراز نمودند.

و از آنجا متوجه تسخیر خوزستان و قلع و قمع آل مشعش شدند و میر نجم الدین مسعود را با لله بیک و بیرام بیک به تاخت و تاراج الوس شاه رستم عباسی مأمور فرمودند و لوای کشور گشا به صوب بلده حویزه نهضت نموده، به دستیاری خالق ارض و سما به تصرف دولت قاهره درآمد. و از راه کوه گیلویه به شیراز مراجعت فرمودند. و قشلاق در آن حدود روی داد. و ملا شمس الدین محمد اصفهانی را به منصب استیفای دیوان اعلی و امیر بیک موصولاً به مهرداری سرافراز فرموده، به خلایق فخره مفتخر و سر بلند کردند.

تیلان نیل نهصد و هفده، سال دوازدهم جلوس

نوروز روز چهارشنبه یازدهم شهر ذی الحجة الحرام - نواب خاقان از قشلاق شیراز به جانب آذربایجان حرکت فرموده و در عرض راه قاضی محمد کاشی صدرابواب را حاکم یزد و کاشان و شیراز و امیر نجم الدین مسعود را وکیل نمود که مبلغ هشت هزار تومان از مال دیوان متوجه ایشان است، هر گاه به تحویل من مقرر دارند هر ساله مبلغ کلی توفیر، به خزانه عامه عاید می سازم. و نواب خاقان مطالبه مبلغ از میر نجم الدین مسعود فرمودند. امیر مشارالیه هر یک از سخنان او را جواب گفته، در تدارک اعمال و افعال ناپسندیده او بوده، تا در محل خود به عرض اقدس رسانید و قاضی محمد را به اقیح وجه به قتل رسانیدند و بعد از چند روزی ابدال بیک دده ذوالقدر حاکم قزوین و ساوخ^۱ بلاغ و خواری رانیزه اعتبار حرکت ناشایست معزول فرموده، الکاء او را به زینل بیک شاملو شفقت فرمودند و منصب صدارت را به میرسید شریف بن میر تاج الدین علی بن میر مرتضی بن میر تاج الدین علی بن میر مرتضی بن تاج الدین علی استرآبادی که از جانب پدر از احفاد داعی صغیر محمد بن زید والی طبرستان و از طرف مادر از ابناء میرسید شریف جرجانی علامه بوده مفوض فرمودند و از آن زمان تا حال منصب صدارت به سادات عظام تفویض یافته.

و اردوی کیهان پوی به آذربایجان داخل شده، چند روزی در دارالسلطنه تبریز

توقف فرموده، در آنجا حسین بیک لله شاملو که از امراء دیوان بوده از امارت معزول شده، خدمت او را به محمد بیک سفره چی باشی استاجلو شفقت فرمودند. و در اوایل شهر رجب امیر نجم الدین مسعود به مرض ذات الجنب فوت شده امیر یار احمد خوزانی به منصب جلیل القدر و کالت سرافراز شده. به نجم ثانی ملقب گشته. و در آن سال قشلاق در حوی واقع شد.

و در زمستان یورش شیروان روی داده، کوچ بر کوچ متوجه شیروان شدند و چون خیر ورود موکب همایون به شیخ شاه والی آنجا رسید، پناه به قلعه برده، کوتوالان قلعه باد کوبه و سایر قلاع خود را به درگاه جهان پناه رسانیده، به شرف بساط بوس و خلاع فاخره سرافراز گردیده، قلاع الکاء مذکوره به تصرف دولت قاهره درآمده، لوای جهان گشا به جانب دربند در حرکت آمد. و یار احمد آقا و محمد بیک کوتوالان آن قلاع را دستگیر کرده، حکومت آنجا را به منصور بیک، و سایر الکاء مفتوحه آن حدود را به حسین بیک لله شفقت فرمودند.

نعش شریف سلطان حیدر را از دارالسلطنه تبریز به دارالاشارد اردبیل نقل فرمودند که قریب بیست و دو سال در آن بلده مدفون بوده. و در زمستان در قرا باغ^{۲۰} قشلاق فرمودند. و مذکور است که اسباب و حشمت و مکنت امیر نجم الدین مذکور به حدی رسیده بود که عدد ملازمان خاصه او قریب به چهار هزار سوار یراق دار بوده اند. خز این اموالش از حساب بیرون که هر روز صد رأس گوسفند شیلان مطبخ او بوده و در سفر مذکور با وجود آنکه اسباب و اموال او از پیش رفته بود، هر روز چهارده دیگ نقره جهت زینت باری کرده اند و ظروف مجلس تمامی طلا و نقره و چینی بوده و تحویلدار سرکار می گفته که در این ولایت چیزی که به دست می آید ادویه جات است که هر روز هفده من به وزن تبریز ضرور است!

یونت ئیل نهصد و هجده، سال سیزدهم جلوس

نوروز روز پنجشنبه بیست و دوم شهر ذی الحجة الحرام — نواب خاقان به بیلاق خرقان حرکت فرموده، و به سمع ملازمان عتبه اقبال رسید که جماعت اوزبک به الکاء کرمان تاخت و تاراج نموده اند و قاضی نورالدین برادر شیخ زاده لاهیجی را به رسالت نزد شیبیک خان فرستادند که او را از حرکت ناشایست منع نماید، و شیبیک خان امیر کمال الدین حسین ایبوردی را به درگاه جهان پناه فرستاده، اظهار سرکشی و زیادتی و غرور سلطنت نموده، این معنی بر خاطر مبارک ناگوار آمده، از بیلاق مذکور متوجه خراسان شدند. و چون داخل دامغان گردیدند احمد سلطان داماد شیبیک خان و خواجه

احمد حاکم استرآباد و بعضی از حکام سایر ولایات فرار نمودند. و نواب خاقان حکام و داروغگان و مستحفظان تعیین کردند.

و بعد از زیارت آستانه مقدسه منوره متبرکه امام ضامن علیه و علی آباءه التحیه و الثناء به سرحد سرخس و زورآباد متوجه شده. شیبک خان در اواخر شهر رجب از خبر ورود نواب خاقان از دارالسلطنه هرات روانه حصار مرو گردید. و نواب خاقان صاحب قران محمد خان افشار را با لشکر جرّار پیش فرستاده، در نواحی طاهرآباد با فوجی از اوزبکان دچار شده، در آن معرکه رزم خان محمد خان به قتل رسید و غازیان ظفر شعار خونخوار اوزبکان را شکست داده، تا شهر بند مرو گریزان شدند و متعاقب، اردوی گردون شکوه رسیده شهر را محاصره نمودند و چند روز به جنگ و جدال پرداخته، چون فایده در جنگ نیافتند در روز چهارشنبه بیست و هشتم شهر شعبان نواب خاقان خود متوجه گردیده، از نهر محمدی^{۲۱} که تا شهر سه فرسنگ است عبور فرموده نزول اجلال روی داده، روز پنجشنبه و شب جمعه در آن مکان توقف نمودند.

و در روز جمعه مصحوب قوری بیک توبیخ و سرزنش نزد شیبک خان فرستادند. و خود به دولت و اقبال متعاقب حرکت فرموده به سر پل محمودآباد امیر خان موصول و مهرداد را با سیصد سوار بازداشتند، که همینکه سپاه لشکر شیبک از دور نمودار گردد خود را به کنار کشیده، روی به اردوی گردون شکوه آوردند.

و قوری بیک نزد شیبک خان رفته به امر رسالت قیام نمود. شیبک خان آتش غیرت و حمیتش مشتعل شده، از حصار بند شهر بیرون آمده، با پانزده هزار کس به ایلغار خود را به امیر خان رسانید. و امیر خان بنا بر فرموده نواب خاقان متوجه اردوی معلی شده، شیبک خان تعاقب او تا ختن گرفت و چون همگی لشکر مخالف از پل گذشتند نواب خاقان جمعی را فرستاده پل را خراب کرد و سر راه بر او گرفته از صبح تا زوال آفتاب عالم تاب قتل روی داده.

در آخر روز شیبک خان تاب مقاومت نیاورده با پانصد سوار روی به گریز گذاشتند چون بر سر پل رسیدند، پل را خراب دیده خود را به خرابه ای که در آن حوالی بوده کشیده، حیران کار خود شدند که غازیان قزلباش بر سر ایشان ریخته شیبک خان را به قتل رسانیده سر او را با سر سایر متابعان او به خدمت اشرف رسانیدند. و خواجه محمود وزیر شیبک خان، که مردی بود شیعه یک رنگ حیدر کرار— کلید قلعه را برداشته به درگاه جهان پناه به شرف پای بوس رسیده به نوازشات شاهانه سر بلند گردید و آن فتح نمایان را «فتح شاه دین پناه» تاریخ شده.

و رایات ظفر آیات در هشتم شهر رمضان المبارک داخل شهر شدند و حکومت این ولایت را به لله بیک، و الکاء مرو را به دده بیک شفقت فرمودند. و حسب الاستدعاء سلطان محمد بابر میرزا رقم همایون شرف نفاذ یافته که آنچه از مملکت ماوراءالنهر به سعی خود فتح نماید بر او مسلم باشد. و او از کابل به جانب ماوراءالنهر حرکت کرد، و از بدخشان، خان میرزا را با خود برداشته و با جمشید سلطان اوزبک و حکام ولایت حصار محاربه نموده، ایشان را به قتل رسانیدند. و ولایت ایشان را به تصرف در آورده سکه و خطبه به نام نامی خود خوانده آرایش دادند.

و سیف الدین احمد بن یحیی بن سعدالدین تفتازانی، شیخ اسلام خراسان را به سبب مخالفت به قتل رسانیدند. و میرزا سلطان او یس بن میرزا سلطان محمود ابوسعید مشهور به خان میرزا به درگاه جهان پناه آمده، به شرف بساط بوس سرافراز شده، به نوازشات شاهانه سر بلند گردید.

و از مصر و شام و روم ایلچیان به مبارک باد فتح مذکور و میر عبدالکریم و آقا محمد روز افزون از مازندران به درگاه جهان پناه آمدند و مجلس بزم و عیش ترتیب فرمودند. و با امر او ارکان دولت به عیش و کامرانی مشغول شدند. و پوست سر شیبک خان را پر کاه کرده، نزد سلطان بایزید بن سلطان محمد غازی برده و هر عضوی از اعضای او به جهت سلاطین هر بلاد فرستادند. و کاسه سر او را به طلا گرفته قح بادۀ ناب فرمودند. و در آن بزم خواجه کمال الدین شاعر شیبک خان را طلب داشته فرمودند. که این سر را می شناسی که در دست من است؟ در جواب گفت که بلی سر کی است که هنوز دولت در این سر باقی است که بر روی دست چون تو صاحب دولتی است. به جزای این حرف نمایان او را به منصب وزارت دیوان اعلی سرافراز فرمودند. و میر عبدالکریم و آقا محمد را به خلایق فاخره سر بلند فرمودند و به الکاء خود روانه نمودند و تا به کنار جیحون به تصرف دولت قاهره درآمد، و در آن زمستان در آنجا قشلاق فرمودند.

قوی ثیل نهصد و نوزده، سال چهاردهم جلوس

نوروز جمعه سوم شهر محرم الحرام - نواب خاقان به ییلاق تخت سلیمان حرکت فرمودند و امیر نجم را با جمعی از غازیان قزلباش به جانب ماوراءالنهر فرستادند و امیرنجم داخل بلخ شده، بیست روز در آنجا توقف نمود و امیر محمد یوسف خراسانی را به طلب کمک نزد بابر میرزا فرستادند و بابر میرزا با جماعت خود در تنگ چکچک خود را رسانیده به اتفاق به جانب خوارزم رفته و فولاد سلطان حاکم آن دیار از آمدن ایشان با خبر شده به امان خود را بر سر راه ایشان رسانید. و هلقو تو بهادر اوزبک که یکی از بهادران و امراء او بود اطاعت ننموده؛ به قلعه داری مشغول گردید. و بالاخره با

جماعت خود کشته شد.

و امیر نجم از آن جا به جانب قرشی رفته، امیر شیخ میرزا حاکم آنجا در مقام مخالفت در آمده، بعد از سه روز مقاتله روی داده، قریب پانزده هزار کس به قتل رسیدند و امیر نجم تاب مقاومت نیاورده از آنجا کوچ کرده در دو فرسنگی بخارا نزول نمود که خبر آمدن محمد تیمور شیبک خان و ابوسعید و عبید خان به امیر نجم رسید. بیرام قرامانلو را با فوجی از غازیان قزلباش به کمک خود خوانده، در حمله اول صبح روز سه شنبه سوم شهر رمضان المبارک - بیرام بیک به قتل رسیده و سایر عساکر اطاعت امیرنجم ننموده، امیرنجم دلتنگ شده خود را با امیر زین العابدین صفوی به در یای لشکر مخالف زده. امیرنجم و امیر زین العابدین با بسیاری از غازیان قزلباش به قتل رسیدند.

و جانی بیک در اوایل شهر ذیقعدة الحرام خود را به دارالسلطنه اصفهان به پایه سریر اعلی رسانید و نواب خاقان مجدداً در تدارک یورش خراسان مشغول شدند که خبر فوت ایلدرم بایزید خان خاندگار و سلطنت سلیمان سلیم پسرش و آمدن سلطان مراد عم سلطان سلیم به پایه سریر اعلی حضرت شاهی به مسامع عز و جاه رسید.

پیچی نیل نهصد و بیست، سال پانزدهم جلوس

نوروز روز یکشنبه چهارم شهر محرم الحرام - قبل از این به مسامع عز و جاه رسیده بود که محمد تیمور خان بن شیبک خان با عبید خان به جانب مرغاب و از آنجا به طرف مشهد مقدس معلی آمده، الکاء مرو تا اسفرائین را در تحت تصرف خود در آورده. و چون در دارالسلطنه هرات به اعتبار قحط و غلا آذوقه کمی نموده بود، حسین بیک لله و احمد سلطان صوفی اعلی صلاح در توقف ندیده، از راه طبرس و سیستان متوجه عراق گردیدند. و تیمور سلطان از این حرکت اطلاع به هم رسانیده خود را به هرات رسانید و در باغ جهان آرا نزول نموده، جمع کثیر از مردم شیعه آن بلاد را به قتل رسانید.

نواب خاقان را این حرکت ناپسند ناخوش آمده، سلطان خلیل حاکم شیراز را از پیش فرستادند و خود به دولت و اقبال کوچ بر کوچ به الکاء ری داخل شدند. و در آن بلده امیر عبدالباقی را به منصب امیرالامرائی و میر سید شریف را به منصب صدارت سرافراز ساخته، صبیبه میر عبدالباقی را در حباله میر سید شریف در آوردند. و چون خبر حرکت نواب خاقان در مشهد مقدس معلی به عبید خان رسید فرار نموده، خود را به بخارا رسانید و محمد تیمور نیز با امرای خود از هرات به طرف سمرقند شتافت. و ابوالقاسم بخشی که در زمان سلطان حسین میرزا قدری اعتباری به هم رسانیده بود فرصت غنیمت شمرده، با جمعی به قلعه داری مشغول شد.

نواب خاقان زینل خان شاملورا به حکومت الکاء مذکور فرستاده، بلخ و تواب را

به دیو سلطان روملو و قاپین را به امیر سلطان موصولو شفقت فرمودند. و شاهرخ خان افشار را به تسخیر الکاء قندهار و گرمسیرات روانه فرمودند. و چون شاهرخ خان به حوالی قندهار رسید، شجاع بیک حاکم آنجا به مصالحه با پیشکش لایق به درگاه جهان پناه شتافت و به شفقت شاهانه سرافراز گردید و دده بیک حاکم مرو را به اعتبار آنکه قلعه مرو را گذاشته از واهمه محمد تیمور خان به درگاه جهان پناه آمده بودند. به خاطر مبارک ناگوار آمده، لباس زنان در او پوشانیده بر خر برهنه سوار کرده در شهر و محلات گردانیدند که عبرت دیگران گردد.

و میر عبدالباقی و چایان سلطان را به دفع جمعی از اشرار که بر سر سلطان محمد بایقرا ابن ابوالحسن میرزا ابن سلطان حسین جمع آمده بودند در طرف نسا و ابیورد فرستادند و ایشان به مهم خود کفایت نموده به اصفهان به شرف زمین بوسی مشرف شدند. و اردوی گردون شکوه به اصفهان معاودت فرمود.

تخاقوی بیل نهصد و بیست و یک، سال شانزدهم جلوس

نوروز روز دوشنبه بیست و پنجم شهر محرم الحرام — خبر رسیدن به نواب خاقان که سلطان سلیم خواندگار روم با بیست هزار کس به طرف آذربایجان در حرکت آمده و نواب خاقان با عساکر نصرت شعار ۲۲ متوجه آن بلاد گردیده، در حوالی چورس، خان محمد خان حاکم آنجا با جمعی کثیر از غازیان قزلباش و عساکر آذربایجان به رکاب همایون رسید.

و تلاقی فریقین در صحرای چالدران در روز چهارشنبه دوم شهر رجب روی داده، صفوف لشکر را ترتیب داده، طرف دست راست خان محمد خان حاکم دیار بکر، و ساروپیره قورچی باشی استاجلو و برادرش و دورمش خان شاملو و نورعلی خلیفه روملو و خلفابیک و حسن بیک لله و خلیل سلطان ذوالقدر و در دست چپ خان سلطان استاجلو ولد بابا الیاس چاوشلو و جمعی دیگر، و سید محمد کمونه و میر عبدالباقی و کیل و میر سید شریف صدر با نواب خاقان در قلب بوده اند. و فیما بین صاحب قران و سلطان سلیم قرار شده بود، که از طرفین توپخانه آتش ندهند. و غازیان قزلباش خاطر جمع داد مردانگی می دادند.

تا آنکه در آخر کار که کار بر سپاه روم تنگ افتاد، سلطان سلیم به مکر و فریب جماعت خود توپخانه را آتش داده، قریب پنجهزار کس از سپاه قزلباش به قتل رسیدند آتش غیرت و حمیت و غرور سلطنت جاه و جلال و مردانگی در ضمیر منیر نواب

۲۲- که عدد ایشان دوازده هزار نفر بوده و از رومیان به قولی دو یست و بیست هزار کس زیادتر بوده. از قرار افراد نویسندگان دفتر رومیان سی صد هزار مرد و یک صد هزار عراده توپ بوده.

صاحب قران مشتعل گشته، به نیروی بازوی «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه»^{۲۳} و به دستیاری حیدر کرار یسا علی گویان شمشیر از میان کشیده، خود را به دریای آتش سوزان انداخته، به یک ضرب شمشیر زنجیر عراده توپخانه را از هم شکافته، روی به جانب سلطان سلیم گذاشته که مالفوج^{۲۴} اغلی که یکی از اعیان عساکر روم بوده با فوجی از رومیان سر راه بر نواب خاقان گرفته، به یاری حیدر کرار چنان شمشیری بر فرق آن نابکار زد که کلاه خود و زره را تا کمر بند شکافته از اسب در غلطید، و جمع کثیر را به قتل رسانیدند، که دولتخواهان دودمان صفویه خود را به رکاب اشرف رسانیده مرکب آن شیر بیشه شجاعت را در میان گرفته باز گردانیدند، که در آن حین جماعت رومیان شومیان فرصت کرده به قلب درآمدند و خان محمدخان استاجلو و پسران او را با بابا الیاس چاوشلو و سلطان میرزای افشار و سید محمد کمونه و میر عبدالباقی و کیل و میرسید شریف صدر و سار و پیره قورچی باشی و حسین بیک لله و خان محمدخان حاکم دیار بکر و جمع بسیار را به قتل رسانیدند.

و چون نواب خاقان از این واقعه باخبر گردید عنان مرکب به صوب عراق گردانید، به الکاء در حوزین خرامیدند. و سلطان سلیم داخل دارالسلطنه تبریز شده، چند روزی به تصرف خود درآورده و نواب خاقان از این واقعه دلتنگ شده به تدارک آن درآمد. صدارت را به سید عبدالله و نظارت دیوان به میرزاشاه حسین اصفهانی و امیرالامرائی به چایان سلطان و حکومت دیار بکر به قراخان سلطان برادرخان محمدخان استاجلو [دادند] و بعد از چند روزی منصب صدارت را به تغیر سید عبدالله به میر جمال الدین محمد استرآبادی شفقت فرمودند.

در این سال به اعتبار حرکت اردوی گردون شکوه جماعت اوزبکان نیز تاخت و تاراج و بی اندامی در هرات نمودند.

ایت نیل نهصد و بیست و دو، سال هفدهم جلوس

نوروز سه شنبه ششم شهر صفر— نواب خاقان حرکت به جانب اردبیل فرموده، به زیارت آباء عظام رسیده استمداد خواسته به بیلاق سهند نزول فرمودند. و امیر سلطان حاکم قائن بر پایه سریر اعلی آمده، خرابی ولایت خراسان را به عرض رسانید. و دیو سلطان از بلخ آمده مؤید آن سخنان معروض داشت. نواب خاقان امیر سلطان را به منصب الگسی و لقب خانی سربلند فرمودند. و با جمعی از غازیان به طرف خراسان روان کردند. و حکومت آن بلاد را به طهماسب میرزا ولد ارشد ارجمند خود مفوض

۲۳-سوره ۶۵ آیه ۳

۲۴-اصل: یالفوج

داشتند. و منصب صدارت را به میر غیاث الدین محمد ولد امیر یوسف رازی که در هرات نشو و نما یافته بود شفقت فرمودند. و در آن سال در دارالسلطنه تبریز قشلاق روی داد.

تنگوزئیل نهصد و بیست و سه، سال هجدم جلوس

نوروز روز چهارشنبه هفدهم شهر صفر— در این سال نواب خاقان در دارالسلطنه تبریز و نخجوان اقامت فرموده، به تدارک امور سلطنت پرداختند.

سیچقان ئیل نهصد و بیست و چهار، سال نوزدهم جلوس

نوروز روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر صفر— نواب خاقان از قشلاق به دارالسلطنه تبریز در کنار رودخانه تلوار نزول اجلال فرموده، قریب یک ماه به شکار ماهی مشغول شدند. و از آنجا میرزا شاه حسین وزیر اعظم را به دارالمؤمنین قم فرستادند. و خود شکارکنان به طرف چمچمال همدان حرکت فرمودند. و در شهر رمضان المبارک قشلاق در دارالمؤمنین قم فرمودند. و از آنجا دورمش خان وزیر نل خان شاملورا به جانب مازندران روان کردند. و در ماه ذی حجه محاصره قلاع آن ولایت روی داده و در پانزدهم شهر مذکور به دستگیری حیدر کرار مفتوح شده.

حکام مازنداران و رستمدر و هزار جریب را در حوالی اصفهان به درگاه جهان پناه رسانیدند و نواب خاقان از تقصیرات ایشان در گذشته، به کرم عمیم خود— که جبلی این خاندان است— عفو فرمودند.

اودئیل نهصد و بیست و پنج، سال بیستم جلوس

نوروز سه شنبه نهم شهر ربیع الاول— نواب خاقان در این سال قشلاق در اصفهان فرموده حرکت نفرمودند. و گویند که در دارالمؤمنین کاشان در حین حرکت از اصفهان مولانا علاء الدین احمد بن مولانا صدرالدین علی شیرازی که در فن طب مهارت تمام داشته، به مرض ذات الصدر فوت شده. و سلطان خلیل حاکم شیراز به یاسا رسیده و ایالت شیراز و فسا به علی سلطان قورچی باشی سابق شفقت فرمودند. و خبیر قوت سلطان سلیم بن بایزید خان خواندگار روم و متمکن شدن پسرش سلطان سلیمان به مسامع جاه و جلال رسیده و «زوال خواندگار» موافق به تاریخ افتاده و دورمش خان را به مدد امیرخان به خراسان فرستادند. و اردوی گردون شکوه در آخر سال حرکت به جانب الکاء سلطانیه نمودند.

بارس ئیل نهصد و بیست و شش، سال بیست و یکم جلوس

نوروز روز یکشنبه بیست و یکم شهر ربیع الاول— در این سال قشلاق در

تومان نخجوان روی داده، و دیوسلطان را با فوجی از قزلباش به گرجستان فرستادند. لوند میرزا و داود میرزا را دستگیر کرده به درگاه جهان پناه آوردند. و حکام مازندران و رستمدر و هزار جریب مال و خراج مقرر خود را قبول کرده، کامران به الکاء خود مراجعت نمودند. و آقا محمد روز افزون فرار نموده به مازندران گریخت و جوهه سلطان حسب فرمان به گرفتن او مأمور شده، در مازندران او را دستگیر کرده، به پایه سریر اعلی رسانیدند.

و در روز یکشنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی — عبید خان به محاصره هرات آمده، و در روز جمعه دویم شهر رجب — تاب مقاومت نیاورده باز به ماوراءالنهر گریخت و امیر خان سپهسالار خراسان، امیر محمد یوسف را که از جمله سادات و افاضل آن عصر بوده به سبب تهمت زدگی جماعت اشرار در روز سهشنبه ششم شهر رجب — مقید ساخته، در روز بعد به قتل رسانید و این منشاء غضب نواب خاقانی گردید. منصب او را به دورمش خان شفقت فرمودند و اردوی گردون شکوه در اول بهار متوجه قشلاق سهند و مراغه شده، در سلخ شهر رمضان المبارک شیخ شاه والی شیروان به عتبه بوسی رسیده، به خلایق فاخره و نوازشات شاهانه سرافراز گردید. و بعد از چندی به کامرانی به بلاد خود مراجعت نمود.

توشقان نیل نهصد و بیست و هفت، سال بیست و دوم جلوس

نوروز روز دوشنبه دوم شهر ربیع الثانی — نواب خاقان در این سال قشلاق به دارالسلطنه تبریز نمود. سلطان خلیل ولد شیخ شاه به درگاه جهان پناه آمده، به نوازشات شاهانه سرافراز شد. امیرخان در قریه سهند اوجان به رکاب همایون در شهر جمادی الثانی رسیده و در شب یکشنبه دوازدهم شهر شعبان فوت شد.

لوی نیل نهصد و بیست و هشت، سال بیست و سوم جلوس

نوروز روز سه شنبه سیزدهم شهر ربیع الثانی — نواب خاقان در دارالسلطنه تبریز قشلاق فرمودند. و در آخر روز سه شنبه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی — مهتر شاه قلی عربگیرلو^{۲۵} به اعتبار عداوت فیما بین او و میرزا شاه حسین اصفهانی وزیر دیوان اعلی بر سر او رفته به ضرب خنجر به قتل رسانید، و بعد از اندک زمانی که واقعه مذکوره به سمع نواب خاقان رسیده، به یاسا رسید و نعش میرزا شاه حسین را به ارض آستانه مقدس کاظمین (ع) دفن کردند.

و چایان سلطان استاجلو وکیل دیوان اعلی نیز در این سال فوت شده و در ارض

بغداد مدفونست. و منصب وزارت دیوان اعلیٰ به میرزا جلال الدین محمد شفقت فرمودند. و نواب خاقان در سهند او جان بیلاق فرمودند.

ثیلان نیل نهصد و بیست و نه، سال بیست و چهارم جلوس

نوروز روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر ربیع الثانی — در این سال نواب خاقان به تومان نخجوان قشلاق فرموده و شیخ شاه والی شیروان به بساط بوسی سرافراز شده، صبیۀ خود را به خدمت اشرف گذاشته و خود کامران بازگشت. رایات جاه و جلال به اردبیل به زیارت آباء عظام حرکت فرمودند، و از آنجا به الکاء سراب، و یا یزید سلطان ولد چایان سلطان به خدمت نواب خاقان رسیده، بعد از چند روزی به جوار رحمت ایزدی پیوست، و منصب او را به دیو سلطان شفقت فرمودند.

و در اواخر سال عارضۀ بیماری بر بدن مبارک راه یافته، اطبا از معالجه و مداوا عاجز آمده، دل بر کرم حکیم علی الاطلاق جلت عظمته بسته، و دایع ارشاد و مواعظ و سخنان تدابیر سلطنت گستری و رعیت پروری آن چه در ضمیر منور بوده، تمامی را به طهماسب میرزا ولد اکبر ارشد ارجمند خود سپردند. و در صبح روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب المرجب همای روح پرفتوحش به ریاض «جنات عدن تجری من تحتها الانهار» خرامید. اسکنه الله فی غرفات الجنان و افاض علیه رشحات الغفران.

شاهی که چو خورشید جهان گشت مبین بزدود غبار ظلم از روی زمین
تاریخ وفات آن شه شیرکمین از خسرو دین طلب که شد خسرو دین

شاه گردون پناه اسماعیل آنکه چون مهر در نقاب شده
از جهان رفت و «ظل» شدش تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده

نَوَاب خاقان جنت مکان فردوس آشیانی شاه طهماسب— نورالله مرقدہ و مراقد آبائہ العظام

مولود شریفش صبح روز چهارشنبه بیست و ششم شهر ذی الحجة الحرام سنہ
نہصد و نوزده— در قریة شاہاباد اصفہان بہ طالع حمل، تاریخ مولود «آفتاب عالم
افروز» ابتداء سلطنت روز دوشنبہ نوزدهم شهر رجب— در دارالسلطنۃ اصفہان. تاریخ
جلوس:

تاج داران مسند تمکین جملہ ظلّ اللہند فی الارضین
لیک ظل مطابق شامل نیست جز «شاه مرشد کامل»
نقش سکہ ہمایون مبارک موافق تاریخ جلوس است: «بندۃ شاه ولایت
طہماسب» مدت سلطنت پنجاہ و چہار سال. ارتحال بہ عالم بقاء صبح روز چہارشنبه
پانزدہم شہر صفر نہصد و ہشتاد و چہار— مدت عمر شریفش شصت و پنج سال.
آن اعلیٰ حضرت جم اقتدار در زمان نواب صاحب قران در صفر سن بہ سلطنت
ممالک خراسان از سایر اخوان ممتاز و در دارالسلطنۃ ہرات بہ دولت و اقبال بسر می بردہ.
و بعد از چندی بہ سبب بی اندامی و ناسازگاری امیرخان موصولی للہ— چنانچہ در کتب
تواریخ مسطور است— در ظل حمایت و تربیت والد بزرگوار بہ حد کمال رسیدہ، تا بر
مسند شاہی متمکن گردید. و در اول جلوس تا مدت سی سال بہ سعادت و اقبال بہ
امور ملک داری و رعیت پروری پرداختہ، بہ غزوات مشغول بودند. و بعد از آن کہ خاطر
مبارکش از جمیع جہات جمع گردید در دارالسلطنۃ قزوین طرح عمارت عالی و باغات و
توحید خانۃ مبارکہ انداختہ، بعد از چہار سال بہ اتمام رسانیدند. و در الکاء ساوخ بلاغ^{۲۶}

گنبد عالی به تاریخ نهصد و هشتاد— بر سر قبر امام زاده واجب التعظیم علی نقی و امام زاده هادی ابن امام به حق امام موسی الرضا(ع) و در اصفهان عمارت عالی وقف حضرت صاحب الزمان موسوم به عمارت مهدی که حال دفتر خانه همایون است و به چهار حوض اشتهار دارد و عمارت حرم سرای که حال داخل فرش خانه خاصه است— سوای عمارت کاشی کاری که از محدثات جهان شاه است— و عمارت و گنبد امام زاده جعفر خوارری و حمام متصل به مزار مذکور، واقع در ستاردک سیور فرخ ری و باروی بلدة طهران و باروی مشهد مقدس معلی و مطلا کردن گنبد مبارک امام ثامن ضامن(ع) و میل طلا سر گنبد مبارک و عمارت و مسجد صاحب آباد دارالسلطنه تبریز.

و تا مدت بیست سال به جای دیگر حرکت نفرمودند و تمامی اوقات شریف را در ترویج شریعت غزّا و تعظیم علما و احترام سادات رفیع الدرجات و اکرام ارباب فضل و زهد و صلاح و رواج و رونق مشاهده متبرکات و بقاع الخیرات و مدارس و مساجد و امر به معروف و نهی از منکرات می فرموده اند. و به جهت داد و ستد سرکارات آستانه جات و سایر سرکارات طوامیر نسق درست داشته که موافق شروط واقفین مباشرین هر سرکار به مصارف مقررّه آن سرکار به مصرف شرعی رسانند. و در اول شباب و جوانی ترک لذات نفسانی به توفیق ربانی فرموده اند. و در رکاب با سعادتش شه هزار کس از ایشک آقاسیان و یساوان صحبت و سایر ملازمان می بوده اند.

اولاد امجاد اعلی حضرت که در حین وفات در قید حیات و ظلّ عاطفت بوده، سی و پنج نفرند. بیست و سه پسر و دوازده دختر. سوای چند نفری که در زمان حیات به دار بقاء شتافته اند بیست و دو نفر بوده اند. اما اولاد صلیبی آن عالیحضرت که اسامی ایشان در کتب تواریخ و انساب به نظر رسیده هفده نفرند: نه پسر و هشت دختر.

اولاد ذکور: اول نواب سکندرشان سلطان محمد میرزا، دوم اسماعیل میرزا، سوم سلطان حیدر میرزا که از بنات اعیان گرجیه بوده و به تاریخ نهصد و شصت و دو متولد شده و معصوم بیبک صفوی لئه آن حضرت بوده، و بعد از شهادت او صدرالدین خان و والد او در خدمت شاهزاده نامدار می بوده و در خدمت والد بزرگوار معزز و کامگار بوده. تا بعد از یکروز از وفات نواب جنت مکان در روز سه شنبه شانزدهم شهر صفر— به درجه شهادت رسیده و سوای یک صبیبه، دیگر فرزندی نداشته و عمر شریفش به بیست و دو سال رسیده بود، چهارم سلطان سلیمان میرزا که از همشیره شمخال چرکس متولد شده، به تاریخ نهصد و شصت و یک— در مشهد مقدس معلی بسر می برده و به منصب خادم باشی گری آستانه مقدسه امام ثامن ضامن(ع) ممتاز بوده. و در نهصد و هفتاد و هشت— که شاه ولی سلطان ذوالقدر از حکومت و للگی معزول گردیده، شاهزاده نامدار در خدمت والد بزرگوار می بوده و بعد از ارتحال نواب خاقان جنت مکان و سلطنت اسماعیل

میرزا آن حضرت را به شمشال چرکس خال خود سپردند. و او به جهت رضاجویی اسماعیل میرزا آن شاهزاده بی‌گناه را شهید کرده، پنجم سلطان مصطفی میرزا که والده اش از طایفه گرجیه بوده و به تاریخ نهصد و شصت — متولد شده و امرای استاجلودر خدمت آن حضرت می‌بوده‌اند، در نهایت کمال و قابلیت بوده و در سفر گیلان که جماعت گیلانیان یاغی شده بودند مأمور بوده، و ایالت گیلان کرده و بعد از ارتحال نواب خاقان جنت مکان که امرای استاجلوبه پادشاهی سلطان حیدر میرزا اتفاق نموده بودند آن حضرت نیز با ایشان بوده و بعد از شهادت سلطان حیدر میرزا که تفرقگی در میان جماعت او افتاده، جناب مشارالیه از قزوین به دررفته، به میان ایل بیات بسر می‌برده، تا آنکه او را به دست آورده. اسماعیل میرزا آن مظلوم بی‌گناه را به پسر محمد خان استاجلو سپرده به درجه شهادت رسانیده، ششم سلطان محمود میرزا که تاریخ نهصد و پنجاه و هشت — متولد شده و چندگاهی به حکومت گیلان بیه پیش مأمور بوده و در لاهیجان بسر می‌برد و در آخر زمان نواب خاقان جنت مکان به حکومت شیروان منصوب گشته، و در میان ایل روملو بسر می‌برده. و در زمان سلطنت اسماعیل میرزا با یک پسر خود محمد باقر میرزا به درجه شهادت فیاض شده. هفتم امام قلی میرزا که از همشیره زال بیک گرجی متولد شده به تاریخ نهصد و پنجاه و چهار — والی لاهیجان بود. و در آن ولایت نشو و نما یافته. تا در جلوس اسماعیل میرزا نبیره محمد خان آن حضرت را در النگ قراباغ دستگیر کرده، به دارالسلطنه قزوین آورده به درجه شهادت رسانیده. هشتم سلطان علی میرزا که برادر مادری سلطان مصطفی میرزا است به تاریخ نهصد و پنجاه و چهار — متولد شده و در بلده گنجه اقامت داشته و ابراهیم سلطان زیاد اُغلی، بیگلربیگی قراباغ در خدمت او بسر می‌برده. و در زمان اسماعیل میرزا آقایان قاجار او را گرفته به اردو در دارالسلطنه قزوین رسانیده مکحول کردند، و به تاریخ روز یک شنبه سلخ شهر شوال سنه هزار و پنجاه و یک در اصفهان فوت شده، نهم سلطان احمد میرزا که نواب خاقان جنت مکان به «سلطان احمد بغدادی» خطاب می‌فرموده‌اند، به تاریخ نهصد و پنجاه و سه متولد شده و امیر اصلان سلطان در خدمت آن شاهزاده قیام نموده و چندگاهی در اصفهان بسر می‌برده، تا در زمان اسماعیل میرزا به درجه شهادت رسیده.

و اولاد اناث نواب خاقان هشت نفر بوده‌اند: اول گوهر سلطان بیگم که در حباله نکاح سلطان ابراهیم میرزا، ولد بهرام میرزا بوده و او را یک دختر بوده، دوم پری خانم بیگم که در نامزدی بدیع الزمان میرزا، ولد بهرام میرزا فوت شده، سوم خدیجه سلطان بیگم که در حباله جمشید والی گیلان بیه پیش بوده و بعد از واقعه جمشید خان در زمان سلطان اسماعیل میرزا به حباله ازدواج شاه نعمت‌الله، ولد میر میران یزدی

درآمده. و دو پسر از جمشید خان داشته که در اول جوانی فوت شدند، چهارم زینب سلطان بیگم که شاه قلی بیگ شاملوقورچی شمشیرلله اش بوده و والده اش حوری خان خانم گرجی که در زمان اسماعیل میرزا به عقد علی قلیخان نواده دورمش خان شاملو حاکم هرات درآمده و به تصرف او در نیامده، در زمان نواب خاقان جنت مکان بانوی حرم علیۀ عالیه بود، در نهایت خیر و رحیم دل و با همت بوده، املاک و رقبات و خانه و مستغلات مکتسبی خود را که حاصل آنها قریب دو هزار تومان می شود، وقف سرکار حضرات مطهرات چهارده معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین) کرده و تولیت آنها به وکلاء سلاطین هر عصر مقوض داشته، و به تاریخ روز سه شنبه نهم شهر صفر المظفر سنۀ هزار و پنجاه— به رحمت ایزدی پیوسته. و در آستانۀ مقدسۀ حضرت امام ثامن ضامن (ع) مدفون است، پنجم مریم سلطان بیگم همشیره اعیانی نواب علیۀ زینب بیگم است و در زمان نواب سکندرشان به حبالۀ ازدواج خان احمد خان بن سلطان حسن والی گیلان بیه پیش درآمده، و بعد از آنکه خان احمدخان مذکور از این دودمان روگردان شده به طرف روم رفته با صبیۀ خود که از آن بی سعادت داشته به خدمت والد بزرگوارش شتافته. باقی عمر خود را در خدمت نواب خاقان بسر برده، ششم فاطمه سلطان بیگم که در زمان نواب سکندرشان در حبالۀ امیر خان موصولو ترکمان درآمده و بعد از اندک زمانی فوت شده، هفتم شهر بانو بیگم که در زمان نواب خاقان سکندرشان در حبالۀ سلمان خان ولد شاه قلی میرزای استاجلو که خواهرزاده نواب جنت مکان بوده درآمده و بعد از اندک زمانی فوت شده، هشتم خانش سلطان بیگم همشیره اعیانی امام قلی میرزا که در حبالۀ ازدواج شاه نعمت الله ولسد میرمیران یزدی درآمده بود. و به تاریخ نهصد و هفتاد و سه— فوت شده سنجر میرزا نام پسری از او باقی مانده.

و اولاد بهرام میرزا برادر اعیانی نواب خاقان جنت مکان از پسر و پسرزاده و صبیۀ سیزده نفر باقی مانده اند و شش نفر از ایشان به حد رشد و کمال رسیده به خدمات مأمور بوده اند. اول سلطان حسین میرزا که در زمان نواب جنت مکان والی ولایت قندهار بوده، و در زمان اسماعیل میرزا فوت شده و او را پنج پسر بود، دوم سید حسین میرزا که در حین ارتحال پدر سیزده ساله بوده و با همشیره خود پاشا بیگم در خدمت خاقان در سلک شاهزادگان می بوده. و در زمان اسماعیل شهید شده، سوم مظفر حسین میرزا پانزده ساله بوده و در زمان جلوس نواب سکندرشان به جای پدر والی قندهار شده، چهارم رستم میرزا دوازده ساله بوده که در زمان سلطنت نواب سکندرشان حاکم زمین داور شده، پنجم سلطان ابراهیم میرزا که داماد نواب خاقان جنت مکان بوده، و به منصب ایشک آقاسی گری سرافراز و در زمان اسماعیل میرزا به شهادت رسیده و یک دختر از صبیۀ نواب خاقان جنت مکان داشته که در سفر بیت الله الحرام از مگه معظمه به خانۀ

میرنصرالدین حسین شیرازی که از سادات عظام دشتکی و افاضل دوران بوده در آمده، ششم بدیع الزمان میرزا که در سیستان والی بوده و او را یک پسر بوده بهرام میرزا که در زمان اسماعیل میرزا ایتامور خان حسب فرمان او را شهید کرده. والله اعلم.

وقایع مدت سلطنت، یونتئیل نهصد و سی، سال اول جلوس (نوروز روز جمعه پنجم شهر جمادی الاولی) و قویئیل نهصد و سی و یک، سال دوم جلوس

نوروز روز سه شنبه شانزدهم شهر مذکور— نواب خاقان حرکت به جانب بیلاق سهند و اوجان فرموده، سکه و خطبه به نام نامی آرایش یافته، و منصب و کالت را به دیو سلطان و مصطفی سلطان مشهور به کپک سلطان روملو و وزارت دیوان اعلی به خواجه جلال الدین محمد خواند میری و نظارت دیوان اعلی به قاضی میرجهان شفقت کرده و میر قوام الدین حسین نقیب اصفهانی را به منصب صدارت به امیر جمال الدین محمد شریک فرمودند. و گویند که در اواخر سال دیوسلطان به اعتبار جهات چند خواجه جلال الدین مذکور را به بوریا پیچید. بسوختند.

و خبر آمدن جماعت اوزبک به جانب خراسان به مسامع عز و جاه رسیده، عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشتند و دیو سلطان آمدن جماعت اوزبکیه را دست پیچ کرده از خدمت نواب خاقان مرخص گردیده، به جانب بیلاق حرکت کرده، در آنجا چوه سلطان تکلو حاکم اصفهان و علی سلطان حاکم شیراز و قراجه سلطان تکلو و بیرون^{۲۷} سلطان تکلو حاکم مشهد مقدس را نزد خود خوانده به هیئت مجموعی با جماعت خود بر سر اردوی نواب خاقان شتافتند و مصطفی سلطان و کیل بنا بر سلامت نفس و صلاح دولت تا ترکمان کندی استقبال نموده. به اتفاق امرای مذکور به درگاه جهان پناه آمده، در آخر شهر ذی الحجة به شرف پای بوس نواب خاقان رسیده، نواب خاقان از این معنی در تفکر شده در تدارک آن مشغول شدند و به بهانه چندی قارنجه^{۲۸} بیک استاجلو و نارین بیک قاجار را به قتل آوردند و قاضی جهان ناظر را گرفته به قلعه محبوس کردند و خدمت نظارت را به میر جعفر ساوجی عنایت فرمودند. و مصطفی سلطان بنا بر مصلحت وقت روانه گرجستان شده، چوه سلطان به جای او به منصب و کالت مأمور گردید و میر جمال الدین محمد صدر و میر محسن رضوی قمی و درویش خان ولد عبدی بیک شاملو والی خراسان و علی سلطان حاکم شیراز فوت شده، حکومت شیراز را اولاً به مراد سلطان برادرزاده علی سلطان و بعد از چندی به حمزه سلطان ذوالقدر شفقت فرمودند.

۲۷-ظ: برون سلطان

۲۸-اصل: قاریچه

پیچی نیل نهصد وسی و دو، سال سوم جلوس

نوروز روز یکشنبه بیست و هفت شهر جمادی الاول - کپک سلطان با امرای استاجلو در اول شهر رجب از راه خلخال با سپاه سلطانیه بر سر منتش سلطان و بارون سلطان و قلیچ خان ولدخان محمد خان رفت و در چاشت روز شنبه چهاردهم شهر شعبان - شورش و محاربه روی داده، بالاخره امرای تکلو مغلوب شده امرای استاجلو و بیرون سلطان و قراچه سلطان تکلو کشته شدند و کپک سلطان و قیا سلطان و سایر جماعت استاجلو به الکاء ابهر و سلطانیه گریختند و به فرموده دیو سلطان قورچیان تعاقب کرده، جماعت استاجلو پناه به مظفر سلطان والی رشت بردند. و مظفر سلطان کمک ایشان کرده با عبدالله خان استاجلو حاکم کرمان که معاون ایشان گردیده بود به اردوی همایون شتافتند و خبر حرکت ناشایست ایشان به مسامع جاه و جلال رسیده، دیو سلطان و چوهه سلطان و محمد خان ذوالقدر را از پیش فرستادند و در حوالی جنگل گیلان تلاقی فریقین روی داده، جماعت مظفر سلطان دستگیر شده، کپک سلطان و منتش سلطان و قزاق سلطان دیگر باره به گیلان و از آنجا به دارالارشاد اردبیل گریختند، و در آن معرکه بادنجان سلطان گریزان شده و بعد از چندی امرای مذکوره از اردبیل به دارالسلطنه تبریز در حرکت آمدند و خبر آمدن ایشان به مسامع عز و جاه رسیده، دیو سلطان و چوهه سلطان و محمدخان ذوالقدر را با هشت هزار سوار و یک هزار پیاده روانه دارالسلطنه تبریز فرمودند. و از خبر آمدن امرای ذوالقدر کپک سلطان با جماعت خود به طرف چخور سعد گریخته، قورچیان شیر شکار سر راه برایشان گرفته کپک سلطان را دستگیر کرده به قتل رسانیدند و چوهه سلطان با جماعت تکلو دیگر باره روی گریز به جانب گیلان بردند. و نواب خاقان در این سال قشلاق به دارالسلطنه قزوین فرمودند.

تخاقوی نیل نهصد وسی و سه، سال چهارم جلوس

نوروز روز سه شنبه هشتم شهر جمادی الثانی - نواب خاقان از قشلاق به عزم یورش خراسان تا ساوخ^{۲۹} بلاغ حرکت فرموده، امرای استاجلو که در رشت بودند از راه خلخال به اردبیل رفته بادنجان سلطان را کشته، از آنجا متوجه چخور سعد گردیده، دیو سلطان و چوهه سلطان ایسن خبر در روز جمعه هفتم شهر رمضان المبارک در قریه آرا پاچای نخجوان به ایشان رسیده، جنگ در پیوست. برادر کپک سلطان کشته شد، و درویش بیک ایشک آقاسی ترکمان و مهدی بیک قرمانلو دستگیر شده به قتل رسیدند.

هظ: برون سلطان

۲۹- اصل: ساوج بلاغ

و رایات جلال از [ساوخ بلاغ] به سلطانیه حرکت نموده از آنجا در روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر شوال دیو سلطان که خمیر مایهٔ این همه فتنه و فساد بود، به آتش غضب شاهی گرفتار شده، چوهه سلطان در امر و کالت مستقل گردید. و قشون دیوسلطان را به سلیمان بیک روملو که یکی از ملازمان او بود عنایت فرمودند. و در دارالسلطنه قزوین قشلاق روی داده، در روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر مذکور اخی سلطان تکلو و [دمیری] بیک سلطان شاملو در جنگ عبید خان اوزبک در بسطام کشته شدند^{۳۰}، و در دارالسلطنه قزوین قشون و الکاء اخی سلطان به مراد بیک شرف الدین اغلی تکلو که یکی از ملازمان چوهه سلطان بوده شفقت شده و به لقب سلطانی سرافراز گردید.

ایت نایل نهصد و سی و چهار، سال پنجم جلوس

نوروز روز چهارشنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی — نواب خاقان به ییلاق خرقان حرکت فرمودند و زینل خان شاملو که حکومت هرات و قزوین و استرآباد کرده بود و مصطفی سلطان تیولدار ساوه و حاکم سبزوار، در روز یکشنبه بیست و یکم شهر شعبان — در جنگ رئیس بهادر در فیروزکوه کشته شدند. و نواب خاقان از واقعهٔ این سه سلطان نامدار کوچ بر کوچ متوجه خراسان گشته، چوهه سلطان به ایلغار خود را به دامغان رسانیده، قلعهٔ آنجا را به تصرف درآورده، رئیس مذکور را به قتل آورده، سر او را به درگاه جهان پناه فرستاد. و نواب خاقان داخل الکاء جام گردیده، در چهارم شهر رمضان المبارک — ذوالفقار سلطان ولد علی بیک مشهور به نخود سلطان حاکم کلهر بر سر ابراهیم خان عمش که والی بغداد بود در ماهین دشت غافل بر سر او ریخته او را به قتل درآورده. و از آنجا داخل بغداد شده مرجومک سلطان ولد امیرخان و بسیاری از بنی اعمام خود را کشته، تمامی عراق عرب را به تصرف خود درآورد.

تنگوزنیل نهصد و سی و پنج، سال ششم جلوس

نوروز روز پنجشنبه سلخ شهر جمادی الثانی — نواب خاقان در روز شنبه یازدهم شهر محرم الحرام با تمامی سلاطین اوزبکته در زورآباد^{۳۱} جام مصاف روی داده، در حملهٔ اول چوهه سلطان و بعضی از امرای قزلباش شکست یافته، اوزبکان به کسب مال مشغول شدند. قورچیان عظام چون چنین واقعهٔ ناپسند را مشاهده کردند آتش غیرت در کانون ضمیر ایشان شعله ور گردیده، از قلب لشکر همچو برق لامع خود را به علم عبید خان رسانیده جمعی از مردم او را کشته، قورچی خود را به عبید خان رسانیده، شمشیری

۳۰- اصل: شده اند

۳۱- اصل: روز روملو: زیرآباد

بر شانهٔ او زده، قلعج بهادر و دیگر ملازمان اوزبکیها او را از چنگ وی خلاصی داده، از میان بدر بردند. و تا مرو گر یختند و چوهه سلطان در عصر آن روز بازگشت نموده، رایات جاه و جلال از آنجا به نیشابور داخل گردیدند.

بعد از چند روزی به قشلاق قم حرکت فرمودند. و میر نعمت‌الله حلی را در منصب صدارت با امیر قوام‌الدین حسین شریک فرمودند. و در اول بهار رایات جلال عزیمت بغداد نموده، در شهر شعبان داخل شده و بعد از چند روزی از محاصرهٔ قلعه علی‌بیک نبیرهٔ صوفی خلیل موصول و برادرش احمد بیک حاکم یزد و ذوالفقار بیک دستگیر شده، در روز پنج‌شنبه سوم شهر شوال سرایشان را به پایهٔ سریر اعلی حاضر کردند، و به دستگیری حضرت واهب العطايا و حضرات ائمهٔ معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) الکاء بغداد مفتوح شده، ایالت آنجا را به محمد خان شرف‌الدین اغلی شفقت فرمودند. و در دارالسلطنهٔ قزوین قشلاق فرمودند.

سیچقان نیل نهصد و سی و شش، سال هفتم جلوس

نوروز روز جمعه یازدهم شهر رجب— نواب خاقان در روز سه‌شنبه سوم شهر شعبان— به عزم ییلاق حرکت فرموده، در منزل شرف آباد بدر خان و منتش سلطان و حمزه سلطان امرای استاجلو به شرف پای بوس مشرف شده، به خلایق فاخره و الکاء و تیول سربلند گردیدند. و در محرم این سال میر قوام‌الدین حسین صدر در حوالی فارسجین وفات یافته، میرغیاث‌الدین منصور در امر صدارت با امیر نعمت‌الله شریک شدند. و رایسات جاه و جلال به دفع جماعت اوزبک متوجه خراسان گشته، در مرو جمعیت نموده بودند. از خیر حرکت نواب خاقان به ماوراءالنهر گر یختند و حکومت هرات به بهرام میرزا و للگی به غازی خان تکلو عنایت فرمودند. و اردوی گردون شکوه از راه بیابان طبس به یزد و از آنجا به اصفهان آمده قشلاق فرمودند.

اودی نیل نهصد و سی و هفت، سال هشتم جلوس

نوروز روز یکشنبه بیست و یکم شهر رجب المرجب— نواب خاقان عزیمت به ییلاق کندمان فرمودند. حسین خان برادر دورمش خان حاکم هرات که از هرات [و] از راه سیستان و کیچ و مکران به فارس رفته، در شیراز قشلاق کرده بود. و خود را به اردوی معلی رسانیده به شرف بساط بوسی فایض گشته، در شب دوشنبه سوم شهر ذیقعد— به اعتبار عداوت فیما بین او و چوهه سلطان بر سر او بی خبر رفته، از این واقعه چوهه سلطان باخبر شده خود را به دولتخانهٔ مبارکه انداخته و حسین خان تعاقب کرده، جنگ در پیوست. نظر نام قورچی باشی به زخم نیزه چوهه سلطان را به قتل رسانیده و شاه قباد

پسر بزرگ چوهه سلطان به جای او منصوب گردید.

و جماعت استاجلو و ذوالقدر و افشار با ایشان آغاز خلاف کرده، بعد از چند روزی در حوالی آستانه امامزاده سهل علی (علیه التحیه و الثناء) با جماعت تکلو جنگ در پیوسته، تکلو شکست یافته، و دده بیک قورچی باشی و خلیفه مُهردار کشته شدند. و بقیه السیف به بغداد گریختند. و بعد از آن نواب خاقان منصب امیرالامرائی را به حسین خان و عبدالله خان که هر دو همشیره زاده های نواب خاقان سلیمان شان صاحب قرانی بوده اند شفقت فرمودند.

و در این سال الامه تکلو آغاز طغیان نموده، با هزار کس از آذربایجان عزیمت اردوی گردون شکوه نموده، نواب خاقان را از این حرکت ناپسند آمده، جمعی از قورچیان را به دفع آن امر فرمودند. آن نمک به حرام از این اوجاق روی گردان شده به طرف روم شتافت و در مقام فتنه و فساد درآمد. و قشلاق همین سال در دارالسلطنه تبریز مقرر کردند.

بارس نایل نهصد و سی و هشت، سال نهم جلوس

نوروز سه شنبه دوم شهر شعبان— در غرة شهر محترم محمد جعفر ساوجی ناظر دیوان اعلیٰ به جهت امور چندی که از او صادر شده بود به قتل رسیده و احمد بیک نور کمال وزیر دورمش خان و حسین خان به منصب او سرافراز گردیدند، و میرغیاث الدین منصور از منصب صدارت معزول شده، میر معزالدین محمد نقیب اصفهانی سر بلند گردید. و چون قبل از این مذکور شد که الامه از این اوجاق روگردان شده به روم رفت و او را امارت بدلیس داده بودند، به اتفاق بیل پادشای بگلریگی دیار بکر و شرف خان حاکم عمادیه به درگاه جهان پناه آمدند و رایات ظفر آیات از دارالسلطنه تبریز متوجه خوی شده، تا به الکاء چخور سعد حرکت فرموده، باز قشلاق در دارالسلطنه تبریز روی داده، و حسین خان و منتش سلطان مرخص شده به الکاء خود مراجعت نمودند و در آخر سال عبید خان اوزبک هرات را محاصره نمود.

توشقان نایل نهصد و سی و نه، سال دهم جلوس

نوروز روز سه شنبه سیزدهم شهر شعبان— در اول بهار قمش اغلان اوزبک تاخت به الکاء ری آورده بر سر اردوی محمد خان ذوالقدر اغلی پسر کورشاهرخ بن علاءالدوله حاکم استرآباد— که در آن وقت در [ساوخ] بلاغ بوده— ریخته، احمال و اثقال او را به غارت برده و نواب خاقان القاس میرزا برادر خود را صاحب طبل و علم ساختند. و بدرخان استاجلورا به للگی آن شاهزاده نامدار مأمور فرمودند. و محمود بیک

ذوالقدر مهرداد در میدان جرید از اسب افتاده به جوار رحمت ایزدی پیوسته، منصب او به شاه قلی خلیفه قوغلو که به ایشک آقاسی باشی گری سرافراز بوده مفوض شده و خدمت او به قراولی عربگیرلو^{۳۲} عنایت شده، و رایات جلال در دهم شهر ذی حجه متوجه یورش خراسان گردیدند و موسی بیک ولد عیسی بیک موصلورا به ایالت و امارت آذربایجان سرافراز فرمودند. این خبر به جماعت اوزبکان رسیده به ماوراءالنهر گریختند و نواب خاقان در بیست و دوم شهر جمادی الثانی در دارالسلطنه هرات داخل شده قشلاق فرمودند.

در اواخر این سال آمدن الامه بر سر بدلیس و کشته شدن شرفخان حاکم آنجا به مسامع جاه و جلال رسیده القاس میرزا را به طرف مرو و حسین خان و منتش سلطان و امیر بیک روملورا به تسخیر گرجستان مأمور فرمودند. و نواب خاقان عنان عزیمت به جانب خراسان معطوف داشته، به زیارت آستانه مقدسه فیض شده از آنجا به دارالسلطنه هرات معاودت فرمودند. و امیر بیک روملو و حسین خان و منتش سلطان که به گرجستان بر سر شاه محمد سیف الملوک رفته و او را دفع کرده بودند، به پایه سریر اعلیٰ رسیدند. و ایالت شیراز از حمزه سلطان گرفته، به غازی خان برادر سلطان خلیل عنایت فرمودند. و رایات نصرت به عزم یورش الکاء بلخ در یازدهم شهر ذی حجه الحرام از دارالسلطنه هرات حرکت کرده، قریب چهل روز در النگ توقف فرمودند و در آنجا باز آمدن الامه بر سر تبریز به مسامع عز و جاه رسیده، سام میرزا را به ایالت هرات و آغاز یوار خان ولد امیر سلطان شاملورا به للگی آن شاهزاده نامدار مقرر فرمودند و متوجه دفع الامه مذکور شدند.

و در این سال نواب خاقان از جمیع امور منهی و محرمات توبه فرمودند. و در باب منع شراب قدغن تمام فرمودند، چنانچه شاه قلی وزیر قورچیان^{۳۳} که از غلامان قدیم این آستان فلک نشان بوده به واسطه ارتکاب آن مغضوب و مقتول شده، تمامی مال شراب خانه ها و قمار و بیت اللطف کلّ ممالک محروسه و آن چه به هر جهت از امور غیر مشروعه مقرر و مستمر بود از دفاتر خلود اخراج فرمودند به نوعی که تا اواخر دولت نواب خاقان برقرار بود.

چنان منع [گردید] در روضه حور فراموش کرد از شراب طهور.

لوی نیل نهصد و چهل، سال یازدهم جلوس

نوروز روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر شعبان - خبر آمدن ابراهیم پاشا با هشتاد هزار کس از روم به طرف آذربایجان به نواب خاقان رسید. و از هرات به عزم دفع

۳۲- اصل: عربگیر

۳۳- اصل: قورچلان

مخالفتان حرکت فرموده، محمد خلیفه قورچی باشی شاملو مشهور به اغلان خلیفه و منتش سلطان با جمعی از قورچیان عظام روانه عراق فرمودند. و در بیست و یک کوچ خود را به منزل کبود گنبد رسانیده، القاس میرزا و بهرام میرزا و حسین خان و غازی خان و امیر سلطان و سلیمان سلطان و ملک بیک را بر سبیل منقلای روانه دارالسلطنه تبریز نموده، خود به دارالسلطنه قزوین نزول فرمودند. و در سرآب قزل اوزن با ابراهیم پاشا محاربه روی داده، امرای قزلباش تاب مقاومت نیاورده جنگ کنان خود را به کوه کشیدند، و خیر واقعه مذکور و آمدن خواندگار به جانب تبریز به مسامع عز و جاه رسید.

در آن وقت زیاده از هفت هزار کس در پایه سریر اعلی نبودند که اکثر ایشان چون حسین خان و غازی خان و محمدخان در مقام نفاق بودند و تمامی اسبان سواری در اردوی معلی با اسبان خاصه شریفه زیاده از سه هزار نبود. و محمد خان ذوالقدر با هزار سوار و قباد سلطان ذوالقدر و حسین سلطان ولد بیرون^{۳۴} سلطان تکلونمک به حرامی کرده، از آستان فلک نشان روی گردان شده، به طرف اردوی خواندگار^{۳۵} پیوستند.

و نواب خاقان را از این حرکت ناپسند آتش غیرت و غرور سلطنت در حرکت آمده، دست توکل به دامن «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه»^{۳۶} زده، به میان لطف و کرم حضرت باری و معاونت حضرات ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) پای دولت در رکاب سعادت گذاشته، یا علی گویان از جای برجسته، متوجه عسکر روم و مخالف گردیدند. و به کرم حضرت و اهب العطایا در طرف عصری برف و تگرگ عظیم باریدن گرفته، اکثری از لشکر روم در میان برف و تگرگ هلاک شدند و سلطان سلیمان با جماعت خود از راه شهر زور به طرف موصل حرکت نموده، و نواب خاقان از آنجا حرکت فرموده به رباط اتابیک و درجزین آمدند. و در آنجا الوند خان افشار حاکم کوه گیلویه با یک هزار کس به اردوی گردون شکوه پیوستند. و با جمعی از غازیان قزلباش به زبان گیری^{۳۷} لشکر روم مأمور شدند. ایشان در منزل خرقان به فوجی از مخالفتان رسیدند، پنج نفر ایشان را دستگیر کرده به پایه سریر اعلی رسانیدند و معلوم گردید که سلطان سلیمان متوجه بغداد است و الامه ذوالقدر اغلی را به طرف تبریز فرستاده و حسین خان که دستگیر غازیان قزلباش شده بود به آتش غضب شاهی گرفتار گردیده به قتل رسید. و غازی خان تکلو فرار نموده، خود را به الامه رسانید.

نواب خاقان به ایلغار^{۳۸} متوجه تبریز شد و الامه خود را به قلعه وان رسانید و

۳۴- ظ: برون

۳۵- اصل: خواندگار

۳۶- سوره ۶۵ آیه ۳

۳۷- اصل: زبان گیری ۳۸- اصل: القار

متحصن گردید. و نواب خاقان داخل تبریز شده بعد از بیست روز از محاصره قلعه فتح روی داد و قشلاق فرمودند. و سلطان سلیمان داخل بغداد گردید. محمد خان به حسب فرمان بیرون آمده خود را به پایه سریر اعلی رسانید.

نیلان نیل نهصد و چهل و یک، سال دوازدهم جلوس

نوروز روز جمعه ششم شهر رمضان - آمدن سلطان سلیمان از بغداد به دیار عجم و رسیدن به مسامع عز و جاه که اراده تسخیر تبریز دارد، نواب خاقان متوجه آذربایجان شده، ملک بیک حاکم خوی را که از جمله اهل نفاق بوده به قتل رسانیده و احمد بیک نور کمال و برادران او را به قلعه النجق محبوس فرمودند. و منصب ایشان را به میرعنایت الله خوزانی و خواجه معین یزدی ولد قاضی میر حسین میبدی مفوض داشتند. و نواب خاقان مراجعت فرموده به جانب سلطانیه حرکت نمودند و جمعی از قزلباش را از پیش فرستاده جنگ در پیوست. و لشکر فیروزی اثر فایق آمدند و سلطان سلیمان سپاه خود را سرزنش کرده که با قلیل قزلباش مغلوب شدید، پس به پادشاه قزلباش چگونگی پرخاش و معامله خواهید کردن؟ و از درجزین کوچ کرده به روم رفتند. و نواب خاقان سپاه خود را به نوازشات شاهانه سربلند گردانید. و قاضی میرجهان که یکی از سادات عظام و مدتها در گیلان رشت بود به خلاع فاخره سرافراز گردید و در شهر صفر به وزارت دیوان اعلی اختصاص یافت. به اعتبار خوابی که یکی از صلحاء دیده بود، به طواف مرقد جد بزرگوار خود حرکت فرموده، در الکاء سراب به سراپرده قروق ملحق گشتند و به درگاه جهان پناه خبر رسید که سلطان سلیمان به اختلاط رفته.

نواب خاقان منتش سلطان و امیر بیک روملو و برادر شاه قلی خلیفه مهرداد و بوداق خان قاجار و صدرالدین خان استاجلو و محمد امین بیک سفره چی با جمعی به سرداری بهرام میرزا از عقب مخالفان روان فرمودند. و از آنجا نواب خاقان خود متوجه شکار ماهی شدند که خبر آمدن الامه در الکاء وان آمده، لاجرم به ایلغار روان شدند. در حوالی زاویه ملاحسن اندک حرارتی عارض ذات همایون شده، توقف فرمودند و قباد بیک قورچی قاجار و پیر حسن آیتمور را با سی نفر قورچی به فراولی فرستادند.

خبر آوردند که الامه از حرکت نواب خاقان فرار بر قرار اختیار کرده، نواب خاقان روز دیگر کوچ فرموده به الکاء وان نزول فرمودند. و در آنجا غازی خان حاکم شیراز و یعقوب سلطان قاجار را با ششصد نفر قورچی به تاخت الکاء و احشام زاید آماده کرده مقرر فرمودند. و مقارن حال خبر رسید که امرای متقلای با حاجی بیک به سپاه مخالف رسیده، دو بیست و پنجاه نفر ایشان را دستگیر کرده سرهای ایشان را به درگاه جهان پناه آوردند.

و باز در همان روز سلیمان روملو به کنار دریا به جهت نماز رفته بود سی هزار سوار جماعت کرده به نظر درآورده به پایه سریر اعلیٰ عرض کرد و حسب فرمان، شاه وردی خلیفه را با جمعی به خدمت بهرام میرزا روان فرمودند که از خود باخبر باشند. و در نیمروز^{۳۹} همان روز جمعی از قورچیان به کنار دریا رفته بودند، رومی به ایشان دچار شده او را دستگیر نموده به خدمت اشرف رسانیدند. معلوم شد که الامه و بیگلربیگی دیار بکر به عزم آنکه به قلعه وان درآیند به دیوسلطان رسیده، یکی از یساولان القاس میرزا را گرفته تحقیق کرده اند که بندگان نواب خاقان در وان نزول اجلال دارند، از همان جا بازگشت نموده اند. نواب خاقان هشتاد نفر از قورچیان ترکمان را به فراولی بدان صوب فرستادند.

در خلال حال قراسماعیل و کورشهسوار رسیده، سر و اسیران مخالفان آوردند از ایشان، معلوم شد که سلطان سلیمان خواندگار در الکاء اختلاط است. و الامه را روانه الکاء وان گردانیده، در همان شب حکم به ایلغار شده با مشعل و چراغ روانه گردیدند که در مقارن حال جمعی از قورچیان رسیده، هفده نفر رومی که به دست آورده بودند به خدمت رسانیدند. و نواب خاقان این را به فال نیکو برداشتند. سیصد نفر از قورچیان ذوالقدر و ترکمان از پیش فرستادند. و در سر پل رودخانه وان امرایی که به تاخت کردستان رفته بودند به رکاب با سعادت رسیده، به شرف پای بوس شرف شدند تا به جوار جماعت الامه رسیدند.

آن نمک به حرام چون از دور روشنی مشعل و چراغ دید، استدلال توجه رایت جلال کرده با رفقای خود روی به گریز گذاشتند. و نواب خاقان به ایلغار با دو هزار از مخصوصان برایشان رسیده، جمعی کثیر از جماعت الامه را به قتل رسانیدند و امراء الامه رادستگیر کردند. معلوم شد که ابراهیم پاشا به سر بهرام میرزا ایلغار کرده، نواب خاقان در تدارک آن بودند، که سپاه مخالفان در آن صحرا نایاب گردیده هر یک به طرفی گریزان شدند. مقارن این حال عریضه بهرام میرزا رسیده مضمون آن که، ابراهیم پاشا با جمعی که آمدند به اقبال عتبه ملازمان عز و جاه هفت نفر از ایشان دستگیر شده کشته شدند و باقی به هزیمت رفتند، که ناگاه ابراهیم پاشا از طرفی و الامه و محمد پاشا از جانب دیگر گریزان به اردوی سلطان سلیمان داخل شده، در زمان سلطان سلیمان کوچ کرده متوجه الکاء خود شدند و به نیروی دولت قاهره اعدا منکوب و الکاء وان مفتوح گردید.

نواب خاقان جماعت قزلباش و قورچیان عظام را به خلایق فاخره و نوازشات

شاهانه سرافراز فرموده، ایالت و کوتوالی قلعه را به احمد خان استاجلو صوفی اُغلی شفقت فرموده، خود به دولت و اقبال از عقب خواندگار تا اخلاط و عادل جواز حرکت فرمودند. در آن بین جماعت اکراد را گو شمال داده، باد نخوت از دماغ ایشان بیرون کردند، و الوند خان افشار را که مکرر آثار تمرد و تقصیرات از او سرزده بود امر به سیاست شده به قتل رسانیدند. و حکومت او را به محمد بیک پسر حسن سلطان فرزندزاده منصور بیک افشار عنایت فرمودند و ملقب به شاهرخ خان کردند. و از آنجا کامران و کامیاب به دارالسلطنه تبریز معاودت فرموده قشلاق فرمودند.

یونتئیل نهصد و چهل و دو، سال سیزدهم جلوس

نوروز روز دوشنبه هفدهم شهر رمضان— نواب خاقان در این سال قشلاق در دارالسلطنه تبریز نموده. خبر فوت سلطان خلیل والی شیروان و سلطنت شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه برادرزاده او رسید. به اعتبار آنکه کودکی بود بی خبر از امور سلطنت خلل در سلطنت او راه یافته، هرج و مرج در لشکر و امور ملکی او پدید آمده، قلندر پسر بی هم رسیده دعوی نمود که من سلطان محمد بن شیخ شاهم. و جمعی بر سر او جمعیت کرده به شماخی آمد و بر اصحاب شاهرخ مستولی شده. بعد از زمانی به اعتبار بی تدبیری قلندر پسر شورش در میان لشکری به هم رسیده، از شماخی بیرون رفت. و شاهرخ میرزا با جماعتی خود از قلعه بیرون آمدند.

و بالاخره از زیادتی ظلم و ستم همگی مردم به خدمت نواب خاقان به دارالسلطنه تبریز شتافتند و به تصرف دولت قاهره درآمد. و میر معزالدین محمد اصفهانی را از منصب صدارت معزول نموده به میراسدالله مرعشی شوشتری مفوض فرمودند. در تاریخ عالم آرا نوشته شده که بعد از فوت او منصب صدارت به میر تقی الدین محمد اصفهانی عنایت شده و بعد از عزل مشارالیه میانه میر محمد یوسف استرابادی و میر سیدعلی و میراسدالله شوشتری تفویض شد.

قویئیل نهصد و چهل و سه، سال چهاردهم جلوس

نوروز روز یکشنبه بیست و هشتم شهر رمضان المبارک— نواب خاقان به عزم یورش خراسان داخل دارالسلطنه قزوین شده و بعد از چند روزی در صبح روز سه شنبه دهم ربیع الثانی از آنجا به الکاءری رفتند. و در آخر روز سه شنبه هشتم شهر محرم الحرام— ملا رکن الدین [کا] از رونی حکیم خاصه شریفه مغضوب شده به قتل رسید. و خواجه میرک بن میر شرف الدین کرمانی منشی دیوان اعلی فوت شده، خدمت او را به محمدی بیک برادرزاده امیر زکر یا شفقت فرمودند.

و خیر فوت خان احمد سلطان بن سلطان حسن والی گیلان بیه پیش به مسامع عز و جاه رسید و حکومت آن بلاد را به بهرام میرزا عنایت فرمودند. و امیر دیباج ملقب به مظفر سلطان بن امیر حسام الدین والی بیه پس — که خود را از اولاد حضرت اسحاق نبی می شمردند و بدین جهت به سلاطین اسحاقیه مشهورند — به اعتبار ناسازگاری فیما بین او و حسن آقای شاملو وکیل و خواجه عنایت وزیر هر دو مغضوب و مقید گردیدند. و در روز عاشورا سلطان مظفر اظهار عصیان نموده، عساکر نصرت قرین مأمور یورش گیلان بیه پس شدند.

و عبید خان اوزبک با حاکم هرات جنگ کرده او را در قلعهٔ عدل آباد نیشابور محصور ساخته به قتل آورد و از آنجا متوجه تسخیر الکاء هرات شده، در روز سه شنبه بیست و هفتم شهر صفر — محمد طاهر پسر سلطان ابراهیم امینی در حوالی دروازه نقبی زده، جماعت اوزبکان را داخل قلعه کرده، بدین سبب قلعه را به تصرف درآورد. از این خیر وحشت اثر ریایات جاه و جلال از الکاء ری متوجه دامغان و بسطام شده و از آنجا به نسا و ابیورد نزول اجلال فرمودند. و سام میرزا با سپاه خود به درگاه جهان پناه آمد.

بعضی از ملازمان که مادهٔ فتنه و فساد بودند به یاسا رسیدند. و عبید خان از حرکت نواب خاقان مطلع شده از هرات بیرون آمده، گریخته به ماوراءالنهر شتافت. و نواب خاقان داخل شهر شده، زمستان در آنجا بسر برده، در اول بهار به جانب الکاء نسا و ابیورد و مرو حرکت فرموده، الکاء مذکوره را به تصرف درآورد، باز به هرات مراجعت فرمودند. و بعد از چندی به طرف قندهار نهضت نموده، تمامی الکاء مذکوره به تصرف دولت قاهره درآوردند. حکومت آنجا را به بوداق خان قاجار عنایت فرمودند و باز به هرات معاونت نموده، ایالت هرات به شاهزادهٔ عالمیان سلطان محمد میرزا و للگی به محمد خان شرف الدین اُغلی شفقت شد. و از آنجا کوچ بر کوچ متوجهٔ عراق شدند.

پسچی ٹیل نهصد و چهل و چهار، سال پانزدهم جلوس

نوروز روز دوشنبه نهم شوال — نواب خاقان در شهر جمادی الثانی داخل بلدهٔ طهران گردیده، میر قوام الدین نوربخش را حکم برگرفتن فرمود. در اول شهر رجب — حرکت کرده داخل قزوین شدند، و در اول دلو کوچ فرموده به جانب دارالسلطنهٔ تبریز نهضت نمودند و در پانزدهم شهر شعبان — داخل شده بقیهٔ زمستان را در آنجا بسر بردند. و خواجه کلان ملک زادهٔ خواف آغاز طغیان نموده قلعه را تصرف کرده، این خبر به سمع نواب خاقان رسید. حسب فرمان غازیان قزلباش به دفع از مأمور شدند. و از پیش استاد شیخی توپچی را فرستادند که او را به نصایح ترغیب نماید، آن بدبخت بی سعادت او را به قتل رسانید و امرای قزلباش قلعه را محاصره کرده، در آخر زمستان او

را دستگیر کردند و در مناره دارالسلطنه تبریز به یک پای آویختند .

تخاقوی ثیل نهصد و چهل و پنج، سال شانزدهم جلوس

نوروز روز چهارشنبه بیستم شهر شوال - حسب فرمان قضا جریان القاس میرزا را با منتش سلطان و جمعی دیگر امرا را با بیست هزار کس به تسخیر الکاء شیروان مأمور فرمودند. و شاهرخ بن سلطان فرخ والی آنجا به قلعه متحصن گردیده، جماعت شیروانیان از آمدن نواب خاقان خبردار شده به پایه سریر اعلیٰ عرضه داشت نمودند که کلید قلعه را به مزدگانی مقدم نواب خاقان می سپاریم. و رایات جاه و جلال نصرت شعار در روز پنج شنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی - به ایلغار عصر روز شنبه بیست و هفتم شهر مذکور خود را در پای قلعه رسانیدند. و در روز یک شنبه مفتوح شده و به دولت و اقبال داخل قلعه شدند.

و در روز جمعه دهم شهر جمادی الاول قلعه گلستان و دیگر قلاع مفتوح گردید و حسین بیک لله و جمعی از عساکر شیروان به قتل رسیدند. و در روز پنجشنبه بیست و پنجم فرمان قضا جریان به تخریب قلعه شرف صدور یافته. و در روز دوشنبه هجدهم شهر جمادی الثانی از الکاء شماخی حرکت فرموده، در روز پنجشنبه بیست و یکم شهر مذکور از جسر عبور فرمودند. و در روز یک شنبه بیست و دوم داخل دارالسلطنه تبریز شدند و غازیان قزلباش را به خلایق فاخره و نوازشات شاهانه سرافراز فرمودند. و محمد صالح نواده خواجه مظفر بتکچی را صاحب طبل و علم گردانیدند و به لقب سلطانی سربلند کردند.

و صدرالدین خان والی استرآباد آغاز فتنه و فساد نموده، شاه و یردی بیک کنگرلو او را گرفته به درگاه جهان پناه رسانیده، از مناره بقعه نصریه تبریز به زیر انداختند. و نواب خاقان در این سال قشلاق در دارالسلطنه تبریز فرمودند.

ایت ثیل نهصد و چهل و شش، سال هفدهم جلوس

نوروز روز پنجشنبه غره شهر ذی قعدة الحرام - در این سال خبر فوت عبیدخان اوزبک و سلطنت عبدالعزیز خان پسرش به مسامع عز و جاه رسید. فرمان قضا جریان به اسم غاز یخان به طلب سلطان و شاهقلی برادرش شرف نفاذ یافته هر دورا از الکاء فارس به درگاه جهان پناه رسانیده مغضوب گردیدند. و در پانزدهم شهر رمضان المبارک غازی خان مذکور فوت شده، حکومت او را به ابراهیم خان ولد کچل بیک حاجی لو عنایت فرمودند. و حسن سلطان به جهت امور چندی که از او سرزده بود به یاسا رسید. و به سبب طاعونی که درین سال در دارالسلطنه تبریز روی داده بود نواب خاقان در بیرون شهر

تنگوزئیل نهصد و چهل و هفت، سال هجدهم جلوس

نوروز روز جمعه دوازدهم شهر ذی قعدة الحرام. خاقان ییلاق در منزل سرلق فرموده، غازی خان تکلواز الکاء روم رو گردان شده پناه به درگاه عالم مطیع آورده به نوازشات شاهانه سرافراز گردید، تیول و مواجب به جهت او مقرر کردند. و رایات نصرت آیات متوجه تفلیس شده به دستیاری حیدر کزار قلاع آن دیار مفتوح گردیده باز معاودت فرمودند به قشلاق دارالسلطنه تبریز.

سیچقان ئیل نهصد و چهل و هشت، سال نوزدهم جلوس

روز شنبه بیست و سوم شهر ذی قعدة الحرام— نواب خاقان حرکت به جانب اوجان و سهند فرموده، القاس میرزا و درویش خان به درگاه جهان پناه آمده به خلایق فاخره سرافراز گردیدند و قشلاق در دارالسلطنه تبریز روی داد.

اودئیل نهصد و چهل و نه، سال بیستم جلوس

نوروز روز دوشنبه چهارم شهر ذی الحجة الحرام— ایلچیان از جانب عبدالعزیز خان ولد عبید خان از بلخ و بخارا به کریاس فلک اساس آمده حسب فرمان به همراهی حاجی آقای مهماندار گرد از جانب نواب خاقان روانه بلخ گردیدند. و رایات جاه و جلال در فصل پاییز متوجه خوزستان شده، در روز پنجشنبه غره شعبان داخل دزفول گردیده حکومت آن حدود را به ابوالفتح سلطان افشار مقرر فرمودند و از آنجا حرکت فرموده قشلاق در قم روی داد.

بارس ئیل نهصد و پنجاه، سال بیست و یکم جلوس

نوروز روز سه شنبه پانزدهم شهر ذی الحجة الحرام— نواب خاقان حرکت فرموده در الکاء همدان و نهاوند ییلاق فرمودند و مزاج شریف از گرد کدورت و آلام حوادث روزگار انحراف به هم رسانیده، چند روزی امیرزادگان دولت در گرداب اضطراب بودند. و عبدالله خان و شاه علی سلطان را به تاخت الوس کلهر که همواره آثار عصیان و فساد از آن گروه مکروه به مسامع عز و جاه می رسیده [فرستادند]. مقرر شد که امرای مذکور با جماعت خود به قتل و غارت اقدام نمایند. و در روز سه شنبه دوازدهم شهر رجب— حرکت به جانب قزوین فرمودند. و چون مکرر آثار عصیان و کفران نعمت از مصطفی بیک برادر غازی خان به ظهور رسیده بود، حسب فرمان قضا جریان در محمود آباد القاس میرزا او را به قتل رسانید.

توشقان نیل نهصد و پنجاه و یک، سال بیست و دوم جلوس

نوروز روز چهارشنبه بیست و ششم شهر ذی الحجة الحرام - نواب خاقان در روز پنجشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی از قزوین حرکت فرموده، خیر آمدن همایون پادشاه مالک ممالک هندوستان به مسامع عز و جاه رسیده، مکتوب صداقت اسلوب آن والاحاه به خدمت نواب خاقان رسید و در اودرج بوده:

گذشت بر سر ما ای عزیز آن چه گذشت چه به در یا چه به صحرا چه به دشت (؟) ۴۰
و در جواب مکتوب محبت آمیز مرقوم رقم گردیده:

همای اوج سعادت به دام ما افتد اگر تو را گذری بر مقام ما افتد

و مصحوب محمد خان شرف الدین اُغلی فرستادند. چون به حوالی هرات رسید شاهزاده نامدار سلطان محمد میرزا استقبال فرموده، هر دو پیاده شده یکدیگر را در آغوش کشیدند، و به اتفاق داخل شهر شدند. و چند گاهی در آن بلده بسر برده به شکار و عیش مشغول شدند. و بعد از آن روانه مقصد گردید. و نواب خاقان برادر گرامی خود بهرام میرزا و سام میرزا را با بعضی از خاصان ارکان دولت به استقبال روانه فرمودند، تا به حوالی شهر رسیده، تمامی اصناف و سایر مردم به استقبال شتافته، به اعزاز و اکرام داخل بارگاه گردون اشتباه گردید. و نواب خاقان از جای خود حرکت فرموده، چند قدم تعظیم نموده در آغوش درآورده در پهلوی خود در مسند جای دادند و مکرر به نوازشات شاهانه و الطاف عنذر خواهی فرمودند. و از جمله بیلاقات آن پادشاه والا جاه یک قطعه الماس گرانبها که به وزن چهار مثقال و چهار دانگ بوده و سایر اجناس نفیسه به نظر کیمیا اثر نواب خاقان رسانید.

و بعد از چند روزی نواب خاقان طرح شکار جرگه انداختند و حسب فرموده، اول همایون پادشاه به اتفاق بهرام میرزا و سام میرزا شروع در تیراندازی کردند. و بعد از آن نواب خاقان خود متوجه گردیدند و بدین منوال چند روزی به عیش و شادمانی بسر بردند. و در روز آخر طرح جشنی انداخته، در آخر مجلس بهشت آیین تحف و هدایای نواب خاقان از نقد و جنس و جواهر و تاج و کمر مرصع و اقمشه و اسلحه و یراق حرب و اسب و استر و شتر و خیمه و اسباب چادر و طبل و علم و یراق نقاره خانه چنانچه شایسته پادشاهان بوده باشد تکلیف فرمودند.

و از شاهزادگان کامکار سلطان مراد میرزا را با دو هزار کس از طوایف قزلباش به سرکردگی بوداق خان قاجار و شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاملو حاکم سیستان و حسین قلی سلطان برادر او با سیصد نفر از قورچیان خاصه

شریفه و ملازمان درگاه به ریش سفیدی کچل شاه و یردی استاجلو [مقرر شد] که در ملازمت آن حضرت باشند و حکم و فرمان او را مطیع و منقاد بوده و تا مرخص نکنند معاودت نمایند. و از خدمت نواب خاقان مرخص گردیده، به جانب دارالسلطنه تبریز و دارالاشاد اردبیل و به زیارت آستانه متبرکه فایض گردیده، از آنجا روانه دارالقرار قندهار شده، فتح قلعه آنجا روی داده، به تصرف دولت قاهره درآمده، حکومت آن بلاد را به بوداق خان قاجار لئه شاهزاده نامدار و سردار لشکر ظفر قرین مفوض فرمودند. و هم در این سال الکاء مذکور را نواب خاقان از بوداق خان گرفته به بیرام خان ترکمان شفقت فرمودند و در دارالسلطنه قزوین قشلاق روی داد.

لوی ٹیل نهصد و پنجاه و دو، سال بیست و سوم جلوس

نوروز روز سه شنبه هفتم شهر محرم الحرام— نواب خاقان حرکت به جانب سلطانیه فرموده، چون در این سال در آن ولایت طاعون بوده به طرف آستانه امامزاده عبدالعظیم (علیه التحية والثناء) حرکت فرمودند و باز معاودت به دارالسلطنه قزوین فرمودند، و در روز شنبه غزه شهر رمضان المبارک داخل گردیدند. و در آخر سال خبر عصیان القاس میرزا به مسامع عز و جاه رسیده، ابراهیم خان ذوالقدر و گوگچه سلطان قاجار و شاهو یردی سلطان زیاد اغلی را با جمعی از جنود قزلباش به جانب شیروان روان فرمودند. و مهتر دولت یار که یکی از معتمدان القاس میرزا بوده کوچ او را برداشته به قلعه گلستان متحصن گردید و القاس میرزا با لشکر قزلباش محاربه نمود، و از این خبر نواب خاقان خود به دولت و اقبال متوجه گردید و به کنار آب عساکر منصوره به او رسیدند، و از این خبر به جانب شمخال گریخت، و از آنجا به کشتی نشسته روانه استنبول گردید و قلعه مذکور به تصرف دولت قاهره در آمد و دولت یار را به قتل رسانیدند. و ولایت شیروان را به شاهزاده نامدار اسماعیل میرزا به سرکردگی گوگچه سلطان شفقت فرمودند. و در روز سه شنبه بیست و سیم شهر شعبان داخل دارالسلطنه تبریز گردیدند.

و از جانب پادشاه پرتگال ایلچی با پنجاه نفر آمده به زمین بوسی نواب خاقان، به نوازشات شاهانه سرفراز شد و منتش سلطان در این سال به جوار رحمت ایزدی پیوست.

ٹیلان ٹیل نهصد و پنجاه و سه، سال بیست و چهارم جلوس.

نوروز پنج شنبه هجدهم شهر محرم الحرام— به مسامع عز و جاه رسید که بهرام میرزا والی ولایت همدان و خوزستان باد نخوت در دماغ او راه یافته، سر نافرمانی دارد. محمد خان حاکم هرات نیز سر عصیان پیش گرفته، نواب خاقان را از این سخنان

ناپسند افتاده در تدارک آن بودند که این خبر به ایشان رسید، هر دو به تعاقب یک دیگر خود را به آستان فلک آشیان رسانیدند و به دفع وقایع مذکوره پرداختند. و در روز پنجشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول - رایات جاه و جلال از قزوین حرکت فرموده، به جانب خرقان رفتند و در روز سه شنبه بیست و دوم - از موضع مذکور متوجه آستانه امامزاده عبدالعظیم (علیه التحية والثناء) در حرکت آمدند و از آنجا به الکاء اوچان و تبریز نزول اجلال روی داد. و بعد از چند روزی توقف، نواب خاقان بیکی خانم والده القاس میرزا و سلطان احمد میرزا پسر بزرگش به همراهی سید بیک کمونه و بدرخان و شاهقلی خلیفه مهرداد و سوندک بیک قورچی باشی و معصوم بیک صفوی متولی و میرزا ابراهیم صفوی قاضی معسکر به درگاه جهان پناه آمده، به شرف پای بوس رسیدند و به خلایع فاخره سرافراز و سر بلند گردیدند.

و نواب خاقان به صوب گرجستان حرکت فرمودند. و در آن زمستان در آن حدود بسر برده و روز یازدهم شهر ذی الحجة الحرام معاودت فرموده، داخل الکاء شیروان و گیلان و دارالسلطنه تبریز شدند.

یونتئیل نهصد و پنجاه و چهار، سال بیست و پنجم جلوس

نوروز روز شنبه بیست و نهم شهر محرم الحرام - خبر رسید به نواب خاقان که القاس میرزا از استنبول با لشکر انبوه ممالک روم و شام و مصر و عراق عرب با توپخانه و یراق حرب روانه شده. و نواب خاقان به تاریخ روز چهارشنبه چهارم شهر جمادی الثانی از دارالسلطنه تبریز در شنب غازان یکماه اقامت فرموده، در تدارک لشکری و سپاه مشغول شدند، و در آنجا اسماعیل میرزا با لشکر شیروان و سایر حکام و امرا از اطراف و جوانب اجتماع نموده روانه مقصود گردید. و مقرر فرمودند که سر راه مخالفان از سر حد تبریز تا حدود روم غلات و اشجار را بسوختند و عمارات را خراب کردند و قنوات را مسدود ساختند و مردم شهر را اخراج فرمودند. و عبدالله خان استاجلو و بدرخان استاجلو و حسین خان سلطان روملو و شاهویردی سلطان زیاد اغلی را به الکاء مرند روانه فرمودند و خود به دولت و اقبال به بیلاق اشکنبر حرکت فرمودند.

و از جانب لشکر مخالف الامه تکلوبا جمعی از جنود رومیه به محاصره قلعه وان، و القاس میرزا و بعضی پاشایان با موازی چهل هزار کس به سرامرای مرند، و سلطان سلیمان خواندگار با بقیه لشکر و سپاه خود به جانب دارالسلطنه تبریز آمده، در روز پنجشنبه سیم شهر جمادی الثانی داخل شد. و فیما بین امرای مرند و القاس میرزا جنگ در پیوست. حسب فرمان قورچیان شیر شکار در شب و روز خود را به جماعت رومیه رسانیده، به قدر مقدور دستگیر کرده به قتل می رسانیدند، چنانچه کار به ایشان

تنگ شده به هیچ وجه حرکت نتوانستند نمودن. و سلطان سلیمان و امرای خود، مدار به گوشت اسب و شتر بوده و از حرکت خود نادم گردیده، در شب سه شنبه بیست و پنجم — شهر مذکور احوال و ائصال خود را از پیش فرستاده، در صبح روز مذکور سوار شده خود را به قلعه وان رسانیدند و مردم دارالسلطنه تبریز باخبر گشته و تعاقب کردند. و آنچه به دست توانستند آورد قتل و غارت کردند. و سلطان سلیمان قلعه وان را به رستم پاشا سپرده، روانه قلعه قارص گردید. و عثمان چلبی قوللر آقاسی خود را با چهارپنج هزار کس به محافظت قلعه مذکور مأمور نموده، متوجه ولایت خود گردید. و نواب خاقان اسماعیل میرزا را با گوگچه سلطان قاجار به جانب قلعه قارص فرستاد. و به دستگیری حیدر کزار غالب آمده، قریب سه هزار رومی و چهارپنج هزار مردم اطراف طعمه شمشیر غازیان گردیدند و کار بر عثمان پاشا تنگ افتاده بعد از سه روز فرار به قرار اختیار نموده دیوانه وار شمشیر در گردن از قلعه با سیصد نفر بیرون آمده، الامان گویان جان به سلامت به در برد، و بهرام میرزا به طرف ماه روضه و اسماعیل میرزا به عادلجواز و خود متوجه خمیس و باسیس و ولایت شوش آباد شدند.

خلاصه کلام آنکه نواب خاقان به دولت و اقبال بعد از وقایع مذکوره در روز سه شنبه بیست و سیم شهر شعبان داخل دارالسلطنه تبریز گردیدند، و به تدارک امرای قزلباش و صوفیان صاف اعتقاد که در رکاب بودند مشغول شده، هر یک را به قدر گنجایش انعام و خلعت و تیول و اضافه مواجب همه ساله و الکاء شفقت فرمودند.

و سلطان سلیمان متفکر کار خود گردید. در چاره جویی آن عمل ناپسند می بود. و از هر جا سخنی مذکور می شد. القاس میرزا به عرض رسانیده که طوایف قزلباش بالطبع خواهان منند، اگر جمعی را با من همراه فرمایید خود چاره کار می توانم نمود. سلطان سلیمان این سخن پسندیده، شادمان گردیده، پنجهزار کس همراه او کرده از راه شهر زور به جانب عراق، والامه با دوازده هزار کس به اتفاق پاشای روم به طرف دیگر در حرکت آمدند و خواندگار به دیار بکر رفت. و نواب خاقان تا ولایت نوشاباد تاختند، و خبر حرکت الامه و القاس میرزا به مسامع عزّ و جاه رسیده از آنجا حرکت فرموده به آذربایجان اقامت نمودند. الامه مذکور از حرکت نواب خاقان هراسان روی به گریز گذاشتند، امرای عظام به قتل و غارت مأمور و مشغول شدند. شاه قلی سلطان افشار پنجهزار اسب و یکصد هزار گوسفند و پنجاه هزار گاو به دست آورد. محمد خان افشار حاکم کوه گیلویه و شاهویردی استاجلو و علی سلطان ذوالقدر با دو هزار کس، و شاهزادگان نامدار کامکار بهرام میرزا و اسماعیل میرزا با جمعی از قورچیان و یوزباشیان عظام هر یک به جمعی از جماعت رومیّه شومیه رسیده، قریب بیست هزار

رومی را به قتل رسانیدند.

و نواب خاقان از ارزنجان به طرف ایروان و قراباغ حرکت فرموده، اسماعیل میرزا و عبدالله خان و گوگچه سلطان را به شیروان و سوندک بیک قورچی باشی با فوجی از قورچیان به ولایت شکی مأمور فرمودند. و از قراباغ شکارکنان با فوجی از دلیران به صوب گرجستان، به تاریخ روز چهارشنبه چهاردهم شهر رمضان المبارک— در شب داخل تفلیس شدند و به قتل و غارت مشغول گردیدند.

و گلباد گرجی که از جانب لوارصاب میرزا حاکم بوده از قلعه بیرون آمده، به سعادت اسلام و رکاب بوس مشرف شده. از این خبر لوارصاب مذکور گریزان شده جان به سلامت به در برد، که در خلال حال معروض داشتند که القاس میرزا از راه شهر زور به همدان آمده و بهرام میرزا و جماعت چراغ سلطان که در آنجا بودند قتل و غارت نموده. نواب خاقان عنان عزیمت به جانب عراق در حرکت آوردند. و فوت عبدالعزیز خان پسر عبید خان که بعد از پدر دوازده سال در بخارا پادشاهی کرده بود به مسامع عز و جاه رسید. و هم در این سال در کنار رودخانه مولود نواب علیه عالیه پری خان خانم روی داده.

قوی ثیل نهصد و پنجاه و پنج، سال بیست و ششم جلوس

نوروز روز یک شنبه دهم شهر صفر— القاس میرزا داخل الکاء همدان گردیده، خانه کوچ بهرام میرزا و چراغ سلطان را به دست آورده و بر آن بلده مستولی شده و از آنجا جمعی از گروه اکراد را به تاخت ولایت ری فرستاده، و از راه قم و کاشان داخل اصفهان گردیده، مردم دارالسلطنه مذکوره او را راه ندادند. و نواب خاقان از این خبر وحشت اثر در حرکت آمده، از راه خلخال و طارم داخل قزوین شدند و بهرام میرزا و ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز را بر سر راه القاس میرزا روانه نمودند.

و القاس میرزا از آمدن ایشان باخبر شده روانه دیار فارس گردید و در قلعه یزد خواست رسیده، به سبب نافرمانی جماعت قلعه را قتل و عام نموده. از آنجا داخل الکاء شیراز شده و مردم آن دیار او را راه ندادند، از راه بهبهان به طرف شوشتر رفته، میر عبدالوهاب شوشتری در قلعه بر روی او بسته، مایوس خود را به دزفول رسانیده و در کمال نومییدی به جانب بغداد شتافت.

و گویند هم در این سال لوند میرزای گرجی حاکم ز کم و کرم کاخت و ملک بقراط مشهور به بکرات خان حاکم باشی آچوق با هدایا و تحف لایقه به درگاه جهان پناه آمده، ملازم رکاب نصرت شعار شدند و بکرات خان باز معاودت نمود به الکاء خود، و علی سلطان اوزبک با موازی شش هزار کس به جانب خراسان آمده با شاهقلی

سلطان استاجلو حاکم استرآباد محاربه روی داده، علی سلطان فرار نموده غنیمت بسیار به دست قزلباش افتاد

پیچی ٹیل نهصد و پنجاه و شش، سال بیست و هفتم جلوس

نوروز روز دوشنبه بیست و یکم شهر صفر— نواب خاقان در روز نهم شهر ربیع الثانی— از دارالسلطنه قزوین حرکت فرموده به بیلاق خرقان و از آنجا کوچ بر کوچ متوجه کردستان شدند که در آن حین به عرض اقدس رسید که عظمای خواندگار به عرض رسانیده اند که بودن القاس میرزا در الکاء بغداد باعث شورش است و جمعی را به طلب او فرستاد، القاس میرزا توهم کرده با معدودی چند به الکاء اردلان آمده.

نواب خاقان، بهرام میرزا و شاهقلی خلیفه مهرداد و ابراهیم خان ذوالقدر را با بیست هزار کس روانه نمودند. القاس میرزا از این خبر وحشت اثر نادم و پشیمان به قلعه مروان به نزد سرخاب متحصن شده، در روز سه شنبه نهم شهر رمضان المبارک— به شفاعت شاه نعمت الله یزدی شوهر خواهرش به خدمت اشرف مشرف شد.

و نواب خاقان فرمودند که ای برادر نامهربان من با توجه بد کرده بودم که رواز خانواده پدر برتافته، خود را از اوج عزت به حضيض مذلت انداخته، به دشمن متوسل شدی. و چندین فتنه و فساد و شورش بر پا کردی. القاس میرزا سرخجال در پیش انداخته جواب نتوانست گفت بالاخره بعد از دو روز مصحوب ابراهیم خان و حسن بیک یوزباشی با سلطان احمد بیک پسرش به قلعه قهقهه فرستادند.

و در این سال شاهزاده نامدار بهرام میرزا مریض شده در شب جمعه نوزدهم شهر رمضان المبارک به جوار رحمت ایزدی پیوست. و در آستانه مقدسه امام ثامن (ع) مدفون است. و حکومت شیروان را به عبدالله خان ولد قراخان استاجلو که داماد نواب خاقان سلیمان شان بود شفقت فرمودند. و هم در این سال زلزله عظیم در ولایت قاین و بعضی ولایت خراسان روی داده، قریب سی هزار کس به زیر خاک رفتند. و قشلاق در دارالسلطنه قزوین فرمودند.

تخاقوی ٹیل نهصد و پنجاه و هفت، سال بیست و هشتم جلوس

نوروز روز شنبه دوم شهر ربیع الاول— نواب خاقان از دارالسلطنه قزوین به جانب سلطانیه حرکت فرموده و از آنجا به طرف آذر بایجان رفتند. و القاس میرزا در قلعه قهقهه به رحمت ایزدی پیوست، شاه قلی سلطان حاکم استرآباد نیز فوت شده و حکومت او را به کچل شاه و یردی خان شفقت فرمودند. و هم در این سال جماعت ترکمان بر سر شاه و یردی یخان مذکور ریخته او را به قتل رسانیدند.

ایت‌نیل نهصد و پنجاه و هشت، سال بیست و نهم جلوس

نوروز روز پنج شنبه سیزدهم شهر ربیع الاول - چون مکرراً درویش محمد خان ولد حسن بیک شکی که از پرتو دولت روز افزون اقتدار یافته بود آثار خلاف از او به ظهور رسیده، نواب خاقان به طرف ولایت شکی حرکت فرموده، در روز شنبه نهم شهر جمادی الاولی - قلعه مذکور فتح شد و کوسه پیر قلی شاملوبه قتل رسید. و از جانب پادشاه فرنگ ایلچی به درگاه جهان پناه آمده به شرف پای بوس مشرف گردید. و شاه قلی سلطان استاجلو از مشهد مقدس آمده به حکومت الکاء چخور سعد سرافراز گردیده، حکومت و الکاء او را به علی سلطان ذوالقدر شفقت فرمودند. و خواجه امیر بیک کججی وزیر دیوان اعلی مغضوب گردید و نواب خاقان به جانب گرجستان حرکت فرمودند، در عراق به اسکندر بیک حاکم وان رسیده به اعتبار آنکه بر سر حاجی بیک دنبلی رفته او را به قتل آورده بود و سخنان ناشایست مذکور کرده بود، امرای قزلباش بر سر او ریخته به قتل رسانیدند.

و از حرکت نواب خاقان جماعت گرجی باخبر شده، فرار نمودند و به دستیاری حضرت باری قلاع آن دیار به تصرف دولت قاهره درآمد. و بدرخان استاجلو شاهوردی سلطان زیاد اعلی را بر سر قلعه و کلیسیا^۴ فرستادند. نواب خاقان نیز خود متوجه شده، بُتان ایشان را در هم شکستند و خراب کردند و جواهر آلات و طلا آلات و اموال بسیار به دست آوردند. کشیشان را به قتل رسانیدند. و شوهران خان و سایر جماعت گرجیه به سعادت زمین بوسی مشرف شدند و از آنجا به الکاء کارتیل حرکت فرمودند. و در آن سفر خیر اثر غنائم بی شمار به دست غازیان قزلباش افتاد. و قشلاق در الکاء قرا باغ روی داد.

تنگورنیل نهصد و پنجاه و نه، سال سی ام جلوس

نوروز روز جمعه بیست و چهارم شهر ربیع الاول - خبر آمدن سپاه رومیة شومیه به مسامع عز و جاه رسید. نواب خاقان حرکت به جانب ییلاق فرموده، ارقام و احکام به احضار سپاه صادر شده مقرر فرمودند که محل عبور عساکر روم را از محصولات و غلات آنچه باشد ناچیز و قنوت را خراب نمایند، و سپاه نصرت شعار را به چهار گروه تقسیم نموده به سرکردگی امرای عظام به اطراف و جوانب روانه نمودند. و به دولت و اقبال متوجه قلعه اخلاط شده، به تاریخ پانزدهم شهر رمضان المبارک - فتح قلعه مذکور روی داده

۴۱- این همان کلیسای معروف وردزیا است که نوشته اند ناقوس آن هفتاد من وزن داشته است (خلاصه التواریخ جلد ۱ ص ۳۵۱).

در آن سفر غنایم بی شمار به دست قزلباش افتاد و مردم آن بلاد به جان و مال امان یافتند.

سیچقان ٹیل نهصد و شصت، سال سی و یکم جلوس

نوروز روز شنبه پنجم شهر ربیع الثانی - نواب خاقان به جهت گوشمال اسکندر پاشای روم که یکی از پاشایان معتبر خواندگار بوده بدرخان استاجلو و شاه قلی بیگ حاکم چخور سعد و محمد خان موصلو ترکمان و شاهویردی سلطان زیاد اُغلی حاکم قراباغ را با جمعی از قورچیان عظام به سرکردگی اسماعیل میرزا به ارض روم فرستادند، و خبر حرکت عساکر منصوره به اسکندر یاشای مذکور رسیده، جمعی از امرای خود را از پیش فرستاده و خود در نیم فرسنگی شهر صف سپاه آراسته، با پانصد ینکچری تفنگ انداز و بیست دست عرّاده توپخانه، سپاه آرایبی نموده، چرخچی قزلباش بر سر ایشان تاخت برده جنگ در پیوست. اسکندر یاشادلیرانه از قلعه بیرون آمده در برابر لشکر ظفر قرین رسید.

شاهزاده نامدار اسماعیل میرزا، یا علی گویان مرکب از جای حرکت داده، عزیزان شیرشکار و قورچیان خونخوار شمشیر از نیام کشیده به دستیاری حیدر کرار در برابر سپاه روم قرار گرفتند.

اسکندر پاشا را چون نظر به رایت جاه و جلال و شکوه شاهزاده عالی مقدار و جنود قزلباش افتاده، از هیبت بر خود بلرزید و قرار بر فرار داده عنان عزیمت گردانیده، روی به گریز گذاشته، خود را به قعه رسانید. و عساکر نصرت شعار تعاقب کرده قریب سه هزار نفر ایشانرا طعمه شمشیر آبدار نمودند. و رمضان بیگ برادر اسکندر پاشا و محمد پاشا قوللر آقاسی خواندگار و حاکم مرعش و حاکم ملاطیه را دستگیر کرده، با غنائم بی شمار مظفر و منصور مراجعت نمودند. اسرا و سرها را به نظر اشرف رسانیدند. قلعه ارجیش به تصرف دولت قاهره درآمده، مدت سه ماه به قلعه داری و محاصره بودند.

و بعد از آن نواب خاقان اسماعیل میرزا را با سوندک بیگ قورچی باشی به تاخت کردستان و بعضی از امرا را به قتل و غارت متمرّدان محمودی و اکراد مأمور فرمودند. و در آن سفر غنایم بسیار به دست قزلباش افتاد، و کامکار به درگاه جهان پناه مراجعت نمودند. و در دهم شهر ربیع الثانی داخل الکاء نخجوان گردیدند. و قاضی جهان که سالها به منصب وزارت سرافراز بود وقت غروب روز جمعه هفدهم شهر ذی الحجة - به جوار رحمت ایزدی پیوست و تاریخ ولادتش آنچه به نظر رسید صبح روز پنجشنبه دوازدهم شهر محرم هشتصد و هشتاد و هشت بوده.

اودئیل نهصد و شصت و یک، سال سی و دویم جلوس

نوروز یک‌شنبه شانزدهم ربیع الثانی—نواب خاقان در تومان نخجوان قشلاق فرموده بودند که خبیر آمدن سلطان سلیمان مرتبهٔ چهارم به مسماع عزّ و جاه رسیده، در تدارک عساکر نصرت شعار پرداختند، تا در روز پنج ششم شهر رجب— حرکت فرموده، مقرر فرمودند که تمامی غلات و اشجار را بسوختند و عساکر منصوره را به سرداری اسماعیل میرزا و معصوم بیک صفوی امیر دیوان و شاه قلی خلیفهٔ مهرداد و گروه دیگر را به سرداری سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و شاه‌وردی سلطان زیاد اُغلی هر یک به طرفی، مقرر فرمودند که مبارزان کاردیده از چهار جانب سپاه رومیان فرصت دستبرد نمایند و به قدر امکان قتل و غارت می‌نموده باشند. و خود با جمعی از امرای قزلباش به عزم یورش گرجستان حرکت فرموده، قریب یک ماه به قتل و غارت کفار مشغول شدند.

و سلطان سلیمان داخل نخجوان شده خبر ورود او به نواب خاقان رسید و در آن وقت موازی چهل هزار نفر در رکاب اشرف بودند. و سلطان سلیمان چون از آن حال واقف گردید از تنگی آرزو^{۴۲} و مأکول از کردهٔ خود پشیمان شده در تخریب ولایت پرداخت و بالاخره به تاریخ بیست و هفتم شهر رمضان المبارک— به جانب روم فرار نمود.

و نواب خاقان و امرای نامدار تعاقب کرده سنان بیک که یکی از مقربان سلطان سلیمان بود با جمعی کثیر از رومیان دستگیر شده، به درگاه جهان پناه رسانیدند و سلطان سلیمان با امرای خود حیران کار و کردهٔ خود گردیده در فکر چارهٔ او می‌بودند، تا قرار به صلح دادند.

محمد پاشا وزیر اعظم را مقرر کرد که با امرای سرحد نوشته اظهار صلح کند و محمد پاشا به فرموده اقدام نموده، طلب جماعت گرفتاران نمود. و چون این خبر به مسماع عزّ و جاه رسید، سنان بیک را به همراهی شاه‌قلی بیک قاجار به نزد خواندگار روانه فرمودند و خود به جانب لوارصاب^{۴۳} متوجه شدند.

قریب سی هزار اسیر از صغیر و کبیر به دست غازیان قزلباش افتاد. و از خبیر آمدن شاه‌قلی بیک قاجار و سنان بیک سلطان سلیمان در نهایت بهجت و سرور اعزاز و اکرام نموده، تحف و هدایای ملوکانه پیش کش نموده، اظهار صلح و دوستی نمود و مکاتیب محبت‌آمیز به عهد و پیمان ارسال نمود. و نواب خاقان نیز فرخ‌زاد بیک ایشک آقاسی را با تحف و هدایای لایقه روانه فرمودند و از طرفین مصالحه روی داده «الصلح

۴۲-ر: (=آذوغه) (=آذوقه)

۴۳-اصل: لواصا

خبر» تاریخ گشت.

و بعد از وقایع مذکوره قاسم بیک نامی از احفاد سلاطین شیروان که در نزد خواندگار می بوده از راه کفّه با جمعی به جانب شیروان آمده، خبر به عبدالله خان حاکم آن حدود رسیده و محمد خان پسر خود را با موازی پانصد نفر از پیش فرستاده، با بقیه لشکر خود به همراهی ابراهیم بیک و علی قلی بیک قاجار که از امرای شیروان بودند حرکت نموده در حوالی شیروان ملاقات فریقین روی داد.

چون جماعت قاسم بیک اضعاف مضاعف بودند جنگ به صرفه نبود تا شب از آنجا کوچ کرده متوجه شماخی گردید. قاسم بیک نیز تعاقب کرده در حوالی دره جماعت شیروانیان بر سر او جمعیت نموده، قریب بیست هزار کس شدند. و در پایین قلعه گلستان دیگر باره تلاقی فریقین روی داده کاری از پیش نتوانست برد. باز به طرف رودخانه شماخی عود نموده، با جماعت شیروانیان به جانب قبلی شماخی در پای قلعه گلستان فرود آمدند.

عبدالله خان را تدبیری به خاطر رسیده، جمعی را مقرر نمود که در شب از اردوی او دور شده علی الصبح به هیئات مجموعی داخل شوند. چون صبح طالع گردید جماعت مذکوره چنان کردند. سپاه قاسم بیک را گمان آنکه لشکر تازه به مدد و کمک او رسیدند. و عبدالله خان در حال سوار شده روی به لشکر مخالف گذاشتند و معدودی را مقرر نموده که در عقب لشکر داخل شوند، همگی دل بر کرم کریم کارساز بسته، یا علی گویان هجوم آور شدند که به یک دفعه سپاه قاسم بیک منهزم شده روی به گریز گذاشتند. و عبدالله خان تعاقب کرده قریب دو هزار کس ایشان را به قتل رسانید و قاسم بیک با معدودی جان به سلامت بدر برد.

و هم در این سال دامادی شاهزاده نامدار اسماعیل میرزا روی داده، و به قول اصح بعد از ایالت دارالسلطنه هرات واقع شده، در سال آینده.

بارس نیل نهصد و شصت و دو، سال سی و سوم جلوس

نوروز دوشنبه بیست و هفتم شهر ربیع الثانی - خبر حرکت لوارصاب میرزاوالی کارتیل و تعرض رسانیدن به ولایت تفلیس به مسامع عز و جاه رسیده، نواب خاقان متوجه دفع او شده، جماعت غازیان قزلباش را به سرکردگی شاه و یردی سلطان زیاد اعلی روانه نمودند. و خود متعاقب حرکت فرموده، چون به حوالی ولایت گوری پای تخت لوارصاب رسیدند از خبر وحشت اثر، لوارصاب مذکور روی به گریز گذاشته، قلاع آن ولایت را فتح نمودند و مادر لوارصاب را با جمعی از ازانوران گرجی به دست آورده، قریب سی هزار اسیر به دست قزلباش آمده، به دارالسلطنه قزوین معاودت فرمودند. و

ایالت هرات را به شاهزاده نامدار اسماعیل میرزا شفقت و عنایت فرمودند، و به اتفاق علی سلطان تکلوه به تاریخ روز سه شنبه بیست و ششم شهر ربیع الثانی روانه مقصود شدند و در روز سه شنبه بیست و ششم شهر جمادی الاول داخل هرات گردیدند.

و شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزا به اتفاق علی سلطان در روز جمعه چهارم شهر شعبان از هرات بیرون آمده، در اواخر شهر شوال به درگاه جهان پناه رسید. و نواب خاقان از قزوین به ییلاق ساوخ^{۴۴} بلاغ حرکت فرموده، در آنجا علی سلطان تکلوه مغضوب شده، لگد کوب قورچیان عظام گردید و ایالت مشهد معس معلی را به سلطان ابراهیم پسر بهرام میرزا عنایت فرمودند. و در روز پنجشنبه غره شهر ربیع الثانی — متوجه ولایت مذکور شده، حسب فرمان قضا جریان امرا و اعیان از کل مناهی توبه کردند. و امیر شمس الدین اسدالله که قبل از این به اعتبار ضعف مزاج در دارالسلطنه تبریز رحل اقامت انداخته بود و میرزین الدین علی پسر او به نیابت صدارت مشغول بود به رحمت ایزدی پیوست، و در ارض مشهد مقدس مدفون شده، و ولادت او را در سنه هشتصد و هشتاد نوشته اند.

و نواب خاقان در دارالسلطنه قزوین طرح عمارت دولت خانه و باغ انداخته و پایتخت نمودند. و گوگجه سلطان قاجار و علی سلطان ذوالقدر و مصطفی سلطان با جمعی گروه قزلباش به دفع «آبا» نام ترکمان که به دارالمؤمنین استرآباد آمده بود مقرر فرمودند. و آبای مذکور از آمدن گوگجه سلطان باخبر شده به طرف خوارزم گریخته از کرده خود پشیمان گردید. و فیما بین به صلح^{۴۵} انجامید. و در اواخر سال گوگجه سلطان به رحمت ایزدی پیوست.

و گویند در این سال جمعی از قلندران بداعتقاد به هم رسیده، نواب خاقان جنت مکان را به حضرت صاحب العصر والزمان مخاطب کردند و «امام عصر» می خواندند. نواب خاقان ایشان را طلب کرده سؤال فرمودند همگی اظهار عقیدت و اخلاص نمودند و اسناد مهدویت به آن حضرت دادند و سر ارادت بر خاک قدم او گذاشتند. نواب خاقان به دلایل عقلی و برهان نقلی خاطر نشان نتوانست نمود و از این عقیده فاسده باز نگشتند. بالاخره سرایشان را به تخماق خرد کردند.

توشقان ثیل نهصد و شصت و سه، سال سی و چهارم جلوس

نوروز چهارشنبه هشم شهر جمادی الاول — خبر آمدن لوارصاب به مسامع عزّ و جاه رسیده، شاهوردی سلطان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ با عساکر نصرت شعار بر

۴۴- اصل: ساوج بلاغ

۴۵- اصل: صبح

سر او رفته، لوارصاب مذکور تاب مقاومت نیاورده روی به گریز گذاشته، شاهویردی سلطان تعاقب کرده [او] حیلۀ انگیزته، خود را به کنار کشیده، بی خبر از کمین گاه بیرون آمده به اعتبار نفاق میانه جماعت قزلباش کوتاهی نموده، در آن معرکه قریب سیصد نفر قزلباش به قتل رسیدند. و محمد سلطان و میر چپنی با معدودی از غازیان خود را رسانیده، سرراه بر جماعت گرجی گرفته دامن توکل بر میان جان بسته به جنگ و قتال و جدال مشغول شدند. و لوارصاب از جای خود حرکت کرده از تقدیرات الهی دست اسب او به گودی فرورفته بر زمین افتاد که در حین یکی از غازیان بیکی ذاکر نام خود را رسانیده زخم مهلک بر او زده، محمد سلطان اسب لوارصاب را گرفته تصرف نمود که جماعت گرجی ذاکر مذکور را به قتل رسانیده، و نعش لوارصاب را از معرکه بدر برده در مدفن خود دفن کردند. و سماون خان را حاکم خود گردانیدند که پسر لوارصاب بود.

و از این خبر نواب خاقان متفکر بودند که خیر آمدن بهادر خان اوزبک حاکم زمین داور بر سر قندهار و عریضه شاه محمد حاکم آنجا به پایه سر بر اعلی رسید که چون قندهار تعلق به ملازمان آن درگاه دارد جمعی را مقرر فرمایند که دفع شر سها درخان نمایند. و نواب خاقان شاهزاده نامدار سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا را به اتفاق علی بابر سلطان افشار و ولی خلیفه شاملو و شاهویردی خلیفه شاملو با فوجی از جنود شاملو و قورچیان عظام به معاونت شاه محمد مذکور مقرر فرمودند و از رسیدن کمک قزلباش بهادر خان و متابعان او به جانب هندوستان گریختند.

و هم در این سال نواب خاقان مجدداً به منع مناهی و امور نامشروع امر فرمودند، به نحوی که در سرکار خاصه شریفه قریب پانصد تومان تریاق فاروق و سایر معاجین که به شراب سرشته بودند به آب حل کردند و به جهت سرکار حضرات مطهرات عرش درجات چهارده معصوم (ع) و هر یک از اماکن مشرفه در روز مولود شریف حضرت رسالت پناهی (ص) مبلغی مقرر فرمودند که به سادات قسمت شود. و در هر یک از بلاد سبعه که مشهد مقدس معلی و سبزوار و قم و کاشان و یزد و دارالسلطنه تبریز و دارالارشاد اردبیل باشد به جهت هر نفر ایتم از ذکور و اناث ملبوس و مایحتاج و معلم و معلمه تعیین فرمودند که به تربیت ایشان قیام و اقدام نمایند، تا به حد رشد و بلوغ رسیده، با یکدیگر تزویج داده، به عوض هر یک دیگری غیر بالغ آورند.

لوی تیل نهصد و شصت و چهار، سال سی و پنجم جلوس

نوروز پنج شنبه نوزدهم شهر جمادی الاول — یونس خان والی خوارزم و پهلوان قلی برادر او به سبب مناقشه و استیلائی جماعت او به تدارک مافات به دارالسلطنه قزوین به پایه سریر اعلی رسیده، به نوازشات شاهانه سرافراز شدند. و هم در این سال ساختن

حصار و باروی بلده طهران مقرر گردیده حکومت هرات به سلطان محمد میرزا عنایت فرمودند.

و در روز دوشنبه نهم شهر صفر— به اتفاق سوندک بیک قورچی باشی روانه شده در روز شنبه نهم شهر ربیع الثانی داخل هرات گردیدند. و سوندک بیک قورچی باشی در روز دوشنبه بیست و هفتم شهر جمادی اولی— اسماعیل میرزا را از هرات بیرون آورده، در مُصلی منزل کرده، در روز دوشنبه پنجم شهر جمادی الثانی— از آنجا کوچ بر کوچ از راه طیس و دارالعباده یزد به الکاء ساوه داخل گردیدند. و در روز سه شنبه هشتم شهر شوال— محمد خان تکلو به جوار رحمت ایزدی پیوسته و منصب صدارت به میر تقی الدین محمد ولد میر معزالدین محمد صدر سابق شفقت شد.

ثیلان نیل نهصد و شصت و پنج، سال سی و ششم جلوس

نوروز جمعه سلخ شهر جمادی الاول— نواب خاقان در روز سه شنبه یازدهم شهر رمضان المبارک— به بیلاق خرقان حرکت فرمودند و خبر آمدن آباخان ترکمان دیگر باره به مسامع عز و جاه رسیده. حکومت آن دیار را به ابراهیم خان ذوالقدر عنایت فرمودند. و در تدبیر آباخان مذکور پرداخته، در روز شنبه دوم شهر شعبان بدرخان استاجلو و حسن بیک فتح اعلی استاجلو و عباس بیک شاملو و یادگار محمد سلطان ترخان ترکمان و رستم خان افشار را به سرکردگی شاهقلی سلطان خلیفه مهرداد از دارالسلطنه قزوین روانه فرمودند. و چون به حوالی جماعت ترکمان رسیدند، آباخان مذکور با جماعت خود فرار نموده، امرای قزلباش تعاقب کرده اثری از ایشان معلوم نگردید.

از تقدیرات ایزدی به تاریخ شب سه شنبه هجدهم شهر رمضان المبارک شاهقلی سلطان خلیفه مهرداد به مرض قولنج درگذشت. در آن حین علی سلطان اوزبیک با جماعت خود به مدد ترکمان رسیده، در روز یکشنبه بیست و یکم شهر شوال جنگ در پیوسته ابراهیم خان و رستم خان با یک هزار کس از قزلباش گرفتار شدند. و بدرخان و یادگار محمد سلطان و باقی امرا خود را به دامغان رسانیدند. و علی سلطان اوزبک غنایم بی شمار از اسب و سلاح به دست آورده، آباخان مذکور دختر خواجه محمد ولد خواجه مظفر بتکچی را به عنف تصرف نموده، خواجه محمد از این واقعه دل‌تنگ شده در پی دفع او می کوشید. تا در بیست و ششم شهر جمادی الثانی بر سر آباخان ریخته به قتل رسانید و سر او را مصحوب محب علی خان ملازم خود در روز جمعه بیست و هشتم شهر مذکور به درگاه جهان پناه رسانید و حکومت کل ولایت خوارزم را به حاجی محمد سلطان ولد عطا سلطان شفقت فرمودند.

و شاهزاده کامکار سلطان مصطفی میرزا با امیر خان ترکمان و نظر سلطان

استاجلواز یکطرف و ابراهیم سلطان زیاد اُغلی حاکم قراباغ و صدرالدین خان و بایندر خان و امرای طوالش و معصوم بیک صفوی با فوجی از قزلباش در طرف دیگر بر سرخان احمد خان به الکاء دیلمان رفتند. و او از خبر آمدن امرای قزلباش به جانب لاهیجان گریخته، معصوم بیک با امرای عظام خود را در میان دره به او رسانیده، جنگ در پیوست و امرای قزلباش به یاری حیدر کزار غالب آمده، امیر بهادر سپه سالار و امرای خان احمد به قتل رسیده، خان احمد مذکور به امان آمده، مولانا عبدالرزاق صدر خود را با جمعی به درگاه جهان پناه فرستاده، اظهار ندامت و پشیمانی کرد. و الکاء لاهیجان به تصرف دولت قاهره درآمد. و امرای عظام تعاقب ملک او یس رستمدراری خواهرزاده و داماد خان احمد خان نمودند و در تنکابن دستگیر شدند. و خان احمد گریزان شده، در کوهها و بیشه ها بصرمی برد.

تا در اول زمستان این سال الله قلی سلطان استاجلو و میرزا علی سلطان قاجار و حسام بیک پسر بیرام خان قرامانلو با فوجی از جنود قورچیان عظام فرستاده، او با خانه دوج دستگیر شده به قلعه قهقهه محبوس شد. و حکومت لاهیجان را به الله قلی سلطان ایچک اغلی عنایت فرمودند.

و مذکور است که بعد از چندی به قلعه اصطخر فارس خان احمد خان را جای دادند و تا مدت ده سال^{۴۶} در قید بوده. تا در زمان جلوس نواب سکندرشان بنا بر رعایت خویشی او را مجدداً به حکومت ملک موروثی خود سرافراز فرمود و به شرف مصاهرت ممتاز گردید.

و هم در این سال منصب صدارت به امیر علاءالدین مرعشی شفقت شده. و در شب دوشنبه بیست و سوم شهر جمادی الاولی بعد از نوروز به دو دفعه سیلاب عظیم آمده، قریب دو هزار خانه ویران شده. و در روز چهارشنبه هفدهم شهر ربیع الاول نواب خاقان به دولت و اقبال به دولت خانه جدید نقل و تحویل فرمودند.

یونتئیل نهصد و شصت و شش، سال سی و هفتم جلوس

نوروز روز شنبه دهم شهر جمادی الثانی - جماعت اوزبکیه به تاخت و تاراج الکاء سرخس و زورآباد و جام آمده، غارت نمودند. و ابراهیم خان ذوالقدر وزینل خان با دو هزار و پانصد کس از غازیان قزلباش و جغتای بر سر راه ایشان آمده، محاربه روی داده. و جماعت اوزبکیه چون فرقه قزلباش را بر خود غالب دیده حيله انگیزته، دو سه هزار کس در برابر جنود قزلباش آمده، هفت هزار کس دیگر در کمین گاه نشست، در

۴۶- خان احمد گیلانی تا فوت شاه اسمعیل دوم مدت بیست سال در زندان بوده.

حملة اول جماعت اوزبکان خود را به کنار کشیده فرق قزلباش تعاقب کرده به جمع غنایم مشغول شدند که ناگاه اوزبکیه از کمین گاه به هیأت مجموعی ده هزار نفر بر قزلباش ریخته شکست عظیم روی داد و زینل خان و میرحسین سلطان با قریب یکهزار کس به قتل رسیدند.

و هم در این سال علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقا به ایلچی گری از جانب خواندگار با هشتصد نفر از ملازمان به پایه سریر اعلی رسیده، تحف و هدایای لایقه به نظر کیمیا اثر اشرف رسانیده، به خلاع فاخره سرافراز شدند و جماعت گیلان در این سال آغاز طغیان نموده، سید حسین نامی را به سبب قرابت اجداد خان احمد حاکم خود گردانیده، در وقتی که الله قلی سلطان به بیلاق رفته بود قلعه را تصرف نموده، بر سر بکتاش خان والله قلی سلطان [رفته] جماعت ایشان را به قتل درآورد. و امرای مذکور تاب مقاومت نیاورده گریزان شدند.

و این خبر به امیر ساسان والی گسگر رسید، با بیست هزار سوار نامدار خود را رسانیده، جماعت امیرحسین را شکست داده جمعی از ایشان را به قتل رسانید. و خبر به نواب خاقان رسیده، پیر غیب خان استاجلورا با جمعی کثیر به کمک فرستادند و در حوالی بلده لاهیجان محاربه روی داده، غالب آمده و غنایم بی شمار به دست غازیان قزلباش افتاد. و نواب خاقان به سبب این حرکت ناشایست الله قلی سلطان را از حکومت گیلان معزول فرموده، به پیر غیب خان استاجلوله شاهزاده نامدار امام قلی میرزا شفقت فرمودند.

قوی نیل نهمد و شصت و هفت، سال سی و هشتم جلوس

نوروز روز دوشنبه بیست و یک شهر جمادی الثانی — به مسامع عز و جاه رسید که سلطان بایزید بن سلطان سلیمان با چهار پسر خود و دو هزار کس از پاشایان و ملازمان از روم به پایه سریر اعلی می رسند. نواب خاقان در تدارک آن کوشیده امرای سرحد را به استقبال مقرر فرمودند و میرزا عطاء الله اصفهانی وزیر آذربایجان و شیروان را به رسم میهمان داری مقرر داشتند و معصوم بیک صفوی را با اسباب و خیمه و چادر و یراق مجلس و سایر ضروریات پادشاهانه روانه فرمودند، و در عمارت سعادت آباد قزوین مجلس ملوکانه ترتیب دادند. و چون به حوالی رسیدند تمامی امرای عظام و مردم شهر به استقبال بیرون رفتند و به تاریخ عصر روز چهارشنبه بیست و یکم شهر محرم الحرام — به نزدیک بارگاه گردون اشتباه رسیده، از اسب پیاده شده، نواب خاقان از جای حرکت فرموده چند قدم استقبال نموده توجهات و نوازشات شاهانه فرمودند و آن روز را به شادی و کامرانی گذرانیدند.

قاضی احمد غفاری صاحب تاریخ جهان آرا نوشته که خود در آن مجلس حاضر بودم و به رأی العین مشاهده نمودم که با یزید سلطان با لشکر خود همه با اسلحه و اسبان تازی نژاد سوار و مهیای کارزار به میدان درآمدند. نواب خاقان باقورچی باشی تیر و کمان و شمشیر و سایر قورچیان عراق تا به میدان استقبال فرمودند که جماعت سلطان بایزید هاله وار نواب خاقان را در میان گرفتند.

شیخ علی منشار (رحمة الله) از این واقعه در تاب شده به دعا و فاتحه قیام می نمود و در میان امرای عظام تشویش خاطر به هم رسید، تا ملاقات روی داد— چنان که مذکور شد— و در روز جمعه به تهنیت به دیدن او رفتند و بعد از چند روزی در میدان قزوین طرح جشن انداخته، قریب ده هزار تومان از نقد و مرصع آلات و اقمشه و اجناس و عراق مجلس و حرب شفقت فرمودند. و بعد از مدت معاشرت یازده هزار تومان دیگر که مجموع بیست و یک هزار تومان بوده باشد تکلف سلطان نامدار شد. و به خدمت نواب خاقان عرض مطالب خود نموده طلب لشکر و معاونت و امداد نمود. نواب خاقان به اعتبار صلح فیما بین عذر خواهی نموده کس نزد سلطان فرستاد و التماس سلطان بایزید و اولاد او کردند.

خواندگار سنان بیک معتمد خود را که پیش از این به جهت واسطه صلح فرستاده بود با مکتوب محبت آمیز ارسال نموده که او را گرفته دست بسته بفرستند. والا چشم او را بیرون آورده باطل سازند. نواب خاقان بنا بر مرحمت جبلی از مروت دور دانسته، دیگر باره کسان چرب زبان ملایم سخن دان با تحف و هدایای لایقه به التماس فرستادند که از سر تقصیر او در گذشته، محلی از مجال خود به او عطا نمایند که در آنجا سکنی نموده به دعا گویی مشغول باشد. که در این حین آن نمک به حرام نمک ناشناس با دو نفر از محرمان خود تمهید نموده بود که در وقت فرصت آسیبی به بدن مبارک آن حضرت رسانیده ولایت را تصرف نماید و به اعتبار این کار نمایان پدر را از خود ممنون سازد و بدین مکر و فریب سلطنت را تصرف نماید و اگر این تدبیر صورت پذیر نگردد به طرف دیگر حرکت نماید.

این خبر با تمهیدات فاسده به خدمت اشرف رسیده حمل بر هرزه درایی و خوش صحبتی حضار مجلس فرمودند و سلطان بایزید از این خبر مقدمه باخبر شده، دو نفر محرمان خود را محبوس کرد.

نواب خاقان در باغ سعادت آباد طرح جشنی انداخته، خود به نفس نفیس با مخصوصان و مقربان فوطه های زرین طباخانه وار در میان بسته در گوشه باغ دلگشا به نشاط به طبخ می مشغول شدند، که عرب محمد نام یکی از خاصان سلطان بایزید به عرض رسانید که نواب شاهی از خود باخبر باشند که سلطان بایزید در خاطر خود خیال

فاسد دارد، مبدا نسبت به آن اعلیحضرت بی ادبی نماید. نواب خاقان در حیرت شده احتیاط فرمودند. و از این واقعه سلطان بایزید مخبر شده، در شب پنجشنبه بیست و یکم شهر رجب که در همان شب قرآن نحسین شده بود، عرب محمد مذکور را با دو نفر محبوسین به قتل رسانید.

خبر به نواب خاقان رسید روز دیگر سبب این حرکت را از او سؤال فرمودند جواب ناموجه داده، به خاطر اقدس گران آمده، امرا و ارکان دولت و عوام الناس از این حرکت در تاب شده همگی در صبح روز جمعه به در خانه سلطان نمک به حرام ریخته طعن نمک به حرام می زدند و در تمهید گرفتن او کوشیدند. تا بعد از چند روزی او را به مجلس طلب فرمودند و نواب خاقان به تقریب و جهتی از جای خود حرکت فرمودند. امرای عظام او را گرفته محبوس کردند و لله پاشا و فرخ بیک و علی بیک و سنان بیک میرآخور و بعضی از مقربان او را به قتل رسانیدند.

این واقعه عظمی به خواندگار رسیده، علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقا چاشنی گیرباشی را با هفتصد و شش کس از آقایان روانه نموده، به تاریخ روز یکشنبه چهاردهم شهر جمادی الثانی داخل چخور سعد شده و به تاریخ روز سه شنبه بیست و دوم شهر رجب داخل قزوین گردیدند. و در روز یکشنبه بیست و هفتم به بساط بوسی نواب اشرف رسیده، تحف و هدایای خود را گذرانیدند.

نواب خاقان اعتماد نفرموده جعفر بیک استاجلورا با ایشان فرستادند و سلطان سلیمان بار دیگر خسرو پاشا و سنان بیک و علی آقا را با جمعی از ریش سفیدان با دو بیست نفر و نوشته به خط خود به تازگی به تجدید عهد و پیمان مؤکد به ایمان به قید نسل بعد نسل به خدمت اشرف ارسال نموده، به تاریخ روز پنجشنبه چهاردهم شهر ذی قعدة الحرام— داخل قزوین شده، در بیست و هفتم شهر مذکور در باغ سعادت آباد به شرف پای بوس مشرف شدند. و نواب خاقان سلطان بایزید را با پسران به تاریخ روز پنجشنبه بیست و نهم شهر ذیقعدة الحرام سپردند.

و از ابتدای گرفتن سلطان بایزید و خبر رسیدن به خواندگار و آمدن ایلچیان و رسیدن نامه مذکوره دو سال کشیده. بنابر مناسبت حکایت مذکوره در این میان ذکر کرده می شود.

و هم در این سال در روز سه شنبه پانزدهم شهر جمادی الاول عیسی خان پسر لوند میرزای گرجی به شرف اسلام مشرف شده و حسین بیک چاوشلو قورچی تیر و کمان در روز دوشنبه هفدهم شهر ذی الحججه به رحمت ایزدی پیوسته.

بیچی ٹیل نهصد وشصت و هشت، سال سی ونهم جلوس

نوروز روز سه شنبه غرّه شهر رجب— در این سال سماون خان گرجی و لوند میرزا و گرگین میرزا پسر لوند میرزا آغاز طغیان نموده. جماعت گرجی بر سر ایشان جمعیت کرده، از این خبر وحشت اثر شاهوپردی سلطان زیاد اعلیٰ حاکم گنجه و قراباغ با سپاه قزلباش به محاربه رفته، اول غازیان شیرشکار لوند میرزا و گرگین میرزا را با یک هزار کس از گرجی به قتل رسانیده، سماون خان با معدودی به طرف گرجستان گوری گریختند و شاه وردی خان مظفر و منصور بازگشت نموده، به الکاء گنجه داخل گردید و سر مقتولان را با اسراء به تاریخ روز شنبه دهم شهر شعبان به پایه سریر اعلیٰ رسانیدند.

و هم در این سال اوزبک خان بن رستم سلطان بن جانی بیگ سلطان از بخارا با هشت هزار کس به طرف سرخس و زورآباد و جام آمده، تاخت و تاراج نمود. از این خبر زینل خان والد ابراهیم خان ذوالقدر حاکم جام با میر حسین سلطان فیروز جنگ و حاجی سلطان کوتوال با دو هزار و پانصد نفر قزلباش و جغتای سر راه به جماعت اوزبکان گرفتند. اوزبک خان حیلہ برانگیخته، خود با سه هزار نفر در برابر آمده پنج هزار کس دیگر در کمین گاه نشانیده، سلاطین مذکورہ بی خبر از قلب لشکر قزلباش بیرون آمده [آنها را] شکست دادند و قریب یک هزار کس از قزلباش و جغتای را شهید کردند. و حاجی سلطان کوتوال با بقیه سپاه قزلباش بازگشت نموده داخل الکاء جام شدند.

و به تاریخ پانزدهم شهر شوال رستم پاشا وزیر اعظم و داماد خواندگار فوت شده و مذکور است که از جمله متروکات او دو هزار پوستین سمور بوده. و در شب شنبه دهم شهر ربیع الثانی حسن بیگ یوزباشی استاجلو، و به تاریخ شهر ذی الحجہ سید محمد جبل عاملی که یکی از مشاهیر علماء بوده، و به تاریخ هفدهم شهر مذکور محمد قاسم مستوفی دیوان اعلیٰ به رحمت ایزدی پیوسته اند.

تحاقوی ٹیل نهصد وشصت و نه، سال چهلم جلوس

نوروز چهارشنبه یازدهم شهر رجب— روز سه شنبه بیست و هشتم شهر محرم آیات عز و جاه و جلال به عزم شکار به حوالی سفید رود در حرکت آمده، بعد از چند روزی از معاودت نواب خاقان، مزاج شریف ناموس العالمین مهین بانو سلطنام— همشیره اعیانیه نواب خاقان— انحرافی به هم رسانیده، در نصف شب روز چهارشنبه چهاردهم شهر جمادی الاولی— به عالم بقا شتافت. و در دارالمؤمنین قم در آستانه مقدسه معصومه (ع) مدفون است.

و در روز چهارشنبه غره شهر جمادی الاول - سوندک^{۴۷} بیک افشار قورچی باشی و در اواسط شهر ربیع الثانی یادگار محمد موصولترخان و مرجومک سلطان بن امیر خان حاکم ساوه، و در شب بیست و دوم شهر صفر - میر فیض ولد قاضی معسکر، و در هفتم شهر مذکور قاضی عماد اصفهانی ناظر بیوتات، و در روز پنج شنبه بیست و ششم شهر ذیقعه میرزا کافی منشی اردوبادی به رحمت ایزدی پیوستند.

و در این سال ایلچیان سلطان سلیمان خواندگار به طلب سلطان بایزید آمدند، چنانچه قبل از این مذکور شد. و داود میرزا به تاریخ هشتم شهر ربیع الثانی - به درگاه جهان پناه آمده، به شرف اسلام مشرف و به حکومت تفلیس سرافراز گردید.

ابتئیل نهصد و هفتاد، سال چهل و یکم جلوس

نوروز پنج شنبه بیستم رجب - محمد جعفر بیک که قبل از این به رسالت به ولایت روم رفته بود در روز یک شنبه دهم شهر مذکور به همراهی الیاس بیک حاکم قرا جرون به درگاه جهان پناه رسیده، چهل سراسب و زین مرصع و پانصد هزار اشرفی - که عبارت از سی هزار تومان بوده باشد - با سایر اقمشه نفیسه به نظر کیمیا اثر نواب خاقان گذرانیدند. و در مجلس روز مذکور عیسی خان پسر لوند میرزا ملقب به عالیجاه شده، مقدم بر امرا جای دادند و هر ساله مبلغ شش هفت هزار تومان الکا و انعام شفقت فرمودند و به شرف خلایق فاخره سر بلند گردید.

و بعد از چند روزی بنا بر عادت جبلی حقوق نعم و توجهات شاهانه را فراموش کرده، خیال فرار و نافرمانی پیش نهاد خاطر گردانیده، یک دو نفر از مقربان او به خدمت اشرف عرضه داشت نمودند. در روز چهار شنبه بیست و ششم شهر ربیع الثانی - امر به حبس و قید او فرمودند و در روز سه شنبه شانزدهم شهر جمادی الاولی - به قلعه الموت فرستادند.

و در روز سیزدهم شهر رجب همین سال میر تقی الدین محمد صدر معزول شده، منصب او را در شهر ذی قعه به خصوص محال عراق و فارس و خوزستان به میر شمس الدین محمد یوسف استرآبادی عنایت فرمودند. و در پانزدهم شهر ذی الحجه منصب صدارت خراسان و آذربایجان و شیروان به میر زین الدین علی ولد امیر شمس الدین اسدالله مرعشی صدر سابق شفقت شده. و در روز جمعه هشتم شهر شعبان - حکیم نورالدین محمد بن مولانا کمال الدین حسین طبیب خاصه، و در روز شنبه بیست و هفتم شهر رجب - مولانا قطب الدین محمد بغدادی مشهور به قاضی علی به رحمت ایزدی پیوسته اند. و نواب خاقان در این سال قشلاق و بیلاق در قزوین نموده اند.

تنگوژئیل نهصد و هفتاد و یک، سال چهل و دویم جلوس

نوروز روز شنبه سلخ شهر رجب— نواب خاقان در این سال متوجه انتظام مهام مملکت شده، معصوم بیک را با بعضی از امراء به دارالمرزمازندان فرستادند. و بعد از چند روزی حکومت آنجا را به او شفقت فرمودند. و محمد خان بن جانی بیک سلطان از بلخ با جمعی از اشرار و مفسدان به حوالی مشهد مقدس معلی به تاخت و تاراج آمده، کاری نتوانستند ساخت و به الکاء خود مراجعت نمودند.

و تولک بهادر، امیر خود را به عذرخواهی حرکت ناشایست خود به درگاه جهان پناه فرستاد و نواب خاقان بعد از مراسم خسروانه حسین بیک یساول باشی شاملورا به جانب او فرستاد. و علی سلطان اوزبک با برادرزادگان و جمعی از اوزبکان روی به جانب خاندان ولایت نشان آوردند و از آنجا روانه بیت الله الحرام شدند. و از جانب سلطان محمود خان والی بکر سید ابوالمکارم نامی در روز پنجشنبه چهاردهم شهر ذی الحجه— با پیشکشهای لایقه به پایه سریر اعلی سرافراز گردید. و در شب نوروز این سال مهد علیا خانم همشیره نواب خاقان به عالم بقا شتافت، و شاه نعمت الله که به اراده زیارت بیت الله الحرام از قزوین روانه شده بود و به جهت موانع چندی میسر نشده به زیارت عتبات عالیات رفته بود، در حین معاودت در بلده همدان در صبح روز جمعه دوازدهم شهر شعبان— به رحمت ایزدی پیوسته، و ولادتش در شب پنجشنبه سیزدهم شهر شوال نهصد و دوازده بوده.

سیچقانئیل نهصد و هفتاد و دو، سال چهل و سوم جلوس

نوروز روز یک شنبه دهم شهر شعبان— نواب خاقان به تمهید یورش قلعه خبوشان پرداخته، معصوم بیک و بعضی امرای عراق و کرمان را مقرر فرمودند که با پهلوان قمری که یکی از بهادران و مستحفظین قلعه مذکوره بوده و به پایه سریر اعلی عرض نموده استدعای کمک کرده بود، معصوم بیک را با جمعی قزلباش مقرر فرمودند و قلعه را محاصره کرده به تصرف دولت قاهره درآمده، و به نوازشات شاهانه سرافراز گردیده الکاء کلیدر را به تیول او شفقت فرمودند. و حکومت الکاء نیشابور و اسفرااین را به یعقوب بیک چاوشلو استاجلو مرحمت فرمودند. و به پایه سریر اعلی آثار ظلم و عدوان قزاق خان تکلو که بعد از پدرش محمدخان حاکم هرات شده بود عرض شده. شاهزاده های نامدار سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا با جمعی از امرای عظام به یورش خراسان به دفع قزاق خان مقرر فرمودند. و از این خبر عظمی مصطفی بیک و مسیب بیک برادران قزاق خان قصد گرفتن او کرده، کاری از پیش نتوانستند

برد، با فوجی از جماعت تکلوا از شهر بیرون آمده نزد صوفی ولی سلطان روملودر غوریان شتافته، ولی سلطان قزاق بیک برادر خود را با حسین بیک پسر خود و جمعی کثیر روانه نموده، در حوالی غوریان روز شنبه دهم شهر جمادی الثانی — بین الفریقین مقاتله دست داده، مصطفی بیک شکست یافته احمد بیک و مسیب بیک با بعضی از ملازمان ایشان دستگیر شدند. و مصطفی بیک خود را به قلعه نزد ولی سلطان رسانید.

قزاق خان بعد از چند روز حسین قلی بیک و حسین خان شاملورا با چهار هزار کس بر سر ولی سلطان فرستاد. و چون جماعت مذکوره به حوالی رسیدند، خبر این واقعه به ولی خلیفه شاملو حاکم قم و خلیل سلطان سرداران سپاه منصور رسیده با غازیان قزلباش خود را رسانیده، در حمله اول جمع کثیر از جماعت قزاق خان از جای خود حرکت کرده مقارن حال امرای قزلباش خود را به حوالی اردوی او رسانیدند. از خبر ورود لشکر قزلباش جماعت قزاق خان متفرق شدند. قزاق با معدود چند خود را به قلعه رسانید و شاهزادگان نامدار سلطان محمد میرزا و سلطان حسین میرزا او را دستگیر کرده، در عصر روز جمعه شانزدهم شهر رجب — از قلعه به زیر آورده محبوس کردند. و به خدمت نواب خاقان عرضه داشت نمودند. از قضای روزگار به اعتبار مرض استسقا به تاریخ شب پنجشنبه دوازدهم شهر شعبان — فوت شد.

اودنیل نهصد و هفتاد و سه، سال چهل و چهارم جلوس الی تنگوزنیل نهصد و هشتاد و سه، سال پنجاه و چهارم آخر جلوس

که عبارت از یازده سال بوده باشد. که در کتب تواریخ احوال سنوات مذکوره چندان نبوده که در هر سال توان بیان نمود. لهذا مجملاً وقایع مدت مذکوره را در یکجا به قلم تحریر درآورد:

در اودنیل فوت سلطان سلیمان خواندگار روم و پادشاهی پسرش سلطان سلیم و فوت عبدالله خان حاکم شیروان.

در توشقان نیل آقا پاشا نام از جانب سلطان سلیم به پایه سریر اعلی رسیده با نامه محبت آمیز و تأکید در استحکام قواعد صلح فیما بین که قبل از این سمت گزارش یافته، و تفویض منصب صدارت به امیر غیاث الدین محمد مشهور به میر میران برادر شاه تقی الدین محمد نقیب اصفهان، و بنا فرمودن باغ سعادت آباد و حمام در دارالسلطنه قزوین.

و در پیچی نیل ظاهر شدن شعله آتشی در قطب شمالی آسمان و تا مدت نه ماه امتداد داشته و بعد از آن به طریق خاکستر فرو ریخته. و در کتب تواریخ در زمان سلطان انس نام از قیصره روم که معاصر سلطان قباد پدر انوشیروان بوده نیز نوشته اند که

به ظهور رسیده. و طاعون عظیم در ولایت قزوین روی داده، و آمدن عسکر خان والی تاتار به عزم تسخیر مملکت اروس به اتفاق دولت گرای پسر خود به حوالی الکاء مذکور و مقاتله فیما بین او و اُلغ خان والی اروس، و چندین هزار کس به قتل رسیده و دولت گرای خان دستگیر شده و عسکر خان ناامید بازگشت نموده، و در ولایت قایین خراسان شبیه به گندم دانه چند از آسمان باریده که مردم آن ولایت از آن نان پخته اند.

و در تخاقوی ثیل طاعون عظیم در دارالارشاد اردبیل روی داده که قریب به سی هزار کس به جوار رحمت ایزدی پیوسته اند.

و در تنگورثیل آخر جلوس بیماری به مزاج شریف اعلیحضرت نواب خاقان راه یافته به تدبیر ملک و سلطنت و ولی عهد پرداختند و حسین قلی خلفا روملو و امیر اصلان افشار و حیدر سلطان ترکمان و سپاهی و رعیتی همگی بالطبع خواهان اسماعیل میرزا بودند، که حسب الامر در قلعه قهقهه^{۴۸} بسر می برده، و امرای استاجلو و مراد خان سفره چی باشی نواده منتش سلطان و حسین بیگ یوز باشی ولد حسین بیگ قورچی تیر و کمان و محمد بیگ امیر آخور باشی و الله قلی سلطان ایچک اُغلی به سلطنت شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا که بعد از اسماعیل میرزا از سایر شاهزادگان بزرگتر و در پایه سریر اعلی حاضر بوده اتفاق داشته اند.

و صدرالدین خان صفوی ولد معصوم بیگ وکیل سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که داماد نواب خاقان بوده با کلّ طبقه شیخاوند و جماعت گرجی خویشان والده مصطفی میرزا با جماعت امرای استاجلو که به للگی مقرر بوده اند، به سلطنت سلطان مصطفی میرزا می کوشیده اند، و عظمای شاهزادگان پری خانم که در خدمت والد معزز و صاحب رأی و مشورت بوده به عرض رسانیده که والد اکبر ولیعهد است. و چون سلطان محمدمیرزا ولد اکبر ضعیف البصر است بعد از او اسماعیل میرزا برادر اعیانی آن حضرت اکبر اولاد است و بدیشان تعلق دارد. و این خبر به شیوع پیوسته فیما بین امرای عظام گفتگو و سخنان خشونت آمیز به میان آمده، از تقدیرات ربّانی بیماری نواب خاقان روی به صحت گذاشته، روز به روز آثار صحت ظاهر می گشت.

والده نواب خاقان پری خان خانم به اغوا و تحریک صبیّه معظمه و برادرانش در خلوت سخنان ناموافق به عرض رسانیده، طبع شریف نواب خاقان را نسبت به سلطان حیدر میرزا منحرف گردانید. و اسماعیل میرزا را صوفی و یک جهت و دولت خواه باز نمود. و چون در ایام نقاهت محرمان حرم عزت در پس پنجره راه یافته، به شرف مکالمه آن حضرت خاطر نشان کرده بود که مناسب این است که من بعد بندگان اشرف ذات شریف خود را از کید و مکر این جماعت فارغ سازند و نواب خاقان اغراض فاسده هر دو

فریق را به نور فراست و فطرت خالی در یافت نموده، به مقتضای عقل دور اندیش عمل نموده زبان مبارک به اظهار این حکایت نگشودند بلکه ایشان را منع می فرمودند. در این حین به خاطر انور رسیده که مبدا سلطان حیدر یان نسبت به اسماعیل میرزا غدیری اندیشیده مکرری نمایند. دوازده نفر قورچی افشار را تعیین فرمودند تا به قلعه قهقهه رفته، محافظت شاهزاده نامدار نمایند. این معنی موجب تقویت اسماعیل میرزاییان شده، زال بیک گرجی و همشیره اش که در سلک پردگیان سراق سلطنت و والده دو نفر از شاهزادگان نامدار بوده و همیشه در حمام خدمت نواب خاقان می نموده، گفتند مبدا بدین سبب فرصت کرده به بدن مبارک آن حضرت آسیبی رساند، او را از خدمت منع نمودند.

طایفه گرجی و شیخاوند و استاجلو و تمامی سلاطین سلطان حیدر یان متفق گشته، روزی که نواب خاقان به حمام می رفتند. حسین قلی خلفاء روملو و امیر اصلان خان و سایر جماعت شاهی سیون با چهار پنج هزار کس از صوفیان روملو و افشار و غیر ذلک به قصد مخالفین زال بیک با اسلحه و یراق به در دولت خانه مبارکه جمع آمدند و جماعت گرجی و شیخاوند و استاجلو و اتباع ایشان نیز چهار پنج هزار کس جمعیت نموده، حمایت زال بیک را پیشنهاد خاطر خود ساختند. و در صباح روز مذکور در رکاب سلطان مصطفی میرزا به در دولت خانه آمده، به ایوان چهل ستون داخل شدند. و زبان اعتراض به جماعت اسماعیل میرزاییان دراز کردند. حسین بیک یوز باشی، حسین بیک خلفا را مخاطب ساخته گفت: این چه فساد است که در میان قزلباش می کنی؟ الحمدلله که پادشاه ما به سلامت است. ما و شما را چه حد که به خود سر صاحب این قسم اداها باشیم. حسین قلی خلفا و اتباع او نیز سخنان خشونت آمیز بر زبان آوردند. و چون [اتباع] شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا [بیشتر] بودند اسماعیل میرزاییان ز یاده سخن نتوانستند نمود.

نواب خاقان از این مقدمات واقف شده، زال بیک را طلب کرده به طریق معهود به حمام رفته به خدمات خود قیام نمود. و بعد از آنکه صحت کامل شامل ذات با برکات گشت امرای استاجلو را به خدمات مأمور ساخته و مرادخان را به تسخیر قلعه کجور و پیری بیک را به حکومت ری امر فرمودند.

و چون در این سال سلطان سلیم خان خواندگار فوت شده، سلطان مراد ولد او جلوس نموده بود. حسین بیک یوز باشی را به جهت ایلچی گری روم مقرر فرمودند. به عرض رسانید که به جهت صحت ذات شریف نذر کرده ام که به زیارت آستانه مقدسه حضرت امام ثامن ضامن (ع) روم! و این را بهانه کرده، معذرت خواست. نواب اشرف محمدی خان حاکم چخور سعد که از امرای استاجلو بود فرستادند، و رفته رفته کار حسین

بیک بالا گرفت. و چون نظر سلطان لله مصطفی میرزا فوت شده بود، للگی شاهزاده نامدار را با ایالت چخور سعد به او شفقت فرمودند. و این سبب رفع مناقشه فیما بین قزلباش گردید.

تا در دو ماه سیچقان ثیل نهصد و هشتاد و چهار عارضه ای عارض ذات شریف گردیده، به سبب نوره کشیدن در حمام اسافل بدن سوخته و مجروح شد و از آن جهت وجع و الم به هم رسیده، به تب سرایت کرده در شب سه شنبه چهاردهم شهر صفر—مزاج و هجاج از جاده اعتدال منحرف گشته، ضعف مستولی شده، تا نصف شب شاهزادگان در خدمت پدر بزرگوار بسر برده، بعد از مرخص شدن از خدمت نواب خاقان سلطان حیدر میرزا در گوشه ای توقف داشته، در صبح روز پانزدهم طایر روح پرفتوح به جانب قدس پرواز نمود. و ایام زندگانی و سلطنت و کامرانی شصت و چهار سال و یک ماه بوده و هشت سال در زمان والد عالی شان خاقان سلیمان نشان سلطنت خراسان کرد و پنجاه و سه سال و شش ماه و بیست و دو روز مسند آرای سلطنت ملک ایران بود. و میرسید حسین مجتهد عاملی در دولت خانه مبارکه قزوین غسل داده، در یورت شیروانی پوش مابین باغچه حرم و دیوان خانه به امانت گذاشتند و در زمان سلطنت اسماعیل میرزا به نوعی که در طی احوال او مرقوم می گردد نقل به آستانه مقدسه مشهد مقدس معلی حضرت امام ثامن ضامن (ع) شده، در آن ارض مقدس مدفون است.

نواب اسماعیل میرزا - رحمة الله عليه

فرزند رشید نواب خاقان جنت مکان و برادر اعیانی نواب سکندر شان سلطان محمد میرزا - اسکنه الله جنانه - بوده. و والده ماجده اش سلطنت خانم بنت موسی سلطان موصلو بوده، و بعد از آنکه هشتاد مرحله از زندگانی را طی کرده بود در سنه هزار و دو در دارالسلطنه قزوین به رحمت ایزدی پیوسته.

مولود شریفش در سال نهصد و شصت و دو و به طالع جوزا و صاحب طالع عطارا، روی داد. ابتدای سلطنت در سال نهصد و هشتاد و چهار - مدت سلطنت شانزده ماه، ارتحال به عالم بقا در شب یکشنبه سیزدهم شهر رمضان نهصد و هشتاد و پنج - که در قلعه قهقهه^{۴۹} مدت نوزده سال و شش ماه و بیست و یک روز در جلوس والد بزرگوار بسر برده و گویند که ملا میرزا جان که یکی از فضیلتی عصر بوده در خدمت شاهزاده بسر می برده و محمد خان شرف الدین اغلی لله او بوده. تا خبر قضایای فوت نواب خاقان جنت مکان و شاهزاده سلطان حیدر میرزا رسیده تا سه روز در قلعه را مسدود نموده بودند، تا واقعه مذکوره به وضوح پیوسته. اعوان و انصار جمع شده خلیفه قلعه که در آن وقت به شکار رفته بود خود را به پای قلعه رسانیده هر چند تضرع نمود مفید نیفتاد، تا آنکه جمع کثیر از اهل اردو و مردم آذر بایجان به پای قلعه حاضر شده عرایض و نوشتجات خلفا و غیره ریش سفیدان از قزوین رسانیده به وقوع پیوست.

و بعد از آن در قلعه را گشودند و جوق جوق داخل قلعه شده به شرف ملازمت

ممتاز گردیدند و سایر اعیان استاجلو خایف و هراسان خود را به دارالارشاد اردبیل رسانیدند. و اسماعیل میرزا بعد از رسیدن حیدر سلطان که از قزوین به طلب آمده بود اجتماع عساکر نموده، در ساعتی که خود اختیار کرده بود از قلعه بیرون آمده در خیمه حیدر سلطان اقامت فرمودند. و بعد از سه روز از پای قلعه کوچ کرده به دارالارشاد اردبیل به زیارت آباء عظام رسیده، و روز پنجشنبه شانزدهم شهر ربیع الاول - به حوالی قزوین رسیده، شاهزادگان و حسین قلی خلفا و سایر امرای عظام که در شهر بودند به سعادت پای بوس مشرف شدند و در روز دیگر در باغ سعادت آباد که از محدثات نواب خاقان جنت مکان است داخل شدند و به اعتبار ساعت داخل دولتخانه نگردیده، چند روزی در خانه های حسین قلی خلفا بسر بردند.

و بعد از آن بر تخت سلطنت قرار گرفتند و طوایف قزلباش رو به درگاه آورده کثرت و ازدحام به مرتبه ای رسیده بود که از حد تعداد بیرون و چون جلوس و قوف به ساعت بوده جماعت قزلباش دست یافته هر کس که با دیگری عنادی داشت او را به سلطنت حیدری به قلم داده به قتلش می رسانیدند و بدین جهت جمع کثیری مقتول شدند و حسین سلطان حاکم فراه شاه قلی سلطان بیگلر بیگی هرات را طائفه افشار به قتل آورده اسباب او را غارت کردند و چون این خبر به اسماعیل میرزا در اردو رسیده علی قلی بیگ ولد سلطان حسین بیگ شاملو نواده دورمش خان را به مرتبه خانی و شرف مصاهرت این دودمان سرافراز فرموده به حکومت هرات و امیرالامرائی خراسان سر بلند فرمودند.

و جماعت استاجلو در اردو حیران کار خود بودند که محمدی خان تخماق که از امرای استاجلو و بیگلر بیگی چخور سعد بوده و به ایلچی گری روم رفته بود معاودت کرده به دارالسلطنه قزوین به پایه سریر اعلی رسیده توجهی که از مکتون خاطر داشت به ظهور نرسیده طایفه استاجلو در میانه قزلباش خجالت زده بودند، تا آنکه همگی به در دولتخانه جمع آمده اظهار صوفی گری و تقصیر نمودند. این معنی پسند خاطر اشرف نیامده تا مدت ده شبانه روز تنها بسر بردند. بعد از ده روز اسماعیل میرزا تیری که در شب سلطان حیدر میرزا جماعت استاجلو انداخته بودند به دست یکی از مقربان داده، فرستاد که شما دعوی صوفی گری و اخلاص می کنید این چه تیر است. در جواب گفتند آن کسانی که این کار کرده اند به جزای خود رسیدند و ما به جز این درگاه پناهی نداریم و جمعی را مقرر فرمودند که سایبانهای ایشان را بر سر ایشان فرود آوردند و عوام الناس اسباب ایشان را غارت کردند و هر یک به طرفی به در رفتند.

چند روزی پیر محمد خان مغضوب شده و بعد از آن او را طلب کرده اسماعیل میرزا فرمودند که سلطان مصطفی میرزا به جهت دوستی سلطان حیدر و سلطان سلیمان به جهت آنکه همشیره اش پری خان خانم به سبب اعتبار ظاهری آنچه توقع دوستی و

محبت داشته به ظهور نیامده با من عداوت دارند. و من از ایشان ایمن نیستم. و روز دیگر سلطان مصطفی میرزا را به خانه پیر محمد خان سپرده و سلطان سلیمان را به خانه خالوی او بردند، و همگی امرا در پی تدبیر بودند که اسماعیل میرزا دست از قتل ایشان باز دارد فایده نکرد شبی هر دورا به قتل رسانیدند و در امام زاده حسین علیه التحیه و الثناء دفن کردند. و از شاهزادگان سلطان ابراهیم میرزا را مصاحب و انیس مجلس خاص خود گردانید و منصب ایشک آقاسی گری مناسب حال او ندانسته او را مُهردار کردند و منصب او را به حسین قلی سلطان تفویض فرمودند و میرزا شکرالله اصفهانی که مستوفی بقایا بوده به منصب استیفای ممالک سرافراز کردند. و طرح عمارت عالی در دولت خانه انداختند و بنای سلطنت به نوعی گذاشتند که قیصر را کمینۀ غلامان می شمردند و آوازه شکوه سلطنت در اطراف بلند آواز گردید که در آئینۀ خیال هیچ پادشاهی جلوه ظهور نتوانست نمود.

چون دعوت وعده جلوس نزدیک رسیده، اول اراده کرد که جهت ترویج روح نواب خاقان جنت مکان آتش و آب داده نعش مطهر او را که در دولت خانه بود به آستانۀ امامزاده حسین علیه التحیه و الثناء برده نگاه دارند. که در وقت پائیز نقل به آستانۀ مقدسه امام ثامن ضامن علیه السلام فرمایند و سرایرۀ ملوکانه بر افراختند و دوازده هزار قاب طعام ملون سرانجام کرده اطعام فرمودند. و نعش شریف را از دولت خانه بیرون آوردند با همگی امرا و ارکان دولت و خود به دوش کشیده، با سایر شاهزادگان تا بیرون دولت خانه بردند و از آنجا سوار شدند و باقی شاهزادگان و امرا پیاده در پای جنازه نوحه کنان به امامزاده رسانیدند.

و بعد از فراغ از مقدمه، در روز چهارشنبه بیت و هفتم شهر جمادی اول— در ایوان چهل ستون جلوس فرمودند و در دست راست اول شاهزادگان و بعد از آن سادات و علما و در دست چپ عیسی خان ولد لوند میرزا و همایون خان ولد لوار صاب میرزا گرجی و شاه رستم لر و امرای عالی شان و وزراء و ارباب قلم و اکابر و اهالی و ایلچیان پادشاهان و ابراهیم خان والی مازندران و سیدسجاد^{۵۰} والی عربستان در اطراف و جوانب هریک به جای خود قرار گرفتند و تحف و هدایائی که تا حین جلوس جمع شده بود به نظر رسانیدند و مقرر فرمودند که ابراهیم میرزا به اتفاق محمد خان تخماق و میرزا علی قاجار و میرزا شکرالله وزیر دیوان نشسته اجرای احکام خلائی می نموده باشند و مهر مسجع به مهر دیوان اشرف اعلی مزین نمایند.

و چون طبع شریفش مایل به شعر بوده «عادل» تخلص فرمودی و «هو العادل» رقم

می نمودند. ونصف منصب صدارت را به میرزا مخدوم شریفی که از سادات عظام و نصف دیگر به شاه عنایت الله نقیب اصفهانی که در زمان نواب خاقان جنت مکان قاضی عسکر بوده مقرر شده و مقرر فرمودند که احکام و امثله و اختطبه شرعیه به ارباب استحقاق صادر گردد و به امور سرانجام کارخانه جات که در عقدۀ تعویق بود پرداختند.

و در آن حین خیر فوت سلطان حسین میرزا حاکم قندهار رسیده به لوازم تعزیه داری مشغول شدند و محمد حسین میرزا و سلطان حسین میرزا و ابراهیم میرزا با حرم و بازماندگان مخلم ساختند. بعد از آن به اندک زمانی به خیال باطل افتاده به قتل شاهزادگان کوشیدند، چنانچه در کتب توار یخ مسطور و مذکور است به شهادت رسانید. ابراهیم میرزا جوانی بوده در نهایت شجاعت و خط نستعلیق را خوش می نوشته و در نقاشی دست تمام داشته، در علم موسیقی ماهر بوده و در کمالات خبره ای صاحب وقوف و جاهی تخلص می فرموده اند و از اشعار اوست نظم:

یار آمد به سرت دردم رفتن جاهی دیده بگشای اگر طاقت دیدن داری

بعد از هزار شب که به بزمش رسیده ای جاهی غنیمت [است] از او بر مدار چشم

محمد حسین میرزا برادر زاده اش جوان قابل مستعد و در سن هفده سالگی بوده. سلطان محمد میرزا در میان جماعت روملومی بوده در نهایت حیا و ادب و به حال خود بوده. محمد باقر میرزا پسر سلطان محمود میرزا طفلی یک ساله بود. امام قلی میرزا و سلطان احمد میرزا هر دو را در حوالی میدان اسب^{۵۲} در دولت خانه شهید کردند. بدیع الزمان میرزا در سیستان و سلطان علی میرزا در گنجه بوده هر یک را طلب کرده از چشم ناقص کردند. سلطان حسین میرزا پسر بزرگ نواب سکندر شان که در طهران می بوده، در همان جا به شهادت رسیده در حوالی آستانه امامزاده زید علیه التحیه و الثناء مدفون است.

سلطان محمد میرزا و فرزندان حسب فرمان بوده و غازی قورچی ذوالقدر در بلده شیراز محبوس گردانیدند و چون خاطر خود را از امر شاهزادگان جمع نموده، به تدارک انتظام ملک و سلطنت پرداخت. میرزا شکرالله وزیر دیوان اعلی رامعزول و [شغل او را به میرزا سلمان ناظر بیوتات تفویض نمودند. و مسیب خان شرف الدین اعلی را به حکومت الکاء ری و حسین بیگ تکلورا به جانب کردستان و علی قلی بیگ را به مشهد مقدس معلی و ایالت گنجه را با امیر الامرائی قراباغ به امام قلی خان قاجار و منصب قورچی باشی گری به قلی بیگ حاکم کرمان و حکومت کرمان به محمود سلطان افشار و ایالت شیراز به دستور به ولی خان سلطان ذوالقدر باللگی شاهزاده شجاع الدین محمود که در آن حین متولد شده بود با خلایق فاخره. [به] گنجایش هر یک عنایت فرمودند.

و در کتب تواریخ مذکور است که در ایامی که در قلعه قهقهه^{۵۱} بسر می برده مولانا میرزا جان در خدمت آن حضرت می بوده و در علم نجوم دست تمام داشته در طالع آن حضرت دیده بود که در فلان وقت و ساعت بر مسند سلطنت متمکن می گردد. وقایع و سوانح که روی می داده به دلیل و برهان خاطر نشان آن حضرت می نموده که به برکت روح پلیید... * و لعن ایشان به ظاهر و آشکار خوبی ندارد و این سخنان بر ضمیر آن حضرت جای گرفته، در تفکر حال خود بودند که از تقدیرات فلکی وقایع مذکوره روی داده، معروض داشت که به برکت ارواح پلییدان ملاعین بوده که شامل حال گردیده و هر روز سخنان در باب اختلاف مذهب به عرض می رسانید.

تا روزی آن حضرت در مجلس با علمای آن زمان در اختلاف مسایل دینی و تحقیق مذهب پرداختند تا سخن به اینجا رسید که در طعن و... * که حرم محترم رسول خدا است چه می گوید که آیات عصمت و طهارت در شأن او نازل شده و به شرف فراش و پای بوس آن حضرت (ص) رسیده چگونه مستحق عقوبت باشد و آن چه در بصره میان او و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روی داده به اغوا و تحریر یک طلحه و زبیر صدور یافته. و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به ضعف رأی و نقصان عقل که زنان را می باشد حمل فرموده اند. و خواجه افضل ترکه و سایر علما هر یک دلیلی وافی و جوابی شافی می گفته اند و میرزا مخدوم شریفی که در آن زمان تهمت زده تسنن بوده مقوی قول اسمعیل میرزا احوال و دلایل می گفته، تا روزی خلیفه الخلفاء را طلب کرده اظهار نمودند که اگر کسی زوجه ترا در مجلس عوام نام برده دشنام دهد تو را بد می آید یا نه؟ جواب داده که بلی. در جواب فرموده اند که پس چگونه حرم محترم رسول خدا را (ص) لعن می کنید خلفا در جواب گفته که دشنام دادن حرام است و لعن دوری از رحمت خدا است و این قصوری ندارد و اسماعیل میرزا در جواب می فرمایند که تو مرد تُرک ساده لوحی هستی! این حکایت را چه کس به تو تعلیم کرده. در جواب گفته که من در زمان نواب جنت مکان از علماء شنیده ام. معاندان به عرض رسانیدند که خلاف می گوید، چند روز قبل از این در حضور سلطان ابراهیم میرزا و علماء این حکایت مذکور می شد. میرسید حسین مجتهد و خواجه افضل به او خاطر نشان کرده اند اکنون به خدمت شما دروغ گفته و مستحق عقوبت است.

حسب فرمان هجوم آور شده لگد کوبش کردند و در نمدی پیچیده بدر بردند. و بعد از دو سه ماه دیگر که از این حکایت درگذشت با علماء اعتراض کرده که هر روزه

سخنان ناشایست به گروه قزلباش می گویند و مرا به مذهب تسنن متهم ساخته تزلزل در میان ایشان به هم رسانیده‌اید. چرا به حال خود نمی‌باشید. و با وجود این سخنان خود هر روزه در رواج مذهب تسنن می‌کوشید.

تا روزی از وقوع این حال شیعیان یک رنگ حیدر کرار در تدبیر این کار اشک حسرت از دیده می‌باریدند. خبر تدبیرایشان به اسماعیل میرزا رسیده و خوفی عظیم در دل او راه یافته، بعضی از علماء شیعه که در اردو بودند اخراج بلدان فرمودند. و برخی دیگر را از حرکت خانه خود منع نموده و کتب علمی و احادیث ائمه اثنی عشر علیهم السلام که در خانه‌ها داشتند مضبوط کردند و میرسید حسین مجتهد و میرسید علی خطیب استرآبادی جدرآقم حروف رحمة الله علیهما که شیعه یک رنگ ائمه هدی علیهم السلام و از دل و جان تبراً و تولا می‌نمودند بنا بر مصلحت وقت چند روی خود را کنار کشیده به تنگنای تقیه گرفتار شدند.

تا در روز جمعه حسب فرمان اسماعیل میرزا مقرر گردید که بعد از نماز ظهر نام ملاعین ثلاث علیهم اللعن و العذاب را به نیکوئی یاد نموده ترک لعن نمائید که شیعیان یک رنگ حیدر کرار این خبر را به میرسید حسین و میرسید علی رسانیده آتش غیرت در کانون ضمیر منیرایشان شعله ور گشته، خود را به مسجد رسانیده خطیب را به زیر آورده از منبر لگد کوب کردند. و مرحوم میرسید علی رحمة الله بر روی منبر برآمده خطبه ائمه اثنی عشر را ادا فرموده و لعن و طعن ملاعین نموده، فاتحه فایحه ارواح مطهرات سلاطین نامدار کامگار ذوی العز و الاقتدار صفیة صفویه^{۵۳} - ادام الله اقبالهم الی یوم القیامة را یاد نموده، بدین سبب به سید علی خطیب اشتهار یافت.

و بعد از چند روزی اسماعیل میرزا حيله انگیخته مبلغ دو یست تومان به علماء و صلحای مردم قزوین که به مذهب تسنن معروف و مشهور بودند قسمت نموده سایر ناس ترک لعن ملاعین نمودند، تا روزی در مجلس مذکور گردید که شعر خواندن و [نوشتن] در مساجد حرام است باید که از دیوار مساجد محو نمایند.

میرزین العابدین محتسب کاشی با وجود تشیع حسب فرمان متوجه شده این خدمت به تقدیم رسانیده. این حکایت در مذاق مردم ناگوار و ناپسند آمده و همگی دل‌تنگ بودند که در این خانواده این حرکات کفر است. و در این باب فکری باید نمود خلیفه تکللو که از مریدان و معتقدان اسماعیل میرزا بوده به عرض رسانیده که حاشا این صورت وقوع یابد و این حرکت باعث شورش خواهد بود. و امرای عظام با امیر خان قرار داده‌اند که به خدمت آمده تحقیق این حرکات نمایند و اگر نوعی دیگر به خاطر رسیده

باشد سلطان حسین میرزا ولد نواب خاقان اسکندرشان را از بلده طهران آورده پادشاه کنند.

اسماعیل میرزا خوفناک شده امیر خان را طلب کرده مخاطبات عنیف فرمودند که شما مرا در میان قزلباش بدنام و از مذهب به حق اثنی عشر دور و به تستن معروف و مشهور کرده اید. خلیفه گفت حاشا که چنین باشد اما میرزا مخدوم شریفی پرده از روی کار برداشته با علما مناقشه دارد. اسماعیل میرزا در جواب گفته که ترا با علما کاری نباشد اگر راست می گوئی باید خاطر مرا از جانب سلطان حسین میرزا جمع کنی، امیر خان قبول نموده با مسیب خان تکللو و کوسه علیقلی ترکمان و چهل و چهار نفر از قورچیان روانه شده آن شاهزاده بی گناه را شهید کردند.

و چون چندی از این واقعه درگذشت، جماعت ضرابیان در باب تجدید زر کهنه و نو و داد و ستد آن به عرض رسانیدند. اسماعیل میرزا تأمل نموده فرمودند که چون در یک روی سکه^۱ کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله نقش می شود و به دست جماعت کفره و غیره ملت می افتد و مس آن می نمایند. این باعث بی حرمتی است، در عوض این عبارت نقش شود:

زمشرق تا به مغرب گراماست
علی و آل او ما را تمامست
و در طرف دیگر اسم او را نقش نمایند و نقش^{۵۵} خاقان جنت مکان را مقرر نموده که مرتضی قلی خان پرنایک حاکم مشهد مقدس معلی و علی قلی خان حاکم هرات با سیصد نفر قورچی به آستانه مقدسه رضیه رضویه - علی مشرفها الف الف التحیه و الثناء - نقل نمایند و به خاطر خود گذرانید که از شاهزادگان سوای پسرش شاه شجاع دیگر کسی باقی نمانده به خیال باطلی که در خاطر داشت پردازد و از تقدیر الهی غافل بود که: شبی ستاره ذوذنابه از برج قوس مرئی گشت که دنباله آن در وسط آسمان به جانب مغرب کشیده بود.

اسماعیل میرزا به اعتبار آنکه خود نیز از علم نجوم دست تمام داشت، متفکر شده با منجمان از تأثیر آن معلوم نمود. هر یک وجهی و دلیلی خاطر نشان کردند. خاطر او به هیچیک از آنها اقرار نگرفت^{۵۶}، تا در شب یک شنبه سیزدهم شهر رمضان المبارک - به اتفاق حسن بیک حلواچی اغلی - که انیس مجلس او بود از دولتخانه به بیرون آمده، در کوچه ها و محلات سیر می نمودند. تا چهار دانگ از شب درگذشت به دولتخانه آمده در خانه های حسن بیک - که به دولتخانه اتصال داشت به خواب رفتند. تا چاشتگاه

۵۴- اصل: که

۵۵- اصل: نقش

۵۶- اصل: نه گرفت

مقربان درگاه در انتظار بودند اثر^{۵۷} بیداری ظاهر نگردید. همگی امرای جمع شده، قدرت رفتن به محل خواب نکردند. میرزا سلیمان وزیر و قورچی باشی تا قریب به ظهر به در خانه بسر بردند و حیران بودند، تا آخر الامر حکیم ابوالفتح مشهور به حکیم کوچک را در پشت در فرستاده اظهار دعا و نیاز نموده، حسن بیک آواز داده که ای حکیم مرا قوت و قدرت حرکت نیست تدبیری انگیخته خود را به درون^{۵۸} خانه رسان که عجب حالتی روی داده. حکیم با امرا در را شکسته داخل خانه شدند. اسمعیل میرزا را دیدند از حرکت افتاده و حسن بیک لکننت زبانی به هم رسانیده، همین معلوم توانستند نمود که در اول شب وقت افطار افیون خالص میل نموده، به من هم تکلیف فرمودند. و بعد از طعام اراده سیر کوچه ها کردند و افیون مرکب نیز میل کردند و به من نیز دادند من نخوردم. و در حین سیر به در حمامی رسیده حلوا فروشی حلوا پیش آورده قدری تناول نمودند. و چون به منزل آمدیم نزدیک به صبح بود قدری فلونیا برداشته که میل نمایند. چون همیشه در حقّه به مهر من بود ملاحظه کردم مهر بر هم خوردگی داشت. به عرض رسانیدم اعتنائی نفرمودند. قدری بخورد و قدری به من داد. و الحال هر دو بدین صورت و حال شده ایم. حکما احساس سم نمودند و احتمال آن دادند که چون نواب پری خان خانم را خفیف و بی اعتبار کرده بود، با خدمه حرم همزبان شده چنین تدبیری انگیخته باشد و بعضی گفته اند که از بسیاری خوردن معجون و افیون قولنجی پدید آمده و کسی متوجه نشده که به معالجه آن پردازند چنان عارضه روی داد. الله اعلم.

[سلطنت سلطان محمد]

و بعد از وقوع واقعه، امرا و ارکان دولت و قاپوچیان درگاه راه آمد و شد خلق را بسته، میرزا سلیمان^{۵۹} وزیر و خلیل خان افشار و امیر خان ترکمان و میر محمد خان و ریش سفیدان ترکمان و تکلو که فیما بین ایشان نقار خاطری بود با یک دیگر صلح کرده، در تدبیر مهم سلطنت کوشیدند و هر یک سخنی می گفتند، تا آن که امیر خان و پیر محمد خان و خلیل خان و سایر امرا گفتند که نواب سلطان محمد میرزا فرزند اکبر نواب شاه جنت مکان و والد چند شاهزاده است، انسب آنست که بر مسند سلطنت متمکن گردد. و باقی امرا متفق و تصدیق قول ایشان نمودند. و آوازه برداشتند که دولت سلطان محمد پادشاه بر اوج تابنده باد، و در ساعت حسین بیک شاملو پدر علیقلی خان و سلطان محمد وکیل را به جانب هرات به جهت نگاه داشت قلعه روانه

۵۷- اصل: اثری

۵۹- میرزا سلمان صحیح است.

۵۸- اصل: بدون

نمودند و نوشتجات به مُهر همگی درست داشته به علی خان بیک موصول و علی بیک ذوالقدر سپرده، به خدمت شاهزاده نامدار روانه نمودند. و روز دیگر نواب خانم حکم فرمودند که امروز اعیان و غیر هر کس و به هر جهت در حبس بود باشند از بند نجات دهند. همگی محبوسان را نجات داده، در امر و نهی می بودند تا رسیدن نواب سلطان محمد میرزا نواب خاقان سکندر شان.

شاه سلطان محمد اسکنه الله جنانه فرزند رشید نواب جتت مکان سلیمان شان که والده ماجده اش نواب مهد علیا پری خان خانم صبیّه میر عبدالله خان والی مازندران بوده و مولود شریفش در کتب توار یخ ظاهر نیست ابتداء سلطنت روز دوشنبه چهارم شهر ذی الحجة الحرام سنه نهصد و هشتاد و پنج - مدت سلطنت دوازده سال و چند ماه، ارتحال به عالم بقا روز سه شنبه بیست و هشتم شهر ربیع الثانی سنه نهصد و نود و شش. چون احوال خجسته مآل نواب سکندر شان و نواب جهان بانی سلطان حمزه میرزا در کتب توار یخ نامنظم بوده، لهذا وقایع مدت سلطنت و کامکاری بر سبیل اجمال ذکر کرده می شود.

چون سابقاً سمت گزارش^{۶۰} یافته که اسماعیل میرزاغازی^{۶۱} بیک قورچی ذوالقدر رامقرر کرده بود که نواب سکندر شان و پسران او را نگاه داشت نماید، غازی بیک مذکور نهایت بد سلوکی و بد اندامی در خدمت گذاری می نموده تا در حسین واقعه اسمعیل میرزا امرای عظام، علی خان بیک موصولو ترکمان و علی بیک ذوالقدر را روانه شیراز نمودند.

اسکندر بیک شاملو پیش از علی بیک خود را به شیراز رسانیده به عرض رسانید که حق بر مرکز خود قرار گرفت و ملازمان این خبر را به خدمت شاهزاده نامدار رسانیدند. آن حضرت اصلاً متوجه نگردیده فرمودند که دیگری بر آب زده در مقام امتحان و آزمایش درآمده که غازی بیک ذوالقدر خود را به خدمت رسانیده به عرض رسانید که چنین واقعه روی داده و دو سه روز دیگر بر ملازمان ظاهر خواهد شد و این خبر در میان مردم مشهور شده. خلائق بر در^{۶۲} دولت سراج جمع [شدند] که بعد از دوسه روز علی بیک به شرف پای بوس مشرف گشت. و متعاقب او علی خان بیک ترکمان با نوشتجات و عرایض امرا رسیده به شرف پای بوس مشرف شدند و اسکندر بیک را به مرتبه امارت به خوش خبر خانی ملقب فرمودند. و به تدارک حرکت پرداخته کوچ بر کوچ روانه دارالسلطنه قزوین شدند.

۶۰- اصل: گذارش

۶۱- اصل: آغازی

۶۲- اصل: دو

چون خبر ورود [نواب] سکندرشان به نواب پری خان خانم رسید، مقرر فرمودند که از ریش سفیدان او یماق یک یک به استقبال نواب سکندرشان روند. و باقی عساکر و ملازمان در دارالسلطنه قزوین حاضر شوند که در رکاب نواب خانم به استقبال حرکت نمایند و امرا و عساکر منصوره امور خود به شمشال سلطان چرکس خالوی نواب خانم عرض نمایند که او به عرض خانم رساند و به جواب مهام خود فایض گردند.

از وقوع این مقدمه همگی امرا در تاب شده در تدبیر کار^{۶۳} خود بودند، تا روزی میرزا سلمان وزیر بی مصلحت خود را در عرض راه به خدمت اشرف رسانیده همگی حالات را به عرض رسانید که همین اسم پادشاهی به نام باقی مانده باید در تدبیر ملک و سلطنت متوجه بود و آنچه به خاطر مبارک رسد چنان باید کرد.

بعد از یکماه موبک همایون داخل دارالسلطنه اصفهان شده حکومت آن جا را مخصوص نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا و میرحسین خان مازندرانی برادرزاده نواب خانم مقرر داشتند. و از آنجا حرکت کرده سه روز در دارالمؤمنین کاشان و قم توقف فرمودند.

حسین قلی سلطان شاملو ایشک آقاسی باشی با اسباب شاهی به شرف پای بوس رسیده، در بلده ساوه و خشکروید امیر خان و پیر محمد خان و خلیل خان قورچی باشی و محمد خان و جمعی دیگر به خدمت اشرف رسیدند که در این حین خبر رسید که شمشال چرکس با جماعت خود اتفاق کرده بایراق حرب به در خانه نواب خانم رفته شورش و فساد آغاز کردند. نواب سکندرشان امیر اصلان ارشلو افشار را به دفع شمشال مقرر فرموده به ایالت ولایت شگی سرافراز فرمودند و در غره شهر ذی الحججه^{۶۴} موبک همایون در یک فرسخی شهر نزول اجلال روی داد و نواب پری خان خانم با تمامی قورچیان عظام که قریب پانصد نفر بودند [به استقبال آمد] و در روز سه شنبه سیم شهر ذی الحججه - که یازده ماه از سال نهصد و هشتاد و پنج - گذشته بود به ساعتی که مولانا افضل منجم قزوینی اختیار کرده بود، داخل دولت خانه شدند و نواب خانم حسب فرمان در خانه خلیل خان افشار که لکه آن علیا حضرت بوده مسکن نمودند و در روز مذکور امیر اصلان خان که سابق بر این مقرر شده بود حسب حکم شمشال چرکس را به قتل رسانید و به شرف پای بوس مشرف گردید و شاه شجاع پسر اسمعیل میرزا که به سن یک سالگی رسیده بود به جوار رحمت ایزدی پیوست^{۶۵}!

۶۳- اصل: کاری

۶۴- اصل: ذلحجه

۶۵- این طفل به فرمان شاه محمد کشته شد

و در روز دوشنبه نواب خاقان سکندرشان بر تخت سلطنت و کامرانی متمکن گردید همگی امرا و اعیان به شرف پای بوس مشرف گردیدند و منصب جلیل القدر وکالت را به نواب جهان بانی حمزه میرزا مفوض فرمودند. که در ضمن ارقام واحکام پادشاهی بالای مهر وزیر دیوان اعلیٰ مهر نماید و وزارت دیوان اعلیٰ به دستور به میرزا سلمان و منصب صدارت به میر شمس الدین محمد کرمانی و مهر داری به شاهرخ بیک ذوالقدر و ایشک آقاسی باشی گری به غازی بیک و حکومت شیراز به علی بیک و استیفای سرکار نواب فخرالنساء بیگم به میر قوام الدین حسین مستوفی شیراز و وزارت شاهزاده نامدار به حسین بیک ولد میر شجاع الدین شیرازی که خالوی علیقلی خان شاملو بوده و کلانتری دارالسلطنه قزوین را به ملا افضل منجم و ایالت دارالسلطنه تبریز به امیر خان موصلو و حکومت آذربایجان به اسمعیل خان و شاهقلی سلطان برادران امیر خان و سلطان مراد خان ولد او و ابراهیم سلطان ترکمان تقسیم فرمودند و امیر الامرائی چخور سعد به دستور زمان نواب جنت مکان به محمد خان تخماق استاجلو و امیر الامرائی قراباغ به امام قلیخان قاجار و ایالت شیروان به سبحان سلطان روملو، همدان به ولی خان تکلو و خواف باخرزبه مرشد قلی خان تکلو و ترشیز به محمد خان صوفی اعلیٰ و خبوشان را با بعضی محال خراسان به بوداق خان چگنی و دارالامان^{۶۶} کرمان به ولی خان افشار و کوه گیلویه به دستور سابق^{۶۷} به خلیل خان افشار و کاشان به محمد خان موصلو و قزوین به سلطان حسین خان و الکاء قم به دستور به^{۶۸} سلطان جابوق ترکمان و ساوه به ابوالمعصوم سلطان ترخان ترکمان و الکاء ری به مسیب خان تکلو و خوار و سمنان به شاهقلی سلطان ذوالقدر و ساوخ بلاغ و جوشقان به شاهرخ خان مهر دار و طارم و خلخال به پیر محمد خان و فارس به امراء ذوالقدر و استرآباد به محمد خان حاجی لر ذوالقدر و همچنین از امرای هر طایفه الکاء مناسب حال شفقت فرمودند.

و خان احمد گیلانی را به ایالت گیلان بیه پیش و لقب اخوت و به شرف مصاهرت سرافراز نمودند و مریم سلطان بیگم صبیئه شاه جنت مکان را به عقد ازدواج او درآوردند و در قزوین عروسی واقع شد و صبیئه سام میرزا برادر نواب جنت مکان را به عیسی خان و ایالت شگی سر بلند فرمودند. و سمایون خان گرجی به شرف اسلام مشرف شده، به سلطان محمد خان و به لقب برادری سرافراز گشته روانه گرجستان گردید. و میرمیران یزدی را مجدداً سیورغال شفقت فرمودند و صفیه سلطان بیگم را به شاه خلیل الله پسر بزرگ و خانش خانم صبیئه شاه جنت مکان را به شاه نعمت الله پسر دیگر او شفقت

۶۶- اصل: دارالمان

۶۷- اصل: اصل: به سابق

۶۸- اصل: ندارد

فرمودند و به لقب برادری اختصاص دادند.

و هر یک از سادات و نجبای آن عصر را به قدر گنجایش به خلاع فاخره و نوازشات شاهانه سر بلند فرمودند و ابواب خیرات و مبرات بر روی خلق گشودند و از خزانه عامره موجب عساکر منصوره دادند و به امیر خان و اتباع او هفت هزار تومان انعام فرمودند و هر یک را به قدر گنجایش و رتبه انعامات می نمودند که به اندک زمانی خزانه از نقود و اجناس خالی گردید.

و به اعتبار منازعه و مناقشه و نفاق امرای عظام و طوایف انام و مسامحه نواب سکندرشان اختلال در مملک محروسه به هم رسیده، پادشاهان عصر و مخالفان فرصت غنیمت شمرده، دست طمع دراز کردند: جلال خان ولد محمد خان اوزبیک بعد از فوت ابوالمحمد خان والی اورگنج، با شش هزار کس به جانب مرو و نسا و ابیورد و مشهد مقدس و باخرزیه تاخت و تاراج آمده، مرتضی قلی خان پرنایک بیگلر بیگی مشهد مقدس معلی با سلاطین اطراف و جوانب تعاقب کرده به الکاء جام به ایشان دچار شدند و محاربه روی داده.

روز سیم جنود استاجلو از خوفا و ترشیز خود را رسانیده، سنجر سلطان ولد علی سلطان و نور محمد خان والد ابوالمحمد خان به لشکر گاه داخل شدند و جلال خان را دستگیر کرده به یک طعن نیزه از پای درآورده و سپاه اوزبیک به جانب ترکستان فرار نمودند و سر او را به پایه سریر اعلی فرستادند.

و بعد از چندی بی اندامی و زیادتی مردم سیستان به اغوای سلطان محمود به پایه سریر اعلی حضرت شاهی رسیده، جمعی از قورچیان عظام را به سرکردگی جعفر سلطان افشار حاکم الکاء مذکوره مقرر فرمودند.

سلطان محمود با دو هزار کس در برابر سپاه قزلباش آمده، بعد از گیرودار محاربه، جعفر سلطان به قتل رسیده، قلعه و الکاء به تصرف سلطان محمود درآمد و تحف و هدایای لایقه به خدمت اشرف فرستاده استدعای مملکت نیمروز نمود و محمد خان رکن السلطنه و باقی امرا صلاح در آن دیده، حکم ایالت سیستان به جهت او فرستاده، مستقل در حکومت شده و بعد از چندی رستم میرزا تسلط یافته او را به قتل درآورده ممالک او را به تصرف درآورد

و سلطان سلیمان خواندگار روم به جانب آذربایجان آمده و قتل و غارت بسیار نمود و مدت ده سال در تمامی ممالک آذربایجان و شیروان رومیه شومیه دست یافته نقض عهد و پیمان نمودند. بالاخره نواب سکندرشان امیر خان را با پانزده هزار کس بدان صوب روانه نمود. تاب مقاومت نیاورده، بازگشت به جانب دارالسلطنه تبریز نمود و قلاع آن حدود به تصرف مخالفان درآمد.

بعد از چندی قراخان سلطان را با فوجی از قورچیان عظام برسر عساکر روم فرستادند و چون خبر ورود سپاه قزلباش به خواندگار رسید، هفت هزار کس را بر سر قراخان سلطان فرستاده در شب بر سر اور یخته خیمه او را آتش زدند و قراخان با سه هزار کس به محاربه مشغول شده، قریب سیصد نفر از رومیان را به قتل رسانید و جماعت رومیه تاب مقاومت نیاورده به دیار خود گریختند و جماعت قزلباش تعاقب کرده غنیمت بسیار به دست ایشان افتاد.

خبر این واقعه به امیر بیک نمک به حرام که در حوالی مراغه اقامت داشت رسیده، الکاء مراغه را تاراج کرده قریب دو هزار اسب از ایلخی شاهی بیرون بردند و مردم شیروان سر یاغی گری^{۶۹} پیش آورده به ابوبکر میرزا— که از نژاد و سلاطین زادگان شیروان بود— گروهی قریب دو هزار کس از طایفه لزگی و غیر بر سر او جمعیت نموده کس به خدمت خواندگار فرستاده طلب کمک نمود و خواندگار مصطفی پاشا را با لشکر گران و محمد گرای خان تاتار که از نژاد جوجی خان بوده، با قریب صد هزار خانه تاتار از الوس جوجی از راه دشت خزر به ولایت شیروان روانه نمودند و خبر این واقعه به نواب سکندرشان رسیده، صلاح در آن دیدند که اولاً مکتوب محبت آمیز به خواندگار نوشته اظهار نقض عهد و پیمان نمایند تا در جواب چه خبر رسد و به مصحوب ولی بیک استاجلو فرستادند.

در خلال حال، محمدی خان استاجلو بیگلربیگی چخور^{۷۰} سعد حقیقت آمدن لاله پاشا را به درگاه جهان پناه عرض کرده، احکام مطاعه به اسم امیر خان و محمدی خان و امام قلی خان عز صدور یافت که سپاه آذربایجان را جمع نموده به دفع ایشان اقدام نمایند. و سلطان حمزه میرزا را با لشکر عراق و فارس و کرمان به کومک او فرستادند و از این خبر لاله پاشا روی به جانب گرجستان نموده محمدی خان و امام قلی خان بر سر راه لاله پاشا رفتند. و چون تلاقی فریقین روی داده صف قتال آراستند.

چرخچی لشکر قزلباش به چرخچی قراول لشکر رومیان رسیده عنان از محاربه کشیدند و منهزم شدند و خبر به قزلباش رسیده، امرای عظام خود را به مردانگی برایشان زده قریب سه هزار کس را به قتل رسانیدند.

لاله پاشا از این خبر خود را با هزار کس رسانیده تعاقب یکدیگر جماعت رومیه می رسیدند و جنگ مغلوبه دست داده، قریب یک هزار کس از مردم محمدی خان و لشکر چخور^{۷۱} سعد مقتول شدند و به سبب نفاق فیما بین قزلباش و طوایف سپاه، شکست

۶۹- اصل: یاغی گیری

۷۰- اصل: خجور

۷۱- اصل: خجور

بر سپاه نصرت شعار رسیده، تمامی اموال و اسباب ایشان به دست رومیه افتاد. و لکه پاشا از آنجا کوچ کرده، متوجه الکاء همایون خان گردید و محمدی خان در الکاء خود توقف نمود و امام قلی خان با لشکر قراباغ به منازل خود رفتند و لکه پاشا کس نزد همایون و سلاطین گرجستان فرستاده هر یک را به اطاعت خواندگار خواند.

همایون خان ابا نمود اطاعت ننموده و داود خان برادر همایون خان به اعتبار عنادی که فیما بین بوده، قلعه را به تصرف رومیان داد^{۷۲} و عیسی خان گرجی - که در ولایت شگی می بود - قدرت توقف نیافته گریزان شد و لکه پاشا داخل شیروان شده، حکام و اعیان ولایت شگی در مقام تسلیم و انقیاد درآمده، مملکت شیروان را به تصرف رومیان دادند و لکه پاشا خود بیگلربیگی شیروان شده، سایر ولایت را به پاشایان قسمت نموده، به تعمیر قلاع الکاء شماخی و بادکوبه و ارس مشغول گردید.

و امام قلی خان بیگلربیگی قراباغ به دستگیری همایون خان، هر روز به ولایت گرجستان خود را به جماعت رومیه رسانیده دستبرد و قتل و غارت می نمودند و قریب بیست هزار رومیان را به قتل رسانیدند.

امیر خان بیگلربیگی دارالسلطنه^{۷۳} تبریز که با ده هزار کس به معاونت محمدی خان حرکت کرده بود از خبر انهزام محمدی خان بازگشت نموده، به جانب قراباغ رفت و امام قلی خان به او پیوسته و از آب گُرعور کرده، در کنار رودخانه قیری گرجستان خود را به رومیان رسانیدند و به پنج هزار کس ایشان دوچار شده، دو هزار کس را به قتل رسانیدند و اموال ایشان را تصرف کردند و بار دیگر بعد از چند روز به سرکردگی مراد خان اراده دستبرد کرده، از آب قیری گذشته طرح جنگ انداختند. جماعت رومیه دلیرانه خود را به قزلباش زده دوسه هزار نفر را به قتل در آوردند و امیر خان شکست یافته بازگشت نمود و لکه پاشا به ارض روم مراجعت کرد.

و چون زیادتی رومیه از حد تجاوز نمود، شاهزاده نامدار سلطان حمزه میرزا با نواب والده ماجده مهد علیا و امرا و عساکر منصوره در حرکت آمدند و احکام مطاعه به احضار افواج قاهره به اطراف و جوانب اصدار یافته، به جانب قراباغ متوجه شدند و به دارالارشاد اردبیل رسیده به زیارت آباء عظام مشرف شدند و استمداد خواستند و به قراباغ داخل شدند و شاهزاده و مهدعلیا در قراباغ توقف نموده، میرزا سلمان وزیر را از پیش فرستادند و چون از آب گذشته تلاقی فرقتین روی داد، فیما بین جنگ در پیوست. سپاه قزلباش تاب مقاومت نیاورده شکست واقع شد.

۷۲- اصل: داود

۷۳- اصل: در دارالسلطنه

و از این خبر امرا صلاح در بازگشت نمودند که از خبر بازگشت شاهزاده و مهد علیا، لشکر روم و تاتار و لزگی و شیروانی چهار طرف قزلباش را در میان گرفته بسیاری به قتل رسیدند و قلیلی که باقی ماندند جان به سلامت بدر بردند و عثمان پاشا به قلعه شماخی بازگشت نمود و حقیقت احوال را به خدمت نواب جهانبانی در الکاء قراباغ به عرض رسانیدند. مقرر شد که امراء طولش با جمعی دیگر در کنار آب خیردار بوده محافظت اردو نمایند که در آن حین لشکر تاتار و لزگی رسیده، جسرا بر یبندند. جماعت مخالفین به کنار آب رسیده جسرا بریده^{۷۴} دیدند خود را در آب انداختند و با قزلباش جنگ در پیوست، و در عقب لشکر قزلباش نیز جمعی دیگر از آب گذشته ایشان را در میان گرفتند و از این واقعه خوف و هراس در لشکر قزلباش پدید آمده از یک دیگر متفرق و پراکنده شدند.

از این واقعه ناگزیر میرزا سلمان و قورچی باشی و شاهرخ خان و محمدی خان و پیره محمد خان و سلطان حسین و ولی خلیفه و مسیب خان و امام قلی خان و امیر حمزه خان و سایر امرای نامدار با جماعت خود به مقاتله لشکر تاتار و محاصره قلعه شماخی متوجه شدند و عادلگرای خان و برادرانش از وصول جنود قزلباش و محاصره قلعه شماخی و کیفیت حال باخبر شده دلیرانه بی مدد و کمک روانه شماخی گشتند و در کنار آب با دوازده هزار کس از جماعت تاتار و چهار هزار کس لزگی و شیروانی دلیرانه صف قتال بیاراستند.

و از طرف قزلباش امیر حمزه خان چرخچی سپاه شده از اول روز تا آخر روز داد مردانگی دادند و در آخر روز عادلگرای خان لشکر تاتار را ضعیف دیده خود پای در معرکه رزم گذاشته، جماعت تاتار بسیاری پیاده شدند و به اعتبار تاریکی روز به اشتباه یکدیگر را تیر باران کردند و در اثنای حرب به عادلگرای خان رسیده او را به یک طعن سنان نیزه بر خاک انداختند^{۷۵} و او اظهار نام و نشان خود کرده جماعت تاتار از واقعه باخبر شده فرار بر قرار اختیار کردند.

قزلباش تعاقب ایشان کرده به قتل و غارت مشغول شدند و میرزا سلمان و امرای عظام شادمان روی به شماخی آورده هر یک به جای خود قرار گرفتند و خیر شکست جماعت رومی و تاتار و دست گیر شدن عادلگرای^{۷۶} خان و آمدن امرای عظام به شماخی به عثمان پاشا رسیده از شماخی گریزان^{۷۷} شده روی به جانب دربند گذاشت. لشکر

۷۴- اصل: بردیده

۷۵- اصل: عادلگرای خان در جنگ بدست بابا خلیفه قرامانلو اسیر شد

۷۶- اصل: عادلگران

۷۷- اصل: گریزان

قرلباش تعاقب کرده تا شادران رفتند و از این واقعه نواب شکندرشان شادمان شده، ایالت شیروان را به امیر حمزه خان مقوض فرمودند و در زمستان آن سال نواب مهد علیا به اعتبار سخنان ناملایم امرا به چهارده روز خود را به دارالسلطنه قزوین رسانیدند و عادلگرای خان را به خدمت نواب سکندرشان آورده در دولتخانه جای دادند.

بعد از چند روزی به مصلحت امرا او را بیرون آوردند که در مکان مناسب جای دهند و به محافظت مقرر کرد و در حین حرکت فیما بین قورچیان و مردم عادلگرای خان جنگ واقع شده عادلگرای خان کشته شده^{۷۸} و حکومت شیروان به محمد خلیفه ترکمان حاکم سابق استرآباد قرار یافت.

و میرزا خان والی مازندران سر نافرمانی پیش گرفته خبر به نواب سکندرشان رسید. مراد خان را به جهت دفع او مقرر نمودند و چون میرزا خان از آمدن مرادخان باخبر شد، در قلعه داری پرداخت. متعاقب شاهرخ خان مهربار را به کومک او روانه نمودند. [او] خود را به اندک^{۷۹} وقتی به پای قلعه رسانید و تعاقب یکدیگر پیره محمد خان و قورخمس خان نیز رسیدند و در گرفتن قلعه حیران بودند که شاهرخ خان تدبیر نموده طرح دوستی و یک جهتی با میرزا خان انداخته فیما بین مراسلات روی داده، به نصایح و مواعظ او را از قلعه بیرون آوردند و تعهد استخلاص و بی تقصیری او نمودند و قلعه را به تصرف درآوردند و او را به خدمت اشرف رسانیدند و عذر تقصیرات را خواستند. نواب سکندر شان قبول فرمودند و نواب خانم قبول فرموده، مقرر نمود که در شب جمعی از قورچیان او را به قتل رسانیدند و این باعث یأس و عداوت امرا شده، در تدبیر کار خود شدند که اهالی و اعیان از بد سلوکی محمد خان ترکمان حاکم آنجا^{۸۰} شکایت کردند. نواب خانم حکم بر تغییر او نمودند.

از این خبر محمد خان در تاب شده با سایر امرای مفسد متفق گشته به دستگیری قلی بیگ قورچی باشی افشار که به مکر و فریب او را از راه بدر برده بودند، بر دفع نواب مهد علیا ثابت قدم گردیدند. و در ایوان چهل ستون دولت خانه مبارکه جمع شدند و به خدمت اشرف عرضه داشت کردند که در باب بدسلوکی نواب مهد علیا فکری نمایند که او را به امور سلطنت دخیلی نباشد که باعث بدنامی سلطنت و خفت قزلباش است و نواب مهد علیا جواب های درشت عتاب آمیز فرمودند.

امرا از این ناگوار آمده، روز دیگر امیر شاه غازی مستوفی را به بهانه طلب مواجب عساکر زخم شمشیر زدند و بعد از آن در روز دیگر در باغ سعادت آباد امرا مجتمع

۷۸- عادلگرای در توطئه قتل مهد علیا کشته شد

۷۹- اصل: بدک

۸۰- اصل: ظاهراً حاکم کاشانه

شده حکایت مذکور را در میان آوردند و امیر مسیب خان شرف‌الدین^{۸۱} اغلی را نواب سکندرشان و مهد علیا طلب کردند که با جمعی قورچیان در دولت خانه حاضر باشند که اگر حرکتی از ایشان سرزند مانع آیند و آن مرد عاقل عاقبت بین بوده خود را به کنار کشیده به تماشای روزگار بود که بالاخره امرا به عرض رسانیدند که این بر ما ناگوار است که مذکور شود در دودمان سلاطین صفویه کسی نیست که زنی متوجه امور سلطنت شده. نواب سکندرشان فرمودند که منبعث نگذارم که دخل نماید و اگر چیزی دیگر به خاطر می‌رسانید به دستور شاه بابام، به الکاء^{۸۲} قم می‌فرستم که در آن روضه مقدسه اقامت نماید یا به هرات رود نزد فرزند خود، یا در مازندران سکنی کند و اگر اینها صلاح ندانید ترک سلطنت کرده با فرزندان خود به شیراز روم و شما هر کس را خواسته باشید پادشاه کنید.

نواب مهد علیا به دستور جوابهای عتاب آمیز می‌فرمودند که در اطوار خود عدول نخواهیم ورزید و ترک و تغییر سلوک نخواهیم داد و اگر ایشان به قتل من انهمام نمایند الحکم لله خون خود را به فرزندان خود وا می‌گذارم.

میر قوام‌الدین حسین شیرازی وزیر نواب علیه به عرض رسانید که مقرر فرمایند تا از خزانه عامره کیسه‌های زر به ایوان چهل ستون آورده، به عوض مواجب به عساکر منصوره داده شود تا قورچیان اجتماع نموده باعث شکست و تفرقه‌گی ایشان شود. نواب علیه در جواب فرمودند که اقتدار پادشاهی به زر خریدن از سلطنت دور است. آنچه رضای خدای تعالی در آن است چنان خواهد شد.

و صدرالدین خان صفوی و حسن علی بیگ و امام قلی میرزای موصول قوم نواب سلطانم والدة نواب سکندرشان حسب الفرمودة امرا به دولت خانه داخل شده، آن سیده بی‌گناه را به دست آورده به منازل مرحومه پری‌خان‌خانم والدة مهد علیا رفته آن عورت پیر صالحه را به قتل رسانیدند. و تمامی اسباب ایشان را به تاراج بردند و میرزا سلمان وزیر گریخته به خانه خلیل خان افشار رفت و در آخر روز نواب سکندرشان علما را به کفن و دفن مأمور گردانیده در آستانه امامزاده حسین علیه التحية دفن کردند.

و بعد از واقعه مذکوره امرا کس به خراسان نزد سلطان حسین فرستاده او را خبر دادند چون این واقعه عظمی به سلطان حمزه میرزا رسیده به محافظت خود پرداخت و با چند نفر از خدمتکاران به بام حرم رفته، قدری ماکول و ملبوس با خود برده، راه بام را خاکریز گردانیده، روز دیگر امرا به دولت خانه جمع شدند و به خدمت اشرف عرض کردند که با نواب شاهی همان عهد و پیمان که شده خلل بدان راه نیافته، همه بندگان

۸۱- اصل: شرالدین

۸۲- اصل: بالکاء

این آستانیم و چیزی به خاطر اشرف راه نیابد.

نواب سکندرشان حرکت ناپسند ایشان را ظاهر نساخته بعد از دوسه روز علما و فضلا و اهالی و ارکان دولت را در دولتخانه طلب فرموده از اندرون^{۸۳} بیرون آمده همگی به شرف پای بوس مشرف شدند. روز دیگر حسب الخواشش امرا فرزندان ارجمند حمزه میرزا را همراه خود بیرون آورده در پهلوی خود جای داد و میرزا سلمان را از خانه خلیل خان طلب نموده به خدمت خود قیام نموده و شورش امرا وا گذاشت و هر یک متوجه کار خود شدند.

نواب سکندرشان اراده حرکت به جانب آذربایجان و تبریز فرمودند. نواب علیه فاطمه سلطان بیگم صبیئه نواب خاقان جنت مکان را به عقد امیر خان درآوردند که در خلال حال خبر آمدن غازی گرای خان وصفی گرای برادر عادلگرای خان تاتار به طلب خون برادر خود به اغوای خواندگار روم با لشکر بیشمار به جانب شیروان به سمع عز و جاه رسیده، نواب سکندرشان، میرزا سلمان وزیر را با جمعی از امرای عظام و عساکر منصوره به جانب شیروان فرستادند. در کنار آب تلاقی فرقتین روی داده، صف قتال بیاراستند. بالاخره جماعت قزلباش تاب مقاومت نیاورده لشکر مخالف زیادتی نمودند و جمعی از قورچیان و عساکر نصرت شعار به قتل رسیده خرابی بسیار در ولایت شیروان را یافت و غازی گرای وصفی گرای و برادران به کومک عثمان پاشا در داغستان و دربند ماندند.

و در این سال قحط و غلا در ممالک آذربایجان پدید آمده، عساکر فیروزی مآثر به تنگی می گذرانیدند و در سنه نهصد و هشتاد و هشت - علی قلی خان به دارالسلطنه هرات رفته، از آنجا به جانب اسفزار^{۸۴} رفت و مرادبیک حاکم از آنجا [از خیر ورود او]^{۸۵} به جانب هرات گریخت. علی قلی خان حکومت آن ولایت را به طایفه شاملو وا گذاشته، خود به هرات معاودت نموده و مرتضی قلی خان پرناک ترکمان حاکم مشهد مقدس معلی و بیگلربیگی نصف خراسان به جانب سبزوار بر سر قباد خان حسب فرمان نواب سکندرشان رفته تاب مقاومت نیاورده، قباد خان الکاء سبزوار را تصرف نموده به معتمدان خود وا گذاشت و این خبر به علی قلی خان رسیده شاهزاده نامدار از هرات حرکت نموده مرشد قلیخان و محمود خان صوفی اُغلی و ولی خان چرخچی باشی به جانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمدند، ولی خلیفه را چرخچی لشکر گردانیده از پیش فرستادند و مرتضی قلی خان حاکم مشهد مقدس معلی و بوداق خان چگنی حاکم خیوشان و درویش محمد خان حاکم نیشابور و سلمان خلیفه ترکمان حاکم تون و

۸۳- اصل: اندران

۸۴- اصل: اسفراز

۸۵- اصل: از آنجا خبر ورود او

شاهقلی افشار حاکم جام با عساکر نصرت شعار صف قتال آراسته جنگ در پیوست و جماعت شاملو و استاجلو بر سپاه ترکمان غالب آمده تعاقب کردند. مرتضی قلی خان و میر عبدالکریم متولی آستانه مقدسه تاب مقاومت نیاورده داخل قلعه شدند و به قلعه داری مشغول شدند. تا مدت چهارده ماه ایام محاصره قلعه داری طول کشیده، بالاخره علی قلی خان صلاح در بازگشت دیده، از آنجا به ولایت نیشابور در حرکت آمد و درویش محمد خان حاکم آنجا با جمعی به قلعه داری قیام نمود.

آخرالامر تاب مقاومت نیاورده قلعه را به منسوبان علی خان سپرده خود با معدودی از ملازمان به جانب آستانه مقدسه رفت و علی قلی خان در موکب شاهزاده نامدار متوجه هرات گردید و حقیقت خالات را به پایه سریر اعلی در دارالسلطنه تبریز به عرض رسانید و امیر خان تبرکمان و مسیب خان تکلوه عرض کردند که علی قلیخان و مرشد قلی خان مخالفت امر نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان می نمایند و ما اعتماد به والده علی قلیخان که در حرم محترم می باشند نداریم، زیرا که والده علی قلی خان قابله نواب جهان بانی بود و زوجه سلطان حسین خان بدین جهت خود را معزز دانسته در حرم محترم بسر می برد. و علی قلی خان بر همگی تفاخر می نماید.

مادام که طایفه شاملو و استاجلو در سلک ارکان دولت قاهره منتظم اند، سلب بدنامی حکایت خراسان را از خود نکنند و از این نفاق که در میان قزلباش پدید آورده اند رفع نمایند و با شما و شاهزاده نامدار یکدل و یک جهت نگردند عزت و اعتبار ایشان صلاح دولت نیست. و پیره محمد خان استاجلو و حسین قلی سلطان شاملو بنا بر این که مبدا میانه اویماقات در باب اختلال احوال قزلباش و تسلط رومیه و سلاطین اوزبکیه حادثه ای روی دهد، به عرض اقدس رسانیدند که آنچه در ماده امرای خراسان و شاهزاده نامدار به عرض رسیده، اصلی ندارد. بنا بر عناد و لجاج میانه اویماقات است. ایشان را چه یارای آنست که خلاف امر عالی بسر توانند برد و حکایت از جانبین به نزاع کشیده.

اسماعیل قلی بیگ ولد ابوطالب بیگ و امیرخان و طایفه تکلوفیما بین تحریک و فساد نمودند و سخنان دلنشین به عرض نواب سکندرشان و شاهزاده نامدار رسانیدند و همشیره حسین بیگ را از حرم بیرون آورده هلاک کردند و فیما بین به نزاع رسید و برادران اسماعیل قلی خان برادر محمد خان صوفی اعلی استاجلورا در دامن کوه سرخاب به قتل رسانیدند. نزاع میانه شاملو و استاجلو به هم رسیده، خلیفه انصار با جمعی از شاملو بر سر خانه حسین قلی خان رفته او را به قتل رسانیدند. و بعد از چند روز دیگر حسین بیگ وزیر را که فرار نموده بود به دست آورده به قتل رسانیدند و منصب وزارت دیوان اعلی به دستور به میرزا سلمان قرار گرفته، و حکومت دارالسلطنه قزوین به اسماعیل قلی

خان قرار یافت. و ایشک آقاسی گری به قورخمس خان و ایشک [آقاسی]^{۸۶} گری نواب جهان بانی به پیری بیگ شاملو و منصب استیفای ممالک به تغییر شاه غازی به خواجه محمد باقر مروی مفوض گشت.

و به اعتباری که فیما بین اسمعیل قلی خان و سلطان حسین خان حاکم قزوین بوده، اسماعیل قلی خان با جماعت خود متوجه قزوین شده خبر حرکت به سلطان حسین خان رسیده از آنجا فرار نموده به دارالارشاد اردبیل رفت و بعد از چند روزی شیخ شاه بیگ متولی به لطایف الحیل او را بیرون آورده به دست معاندین داده به قتل رسانیدند. و میرزا سلمان وزیر و قورچی باشی و شاهرخ خان مُهردار میانه امیر خان و پیره محمد خان منازعه ای که به اعتبار به افساد مفسدان روی داده بود مجدداً اصلاح کردند. و بعد از چندی عروسی امیر خان که قبل از این فاطمه سلطان خانم صبیّه شاه جنت مکان را به عقد او درآورده بودند واقع شده، شهر بانو بیگم را به عقد خاله زاده او همایون میرزا ولد شاه قلی میرزا درآوردند.

و نواب سکندر شأن به اعتبار گرمی هوا به قشلاق حرک فرمودند و خبر رسید که عثمان پاشا را خواندگار روم دیگر باره به تسخیر ممالک شیروان فرستاده و ایلچی به پایه سریر اعلی و کتابتی به میرزا سلمان وزیر نوشته که در هر ولایت که خطبه عثمانی خوانده شده و عساکر روم وارد شده اند، از آن دست برداشتن خلاف قانون عثمانی است. و چون ولایت شیروان و شگی و بعضی محال آذربایجان و گرجستان به حیطة تسخیر منسوبان آل عثمانی در آمده اگر من بعد از جانب قزلباش تعرضی به آن محل نرود آن ولایت را به تصرف گماشتگان پادشاه اسلام گذارند و ترک مناقشه نمایند و از افعال سابقه در مقام اعتذار بوده، نامه دوستانه به حضرت خواندگار نوشته ارسال دارند که این خیرخواه وسیله محبت شده، حضرت خواندگار را به مصالحه راغب می سازم، و الا عساکر روم دست از تسخیر ممالک ایران باز نخواهند داشت.

امرای عظام خصوصاً شاهرخ خان مُهردار در جواب کتابت نوشت که اگر به طریق سابق مصالحه می نمایند قبول داریم و الا نیم ذرع زمین خود به رضا و نمی گذاریم و تا جان در بدن قزلباش هست در تلاشیم. و از آمدن تو و مثل تو باک نداریم. و آن صاحب سعادت حال خود را به حال لّه پاشا قیاس نکند، زیرا که در آنوقت پادشاه مادر عراق بود و امراء در آذربایجان با یکدیگر نکالی داشتند، چنان روی داد. حالا جمیع لشکر قزلباش و آذربایجان در موکب شاهی حاضر و مستعد رزم و پیکارند. و آنکه نوشته اند که الکاء شیروان به تصرف آل عثمان درآمده غلط است

شیروان به دستور در تصرف امراء قزلباش است و سوای قلعه در بند که چهار دیواری بیش نیست، محلی در تصرف رومیه در نیامده و اگر در آن وقت نفاقی^{۸۷} در میان قزلباش نمی بود، مخالفان را قدرت دست درازی ممالک محروسه نبود.

چون نوشته به عثمان پاشا رسید، احتیاط کرده بار دیگر در جواب ملازم نوشته اعلام نمود که به پایه سریر اعلی حضرت خواندگار عرض کردیم که ممالک شیروان را تسخیر نموده ایم اگر چنین صلاح دولت دانند دیگر تعرضی به جانب قزلباش نرود و من بعد متعهد صلح می شوم. باز ایشان در جواب نوشتند صلح اول درست و قایم است و اینها به کاری نمی آید و ما را به نزاع و قتال واهمه نیست. و در آن سال در تدارک احوال سپاه و قتال پرداختند. و در مقام خود قشلاق فرمودند.

و بعد از آن موکب همایون شاهی از ییلاق نخجوان متوجه قراباغ شد که در خلال حال خیر شورش خراسان و آمدن غاز یگر ای خان و صفی گرای خان تاتار رسید. نواب سکندر شأن محمد خان ترکمان و اسماعیل قلی خان شاملورا با جمعی از جنود قزلباش به دفع جماعت تاتار فرستاد که خبر حرکت سپاه قزلباش به ایشان رسیده غاز یگر ای خان و صفی گرای خان به ایلغار خود را به کنار آب رسانیده، بی خبر از آب گذشته بر سر قزلباش ریختند و علی قلی خان چاوشلو و جمعی به قتل رسیدند و اموال ایشان به دست مخالفین افتاده، و قلیلی جان به سلامت بدر بردند.

و این خبر به اردوی همایون رسیده، خاطر مبارک مشوش گردید و میرزا سلمان وزیر و امیر خان و قورچی باشی و شاهرخ خان و پیره محمد خان استاجلو و سایر امرا و قورچیان و عساکر نصرت نشان متوجه دفع خوانین تاتار شدند و خبر ورود قزلباش به جماعت تاتار رومیه رسید در مقام محاربه درآمدند. جماعت مخالفین پیاپی به کومک ایشان می رسیدند و عساکر منصور در این صورت تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند. و جماعت رومیه به قلعه در بند و تاتاریان به داغستان شتافتند و متوجه قلعه بادکوبه شدند و قلعه را محاصره کردند. بعد از چند روزی به اعتبار قحط و غلا و برف و بارش بسیار ترک قلعه داری نموده به جانب قراباغ آمدند و این معنی باعث استقامت رومیه شد و در ممالک شیروان دست یافتند و اهالی شیروان اطاعت ایشان کردند و میرزا سلمان و سایر امرا به خدمت اشرف رسیده عرض حال خود نمودند.

بعد از چندی نواب سکندر شأن و جهان بانی صلاح در این دیدند که پیکر بیک را بیگلر بیگی نمایند و به اتفاق امام قلی خان به محافظت قلعه داری الکاء شیروان و توابع مأمور دارند و جمعی از عساکر منصوره را به معاونت سیمایون خان والی تفلیس فرستادند و مراد بیک توپچی باشی را با عملۀ توپخانه به ریختن توپ مقرر کردند. که

در این حین خبر آمدن عثمان پاشا از جانب خواندگار به جهت استحکام صلح رسید که آنچه صلاح دولت طرفین بوده باشد به عمل آورده، به شرف پای بوس اشرف رسیده چنین قرار یافت که هر ساله موازی چند خروار ابریشم به جهت مصارف^{۸۸} حرمین الشریفین فرستاده شود. و آنچه تا غایت به تصرف رومیه در آمده باشد دیگر قزلباش را در آن حرفی نباشد.

نواب سکندر شان و جهان بانی، ابراهیم خان و حیدر سلطان ترکمان حاکم دارالمؤمنین قم را با تحف و هدایای لایقه به رسالت نزد خواندگار فرستادند. خواندگار چون از مضامین نوشتجات مطلع گردید به اعتبار سخنان معاندین قبول مصالحه ننموده ابراهیم خان را مرخص ننمودند.

نواب سکندر شان و جهان بانی از این واقعه دلتنگ شده، در تدارک کار خود مشغول شدند که خبر آمدن فرهاد پاشا به ولایت ایروان و مناقشه فیما بین جمشید خان و خان احمد خان والی گیلان بیه پیش بنا بر عداوت قدیم - که فیما بین این دو سلسله بود - رسیده قزلبادر سپه سالار را با میرزا کامران و عساکر نصرت شعار بر سر خان احمد خان فرستادند و چراغ سلطان را به کومک ایشان مأمور فرمودند. فیما بین کار به قتل انجامیده، چراغ سلطان مقتول شده، میرزا کامران و قزلبادر با جمعی از قورچیان عظام بر سر جمشید خان رفته او را دستگیر کردند. و محمد امین میرزا و ابراهیم میرزا صبیبه زاده های نواب خاقان جنت مکان که پسران او بودند محافظت نمودند.

نواب سکندر شان حکومت بیه پیش را به میرزا کامران مقرر فرمودند و بعد از دو ماه جمشید خان را به قتل رسانیده، سر او را به پایه سریر اعلی فرستاد که چون به خلاف فرمان سلوک می نمود دفع شر او نمودم. اگر شفقت شاهی شامل حال این دولتخواه بوده، حکومت بیه پس به این غلام عنایت فرمایند، هر سال فلان مبلغ به رسم پیش کش به پایه سریر اعلی فرستد.

این معنی به خاطر امرا ناگوار آمده به عرض اقدس رسانیدند که شاهقلی سلطان استاجلورا به کوچصفهان^{۸۹} فرستند و سلمان خان و حسین قلی خان ولد نظر سلطان لکه و مصطفی سلطان و مهدیقلی سلطان چاوشلو ولد یعقوب بیک و احمد سلطان و تنگری وردی خلیفه کنگرلو و ابوالقاسم چاوشلو و اصلا ن سلطان ذوالقدر را طلب فرموده اسباب جمشید خان - که میرزا کامران به درگاه جهان پناه فرستاده بوده - به مدد خرج ایشان انعام فرمودند و احکام مطاعه به اسم بایندر خان طالش و امیر حمزه خان و سیاوش خان حاکم گسکز صادر گردید، که بر سر میرزا کامران رفته او را دستگیر نموده به درگاه

۸۸- اصل: معارف

۸۹- (= کوچصفهان)

جهان پناه فرستند.

و میرزا کامران از این واقعه باخبر شده به کوهدم گریخت و از آنجا نزد سلمان خان رفته به او پیوست و به اتفاق او داخل بلده رشت گردیده، جمع کثیری از مردم گیلان را به قتل رسانیدند. و به جهت صلاح وقت و مناقشه جماعت گرجیه، مسیب خان شرف الدین اُغلی تکلو را نزد سیمایون خان به گرجستان فرستاده، صبیۀ او را به جهت نواب جهان بانی خواستگار نمودند. که در خلال حال دیگر باره خیر آمدن غاز یگرای خان و صفی گرای^{۹۰} خان تاتار به شیروان به خدمت نواب سکندرشان رسید. امام قلی خان بیگلربیگی قراباغ را به کومک پیکر خان به شیروان فرستادند و عثمان پاشا نیز جمعی را از دربند همراه جماعت تاتار نموده به جوالی شماخی رسیدند و با پیکر خان و امراء قاجار و قرمانلو و غیر هم جنگ در پیوست.

غاز یگریخان دلیرانه در برابر قزلباش آمده، به دستیاری ملک باری فتح روی داد. صفی گریخان گریزان و پشیمان روی فرار پیش گرفت و بعد از چندی پیکر خان به جوار رحمت ایزدی پیوست و خلیفه انصار را به حکومت شیروان سرافراز فرمودند و عثمان پاشا از دربند به شماخی آمده قلعه را تصرف نمود و بعد از چندی به جهت صلاح دولت روز افزون، میرزا سلمان را با بعضی از امرای عظام با بیست هزار کس به گرجستان نزد سیمایون خان و الکسندر خان^{۹۱} فرستادند به جهت عهد و پیمان و شرایط خدمتگزاری دودمان خلافت نشان. و بعد از رسیدن ایشان، فیما بین تعهد و پیمان موافق دستور مسیحی^{۹۲} قسم یاد کردند که بعدالیوم در دوستی و یک جهتی این دودمان ولایت نشان راسخ قدم بوده باشند و در دفع لشکر رومیه خود را معاف ندارند و الکسندر خان، کستندیل میرزا و سیمایون خان و لواری صاب میرزا پسران خود را — که هر یک به سن ده دوازده سال بودند — به درگاه جهان پناه فرستادند و مبلغ سه هزار تومان به جهت نواب سکندرشان و یک هزار تومان به جهت نواب جهان بانی و یک هزار تومان به جهت میرزا سلمان و سایر امرا به رسم پیش کش فرستاده و به خلایع فاخره و نوازشات شاهان سرافراز شدند.

و در آن حین خبر رسید که در جانب کوه گیلویه قلندر پسری به هم رسیده، که شباهت تمامی به اسمعیل میرزا دارد و دندان پیش خود را کنده که من اسمعیل میرزایم و می گوید که در آن روزی — که نمک به حرامی چند از جماعت قزلباش در پی قتل من بودند و قصد من کردند — من چاره بجوی کار خود شده پنجره ای که در آن خانه بود در

۹۰- اصل: صفی کریخان

۹۱- (= اسکندر)

۹۲- اصل: مسیحی

هم شکسته خود را بیرون انداختم و به صورت قلندری در بیابان می گشتم و کس را از حال من اطلاعی نبود و غلامی که شباهت تمام به من داشت او را جماعت قزلباش به قتل رسانیدند. تا این زمان که اعادی من به جزای خود رسیدند ظاهر شدم. و جمعی از الوار و کرد قریب بیست هزار کس بر سر او جمعیت کرده، بر سر خلیل خان به دهدشت رفته، از آنجا بر سر رستم بیک به شیراز داخل شده ایشان را به قتل رسانیده، الکاء را به تصرف خود درآورده، احکام و ارقام به حکام ولایت فارس نوشته به متابعت خود خواند و حکام سرحد بنابر مصلحت وقت پیشکش و هدایا فرستادند و قبول اطاعت نمودند و در جز و در تدبیر کار او بودند.

خلیل خان افشار— حاکم کوه گیلویه که در رکاب اشرف بود— رخصت حاصل کرده با جنود قزلباش متوجه آن دیار شده، جماعت الوار متابعان قلندر پسر، سر راه بر خلیل خان گرفته جنگ در پیوست.

قلندر پسر دلیرانه کس نزد سید شجاع الدین مشعشی والی دزفول فرستاده طلب کومک نمود و سید شجاع الدین تمکین امرای او نکرده به جوابهای شافی روانه نمود و فیما بین الوار و قزلباش مقاتله روی داده، سپاه قزلباش تاب مقاومت نیاورده، خلیل خان با بعضی از سپاه خود به قتل رسیدند. بقیة السیف به هزیمت رفتند و قلندر پسر با جماعت خود داخل کوه گیلویه شدند و در تدارک حال خود کوشیدند و روز بروز بر اقتدار او می افزود. و علی سلطان برادر محمود خان حاکم شوشتر از این واقعه ناگوار دلتنگ شده، با جماعت افشار بر سر قلندر پسر آمده به جنگ و جدال مشغول گردید. بعد از گیر و دار از طرفین، سپاه قلندر پسر غالب آمده، به قتل رسیدند.

از این اخبار ناپسند نواب سکندرشان در تدارک آن بودند که اسکندر بیک برادرزاده خلیل خان به عرض رسانید که هرگاه حکومت کوه گیلویه را به من عنایت فرمایند، تعهد دفع او می نمایم. در روز به حکومت الکاء مذکور و حلاع فاجره سرافراز شده، با گروهی از عساکر منصوره روانه مقصد گردید. و چون سرداری و حکومت اسکندر خان به مسامع گروه الوار رسید، دست از اطاعت قلندر پسر کشیده به خدمت اسکندر خان شتافتند، و عذر تقصیر خود خواستند. اسکندر خان با عساکر نصرت شعار داخل کوه گیلویه شده، بعد از چند روزی روانه دهدشت گردید و قلندر پسر را دستگیر کرده، سر او را به پایه سریر اعلی— در حینی که نواب سکندرشان در ولایت خراسان در تربت حیدری اقامت داشتند فرستاد. و بعد از اندک زمانی شاهقلی خان ولد خلیل خان و حسین بیک ولد عبداللطیف بیک به اعتبار ناخوشی و کدورتی که در میانه ایشان و اسکندر خان بوده، بی خبر بر سر او ریخته به قتلش رسانیدند، و ممالک او را تصرف کرده فیما بین قسمت نمودند، تا در زمان سلطنت نواب خاقان گیتی ستان به قتل

رسیدند و حکومت الکاء مذکوره به حسن بیک قرار گرفت.

بعد از وقایع مذکوره، بعد از چند گاهی قلندر پسر دیگر در ولایت ترشیز به هم رسید و دیگری در الکاء چمچمال^{۹۳} همدان پیدا شده، قریب ده هزار کس از اکراد بر سر او جمعیت کرده کس نزد حسین بیک تکلو فرستاد و او بنا بر رعایت وقت قبول اطاعت کرده، خیمه و اسباب ملوکانه به جهت او فرستاده با خود رام نمود و [او را] به خانه خود به ضیافت طلب کرده، در خدمتکاری و بندگی می کوشید تا به حیل و فریب^{۹۴} بی مناقشه و قتال گرفته، در دارالسلطنه قزوین بعد از سفر خراسان به رکاب اقدس فرستاد.

نواب سکندرشان آن بی سعادت بد روزگار را در میدان اسب بسوختند و بعد از چندی حسین خان حاکم فراه را به گرفتن قلندر پسر دیگر مأمور فرموده، کار به قتل انجامید و حسین خان به قتل رسید. الکاء او را تصرف کرده به امور مملکتی و تدبیر او پرداخت. علی خان برادر حسین خان که در خدمت نواب سکندرشان اعتبار تمام داشته، به امر حکومت فراه سرافراز شده، بر سر او رفته دستگیر کرده به قتل رسانید.

بعد از وقایع مذکوره، مرتضی قلی خان پرناک — حاکم مشهد مقدس معلی — زیادتی و بی اعتدالی علی قلی خان شاملو لکه بیگلر بیگی هرات را با مُرشد قلبی خان استاجلو و اتباع و آمدن بر سر الکاء مشهد مقدس معلی و نیشابور به درگاه جهان پناه عرض نمود. حکومت و انتظام مهام ولایت خراسان به عهده محمد خان ترکمان مقرر فرمودند. که به اتفاق اسمعیل قلیخان شاملو و قورخمس خان شاملو و قورچیان عظام به دفع ایشان مشغول شوند.

چون خبر آمدن ایشان به علی قلی خان و مرشد قلیخان رسید، نواب شاهزاده نامدار عباس میرزا را برداشته با گروه عساکر خراسان در حوالی مشهد مقدس معلی به سپاه امرا رسیدند. و علی قلی خان عساکر منصوره را به خلّاع فاخره و انعامات و نوازشات مستمال ساخته، طلا آلات و نقره آلات سرکار آستانه مقدسه را به رسم مساعده تصرف نموده، به عوض مواجب و انعام عساکر تقسیم نمود و محمد خان و اسماعیل قلیخان کس نزد علی قلی خان فرستاده طلب صلح نمودند، هیچ یک راضی نشده امرای عباس میرزا در مقام جدال درآمد شروع در محاربه نمودند.

در ویش محمدخان به استحکام قلعه داری درآمد، اسباب قلعه داری تدارک نموده، علی فلیخان با جماعت قورچیان^{۹۵} عباس میرزابه محاصره قلعه پرداختند به تصرف درآوردند و اسمعیل قلی خان و بوداق خان فرار نمودند. تمامی امرای خراسان مطیع و منقاد شده، سراطاعت

۹۲- اصل: جمجال

۹۴- اصل: قرب

۹۵- اصل: تورچیان

و انقیاد پیش آوردند. علی قلی خان با امرای عباسی صلاح دولت دودمان صفوی را در جلوس نواب گیتی ستان در مشهد مقدس معلی دیده، در نیلان نیل^{۹۶} سنه نهصد و هشتاد [وهشت]^{۹۷} - بر تخت سلطنت قرار گرفت و نقاره بشارت و شادمانی به نوازش در آوردند و سکه و خطبه به نام نامی آرایش دادند و همگی امرا و اعیان خراسان به شرف پای بوس مشرف شدند و میر محمد یوسف نیشابوری ولد میرشاه حسین معیر الممالک به مرتبه امارت رسیده، هر یک از امرای عباسی را به مناصب لایقه سرافراز فرموده به نظم و نسق ولایت خراسان پرداختند.

و خبر جلوس نواب گیتی ستان را قاضی خان صدر به نواب سکندرشان رسانید و با شاهزاده نامدار حمزه میرزا صلاح در دفع علی قلیخان دیدند - که اولاً با خواندگار روم صلح کرده خاطر خود را از طرف او جمع نموده - به دفع او قیام نمایند و همگی امرا را رأی بدان قرار گرفت. ابراهیم خان را به نزد سنان پاشا فرستادند و اظهار صلح نمودند و در دارالسلطنه قزوین در آن زمستان بسر برده در اول یونت نیل احکام و ارقام به اطراف و جوانب به احضار امرا و عساکر منصوره فرستادند و نواب جهان بانی^{۹۸} صبیبه میرزا سلمان وزیر را به حباله ازدواج در آوردند. و سلمان خان ولد شاه قلیخان میرزا پسرزاده عبدالله خان را به منصب دیوان بیگی گری سر بلند ساختند و نواب علیه - شهر بانو بیگم صبیبه نواب خاقان جنت مکان را که قبل از این به حباله او در آمده بود، به منزل او فرستادند و عروسی واقع شد و در تدارک سفر خراسان مشغول شدند. و شاهقلی سلطان و سایر امرای استاجلو که در اردوی معلی حاضر بودند به خراسان مأمور فرمودند و شاه وردی بیگ عم مرشد قلیخان را به جهت اصلاح فیما بین از پیش روانه کردند که شاید به صلح انجامیده دست از قتال و جدال باز دارند. و علی قلی خان ذوالقدر حاکم فارس را معزول کرده منصب او را به علاوه امیرالامرائی فارس به مسیب بیگ یوزباشی ذوالقدر شفقت فرمودند و قور خمس خان شاملو را به دارالسلطنه قزوین گذاشته به جانب خراسان حرکت فرمودند.

[چون] خبر حرکت نواب سکندرشان به علی قلی خان رسیده، با عساکر نصرت آیین از مشهد مقدس معلی حرکت کرده، با جمعیت تمام به سبزوار رسیدند. و نواب سکندرشان داخل دامغان شده کثرت و ازدحام لشکر قزلباش به علی قلی خان و امرای عباسی رسیده هر یک به امور قلعه داری مشغول شدند.

۹۶- اصل: بیلاق نیل

۹۷- اصل: نهصد و هشتاد

۹۸- منظور حمزه میرزا فرزند شاه محمد است.

مرشد قلی خان در قلعه تربت متحصّن گردیده، عساکر نواب گیتی ستان بی خبر خود را به سپاه قزلباش رسانیده، طهماسب قلی بیک ولد قور خمس خان شاملو ایشک آقاسی باشی نواب جهانبانی و خلیفه تکلو به قتل رسیدند، تا مدت ششماه از جانبین محاربه و مقاتله روی داده، در نوروز قوی ٹیل، تمامی ریش سفیدان از این واقعه ناپسند در تفکر شده، در تدبیر کار و مآل حال کوشیدند و صلاح دولت طرفین را به صلح دیدند. نواب سکندرشان میرسید بیک کمونه و میرابوالولی^{۹۹} انجو قاضی معسکر را به اتفاق چند نفر از ریش سفیدان نزد مرشد قلی خان فرستاده اظهار صلح نمودند. میرسید بیک و میرابوالولی بعد از مکالمات و دولت خواهی طرفین عهد و پیمان نموده مصالحه روی داده، مرشد قلی خان و امرای عباسی از پای قلعه تربت حیدری کوچ کرده به جانب دارالسلطنه هرات رفتند و تدارک احوال دیده با هفت هزار کس در حرکت آمدند. و هر روزه جمعی به ایشان ملحق می شدند. نواب سکندرشان و جهان بانی صلاح در این دیدند که بی خبر به ایلغار بر سر نواب گیتی ستان ریخته او را دستگیر نمایند. میرزا سلمان و اسماعیل قلی خان تکلو تصدیق قول نموده روانه مقصود شدند.

خبر به علی قلی خان رسیده با سپاه عباسی سر راه برایشان گرفتند. چون هر دو سپاه در برابر یکدیگر رسیدند، طایفه شاملو استقلال سپاه نواب سکندرشان را ملاحظه نموده، فرار بر قرار اختیار نموده روانه شدند و عساکر همایون تعاقب کرده، ابوالفتح خان شاملو ولد آغاز خان و قباد خان قاجار و حاجی سلطان جغتای و میرزا محمد کرمانی وزیر سلطان حسین خان و جمع دیگر به قتل رسیدند و ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان و خوش خیر خان و خواجه علی خان کلانتر با جمعی دیگر گرفتار شدند و نواب گیتی ستان با چند نفر به ایلغار تا روز دیگر صبح، خود را به دارالسلطنه هرات رسانیدند. علی قلیخان نیز با جمعی از سپاه بیراهه خود را رسانیده در قلعه داری مشغول شدند. روز دیگر مرتضی قلی خان پرناک و اسمعیل قلی خان شاملو با جمعی کثیر از امرای نواب سکندرشان داخل دارالسلطنه مذکوره شده، دروب قلعه و شهر را مسدود دیدند.

خبر به نواب سکندرشان داده به ایلغار خود را به سپاه رسانیده در مدرسه میرزا نزول اجلال فرمودند و میرزا سلمان به اعتبار مصاهرت نواب جهانبانی و سایر جهات هر روزه^{۱۰۰} به امراطن و اسناد اعمال ناشایست می داد که همگی امرا از دست جور و تعدی او به جان آمده بودند و در تدبیر قتل او می کوشیدند. تا روزی در گازرگاه طرح جشنی داشتند، یوسف خان ولد قورچی باشی و خلیل خان برادرزاده شاهرخ خان با جمعی دیگر به اراده قتل میرزا سلمان روانه مقصود شدند. شخصی که از این واقعه

۹۹- اصل : ابوالی

۱۰۰- اصل : هر روزه

باخبر بود، در وقتی که میرزا سلمان بر درباغ رسیده بود از واقعه مذکوره او را خبر داد. میرزا سلمان عنان اسب پازگردانیده خود را به دولتخانه انداخت و به عرض اقدس رسانید. نواب سکندرشان امرا را طلب کرده جهت واقعه معلوم فرمودند. جواب دادند که به اعتبار زیادتی اعتبار و اقتدار میرزا سلمان، در میان قزلباش شورش پیداشده. تا میرزا سلمان دخیل است دست بر نخواهیم داشت و همگی بر درخانه علی قلی بیک قورچی باشی جمع شدند و میرزا سلمان را بنا بر رعایت نواب سکندرشان گرفته محبوس کردند و اموال او را ضبط نموده روز دیگر به قتل رسانیدند و نعش او را نواب جهانبانی به روضه مقدسه مشهد مقدس معلی فرستادند.

و میرزا سلمان از اعیان اولاد جابر انصاری^{۱۰۱} علیه الرحمه است و در کمال فضل و دانش و در علم سیاق مهارت و از همه علوم باخبر بوده و شعر را نیکو گفتی و این ابیات از اوست:

عنان حُسن به چشمان فتنه بارمده
بدست مردم پر فتنه اختیار مده
ز زلف پرده به رخسار لاله گون مفکن
کلید گنج سعادت بدست مار مده

بازم زیار وعده دیدار میرسد
دل در طمبیدن است مگر یار میرسد
سلمان اگر رسید بلایی از آن منال
کز^{۱۰۲} عاشقی بلا بتویسار میرسد
و بعد از واقعه مذکوره، حسب الخواش امرا نواب جهان بانی صبیئه او را مطلقه ساختند. در آن حال خیر آمدن فرهاد پاشا از جانب خواندگار روم رسید و به محاصره شیروان پرداختند. و نواب سکندرشان با امرا صلاح در صلح با علی قلی خان دیده، شاهرخ خان را به پای قلعه نزد او فرستادند و علی قلی خان به اعتبار جهات چند راضی شده، عریضه ای به جانب نواب گیتی ستان^{۱۰۳} نوشتند که خمیرمایه تمام فساد میرزا سلمان بوده، حالا او در میان نیست و ما همان بنده و فرمان بردار نواب سکندر شائیم. و به دستور سگه و خطبه به نام نواب سکندرشان نگارش دادند. و سلطنت کلّ خراسان را به نواب گیتی ستان^۱ واگذاشتند و روانه عراق شدند.

در عرض راه عریضه ابراهیم خان به خدمت نواب سکندر شان رسید که خواندگار در باب صلح صلاح چنان دیده که در هر ولایت— که خطبه آل عثمانی خوانده شده باشد— به ایشان واگذاشته شود. امرای عظام راضی نگردیده که به همان دستور که سابق بر این روی داده تغییر در آن شود و تا جان در بدن هست خواهیم کوشید

۱۰۱- اصل: جابر انصار

۱۰۲- اصل: ماهرث

۱۰- اصل: گر

۱۰۳- اصل: مراد عباس میرزا یا شاه عباس است

و جواب کتابت ابراهیم خان را به مضمون مرقوم نوشته ارسال داشتند و چون خبر نوشته مذکور به خواندگار رسید در غضب شده، ابراهیم خان را محبوس نموده و فرهاد پاشا را با لشکر گران از راه قارص به عزم یورش قلعه چخورسعد^{۱۰۴} روانه نمود.

چون خبر آمدن فرهاد پاشا به خدمت نواب سکندرشان رسید امیرخان و امام قلی خان و سایر امرای آن سرحد را به کومک محمدی خان بیگلر بیگی چخورسعد روانه فرمودند و در حوالی قلعه تلاقی فرقتین روی داده، عساکر قزلباش تاب مقاومت نیاورده روی فرارپیش گرفتند و ولایت ایروان و شیروان^{۱۰۵}، بالتمام در تصرف فرهاد پاشا درآمده، به نظم و نسق آنجا پرداختند.

و در آن حین فاطمه سلطان بیگم صبیۀ نواب جنت مکان— که در حبالۀ امیرخان ترکمان بود— به رحمت ایزدی پیوسته^{۱۰۶} نمش او را از دارالسلطنۀ تبریز به دارالارشاد اردبیل نقل فرمودند و در مشهد مقدس معلی نواب شهر بانو بیگم صبیۀ نواب جنت مکان— که زوجه سلیمان خان بود— فوت شده.

نواب سکندرشان در تدارک یورش آذربایجان مشغول شده تا در اوائل پیچی ثیل نهصد و نود— متوجه آذربایجان گردیدند و نواب جهانبانی به دارالارشاد اردبیل نزول فرموده به زیارت آباء عظام مشغول شدند. در خلال حال جماعت ترکمان با یکدیگر شورش نموده، قتل و غارت کردند.

نواب سکندرشان بنا بر جهات چند و حکایت مفسدان، امیرخان بیگلر بیگی تبریز را معزول فرمودند. امیرخان خود را به قلعه رسانیده تا سه روز به قلعه داری مشغول بود. نواب سکندرشان تمامی امراء عساکر نصرت شعار را مقرر کردند که مسلح به در دولت خانه حاضر گردند و شاهرخ خان قورچی باشی به حوالی قلعه رفته محاصره نماید. چون خبر وقایع مذکوره به امیرخان رسید، از قلعه بیرون آمده، شمشیر در گردن انداخته خود را به خدمت نواب سکندرشان رسانیده عذر تقصیرات خواسته به توجهات شاهی سربلند گردیده، چند روزی به لطایف الحیل او را نگاه داشته به قلعه قهقهه^{۱۰۷} فرستادند. و اموال او را به سرکار خاصۀ شریفه ضبط کردند و حکومت دارالسلطنۀ تبریز را به علی قلی بیگ شفقت فرمودند.

و بعد از چند روزی به اعتبار حرکت مفسدان فیما بین جماعت شاملو [و] استاجلو مناقشه روی داده مرشد قلی خان خود را به دارالسلطنۀ هرات رسانیده، به شرف پای بوس

۱۰۴- اصل: چخورسعد

۱۰۵- اصل: ایروان را و شیروان

۱۰۶- اصل: نوشته اند این بانو در خانه امیرخان از غصه دق کرد. (خلاصۀ التواریخ)

۱۰۷- اصل: قهقهه

نواب گیتی ستان مشرف شده در محافظت خود میکوشید، تا روزی یک نفر از اعیان شاملو در حمام خود را به مرشد قلی خان رسانیده دلاکی [را که] شباهت تمام به او داشت به قتل رسانید و مرشد قلی خان خوفناک و هراسان خود را از حمام بیرون انداخته به خانه رسانید.

از این واقعه علی قلی خان باخبر شده به دلجوئی او پرداخت. تا بعد از چند روز مرشد قلی خان با ابراهیم خان برادر خود از هرات با قشون آراسته حرکت کرده به جانب مشهد مقدس معلى رفت. چون خبر حرکت مرشد قلی خان به علی قلی خان رسیده در تدبیر کار خود و او مشغول شد. سلطان علی خلیفه برادرزاده حاکم قاین که با مرشد قلی خان موافقت داشت به تحریک خواجه افضل وزیر علی قلی خان مغضوب شده، اموال او را ضبط کردند و احکام و ارقام به امرای خراسان صادر گردید که همگی با عساکر نصرت شعار در رکاب نواب گیتی ستان حاضر شوند و درقریه سوسفید^{۱۰۸} ترشیز هر دو لشکر فرود آمده، در برابر یکدیگر صف آرائی کردند و جماعت استاجلودلیرانه خود را به جماعت شاملوزدند. و از طرف دیگر بی خبر، جمعی خود را به لوای نواب گیتی ستان رسانیده، عساکر نصرت شعار از هم پاشیده موکب همایون را به طرف خود بردند. جماعت شاملو شکست خورده خواجه افضل وزیر با چهارصد نفر دستگیر شده اموال ایشان به تاراج رفت.

علی قلی خان حیران و سرگردان خود را به هرات رسانیده و مرشد قلی خان در رکاب نواب گیتی ستان داخل مشهد مقدس معلى شده به زیارت آستانه مقدسه فایض گردید و به شکرانه این فتح نمایان، گرفتاران را جمعی که شایسته خدمت بودند تعیین کردند و خود به منصب وکالت و للگی سرافراز گردید، که در این حین خبر آمدن عثمان پاشای سردار با لشکرگران به جانب آذربایجان به مسامع عز و جاه رسیده، ارقام و احکام مطاعه به احضار لشکر نصرت شعار شرف اصدار یافته. نواب جهانبانی خود به دولت و اقبال به اشکنبر^{۱۰۹} نزول اجلال نموده، تامدت یک ماه منتظر بودند که خبر آمدن عثمان پاشا به جانب تبریز رسید.

نواب جهانبانی برادر علی قلی خان را با لشکر آراسته به جهت محافظت کوچه بندهای محلات روانه فرمودند و جماعت تکلو و ترکمان را مقرر داشتند که در خدمت نواب سکندرشان بسربرند^{۱۱۰}. ایشان اطاعت ننموده فرار به قرار اختیار کردند. نواب سکندرشان با دوازده هزار کس از الکاء مرنند حرکت نمودند و حرکت نواب سکندرشان و نواب

۱۰۸- اصل: سوسفند

۱۰۹- اصل: اشکبیز

۱۱۰- بردند

جهانبانی و جمعیت عسا کر نصرت شعار به عثمان پاشا رسیده، جمعی از عسا کر رومیه را از پیش فرستاده خود با سپاه بی قیاس متوجه تبریز گردید و چون تلاقی فرقتین روی داده بازار حرب گرم گردید، از بسیاری گروه رومیه، قزلباش تاب مقاومت نیاورده بر سپاه قزلباش سپاه رومیه فایق آمده، داخل دارالسلطنه تبریز شدند و حسین قلی سلطان و پیر غیب^{۱۱۱} خان و سایر امرای قزلباش خود را به موکب همایون رسانیدند. و کامران بیک قاضی و مولانا محمد علی نقیب و مولانا عنایت شیخ الاسلام متوسل به عثمان پاشا شدند. و عثمان پاشا تمامی کوجه بندها را خراب کرده بنای قلعه عالی گذاشت و در عرض مدت چهل روز به اتمام رسانید و حکومت دارالسلطنه تبریز را به جعفر پاشا مفوض داشت و مردم تبریز در خفیه یک یک از مردم رومی را گرفته به قتل میرسانیدند.

از این حرکت عثمان پاشا در غضب شده، قتل عام فرمود و اموال و اسباب بسیار به دست جماعت رومیه افتاده و بعد از وقایع مذکوره نواب جهان بانی با عسا کر بی شمار در حرکت آمده، به چهار فرسخی شهر فرود آمدند و قورچی باشی را سردار فیروزی اثر کرده، از پیش فرستاد. سپاه نصرت شعار دلیرانه خود را به لشکر رومی زده، فتح و نصرت روی داد و کامران به خدمت نواب جهانبانی رسیده به نوازشات خسروانه سر بلند گردیدند و بعد از چند روزی نواب جهانبانی با دو هزار کس متوجه شده، در حرکت آمدند و عثمان پاشا و پاشای بیگلربیگی قراباغ و محمد پاشا بیگلربیگی دیار بکر را سردار کرده، روانه نموده، در کنار رودخانه فهوسفنج^{۱۱۲} تلاقی فرقتین روی داده نواب جهانبانی صلاح در توقف ندیده اسب جلادت در میدان شجاعت به جولان درآورده، عسا کر نصرت قرین خود را به فوج سپاه رومی رسانیده، جمع کثیر به قتل رسیدند که از طرف دست چپ قول شاهرخ خان با جماعت خود بی خبر بر سر مخالفان شتافته، جمعی دیگر را از طرف دست راست روانه نمودند و سپاه رومیه را در میان گرفته کارزار می نمودند. پاشایان و سیونجوق بیکیان^{۱۱۳} که در معرکه ثابت قدم بودند روی فرار پیش گرفته هر یک به طرفی گریختند و غازیان قزلباش تعاقب کرده، محمد پاشا و مراد پاشا و یوسف آقای چاشنی [گیر] باشی^{۱۱۴} گرفتار شدند. و جمع کثیر به قتل رسیدند و نواب جهانبانی جماعت گرفتاران را در قلعه قهقهه^{۱۱۵} محبوس گردانیدند که در خلال حال خبر بیماری عثمان —

۱۱۱ - اصل: پسر غیب خان

۱۱۲ - اصل: جهوسفنج

۱۱۳ - اصل: (=سنجق بیگیان)

۱۱۴ - اصل: اصل: چاشنی باشی

۱۱۵ - اصل: قهقهه

پاشا به مسامع عزّ و جاه رسیده، بعد از چند روزی خبر فوت او رسید که به مرض حُتّاق در گذشت و سپاه رومیه کوچ کرده روانه شدند.

غازیان قزلباش از پی ایشان روانه شده به تاخت و تاراج مشغول شدند، تا به حوالی قصبه طسوج رسیدند. جماعت رومیه معاودت کرده جنگ عظیم روی داد. و اسماعیل قلی خان شاملو و شاه حسین بیک ولد زینل بیک شربت دارو حسن بیک ولد، دیو سلطان ذوالقدر به قتل رسیدند.

نواب جهانبانی چهارده روز با زره و خود و اسلحه پوشیده بسر بردند و بعد از آن حرکت فرموده به حوالی شب^{۱۱۶} آغازان رسیدند و حقیقت حالات را به خدمت والد بزرگوار عرض کردند. نواب سکندرشان کوچ فرموده به شهر داخل شدند و به منازل امیر اسدالله شوشتری صدر نزول اجلال روی داده به تعمیر عمارات مشغول شدند.

و چون چند روز از این واقعه در گذشت، امرای ترکمان و تکلورا آتش حسد و نفاق از اقتدار علی قلی خان زبانه کشیدن گرفته، در تاب شدند و در پی دفع او می بودند تا قرار به قتل او داده، عرایض به خدمت نواب سکندرشان نوشته استدعا می نمودند که اقتدار و دخل علی قلی خان در امور سلطنت صورت پذیر نیست. و تا او را به قتل نرسانیم دست نخواهیم داشت و محمد خان با طوایف ترکمان که در کاشان و قم و ساوه می بودند، و مسیب خان شرف الدین اُغلی تکلو از طهران و محمد یارسلطان برادرزاده او از ورامین، و ولی خان تکلو و علی سلطان ولد او، و برادران و اولاد و اتباع امیرخان از همدان و طوایف ترکمان و تکلو در هر جا که بودند جمع شده، با امین خان ذوالقدر امیرالامراء فارس و سپاه آراسته کوچ بر کوچ خود را به حوالی دارالسلطنه تبریز رسانیدند که در آن حسین میر شمس الدین محمد صدر به مرض سوء القینه فوت شده. و مشارالیه^{۱۱۷} از جمله سادات کرمان و در نهایت فضل و کمال و در علم ریاضی و هیات و رمل و نجوم ماهر بوده و در انشا و شعرید تمام داشت. و فهمی تخلص می کرده و از اشعار او است:

خواهیم از این جهان فانی رفتن
در گوش زمین ز بی وفائی سپهر
در زیر لحد به ناتوانی خفتن
حرفی به زبان بی زبانی گفتن

چون خبر امرای مذکوره به نواب سکندرشان رسید، احکام شفقت آمیز به هر یک شرف اصدار یافته مصحوب^{۱۱۸} حبیب بیک ذوالقدر یساول صحبت نواب جهانبانی ارسال

۱۱۶ - اصل: شب

۱۱۷ - اصل: مشارالیه

۱۱۸ - اصل: به مصحوب

داشتند. چون حبیب بیک نزد امرای مذکوره رسید، امت خان او را به قتل رسانید. نواب سکندرشأن مجدداً علی خان بیک ترکمان داروغه دفتر خانه که از اولاد فتحی بیک پروانه چی بود به رسالت نزد محمد خان فرستادند. محمد خان او را نگاه داشت. خلاصه کلام آنکه امرای مذکوره در قریه فهوسفنج در دوفرسخی دارالسلطنه تبریز فرود آمدند و جماعت تکلو و ترکمان که در اردوی همایون بودند نزد امرای مذکوره شتافتند و به ایشان ملحق گشتند.

نواب سکندرشأن و جهانبانی حیران کار خود شده، با اهل حرم به قلعه نقل حرکت فرمودند. امرای مذکور عراض به خدمت نواب سکندرشأن و جهانبانی نوشته، طلب علی قلی خان و محمدی بیک نمودند. نواب جهانبانی جواب داده کس به احضار عساکر منصوره مقرر فرمودند. امرای مذکوره باخبر شده به هیأت مجموعی کوچ کرده داخل دارالسلطنه تبریز شدند. نواب سکندرشأن علی قلی خان را سردار لشکر ظفر اثر نموده، از قلعه بیرون فرستادند و خود با نواب جهانبانی اراده بیرون آمدن از قلعه کردند. امام قلی خان قاجار بیگلر بیگی قراباغ و محمدی خان تخماق و سیدی بیک کمونه و شاهقلی بیک خلفای روملو مانع آمده نگذاشتند که نواب سکندرشأن و جهانبانی حرکت فرمایند و صلاح در جنگ ندیده قرار دادند که میرزا ابوالولی انجوی^{۱۱۹} صدر را که در آنوقت غازی عسکر بوده، با سیدی بیک کمونه و شاهقلی بیک خلفای روملو مانع آمده نگذاشتند که نواب سکندرشأن و جهانبانی حرکت فرمایند و صلاح در جنگ ندیده قرار دادند که میرزا ابوالولی انجو صدر را که در آنوقت غازی عسکر بوده، با سیدی بیک کمونه و شاهقلی بیک خلفای روملو نزد امرای مذکوره فرستند که شاید به مواعظ و نصایح ایشان را به صلح راضی کرده از کرده خود پشیمان شوند. چون جماعت مذکوره نزد امرای مزبوره رفتند، سخنان نصایح آمیز به میان آوردند. امرای مذکوره راضی نگردیده سر نفاق و لجاج پیش آوردند و گفتند تا جان در بدن داریم دست از قتل علی قلی خان و مهدی بیک باز نداریم.

چون علی قلی خان از این سخن آگاه شد، خود را به دولتخانه رسانیده متحصن گردید. روز دیگر اسماعیل قلی برادرزاده حسین قلی بیک ذوالقدر و طهماسب قلی بیک قاپوچی افشار برادر شهسوار بیک قاپوچی - و خلیفه قاجار و جمعی دیگر از قورچیان عظام تفاق کرده با خود قرار دادند که حال جماعت قورچی به حدی رسیده که جماعت تکلو و ترکمان تفاق کرده اند به قتل علی قلی خان عازم گردند. و [اگر] از پیش برنند این ننگ^{۱۲۰} در دودمان صفویه باقی مانده و عریضه ای به این مضمون به خدمت نواب جهانبانی نوشته بی آنکه به جواب رسد فریاد شاهی سیونی زده بر در

دولت‌خانه جمع شده، به طریقه صوفی‌گری و اخلاص مندی به ذکر توحید قیام نموده، بعد از آن به هیأت مجموعی به خانه علی قلی خان ریخته، اسباب او را به تاراج بردند و اراده قتل او داشتند که خبر به نواب جهانبانی رسیده، اسماعیل قلی خان شاملورا با جمعی بر سر ایشان فرستاده کار به قتل انجامید. اسماعیل قلی و طهماسب قلی بیک و خلیفه قاجار و جمعی دیگر از جماعت اشرار به قتل رسیده، بقیه السیف پراکنده شدند و مجدداً علی قلی خان را طلب فرموده به نوازشات شاهانه سرافراز فرمودند.

و سایر امرا در تدبیر این کار بودند که شب دیگر محمد خان با خود قرار داد که باید یکی از شاهزادگان را به عراق برده بر تخت سلطنت متمکن گرداند. ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا که هر دو در قلعه در خدمت والد بزرگوار بودند و لّله ابوطالب میرزا خلیل بیک تکلو و لّله طهماسب میرزا کیخسرو بیک گرجی بوده و لّله طهماسب میرزا که مرد ساده لوح تنک عقل بوده او را طلب داشت و به ایالت و حکومت فریب داده، در شب دیگر دو اسب در پای قلعه حاضر کرده، طهماسب میرزا که به سن ده سالگی رسیده بود از برج قلعه به زیر آورده از راه سلطانیه روانه دارالسلطنه قزوین شدند.

و چون علی الصباح خیر به نواب سکندرشان رسید، محمدی خان و امام قلی خان بیگلر بیگی قراباغ و سایر امرای آذربایجان و جمعی با سایر قورچیان عظام روانه عراق شدند و ابوطالب میرزا را در خدمت نواب جهانبانی گذاشتند و علی قلی خان را با امرای عراق از راه اردبیل و خلخال روانه عراق فرمودند.

چون محمد خان داخل قزوین گردید، طهماسب میرزا را بر مسند فرمان فرمائی نشانیده، قوام الدین حسن ولد شاه تقی الدین محمد صدر اصفهانی که دخترزاده قاضی جهان وزیر نواب جنت مکان بود— به وزارت شاهزاده نامدار، و میرزا محمد حسین ولد میرزا شکرالله مستوفی الممالک شاه جنت مکان را، مستوفی الممالک و سایر ارباب مناصب را تعیین کرد و مستبب بیک شرف الدین اغلی تکلو را وکیل دیوان و صاحب اختیار نموده ارقام و احکام به احضار عساکر عراق و مؤذنه جلوس صادر گردید.

نواب جهانبانی در نوروز ایت ثیل نهصد و نود و پنج داخل الکاء طارمین گردید. و اسماعیل قلی خان و جماعت استاجلو و محمد سلطان با طایفه خود به شرف پای بوس مشرف شدند و قریب هفت هزار کس جمعیت کردند و در خدمت طهماسب میرزا از ده هزار کس متجاوز بودند.

نواب جهانبانی در پائین قلعه نزول اجلال فرموده پیرغیب خان^{۱۲۱} را چرخچی لشکر کرده با دو هزار کس روانه نمودند. علی قلی خان با شمس خان مهرداد و علی

سلطان نواده شاهقلی خلیفه مهرداد ذوالقدر با دو هزار کس در دست راست چرخچی قرار دادند و اسماعیل قلی خان و قورخمس خان و شاهوردی اینالورا با سایر امرا به موکب عالی و جمع دیگر در قلب لشکر قرار گرفته، در صبح روز دیگر نواب بیگم عمه محترمه و سایر ناس را وداع کرده، آقاخان بیک افشار را با فوجی از قورچیان به کشیک حرم مأمور فرمودند و پای مردانگی و شجاعت در میدان کارزار گذاشتند.

اسکندر بیک منشی در تاریخ عالم آرا ذکر کرده که در این وقت من به سن بیست و شش سالگی رسیده بودم و در معرکه حاضر بودم و در سلک ارباب قلم انتظام داشتم. لشکر مخالف دوقول بسته بودند. یکی مسیب خان و ولی خان— که علی سلطان تکلو چرخچی ایشان بوده— و قول دیگر محمد خان و امت خان ذوالقدر و ادهم خان— که شاهقلی سلطان ترکمان حاکم ساوه چرخچی ایشان بوده و چترزنگار بر سر شاهزاده نامدار طهماسب میرزا افزایسته بودند و از طرفین چرخچیان پیش رفتند و در اول حال عساکر منصوره قدم پیش گذاشتند. در حمله اول علی سلطان به قتل رسید و در حمله ثانی شاه قلی سلطان برادر امیرخان و در حمله ثالث جماعت تکلو از قول بیرون آمده خود را بر طایفه شاملوزند و ایشان را متفرق ساختند.

شاه کرم بیک داروغه قزوین با چند نفر دیگر از جماعت شاملوبه قتل رسیدند. و حمزه بیک وزیر گرفتار شد و از سپاه ترکمان امیرخان و شاهقلی سلطان و اقربای او به قصد علی قلی خان از قول بیرون آمدند. پیر غیب خان و چرخچیان استاجلو از هم پاشیدند و خود را به قول علی قلی خان رسانیدند. تمامی سپاه استاجلو گریزان شده، علم و نقاره ایشان را بردند. علی قلی خان با چهار نفر خود را به کوه کشیده، علی سلطان ذوالقدر به قتل رسید. نواب جهانبانی، میرزا هدایت الله نجم الثانی اصفهانی را به طلب علی قلی خان فرستاده، در آمدن به اعتبار خجالت عذر خواه شد که به چه روی به خدمت آیم که این حکایت و شورش از برای منست و تا کشته نشوم دست برنخواهم داشت.

بار دیگر به طلب او فرستادند که بیا. هر چه بر سر ما آید تو هم شریک خواهی بود، که در خلال حال، قول لشکر ترکمان پیش آمدند. جماعت تفنگچیان دست به تفنگ برده، شاهقلی بیک غلام خزینه دار که چتردار بود به قتل رسید و چتر همایون را به فرخ بیک سپردند. نواب جهانبانی دلتنگ شده، سپه آفتاب مثال را بر سر کشیده، یاعلی گویان روی به لشکرگاه گذاشت که علی خان بیک جارچی باشی روملو خود را رسانیده، عنان موکب همایون را گرفت که احوال جنگ همیشه بر یک منوال نیست، ذات شریف را به سلامت دار تا بعد از این لشکر دیگر آماده کرده آنچه خدا خواسته باشد چنان خواهد شد. شما جان خود را به سلامت از آن معرکه بیرون برید که کار از

دست رفته. نواب جهانبانی در جواب فرمودند که دست از من بدار که این زندگانی به چه کار آید که از برادر کوچکتر از خود باید گریخت و اسب در میدان تاخته، نعره الله اکبر از جگر کشیده، که هر کس میل شهادت دارد خوش باشد و هر که ندارد خدا همراه. و اسب به جولان در آورد.

جمعی که به او اتفاق کرده بودند پنجاه نفر بیش نبودند. از دور، اسمعیل قلی خان و طایفه شاملو— که در پشت سر مخالف مانده بودند— خبردار شده دست به شمشیر صف مخالفان را از هم جدا کرده خود را به رکاب اقدس رسانیدند که جمشید نام غلامی تفنگی به ولی خان انداخته از اسب درغلطید. این را به فال نیکو دانسته، خود را به قلب جماعت تکلوزند و جمعی را به قتل رسانیدند که طایفه ترکمان معاودت کرده موکب همایون را تیر باران کردند. نواب جهانبانی برایشان حمله کرده گریزان شدند. روح الله بیک ذوالقدر یساول صحبت به محمد خان رسیده، زخم مُنکر بر او زده از اسب در افتاده علی قلی سلطان ذوالقدر خود را رسانیده تاج و دستار و طومار او را در ربود. عساکر نصرت شعار هجوم کرده بر لشکر مخالف تاختند و ایشان را از یکدیگر متفرق ساختند.

از هجوم لشکر فیروز اثر، طهماسب میرزا از اسب به زیر افتاد. مهدی قلی سلطان طالش خود را رسانیده او را در پیش زین گرفته به خدمت برادر نامدار رسانید. نواب جهانبانی شادمان شده مقرر فرمود که دست از قتال باز دارند و جماعت گرفتاران را به نظر رسانند و اموالی بسیار به دست غازیان قزلباش افتاد. نواب جهانبانی خواجه شاه ابهری مشرف خزانه را به مبارک باد فتح مذکور به در دولتخانه مبارکه نزد مخدرات سرآورده عصمت و شاه و یردی بیک یساول صحبت را به خدمت نواب سکندرشان فرستادند و خود متوجه دولتخانه شده نقاره بشارت به نوازش درآوردند و مجلس بزم و نشاط آراستند و طهماسب میرزا را در پهلوی خود جای داده، امرای نامدار و قورچیان عظام را هر یک به قدر گنجایش به نوازشات شاهانه سرافراز فرمودند.

و علی قلی خان را به منصب وکالت و حکومت الکاء ری و مرشد قلی خان برادرش را به حکومت الکاء فراهان، و قم را به علی قلی سلطان نواده شاه قلی خلیفه مهرداد و امیرالامرائی فارس را به مهدی قلی بیک تکلوشفتت فرمودند و بعد از چند روزی طهماسب میرزا را به قلعه الموت فرستادند و بعد از سه ماه کوچ بر کوچ روانه دارالسلطنه تبریز و در خانه های پیره محمد خان چاوشلو نزول اجلال روی داده، در تدارک اسباب قلعه گیری پرداختند و نردبانها ترتیب داده در پای بروج قلعه گذاشته خود را به قلعه رسانیدند که در خلال حال خبر آمدن سپاه روم رسید. همگی از شهر کوچ کرده شهر را خالی گذاشتند به گوشه ای بدر رفتند.

فرهاد پاشای سردار به حوالی شهر رسیده مکتوبی محبت اسلوب در باب مقدمه صلح نوشته نزد [نواب] جهانبانی فرستاد. ونواب جهانبانی و علی قلی خان و امرای کرام صلاح دولت در صلح دیده قرار دادند که حیدر میرزا پسر کوچک آن حضرت را به للگی علی قلی خان فتح اغلی^{۱۲۲} به جهت استحکام صلح و دوستی نزد خواندگار فرستند. همگی بر این قرار دادند که بعد از رسیدن به عراق تدارک احوال شاهزاده نامدار را دیده و روانه مقصد نمایند و از آنجا کوچ کرده روانه عراق شدند. تا در شب بیست و دوم شهر ذی الحجه ایتئیل نهصد و نود و پنج - نواب جهانبانی در منزل علی قلی خان تمام شب به عیش و شادی بسر برده، در بستر راحت قرار گرفتند و خداوردی دلاک قزوین که دست پرورده نواب جهانبانی بود، فرصت یافته چندین زخم خنجر بر شکم و سینه آن حضرت زده خود را بیرون انداخت که در آن حین فتاح نام - پسری که او نیز در خدمت می بود - از آن حال واقف شده فریاد برکشید. امرا و ارکان دولت حاضر شده، نوحه و زاری در گرفتند و آن نمک به حرام خود را به خانه اسماعیل قلی خان رسانیده، اظهار نمک به خرامی خود کرد که از من چنین امری صادر شده. آن نمک به حلال اخلاص کیش او را به دو نفر از ملازمان خود داد که به قتل رسانند. ملازمان چون اراده قتل او کردند قدری زر همراه داشت به ایشان داده، آن غلامان چند زخمی به او زده از پی کار خود رفتند. و آن شب در نهایت سردی هوا بود. از دور روشنائی به نظر درآمد، از تاب سرما کشان کشان خود را به کنار آتش رسانید. از قضا آن خیمه نعش آن حضرت شهید سعید بود که کشیکچیان آتش افروخته بودند. آن نمک به حرام را گرفته در روز به خدمت نواب سکندرشان بردند. آن حضرت او را به دست مبارک به زخم خنجر پاره پاره کردند و به مصلحت و صواب دید امرا، میرزا محمد مستوفی الممالک ابوطالب میرزا را ولیعهد گردانیده، از آنجا کوچ بر کوچ به دارالارشاد اردبیل آمده، شاهزاده سعید را در جنب مرقد آباء عظام دفن کردند و از راه طارم و خلخال وارد دارالسلطنه قزوین شدند.

و چون این خبر به ممالک منتشر شد، امرای خراسان هر یک به تدبیر کار خود کوشیدند. مرتضی قلی خان از دامغان کس به خدمت نواب گیتی ستان و مرشد قلی خان فرستاد که چون شاهزاده سعید فرزند بزرگتر نواب سکندرشان رتبه ولی عهدی داشت، طریقه صوفی گری و شیوه ارادت را مرعی داشته، با ملازمان عالی مخالفت ورزیدم، اما حالا که چنین قضیه ای روی داده، ما همگی حضرت اعلی را ولیعهد و قائم مقام پدر نامدار می دانیم. اگر رایات نصرت به جانب عراق در حرکت آید، نهایت اخلاص و غلامی و بندگی از طایفه ترکمان به ظهور می آید. ولی خان حاکم کرمان به

اتفاق بکتاش خان پسرش که به ارادهٔ یساق آذر بایجان از دارالامان کرمان به دارالعبادهٔ یزد رفته بودند— به سبب این واقعه بازگشت نموده به کرمان رفته، به استصواب سیرمیران به خراسان به خدمت اشرف فرستادند و امرای ارشلو و افشار که در حدود اصفهان بودند، با بکتاش خان اتفاق نمودند. جماعت افشاران کوه گیلویه و طوایف ذوالقدران فارس به خدمت اشرف عریضه داشت نموده، خود را از جملهٔ بندگان و ملازمان شمردند و این باعث زیادتی شورش طوایف قزلباش و حکام سرحد شده، در دارالسلطنهٔ اصفهان فرهاد آقای غلام حاکم الکاء مذکوره در حوالی باغ نقش جهان قلعه‌ای ترتیب داده و همچنین سایر حکام در هر ولایت که بودند، خود الکاء را ضبط نمودند که نسیم عنایت ازلی وزیدن گرفته، در اواخر سال مذکوره طنطنهٔ رایات جاه و جلال نواب گیتی ستان کشور گشای ممالک ایران بلند آوازه گردید و سایهٔ عاطفت و مرحمت بر سر رعایا و زبردستان گسترانید. و به یمن اقبال بی زوال در اندک زمانی ساحت ممالک ایران— که از بی سرانجامی تیره بختان بی عاقبت لگد کوب آفات و حادثات گردیده بود— بهشت آسا گردید چنانچه در محل. خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی.

نواب گیتی ستان عریضهٔ پسرش از برادر شهید سعید به خدمت والد بزرگوار نوشته به مصحوب عاشورا آقا، با عریضهٔ مرشد قلی خان و کتابات به امراء ارکان دولت فرستاده، که الیوم حضرت اعلی شاهی در مشهد مقدس معلی تشریف دارند و پسر بزرگ نواب سکندر شان است و به مرتبهٔ رشد و کاردانی رسیده، ارکان دولت بعد الیوم بساط خلاف در نور دیده. باید همگی سر از یک گریبان بیرون آوریم یحتمل که دولت این دودمان پایدار خواهد ماند.

عاشورا آقا عریضه را به اردوی نواب سکندرشان رسانیده، به هر یک سپرد. امرای نواب سکندرشان جواب نوشتند که: نواب شاهی، سلطان حمزه میرزا را ولیعهد و قایم مقام خود گردانیده بود. در وقتی که متوجهٔ محاربهٔ ترکمان و تکلومی شدند وصیت کرده بودند که اگر او را در آن سفر قضیه‌ای روی دهد، ابوطالب میرزا جانشین او باشد. و حالا بنا بر اقراری که طوایف قزلباش با سلطان حمزه میرزا نموده بودند، وصیت او را منظور داشته کمر خدمتکاری شاهزادهٔ نامدار به میان جان بسته‌اند و عاشورا آقا را در نهایت خفت و خواری روانه کردند.

علی قلی خان و اسماعیل قلی خان و میرزا محمد وزیر راضی به جواب دادن عریض مذکوره نبودند و به زبانی پیغام‌های محبت آمیز دادند. و ابوطالب میرزا را برداشته به جانب کاشان حرکت کردند. ولی خان بیک داروغهٔ آنجا را اخراج کرده، از تصرف او بیرون آوردند و وزارت دارالسلطنهٔ اصفهان را به میرزا کفرانی و داروغگی را

به سیدی بیک کمونه مفوض نمودند. و چون ایشان وارد دارالسلطنه اصفهان شدند، فرهاد آقا حاکم آنجا و خسرو بیک غلام او مانع آمده راه ندادند. و میرزا احمد و سیدی بیک در محله حسینیّه اصفهان توقف نموده، حصارى شدند تا بعد از چند روزى ملازمان فرهاد آقا دیوار خانه را شکافته ایشان را دستگیر کردند و اموال ایشان را به تاراج بردند و در قلعه محبوس کردند.

بعد از چند روزى میرزا احمد خود را بیرون انداخته به کاشان رسانید. و عرض حال نموده همگى امر را صلاح در حرکت دیده روانه اصفهان گردیدند و در عمارت حسینیّه نزول اجلال روی داد. علی خان در حوالی دولتخانه و اسماعیل قلی خان در محله کلبار فرود [آمده] و در تدارک قلعه گیرى پرداختند. تا آخر الامر به مصالحه فرهاد آقا را طلب کرده به خلّاع فاخره سرافراز نمودند و قلعه را تصرف کردند.

چنانچه در کتب تواریخ مسطور است بعد از چند گاهى فیما بین امرای قزلباش مناقشه روی داده دو گروه شدند و در محلات و بازارها به تاراج و تاخت مشغول گردیدند، که خبر آمدن عبدالله خان اوزبیک به دارالسلطنه هرات و نواب گیتی ستان با مرشد قلی خان در الکاء طیس به سمع ملازمان عقبه اقبال رسیده به جانب دارالسلطنه قزوین حرکت فرمودند.

مرشد قلی خان پیش از دخول نواب سکندرشان و اسماعیل میرزا، نواب گیتی ستان را کوچ بر کوچ داخل دارالسلطنه قزوین نموده در دولتخانه مبارکه نزول اجلال روی داد و گروه قزلباش فوج به شرف ملازمت رسیدند که خبر رسیدن نواب سکندرشان و علی قلی خان به مرشد قلی خان رسید، صلاح دولت در آن دیدند که میرسید حسین مجتهد و عباسقلی سلطان شاملو و احمد بیک ایشیک آقاسی ریش سفید استاجلو را به رسالت نزد علی قلیخان فرستند که تا غایت میان طوایف قزلباش انواع شورش و فساد روی داده بود که این معنی باعث دلیری اعادى دولت گشته بسیاری ممالک از تصرف بدر رفته، عنقریب خوانندگان روم و سلاطین ترکستان دست یافته تمامی ممالک را تصرف خواهند نمود و نقصان کلی به دین و دولت خواهد رسید. و در این وقت عبدالله خان به خراسان آمده لایق دین و دولت ندانسته، شاهزاد نامدار - که فرزند بزرگ نواب سکندرشان است و انوار جهاندارى ا ناصیه همایونش لامع است - برداشته بدین صوب روی نموده ایم - توقع^{۱۲۳} از حضرات خوانسین عظام این است که ترک لججاج عناد کرده با یکدیگر متفق گردیم. و آن چه لایق دین و دولت خاندان صفویه بوده باش به صلاح یکدیگر از پیش برده سلوک نماییم.

چون میرسید حسین و سایر جماعت به خدمت نواب سکندرشان و علی قلی خان رسید، اظهار مطالب خود نمودند، نواب سکندرشان اظهار بشاشت و خرمی نموده، علی قلی خان و سایر امرای نواب سکندرشان سررضامندی پیش داشته به جان و دل قبول نموده، روی به دولتخانه مبارکه آورده عرض بندگی رسانیدند

نواب سکندرشان در ساعت سعد [نواب گیتی ستان را] در پهلوی خود در مسند سلطنت و کامرانی جای داده نقاره بشارت به نام نامی آن شاهزاده نامدار به نوازش درآوردند و ودایع ارشادی^{۱۲۴} که ازآبا و اجداد به او رسیده بود، به فرزند ارجمند سپردند و پیشانی او را بوسیده به شاه عباس مخاطب فرمودند. و همگی امرا و مقربان بارگاه و ریش سفیدان کمر اطاعت و بندگی بر میان جان بستند.

در روز دیگر در چهل ستون دولتخانه و اقبال جلوس فرموده، نواب سکندرشان در دست راست و ابوطالب میرزا در دست چپ قرار گرفتند و مرشد قلی خان و علی قلی خان با تمامی امرا و ارکان دولت و علماء و فضلاء و اعیان ولایت که در رکاب حاضر بودند به شرف پای بوس مشرف شده به خلّاع فاخره و نوازشات شاهانه سرافراز گردیدند. امرای ابوطالب میرزا— که به خون شاهزاده شهید حمزه میرزا دخیل بودند— با اسماعیل قلی خان و علی قلی خان ولد بیک و احمد سلطان و رضا قلی بیک اینال لوه سایر جماعت که گمان سرکشی و زیادتی بر ایشان می رفت— به قصاص رسیدند و اسباب و اموال ایشان را به سرکار خاصه شریفه ضبط فرمودند

[سلطنت شاه عباس]

نواب خاقان گیتی ستان فردوس مکانی شاه عباس ماضی انارالله برهانه فرزند رشید نواب خاقان سکندرشان، شاه سلطان محمد اسکنه الله جنانه، مولود شریفش در سال نهصد و هفتاد و نه— ابتدای سلطنت در سال نهصد و نود و شش— تاریخ جلوس «ظّلّ الله» نقش سکه همایون «بنده شاه ولایت عباس»، مدت سلطنت چهل و سه سال، ارتحال به عالم بقاء صبح روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی اولی^{۱۲۵} سنه هزار و سی و هشت— مدت عمر شریفش پنجاه و نه سال، حلیه مبارکش گندم گون، میش چشم، سیاه موی، کشیده ابرو، گرد روی، متوسط القامه— که مدرک عالی داشته و خالی از جذبه و حال نبوده— و در خیرات و مبرات و طاعات و عبادات به اخلاص و اعتقاد تمام و نهایت اهتمام داشته اند و در تعمیر مشاهد مقدسه و بقاع آن حضرات و تکایا و زوایا و عمارات و ابنیه سعی جمیل و همت عالی داشته اند.

۱۲۴— اصل: اشاوی

۱۲۵— اصل: اولاً

محدثات آن عالیحضرت صحن آستانه مقدسه منوره متبرکه امام ثامن ضامن علیه السلام— که در نظر با همتش حقیر می نموده بنای عالی پرداخته، گنبد مبارک آن حضرت را به طلا مزین فرمودند و سایر عمارات و خیابان و نهر آب و قنوات موسوم به آب حلال و عمارات و گنبد مزار کثیر الانوار خواجه ربیع بن الخیثم و قدمگاه واقعه در نیشابور، و عمارات آستانه سید جبرئیل علیه الرحمه و دو ضریح طلا و نقره و تجدید عمارات شیخ زاهد گیلانی و شیخ شهاب الدین اهری. و در دارالسلطنه اصفهان عمارات دولتخانه مبارکه و توحید خانه و میدان موسوم به نقش جهان و چهار بازار و قیصریه و مسجد جامع و مدرسه و گنبد عالی مشهور به مسجد شیخ لطف الله و مدرسه ملا عبدالله و بقعه رفیعه دارالشفاء و تکیه عشق علی مشهور به باغ قلندران و تکیه صاحب الزمان علیه السلام مشهور به تکیه سلطان بکتاش و عمارات^{۱۲۶} و گنبد بابا رکن الدین فارسی و بابا بیات و خان سعادت مشهور به خان مقصود و بازارگاه و سایر خانات واقعه در قیصریه و چهار بازار و حمامات مشهور و چهارباغ مع پل مشهور به پل الله وردیخان و هزار جریب قدیم و محله عباس آباد بهشت بنیاد و گبرآباد مشهور به اسلام آباد و جولفا و احمد آباد و یزد آباد و قریه نجف آباد و باغ کامه— که به مساحت نهصد جریب است— و باغ وحش و باغ قوشخانه واقعه در طوقچی، و عمارات و باغات واقعه در قصبه نظنز و کاشان و رباطات واقعه در کوهستان و گاوخانی و بیابان خرگوشی و...^{۱۲۷} و سیاه کوه و عمارات و باغات واقعه در دارالسلطنه هرات و مازندران بهشت نشان و فرح آباد و ساری و استرآباد و در دارالسلطنه تبریز و عمارات زرنگار واقعه در دارالسلطنه قزوین و سایر باغات و عمارات که در هر مکان که قابل و مستعد آن بوده بناء عالی گذاشته اند.

و از مخترعات آن اعلیحضرت قلمدان و مقراض قلمدان که حالیه معمول است و چاقشور لنده و کفش پاشنه دار و یقه پیراهن دوری و قبای دامن دار و کرسی زمستانی و کردی و یقه قلمه و تالار در عمارت.

چون بر مسند جاه و دولت و سلطنت متمکن گردیده، در آن وقت سن شریفش به هفده سال رسیده بود وصیت سلطنتش در اطراف و اکناف بلند آوازه گردیده، دست جور و تعدی طوایف از گریبان زبردستان کوتاه و کشیده شد. از بیم سیاست و آثار عدالت جهان منور و همگی او یماقات حلقه بندگی به گوش جان کشیدند که به هر کس فرمودی به خون پدر پسر قیام نمود. و مقرر فرمودند که هر سفری روی دهد در ساعت جمیع سپاه از وضع و شریف به موکب همایون حاضر گردند و اگر احدی قدرت بر یساق داشته باشد و حاضر نگردد و دیگری براؤ مطلع گردد و به عرض رساند

۱۲۶— اصل: عمارا

۱۲۷— اصل: خوانده نشد

به قتل رسانیده اموال و اسباب او از آنکس باشد و اگر رعایت کرده به عرض رسانیده باشد مقتول و اسباب او را به تاراج برند. و به جهت انتظام امور سلطنت جمعی از گرجی و چرکس را در سلک غلامان خاصه شریفه و سپاهیان منتظم فرموده قوللر^{۱۲۸} آقاسی تعیین فرمودند. و چندین هزار تفنگچی قدر انداز ملازم رکاب نمودند و جمعی از اجلاف که لاف پهلوانی می زدند، در سلک تفنگچیان رکاب درآوردند و به جهت داد و ستد ایشان وزیر و مستوره و محرران و دفتر علیحده^{۱۲۹} تعیین فرمودند.

و ارقام و احکام به حکام و وزراء شرف نفاذ یافت که در حدود مقررۀ ایشان و شوارخ متعلقۀ بر آن، اگر اموال مترددین را قطع طریقان دست درازی نمایند، از عهدۀ غرامت آن برآیند و به صاحب مال برسانند. و اگر از کسی سؤال فرمایند و کذب او ظاهر شود به عقوبات پادشاهی گرفتار شود. و وجوه سرکار عراق قریب پانزده هزار تومان می شده تصدیق فرمودند. و در ماه مبارک رمضان جمیع شیعیان را از تکالیف دیوانی معاف کردند و وجه احداث — که نیز قریب به بیست هزار تومان می شد — به رعایا و زبردستان تصدیق فرمودند و مبلغ یک هزار تومان از بابت وجوهات دیوان دارالعباده بود و همچنین در مازندران بهشت نشان در وجه مستحقین آنجا مقرر فرمودند. و اطعام مساکین دارالسلطنۀ اصفهان در ماه مبارک رمضان در مسجد جامع جدید عباسی. و نان و تصدق و اطعام در دارالعلم شیراز که آنها نیز هر سال مبلغ کثلی می شود. و با همگی رعایا و زبردستان در نهایت بی تکلفی سلوک فرمودند. و در حین غضب هیچکس را جرأت و یارای تکلم نبود و اگر کسی بیجا سخنی در میان آوردی به سیاست رسیدی. و اگر کسی فوت شدی یا اخراج فرمودی خدمت او را به اولاد و اقوام او به جهت رعایت حق خدمت و امیدواری شفقت فرمودی.

و تمامی اموال و اسباب و املاک و مکنت خود را وقف سرکار حضرات مطهرات سدره مراتب، عرش درجات، چهارده معصوم — صلوات اللہ علیهم اجمعین — فرمودند موافق وقف نامچه سوای تاریخ که حسب فرمان شرف صدور یافته به خط مرحوم شیخ بهاء الدین محمد عاملی شیخ الاسلام دارالسلطنۀ اصفهان که حاصل و مداخل املاک و رقیات مذکوره هر ساله مبلغ چهارده هزار تومان می شده و به سرکار جدیدی موسوم است. موافق شروط و قضیه ای — که حال معمول و مستمر است — داد و ستد می شود، به شرح آنکه: غرض از تمییق این صحیفه آنکه وقف نمود کلب آستان علی ابن ابی طالب عباس آنچه تا حین صدور هذا الوقف عتبه، در تحت تصرفات

۱۲۸ — اصل: قوللر

۱۲۹ — اصل: علاحده

مالکانه خود داشتند خالیاً عن حق الغير و عن کل ما منع صحة الوقف بر حرم اشرف و مرقد ارفع اقدس سید کونین و نبی ثقلین و صاحب مقام قاب قوسین صلی الله علیه و بر عتبه علیه و روضه قدسیه سلطان سریر ولایت دیباچه صحیفه امامت و هدایت، المخصوص به تخصیص «اتما ولیکم الله» و سلام الله علیه و علی اولاده المعصومین و آن همگی و تمام کاروانسرای واقعه در صدر میدان نقش جهان اصفهان است مع قصریه متصله به آن و کل بازار دور میدان مذکور و حمام واقع در جوار آن مشهور به حمام شاهی — که جمیع آنها احداث کرده کلب آستان علی بن ابی طالب است. و در حین صیغه وقف شرط فرمودند که نصف حاصل و اجاره موقوفات مذکوره در وجه وظیفه و ارتزاق ۱۳۰ سادات عالی درجات بنی حسین که ساکن مدینه باشند، صرف نمایند خواه مرد و خواه زن. به شرط آنکه وظیفه و سیورغال نداشته باشند و شیعه امامی اثنی عشری باشند. و شرط زن آن است که بیوه باشد یا بکری که هنوز در حباله زوجیت احدی در نیامده باشد. چون اختیار شوهر نماید دیگر چیزی به او ندهند. و نصف دیگر را در وجه وظیفه ساکنان نجف اشرف صرف نمایند. خواه زن و خواه مرد باشند و شرط در مذکر و مؤنث همانست که مذکور شد. و ایضاً وقف نمودنواب ولایت انتساب بر مرقد مقدسه مطهره نبی الورا و البتول الزهراء و بر حضرت خاتم الاوصیاء و باقی حضرات چهارده معصوم علیهم السلام همگی و تمامی نصف شایع از جمله خانات و مستغلات و املاک و اراضی و باغات و طواحین و جداول و انهار و قنوات که در تصرف شرعی خود دارند. و به عقود شرعی به ملکیت بندگان ایشان در ازمنه مختلفه درآمده، خواه در شهر اصفهان باشند و خواه در مواضع دیگر تفصیل که در ظهر این صحیفه مرقوم شده و شرط فرمودند که نصف حاصل آن را نصف در وجه وظیفه سادات بنی فاطمه سلام الله علیهم صرف نمایند ذکوراً کانوا و اناثاً به شرط آنکه شیعه امامیه اثنی عشریه باشند. و در زنان همان شرط که قبل از این مذکور شد معتبر است و نصف دیگر که ربع اصل باشد در وجه وظیفه فقرا و مساکین و اهل ایمان و مستحقین که تشیع ایشان ظاهر و معلوم باشد صرف نمایند. خواه مرد و خواه زن، خواه سید و خواه عام.

و سبب آنکه کل مذکور را وقف فرمودند و نصف قرار داده اند این است که هر گاه نواب همایون [خواستند] در آنها شریک باشند، موجب زیادتی رواج و آبادانی خواهد بود و نیز به وجه شرعی مقرر فرمودند که چون بعد از عمر طویل نوبت تولیت به دیگری رسد، کل املاک و مستغلات مذکوره با جمیع توابع و لواحق به طریقی که وقف شده کل آن وقف باشد و بر نهجی که آن نصف صرف سادات و فقر او مساکین می شد نصف

دیگر صرف شود. و نیز شرط فرمودند که آنچه حاصل موقوفات مذکوره باشد اولاً صرف تعمیر و آبادانی و ضروریات زراعت و مصالح الاملاک و سایر ما هوهذا القبیل نمایند و مادام که احتیاج به تعمیر باشد به هیچ احدی یک دینار ندهند که مانند گوشت خوک برایشان حرام است و تولیت موقوفات مذکوره را به نفس نفیس خود تفویض فرمودند، مادامت الدنیا و من بعد به هر کس که پادشاه وقت باشد و تعیین وظایف و زیاده و کم آن برای متوکی منوط است که فراخور استحقاق و کثرت عیال مقرر دارد و حق التولیه بعد از مالوجهات و اخراجات عشر مقرر فرمودند که هر ساله تعلق به متولی داشته باشد. و اگر چیزی زیاده از عشر تصرف نماید خونی حضرت امام حسین علیه السلام بوده و از پادشاهان هر وقت التماس نمودند که چون نوبت تولیت به هر یک از ایشان رسید، زیاده بر مال وجهات واقعی از موقوفات مذکوره نگیرند تا او نیز داخل ثواب باشد و در تعمیر و آبادانی و تنسیق آنها نهایت جد و اهتمام فرمودند نوعی نماید که عند الخالق و الخلیق مأجور باشد و بعد از آنکه صیغه شرعی را متلفظ شده بودند، موقوفات مزبوره را از ید خود بیرون فرمودند به ید تولیت شرعی قبض نمودند. و بعد ذلک اعلی حضرت خاقان جمیع مسلمانان را ذکوراً و اناثاً مرخص فرمودند که حر اراضی و املاک و باغات و عمارات و سایر مزبورات که بالمناصفه در آن شریکند نماز بگزارند. و در کل آنها وضو و غسل نمایند و اگر احدی گری داشته باشد مرخص است که هر گاه احتیاج داشته باشد پر آب سازد. اما هیچ احدی مرخص نیست که یک قطره از آن آنها بدون جهت شرعی به زراعت خود ببرد. و همچنین اصحاب حمامات مرخص نیستند که به حمامات خود بزنند، الا به حمامی که داخل موقوفات مذکوره است. و هر کس از پادشاهان وقت که طمع کند در موقوفات مذکوره یا به خلاف شرع تصرف نماید، به غضب و سخط الهی درآید و در روز جزا نزد حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین شرمنده و مؤاخذ باشد.

ایضاً وقف شرعی نمودند اعلی حضرت خاقان جمیع اسبان ایلخی خود را خواه ایغر خواه اخته و خواه مادیان. و کل شتران خود را از ماده و نر و غیر هما و همگی گوسفندان و گاووان خود را در راه حق سبحانه و تعالی که پادشاه وقت را در آن به هیچ وجه مدخل نباشد و بر اسبان سواری نمایند. و هیچ چیز از آنها نخرد و نفروشند و به کسی نبخشند و همچنان که نواب همایون ما آنها را به سعی خود به هم رسانیده ایم او نیز به هم رساند. و اگر در آنها مدخل نماید یا بر اسبی سوار شود خواه در سیر و خواه در شکار و خواه در جنگ و خواه به جهت تخم غرض؟ که هیچ حیلۀ شرعی در آن مسموع نیست، مثل آن باشد که بر خوکی سوار شده دو گوش او را گرفته نزد پیغمبر (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام آید. و شرط فرمودند که مادیانهایی که علتی داشته باشند و

نزایند جماعتی سواری نمایند که در راه دین جهاد کنند و اگر قابل سواری نباشند بفروشد و قیمت او را صرف زایران حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نمایند.

و ایضاً وقف فرمودند اعلیحضرت خاقان جمیع جواهر و مرصع آلات خود را بر مرقد مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که از آن چهار قبه مرصع ساخته بر ضریح منورنصب شود. و طلا آلات چون خود به نفس نفیس انشاء الله تعالی به زیارت آن عتبه عرش مرتبه مشرف شود، گنبد اشرف اقدس را بدان طلا مطلقاً سازد. و اگر پادشاه وقت یک دانه از آن جواهر یا یک مثقال از آن طلا یا نقره را تصرف نماید خون آن حضرت را خورده باشد.

و همچنین وقف فرمودند جمیع چینی آلات و مسینه آلات خود را بر مرقد حضرت علیه صفویه حق الانوار القدسیه و همچنین جمیع قالیها و کوچک قالیچه ها را نیز بر آن حضرت وقف فرمودند که پادشاه وقت را در کل آنها به هیچ وجه دخلی نباشد. و التزام شرعی نمودند اعلیحضرت خاقان که هر چه بعد ایوم به هم رساند، از اسب و شتر و گاو و گوسفند و جواهر و طلا و نقره و چینی آلات بالتمام به همان طریق که قبل از این شرح شد و جمیع جبه خانه خود را به طریق که در ایلخی مذکور شد وقف نمودند و ثواب کل موقوفات مزبوره را به این طریق قربت نمود که آنچه بر حضرت رسالت پناه (ص) وقف نموده ثواب آن را به پادشاه جمجاه شاه طهماسب انارالله برهانه و آن چه بر حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) ثواب آن را به شاه اسماعیل ماضی علیه الرحمه و آنچه بر حضرت خیرالنساء (ع)، ثواب آن را به فخرالنساء بیگم والده ماجده خود و آنچه بر حضرت امام حسن علیه السلام، ثواب آن را به شاهزاده سلطان حسین میرزا و آنچه بر حضرت امام حسین علیه السلام، ثواب آن را به سلطان حمزه میرزا و آن چه بر باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام، ثواب آنرا به حضرت شاه صفی انارالله برهانه و هم چنین جمیع طبقه صفویه که از ایشان بی ادبی نسبت به شاه طهماسب علیه الرحمه واقع نشده باشد داخل ثواب باشند. و هر کس از اولاد حضرت شاه صفی که سدابست آن حضرت شکسته باشند محروم است. خصوصاً صدرالدین خان و شیخ شاه بیک.

و چون جمیع غلامان و کنیزان بندگان اعلی آزادند و بر خود عهد فرمودند که در سر کار خود بنده نگه ندارند، بدین واسطه در این وقفیه وقف نمودن ایشان مذکور نشد. و جواهر و طلا آلات که به کنیزان و غلامان داده شده به انعام ایشان مقرر است، پادشاه وقت در آنها به هیچ طریق دخل ننماید. و از ایشان نخرد کسی را روکش نکند که بخرد و اگر خواهند که بفروشند به هر کس خواهند بفروشدند و اگر پادشاه وقت در آنها مدخل نماید در خون حضرت امام حسین علیه السلام شریک باشد.

دیگر هر چه در کل بیوتات خاصه بوده باشد به طریق جبّه^{۱۳۱} خانه وقف است و همچنین شرط نمودند پادشاه وقت و توابع او را به هیچ وجه دخلی نباشد در اجاره گرفتن املاک و حیوانات و طلا آلات و ظروف و فروش و باغات و مستغلات و سایر بیوتات نه بواسطه و نه بی واسطه

اولاد گرامی آن اعلیحضرت آنچه مشهور و معروف اند دوازده نفر بوده اند^{۱۳۲}:

سلطان حسین، میرزا که به تاریخ روز شنبه بیست و یکم شهر شعبان سنه نهصد و نود و هفت - متولد شده و بوداق خان چگنی لکه آن شاهزاده نامدار بوده و بعد از اندک زمانی به رحمت ایزدی پیوسته. سلطان محمد میرزا که در سنه هزار و شش در زمان نواب جنت مکان در دارالسلطنه قزوین مقتول شده و به قولی در سنه هزار و چهل و یک که در قلعه الموت مکحول البصر بسر می برده مقتول شده - صبیّه او گوهر شاد بیگم که در حباله ازدواج مرحوم میرزا علی رضای شیخ الاسلام دارالسلطنه اصفهان بود. سلطان امام قلی میرزا - که به تاریخ شهر سنه هزار و دوازده به وجود آمده بود، در زمان نواب جنت مکان به تاریخ هزار و چهل و یک با پسرش نجف قلی میرزا در قلعه الموت که مکحول البصر بسر می برده مقتول شده اند. سلطان ابوطالب میرزا که به تاریخ شهر سنه هزار و بیست و نه به رحمت ایزدی پیوسته. شاهزاده سعید شهید صفی میرزا که او را دو پسر بوده یکی نواب خاقان جنت مکان سام میرزا و دیگری سلطان سلیمان میرزا چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی - و در سنه هزار و چهل و یک در گیلان به درجه شهادت رسیده، و سلطان سلیمان میرزا در سنه هزار و چهل و یک در قلعه الموت مقتول شده. سلطان اسماعیل میرزا که در سنه هزار و ده متولد شده و به تاریخ شهر سنه هزار و بیست و دو به رحمت ایزدی پیوسته. نواب علیّه زبیده بیگم - که به تاریخ سنه هزار و بیست در حباله مرحوم عیسی خان صفوی قورچی باشی در آمده - نواب علیّه آغا بیگم - که در شب جمعه نوزدهم شهر شعبان سنه هزار و هفده در حباله نواب مرحوم سلطان العلماء امیر علاء الدین حسن مشهور به خلیفه سلطان درآمد. نواب علیّه شاهزاده بیگم که در حباله میرزا محمد محسن متولی آستانه مشهد مقدس معلی بوده. نواب علیّه حوا بیگم که اولاً در حباله میرزا رضی صدر بود و بعد از فوت در حباله میرزا رفیع الدین محمد صدر درآمد. شهر بانو بیگم که در حباله میر عبدالعظیم بود. ملک النساء بیگم که در حباله میرزا جلال الدین محمد متخلص به اسیری بود.

۱۳۱ - اصل: جنبه

۱۳۲ - اصل: اسامی در متن به ۱۳ نفر بالغ می شود

وقایع مدت سلطنت:

تنگوئیل نهصد و نود و شش، سال اول جلوس

نوروز جمعه یازدهم شهر ربیع الثانی — نواب خاقان در دارالسلطنه قزوین — چنانچه قبل از این مذکور شده — بر تخت سلطنت و کامرانی متمکن گردیده، اقتدار مرشد قلی خان زیاده بر آن گردید. و امراء عظام خصوصاً پیر غیب خان استاجلو و برادران مرکوز خاطر ایشان بود آتش حسد در کانون ضمیرشان شعله ور گردیده، همت بر دفع او گماشتند. به اغوای میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان — که خواهشمند وزارت دیوان اعلی بود — با مهدی قلی خان حاکم شیراز و یوسف خان قورچی باشی و علی قلی خان سلطان ذوالقدر سردار و ابوالمعصوم خان ترکمان و قورخمس خلفا اتفاق نمودند و عهد و پیمان در دفع مرشد قلی خان کردند و چون میرزا محمد امین ولد میر میران صدر که از اعظم سادات اصفهان بوده به حوالی قزوین رسیده بود، مرشد قلی خان قرارداد که امرای به اتفاق به استقبال او روند. امرای قرار دادند که در سراسر اورا به قتل رسانند.

صبح آن روز سه کس از مردمی که از مقدمه معلوم خبر داشتند، مرشد قلی خان را خبر دادند. مرشد قلی خان نیز جماعت خود را از راه میدان اسب به دولتخانه داخل نموده، نواب خاقان از این حال با خبر شده، امرای را در منزل یوسف خان قورچی باشی مقرر فرمود که جمع شوند تا بدانچه مقرر شود عمل نمایند. امرای به فرموده عمل نموده معلوم شد که مرشد قلی خان از حال ایشان باخبر شده خود را به دولتخانه رسانیده به هیأت اجماعی به دولتخانه آمده، به بهانه سواری استقبال میرزا محمد امین خواستند که داخل شوند، ایشک آقاسیان و قاپوچیان مانع آمدند. همگی هجوم آور شده، داخل چهل ستون شدند. نواب خاقان کس نزد ایشان فرستاده سبب شورش استفسار

فرموده، به عرض رسانیدند که ارادهٔ استقبال داریم اگر خان نیز اراده دارند، به اتفاق رویم والا به هر چه مقرر فرمایند چنان بکنیم.

نواب خاقان فرمودند که شما بروید که مرا با خان رجوعی هست ایشان بازگشت نموده، بعد از مراجعت از استقبال به باغ سعادت آباد رفته دانستند که مرشد قلی خان کار ایشان را ساخته.

چون خبر جمعیت امرا در باغ مذکور به سمع شریف نواب خاقان و مرشد قلی خان رسید، قورخمس خان شاملو را نزد ایشان فرستاد که سبب شورش و جمعیت را استفسار نماید. ایشان گفتند ما به تسلط و اقتدار مرشد قلی خان راضی نیستیم. نواب خاقان فرمودند که شما ملازم این آستانید. اگر حرفی و سخنی که لایق انتظام ملک و دولت بوده باشد [دارید] به عرض رسانید ایشان جوابهای ناموجه به عرض رسانیدند. نواب خاقان فرمودند که هر کس سر مبارک مرا دوست دارد شاهی سیون کرده به دولتخانه داخل شود. طوایف قزلباش گروه گروه حاضر شدند و در میدان اسب جمعیت واقع شده از جمعیت سپاه جمعیت امرا از هم پاشید. قورخمس خان را طلب کرده به خدمت اشرف عرض کردند که در بندگی ما تقصیری واقع نشده، از مرشد قلی خان آزرده شده ایم که با ما بد سلوک می نماید که هیچکدام در مهم خود و لوازم امور خدمت و منصب استقلال نداریم. توقع عزت و اعتبار در منصب و کار خود داریم.

چون قورخمس خان پیغام ایشان را به عرض اقدس رسانید، نواب خاقان فرمودند که همگی امرا به منزل قورخمس خان شب رفته میهمان باشند و روز دیگر مرشد قلی خان استرضای خاطر ایشان بسته خاطر هر یک را مطمئن گرداند. همگی از باغ سعادت آباد بیرون آمده، به خانهٔ او رفتند و شب در آنجا بسر برده، روز دیگر قورخمس خان به دولتخانه آمده، مهدیقلی خان ذوالقدر حاکم شیراز از قبل امرا به اتفاق قورخمس خان به خدمت اشرف آمده عذرخواهی می نمود که باید من بعد مرشد قلی خان مُهرهای مبارک را به خدمت اشرف سپارد که به طریق نواب سکندرشان به حرم نگاه دارند. و در هفته دو روز دیوان امرای عظام— که هر یک منصبی از مناصب دیوان اعلی دارند و ریش سفید او یماقند جمع شوند و مهمات الکاء و قشون هر طایفه به صلاح و استصواب ریش سفیدان فیصل پذیر گردد که در میانهٔ ایل و ایماق خود عزت و اعتباری باشد تا کار دین و دولت از پیش رود.

نواب خاقان فرمودند که در زمان نواب سکندرشان به جهت اقتدار امرا و مدخلیت ایشان فساد در میان قزلباش چنین روی داده بود و حال زمام حل و عقد امور سلطنت به دست من است. و من بنا بر اعتمادی کلی به مرشد قلیخان واگذاشته ام. شما او را ریش سفید

و بزرگ خود دانید. در جواب سخنان ناموجه به عرض می‌رسانیدند. نواب خاقان را ناخوش آمده، حکم به قتل مهدی قلیخان فرموده او را به قتل رسانیدند. و حکومت شیراز [را] به یعقوب بیگ ولد^{۱۳۳} ابراهیم خان ذوالقدر حاکم سابق شیراز شفقت فرمودند. و سلیمان خان ولد شاهرخ ذوالقدر که به منصب مُهرداری در زمان نواب سکندرشان سرافراز بود، به دستور سرافراز شد. و علی قلی سلطان مُهردار را به او گیرانیدند و شاهقلی سلطان را به خدمت خلفائی سر بلند فرموده به قتل قورخمس خلفا مأمور نمودند^{۱۳۴}. و بدرخان افشار برادر اسکندر خان را قورچی باشی کرده، به گرفتن یوسف خان تعیین فرمودند. و ادهم خان ترکمان را به گرفتن ابوالمعصوم خان و امرای استاجلورا به دفع پیرغیب خان و برادران مقرر فرمودند. و امرای مذکور به هیأت مجموعی بی‌خبر به خانه قورخمس خان آمده که محل جمعیت ایشان بود رفتند.

چون امرای مذکور از این واقعه و حال آگاه شدند، اکثری بر اسب بی‌یراق سوار شده روی به کوه قزوین گذاشتند و ابوالمعصوم خان ترکمان و امام قلی میرزا به طرف همدان شتافتند. عساکر نصرت [مأثر] تعاقب کرده هر یک را در هر کجا که به دست آوردند به قتل رسانیدند، سوای یوسف خان قورچی باشی که مرشد قلی خان رعایت آشنایی نموده راضی به قتل او نشد. و پیرغیب خان^{۱۳۵} که نواب خاقان نسبت به او توجه زیادی داشتند و میرزا عبدالله پسر میرزا سلمان که محرک این فتنه بود با میرزا نظام برادرش که از جمله تاجیکیه بودند هر یک را مبلغ کئی ترجمان حواله فرمودند. و میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد - نواده میرزا اعطاءالله اصفهانی که در زمان نواب جنت مکان وزیر آذربایجان و شیروان بوده - و میرزا احمد پدرش وزیر مرشد قلی خان بوده در محاصره قلعه تربت حیدری کشته شده بود، به ازاء حق خدمت و جان فشانی به منصب وزارت اعظم سرافراز گردیده به لقب اعتمادالدوله سر بلند گردید. و امیر ابوالولی انجوتی که در زمان ابوطالب میرزا صدر بوده، به دستور به مرتبه صدارت سرافراز شده و تولیت آستانه مقدسه منوره متبرکه امام ثامن ضامن علیه السلام را به میرسید علی، و منصب مُهرداری مُهرشرف نفاذ را به دستور زمان نواب جنت مکان به سید بیگ کمونه عنایت فرمودند.

و بعد از این وقایع مذکور، مرشد قلی خان به انتظام و نسق ممالک پرداخته. در این سال امام قلی خان قاجار بیگلربیگی قراباغ به رحمت ایزدی پیوسته، خدمت او را به محمد خان ولد خلیل خان ز یاد اغلی قاجار شفقت فرمودند.

۱۳۳ - اصل: والد

۱۳۴ - این شخص غیر از قورخمس خان شاملوست که بدست شاه عباس کشته شد

۱۳۵ - براساس منابع اصلی صفوی پیرغیب خان در حین فرار کشته شد.

سیچقان ٹیل نہصد و نود و ہفت، سال دوم [جلوس]

نوروز روز شنبه بیست و دوم شهر ربیع الثانی — نواب خاقان به جانب خراسان حرکت فرمودند و عبدالله خان به تسخیر قلعه دارالسلطنه هرات آمده، علی قلی خان و طایفه شاملو به قلعه داری قیام نموده، بسیاری از بہادران را به خاک ہلاک انداخته، بالاخره ملا میرزا باخرزی به اعتبار بیماری و کمی آذوقه و اختلال احوال قزلباش خود را به سپاہ عبدالله خان رسانیده، عدم قوت و قدرت علی قلی خان و سپاہ قزلباش را نقل نمود.

علی قلی خان از این حال آگاہ شدہ، ابوطالب بیک اردو بادی مستوفی خود را با پیر بوداق شاملو و چند نفر دیگر از معتمدان نزد عبدالله خان فرستادہ اظهار صلح نمود کہ دست کوتاہ داشتہ گذارد کہ با اہل و عیال خود و خانہ و کوچ بیرون روند. عبدالله خان راضی نشدہ رسولان را در دہان توپ گذاشتہ بہ جانب قلعه انداختہ. علی قلی خان و اعیان شاملو از مصالحہ مأیوس شدہ قریب دوازده ماہ بہ قلعه داری مشغول بودند. و در ماہ سیزدہم در شبی جماعت اوزبیکہ یورش نمودہ خود را با ریسمان و نردبان از برجی از برجہای قلعه بہ بالا رسانیدہ کرنا، بہ نوازش درآوردند. علی قلی خان با جماعت خود گریزان شدہ بہ دست اوزبیکہ افتاد. بعد از سہ روز عبدالله خان، علی قلی خان و اتباع او را طلب کردہ و در عرض راہ یکی از جماعت اوزبیکہ دست درازی بہ او نمودند. غازی سلطان شاملو مانع آمدہ خنجری بر او انداخت این باعث شورش شدہ، ہمگی بہ قتل رسیدند.

عبدالله خان حکومت دارالسلطنه هرات را بہ میر قلابای۔ کوکلتاش — کہ از اعیان سمرقند بود بہ علاوہ منصب صدارت تفویض نمودہ، و بعد از آن روانہ مشهد مقدس معلی گردید.

ابراہیم خان برادر مرشد قلی خان حاکم آنجا، ابواب الفت و آشنائی با عبدالله خان مفتوح ساختہ تحف و ہدایا فرستاد کہ چون عساکر اوزبیکہ در تسخیر قلعه هرات مشقت بسیار کشیدہ اند و نواب خاقان نیز خود متوجہ این ولایت است گمان نیست کہ تاب مقاومت لشکر قزلباش داشتہ باشند. اگر امسال کوچ کردہ متوجہ ولایت خود گردند انطباق خواہد بود. عبدالله خان را این سخن پسند خاطر افتاد، کوچ کردہ روانہ ولایت سرخس شد.

حسین خان ولد میر حسین سلطان فیروز جنگ در محافظت قلعه کوشیدہ، قریب چہل روز بہ قلعه داری قیام نمود. و جمع کثیر از اوزبیکہ بہ قتل رسیدند. عبدالله خان تاب مقاومت نیاوردہ بازگشت نمود و بہ ولایت خود رفت. و از غور یان ۱۳۶ تا ۱۳۷ — اصل: غوز یان

کنار مرغاب به تصرف اوزبکیه درآمد. و هر روزه دستبرد و زیادتیی به اهل مشهد مقدس معلی می نمودند. فیما بین رسل و رسائل فرستاده می شد، تا آنکه نواب خاقان متوجه آن ولایت شده، محمد شریف بیک چاوشلو نواده بیک قورچی را به مرتبه ایالت و خانی سرافراز نموده، حکومت قزوین را به او شفقت فرمودند و در اول بهار حرکت به جانب ییلاق نمودند. و ملک بهمین والی لاریجان و ملوک ولایات نور و کجور که هر دو ملک جهانگیر نام داشته اند، به پایه سریر اعلی رسیده از راه فیروز کوه به دامغان نزول اجلال فرمودند.

چون مرشد قلی خان از سرحد آذربایجان و مصالحه خواندگار خاطر خود را جمع نموده، در تدارک یورش قلعه هرات و محال خراسان بود که ولی آقای چاشنی گیر^{۱۳۷} باشی از جانب خواندگار به تجدید مصالحه آمده، به شرف پای بوس مشرف گردیده، روانه خراسان شدند. و روز به روز در اعتبار و اقتدار مرشد قلی خان می افزود، تا از حد خود تجاوز نموده داعیه مصاهرت خاندان ولایت نشان نمود. نواب خاقان از این خیال محال در خیال دفع اومی بودند تا در نصف شب در منزل شاهرود بسطام به طریق معهود در حوالی دولتخانه در خیمه خود خوابیده بود، امت بیک قرمانلو و الله و یردی بیک زرگر باشی و محمد بیک ولد اسلمس بیک ساروقچی و قرا حسن چاوشلو قورچی تیر و کمان بر سر او بی خبر انداخته به قتل رسانیدند.

و هم در این شب منصب وزارت دیوان اعلی را به میرزا محمد شفقت فرمودند و ابراهیم خان برادر قلی خان حاکم مشهد مقدس معلی [را] معزول و مغضوب فرمودند و به امت بیک عنایت فرمودند. و الله و یردی بیک زرگر باشی را به حکومت گلپایگان و محلات، و محمد بیک ساروقچی باشی را داروغه اصفهان و قرا حسن را به مرتبه خانی و بدرخان افشار را به ایالت استرآباد، و احمد سلطان ذوالقدر را به حکومت خوار و سمنان، و ولی خان افشار را به منصب قورچی باشی گری، و بکتاش بیک ولد او را به حکومت کرمان سرافراز فرموده به خلایق فاخره سر بلند گردانیده خود به نفس نفیس متوجه امور سلطنت گردید و فرخ بیک پرناک را به قتل محمد خان ترکمان مأمور کردند و سر او را در میان اردو بگردانیدند. اعیان قزلباش از این واقعه خوف و هراس برداشته، اندیشناک شده پای ادب در دامن سلامت پیچیدند و تا مدت چهل روز در آنجا توقف فرمودند.

بعد از آن از [راه] اسفرائین^{۱۳۸} به مشهد مقدس معلی حرکت فرمودند که در خلال حال خبر آمدن فرهاد پاشا و چقال اعلی حاکم بغداد به جانب همدان به سمع ملازمان

۱۳۷ - اصل : کر

۱۳۸ - اصل : اسفرائین

عتبه اقبال رسید. عنان عزیمت به جانب عراق معطوف داشته، از راه ترشیز و سبزوار و دامغان داخل الکاءری شده در ایوان کیف نزول اجلال روی داد. و بعد از چند روز داخل دارالسلطنه قزوین شدند و به تاریخ روز شنبه بیست و یک شهر شعبان—حضرت واهب العظیات فرزندی به وی کرامت فرموده او را سلطان حسین میرزا نام نهاده و بوداق خان چگنی را لئه آن شاهزاده نامدار کردند و در اندک زمانی به جوار رحمت ایزدی پیوست.

اودی ثیل نهصد و نود و هشت، سال سیم جلوس

نوروز روز سه شنبه سیم شهر جمادی اول— نواب خاقان بهارادر دارالسلطنه قزوین بسر برده، منصب وزارت دیوان اعلی را به میرزا لطف الله وزیر [نواب] جهانبانی شفقت فرمودند. و به تدبیر مملکت پرداختند و شاهزاده نامدار^{۱۳۹} را با مهدی قلی خان چاوشلو ولد یعقوب سلطان حاکم دارالارشاد اردبیل به مهم مصالحه نزد خواندگار روانه فرمودند. ولی آقای چاشنی گیر باشی— که دو سال بود به جهت مهم مصالحه آمده بود— به نوازشات شاهانه سرافراز فرموده رخصت انصراف دادند، که خبر قلعه ساختن چقال اُغلی در نهاوند به فرموده خواندگار، به مسامع عز و جاه رسید. ایالت همدان را به طهماسب قلی سلطان ارشلو عنایت فرموده به تسخیر قلعه مأمور فرمودند و امرای بیات را به معاونت او مقرر کردند که خبر آمدن عبد المؤمن خان به ولایت خراسان به پایه سریر اعلی رسید.

در تدارک سفر خراسان کوشیده، عبدالله خان با عبدالمؤمن خان پسرش و دین محمد خان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان— که به تسلیم^{۱۴۰} سلطان اشتهاار داشته— و میر قلی بابای کوکلتاش حاکم هرات با لشکر بلخ و آن حدود داخل خراسان شده بر سر قلعه نیشابور آمدند. محمود خان صوفی اُغلی و غازیان استاجلو— که در نیشابور بودند— بی آنکه خبر کمیت و کیفیت لشکر و سردار اوزبیک را معلوم کنند، به عزم رزم با قشون آراسته از شهر بیرون آمده در هم آویختند و دستبردهائی نمایان نمودند. جماعت اوزبکیه غالب آمده قزلباش خود را به قلعه رسانیدند و به قلعه داری مشغول شدند.

چون کار بر محمود خان تنگ شده، صلاح کار به صلح دیده، پیش کش لایقه فرستاد و عرض نمود که ولایت نیشابور تابع مشهد مقدس معلی است. هر گاه آنجا را به حیطة تصرف در آوردند ما این ولایت را بی نزاع می سپاریم^{۱۴۱}. عبدالمؤمن خان راضی شده از پای قلعه کوچ کرده عنان عزیمت به صوب مشهد مقدس معلی معطوف گردانید و

۱۳۹— منظور حیدر میرزا پسر حمزه میرزا است

۱۴۰— اصل: تسلیم خان

۱۴۱— اصل: مساریم

در حوض تونی نزول نموده، امیر قزلبابای حاکم هرات و تلیم سلطان و سایر امرای اوزبکیه به حوالی شهر آمده به محاصره مشغول شدند. امت خان برج و باره شهر را استحکام داده کسی به پایه سریر اعلی فرستاده، کماهی حالات را به عرض اقدس رسانیدند. و چند روزی در بلده ری و طهران بسر برده به سبب تغییر آب و هوا، تکسری بر ذات شریف پیدا شده، چند روزی مکث فرمودند و جمعی از امرا و عساکر منصوره را پیش فرستادند که در چمن بسطام منتظر ورود موکب همایون باشند. و تا مدت چهار ماه امت خان در قلعه داری سعی نمود، تا آنکه کار به اضطرار انجامید. دست از بیرون شهر بازداشته چند گاهی به محافظت حصار پرداخت. آخر الامر صلاح در صلح دیده، خداوردی خان را بیرون فرستاده استدعای صلح نموده. عبدالمؤمن خان راضی نگردیده، خداوردی خان را به اقیح تر وجهی سیاست کرده با همگی جماعت اوزبکیه یورش نمودند. قزلباش تاب مقاومت نیاورده روی فرار پیش گرفتند عبدالله خان با سپاه داخل مشهد مقدس معلی شدند. امت خان با سپاه قزلباش و خدمه آستانه مقدسه پناه به آستان ملک پاسبان برده، آن ملعون شیوه ابن زیاد ملعون را پیش گرفته، بک را از روضه مقدسه بیرون آورده در صفت میرعلیشیربه شهادت رسانید و اکثری حقاظ - مصاحف [را] در دست گرفته برابر آن مردود تیره روزگار آمده شفیع خود می ساختند قرآن را از دست ایشان گرفته شهید می کردند.

خون کشتگان در صحن مقدس بر مثل آب روان شده بود. جماعت اوزبکیه دست به تاخت و تاراج برده آنچه یافتند بردند و به هر کس رسیدند به قتل آوردند. خلاصه کلام آنکه تا سه روز این واقعه در میان بود. بعد از آن هر چه باقی مانده بودند امان داده، مبلغ کلی مال امانی حواله نمودند و از آنجا کوچ کرده به سرخس آمدند. حسین خان حاکم آنجا با طایفه جغتای^{۱۴۲} به محاصره مشغول شدند، بالاخره کاری نساخته مایوس شده، عبدالمؤمن خان با جماعت خود بازگشتند و ولایت بسطام و جام و خاف و با خرز و غوریان را به تصرف درآوردند و آهنگ عراق نمودند. و چون فی الجمله عارضه نواب خاقان روی به خوبی آورد و هنوز صحت کامل نیافته بود از اخبار شورش خراسان باخبر گردید، باعث پریشانی خاطر مبارک گردید. به آستانه مقدسه شاه عبدالعظیم آمده چند روزی در آنجا بسر برده روانه دارالسلطنه قزوین شدند.

بارس نیل نهصد و نود و نه، سال چهاردهم جلوس

نوروز چهاردهم شهر جمادی اولی - نواب خاقان از دارالسلطنه قزوین به دارالسلطنه اصفهان حرکت فرمودند و یادگار سلطان روملو را به رسالت به هندوستان روانه فرمودند و اظهار این نمودند که به حسب اقتضای فلکی عبدالله خان و جنود اوزبکیه بر خراسان مستولی گشته، همگی همت بر دفع ایشان و استخلاص ممالک موروثی خراسان مصروف است. اگر امداد ظاهری متعذر باشد همت و توجه باطنی در یغ ندارد و میرزا لطف الله شیرازی را به دستور به منصب وزارت دیوان اعلی و خلایق فاخره سرافراز فرمودند. و میرمیران با اولاد خود از دارالعباده یزد^{۱۴۳} به پایه سریر اعلی رسیده به نوازشات شاهانه سربلند گردید. و شاهزادگان نامدار را از ورامین کوچانیده در قلعه تبرک اصفهان جای دادند و احمد بیک گرانیپای را به محافظت ایشان مأمور فرمودند و خود متوجه الکاء فارس شدند و در بیلاق کوشک زر، پسران قراگونه و مختار سلطان تکلو و ترابی بیک ترکمان و ابوالفتح بیک شاملو ولد فولادبیک امیرآخور به شرف پای بوس اشرف رسیدند و حقیقت احوال امرای فارس به خدمت نواب خاقان محقق شده در دفع ایشان پرداختند.

یعقوب خان از آمدن نواب خاقان هراسان شده خود را به قلعه اصطخر رسانیده به قلعه داری مشغول گردیده. نواب خاقان اسلمس خان مهرداد را با جمعی از یوزباشیان و قورچیان عظام ذوالقدر به محاصره قلعه مذکوره مأمور فرمودند و خود به دولت در اول شهر ذی قعدة داخل شهر شدند. و میرزا لطف الله وزیر به اعتبار آن که شیرازی بود به لوازم خدمات جان سپاری نموده، به خلایق فاخره سرافراز گردید و ابراهیم خان والی لار به عنایات شاهانه مفتخر و سرافراز شده، به ایالت شیراز و لهیرالامرائی فارس سربلند گردید و بنیاد خان که در سلک یوزباشیان ذوالقدر انتظام داشت به نوازشات شاهانه سربلند گردید.

نواب خاقان از اسب در سواری افتاده چند روزی رنجور گردیدند که در آن حین خبر رسید که یوسف خان افشار با جمعی از قورچیان و ملازمان که در نزد او بودند به متابعت او راضی نگردیده ایشان را جواب گفته از ملازمت اخراج نموده و در استحکام قلعه داری پرداخته. نواب خاقان، فرهاد خان را به جهت دفع او مأمور فرمودند و به اعتبار حرکات ناپسند - که از شاهقلی خان ولد خلیل خان افشار حاکم کوه گیلویه به ظهور رسیده بود - به دست حسین خان به قتل رسیده به حکومت الکاء مذکور سرافراز گردید. و حسین علی سلطان چگنی ولد بوداق خان را کورحسن استاجلو حسب فرمان

به قتل رسانید.

نواب خاقان به عزم سیر به حوالی اصطخر آمده، صراحی شراب به جهت یعقوب خان فرستادند. و یعقوب خان به شفقت شاهانه مستمال شده، میرزا خان بیک وزیر خود را با ترابی بیک ولد دلو اختیار ترکمان و مرتضی قلی بیک برادر خود به ملازمت اشرف فرستاده اظهار بندگی نمود که هر گاه حکومت فارس را به دستور واگذارند و از سر تقصیرات درگذرند، خود به خدمت اشرف رسیده کمر خدمتکاری و بندگی بر میان جان بندد.

بعد از آن یعقوب خان قلعه را به یکی از حاجبان خود سپرده به خدمت شتافت و در سواری به شرف پای بوس مشرف گردید. بعد از چند روزی امرای عظام روزی در مجلس بهشت آئین بازخواست کردار او می نمودند، او جواب های ناملایم می داد. نواب خاقان را از این ناخوش آمد حسب فرمان حسین خان زیاد اعلی دست در کمر او کرده سر او را شکسته سر برهنه در پیش ایوان در آفتاب گذاشتند و امرای او را یک یک به اندرون^{۱۴۳} دولتخانه طلب کرده به قتل رسانیدند. در آخر روز اجساد مقتولان را بیرون برده به دار آویختند. بعد از چند روز یعقوب خان را به دست جماعت ذوالقدر داده به قتل رسانیدند. که در خلال حال، خبر فتح قلعه دارالامان کرمان رسید و بعد از چند روزی فرهاد خان ولی خان و اسمعیل خان را در کرمان گذاشته، یوسف خان را با تیغ و کفن در گردن به درگاه معلی رسانیدند.

نواب خاقان حسب خواهش فرهاد خان او را امان داده مرخص فرمودند و در همان اوان ملازم مهدیقلی خان چاوشلو— که همراه شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا به ایلچی گری نزد خواندگار رفته بود— به پایه سریر اعلی رسیده، به عرض رسانید که خواندگار مقدم شاهزاده نامدار را گرامی داشته، موافق دلخواه مهم صلح انعقاد یافت و اینک مهدی قلی خان با نامه محبت آئین به شرف پای بوس خواهد رسید.

نواب خاقان اردوی همایون را روانه اصفهان نموده خود با فرهاد خان متوجه دارالعباده یزد شدند و در باغ گلشن آباد نزول اجلال روی نموده و حاتم بیک وزیر سابق را با ولی خان به ازاء خدمات و جان فشانی به خلایق فاخره و به منصب استیفای ممالک سرافراز فرمودند که در آن حین خبر رسید که احمد بیک گرانپای کوتوال قلعه تبرک اصفهان آذوقه بسیار و مایحتاج قلعه داری سرانجام کرده سر نافرمانی دارد. نواب خاقان بر تخریب قلعه امر فرمودند و روانه اصفهان شدند و شاهزاده های نامدار بنا بر رفع فساد مفسدان دیده جهان بینشان را باطل کرده به قلعه الموت فرستادند. و بعد از مدت یک

ماه روانه دارالسلطنه قزوین شدند و در دارالمؤمنین کاشان کورحسن استاجلورا به سبب بعضی حکایات نافرمانی، به دست حسن بیگ قورچی به قتل رسانیدند و محمدخان تخماق— که از امرای معتبر نواب جنت مکان و امیرالامرائی چخور^{۱۴۵} سعد بوده و در دارالارشاد اردبیل بسر می برده— به شرف پای بوس رسیده به خلّاع فاخره سر بلند گردیده و خاننش بیگم صبیّه محترمه نواب جنت مکان که در حباله میر نعمت الله بوده به رحمت ایزدی پیوسته.

توشقان نیل هزاره، سال پنجم جلوس

نوروز روز شنبه بیست و پنجم شهر جمادی اول— نواب خاقان در باغ سعادت آباد جلوس فرموده، میرزا لطف الله رابه جهت ناسازگاری و افعال ناپسند پسرش، از منصب وزارت اعظم معزول نموده به حاتم بیگ اردو بسادی که مستوفی الممالک بود عنایت فرمودند و ملقب به اعتمادالدوله گردید. و الله قلی بیگ قاجار که در سلک قورچیان عظام و یوز باشیان بوده، به منصب قورچی باشی گری سرافراز فرمودند و مهدیقلی خان با ایلچیان روم— که از جانب خواندگار آمده بودند— به شرف پای بوس مشرف شده، نامه محبت آمیز که مشعر بر استحکام مصالحه بود به عرض رسانیدند و مستعدان روم تاریخ این را «حفیظ» یافته، در نامه درج کرده بودند. بعد از یکماه یا چهل روز بعد از آمدن مهدی قلی خان، بعضی از معاندان به اعتبار شورش او یماق چاوشلو و قوم مرشد قلی خان و محمد شریف خان که فرار نموده به گیلان رفته بودند— مزاج شریف اشرف را منحرف گردانیده روز به روز آثار بی توجهی به ظهور می رسیده، در تدارک احوال خود می بودند، تا روزی مورد عتاب و خطاب شده در جواب عاجز آمده به قتل رسید و مراد خان بیگ برادرش از واهمه فرار نموده به روم گریخت.

نواب خاقان از این حرکت ناپسند برادر او را حکم به قطع رجلین فرمودند. و بعد از آن مرشد قلی سلطان استاجلورا به گیلان فرستادند که محمد شریف بیگ را با جماعت او گرفته به درگاه جهان پناه حاضر سازد. مرشد قلی سلطان ایشان را گرفته به پایه سریر اعلی رسانید و هر یک به غضب شاهی گرفتار شدند. و سید خان احمد به اعتبار قرابت با والده محترمه نواب خاقان و شرف مصاهرت این دودمان، به انواع نوازشات شاهانه سرافراز شده به خلّاع فاخره سر بلند گردید. و حکومت همدان و امیرالامرائی کل قسلمرو علیشکر تا سرحد بغداد به شاهزاده نامدار محمد باقر میرزا تفویض فرمودند. و ایل بیات را به خدمت او مأمور کردند. و اُغورلو سلطان بیات رابه وکالت شاهزاده نامدار مقرر کردند و مراد پاشا که قبل از این در سفر دارالسلطنه تبریز

گرفتار شده بود مرخص فرمودند. و خواندگار نیز شاهرخ سلطان مُهردار و مهدیقلی خان شاملو و رفقای ایشان را مطلق العنان ساخته روانه نمودند و شاهرخ سلطان در عرض راه صاحب آزار شده به رحمت ایزدی پیوست و قورخمس خان را به جهت بعضی امور ناپسند که از او سرزده بود، در برابر ایوان چهل ستون به دست مبارک خود به قتل رسانیدند. و مهدیقلی خان را به خلاع فاخره سرافراز فرموده، به منصب موروثی اشیک^{۱۴۶} آقاسی باشی گری سر بلند گردید. و دولت یارخان سپاه^{۱۴۷} منصور- که از جمله امرای زمان نواب جنت مکان بوده در خدمت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا می بوده، در ایام مناقشه جماعت ترکمان و تکلو خدمات شایسته به تقدیم رسانیده بود و به مرتبه امارت ترقی نموده، در حدود سلطانیه و سجاس، الکاء و تیول به او عنایت شده بود، بعد از قضیه ارتحال شاهزاده مغفور پای از حد مرتبه خود بیرون گذاشته در سجاس قلعه ساخته، آذوقه و یراق حرب ترتیب داده، ابوطالب میرزا را پروای آن نبود. تا بعد از جلوس نواب خاقان و مرشد قلی خان به اعتبار جهات چند اول جلوس و شورش طوایف قزلباش به او نیز نپرداخته بود، بعد از آنکه پای از جاده اعتدال بیرون گذاشته، نواب خاقان، حسین علی سلطان را بر سر او فرستاده چند گاهی قلعه را محاصره نموده کاری نساخته، تا اعلی حضرت شاهی در انتظام مهمات عراق و فارس و کرمان پرداخته متوجه اصفهان و شیراز شدند، از هر جا دست درازی می نمود تا در این سال که در دارالسلطنه قزوین نزول اجلال روی نمود، به سبب حرکات ناشایست او مهدی قلی خان شاملو را بر سر او فرستادند و متعاقب او حسن خان شاملو قورچی حاکم قسم با جمعی از قورچیان عظام، قلعه را محاصره کرده کاری نتوانستند ساخت. تا بالاخره پیغام داد که اگر نواب شاهی، خود متوجه این صوب شوند خود را به رکاب مقدس می رسانم که آنچه رضای خاطر اشرف بوده باشد در باره من به عمل آرند.

حسین خان این معنی را معروض داشته، نواب خاقان به تقریب سیر^{۱۴۸} و شکار به حوالی قلعه رسیدند. دولت یارخان از قلعه بیرون آمده خود را به رکاب اشرف رسانید. نواب خاقان از او سؤال فرمودند که سبب این همه فتنه و فساد چه بود؟ او جوابهای ناموجه به عرض رسانید. نواب خاقان را از آن ناخوش آمده او را مقید و محبوس فرمودند. و قلعه را تصرف فرموده حکم بر تخریب بنیان آن نمودند. و او را در میدان دارالسلطنه قزوین به قتل رسانیدند و امیر حمزه ولد بایندر خان طالش - که پدرش مرد نیکوکار و دولت خواه صالح بود - بادنخوت و غرور در دماغ او راه یافته جمعی را بر سر خود جمع

۱۴۶ - (اشیک، اشیک)

۱۴۷ - اصل: سیاه

۱۴۸ - اصل: شیر

کرده با چهار هزار سوار و پیاده به عزم محاربه بر سر الوند سلطان به دارالارشاد اردبیل شتافته فیما بین کار به قتال رسید. الوند سلطان تاب مقاومت نیاورده خود را به قلعه رسانیده به قلعه‌داری مشغول شد. نواب خاقان از این خبر ناملایم حسین خان چاوشلو قورچی باشی تیر و کمان را بدان حدود فرستادند که اگر خود سر متوجه پایه سریر اعلی گردد به نوازشات شاهانه سرافراز شود و الا آن چه رأی عالی اقتضا نماید به عمل خواهد آمد.

حسین خان چون داخل الکاء اردبیل شده پیغام نمود. امیر حمزه اعتبار بدان حرف ننموده در کار خود مشغول شده قلعه را تصرف نموده امر او را باب مناصب تعیین نموده و بعد از چندگاهی عریضه به خدمت اشرف فرستاد که چون میانه اولاد حسام بیگ قرمانلو که در آذربایجان است نزاع و عناد واقع شده و ایشان در مقام انتقامند بدین جهت از قلعه بیرون نمی‌توانم آمد. التماس دارم که یکی از امرای شاملورا بفرستند که قلعه را بسپارم. و رخصت زیارت آستانه جات مقدسات عتبات عالیات ارزانی دارند که بدان سعادت عظمی دست یافته، به درگاه معلی شتابم.

نواب خاقان، حسین خان شاملو حاکم قم را مقرر فرمودند که امیر حمزه خان را از قلعه بیرون آورده، قلعه را به ذوالفقار خان سپارد. حسین خان حسب فرموده عمل نموده، امیر حمزه خان قلعه را سپرده، به شرف زیارت آستانه جات مقدسات رسیده. در الکاء شیروان به اعتبار زیادتی اولاد حسام بیگ جرأت آمدن به پایه سریر اعلی ننموده، قصد اقامت نموده در میان رومیان بسر می‌برد. نواب خاقان را از این ناخوش آمده یکی از صوفیان طولش را مقرر فرمودند که نزد او رفته اظهار بندگی نماید تا در حین فرصت کار او را بسازد.

آن صوفی صاف اعتقاد حسب فرمان عمل نموده سر او را به پایه سریر اعلی حاضر گردانید. و بعد از آن حسین خان چاوشلو را مقرر فرمودند که به اتفاق بسطام آقای ترکمان — داروغه دفترخانه همایون که مرد کاردان بود به جهت تعیین محل سنور و سرحد آذربایجان نزد خضر پاشا حاکم نخجوان — که از جانب خواندگار مأمور بود رفته به مهم مذکور قیام نماید و به دستور به مهم مذکور قیام نموده، حسب خواهش فیصل پذیر گردید. و چون شاهویردیخان عباسی را محمدی خان حاکم لرستان با جمعی از احشام الوسات قلمرو علیشکر کوچانیده به ولایت خود برده و خود را از متابعات خواندگار می‌شمرده، در این ولا که فیما بین قزلباش و خواندگاره مصالحه انجامید، عریضه‌ای به خدمت نواب خاقان نوشته اظهار بندگی و اطاعت نمود که رقم غفور تقصیرات او کشیده بعدالیوم بر جاده بندگی و انقیاد مقیم و ثابت قدم باشد.

نواب خاقان مقصود بیگ ناظر را به جهت اطمینان قلب او فرستادند و به انواع

نوازشات شاهانه سرافراز فرمودند. و چون مهم مصالحه به اتمام رسید، نواب خاقان فرهاد خان را با فوجی از عساکر نصرت شعار با محمدی خان تخماق و اسلمس خان مُهردار و جمعی از امرای عظام به الکاء ۱۴۹ خراسان مقرر فرمودند و ارقام و احکام به سرحدات خراسان شرف نفاذ یافت که بر سر فرهاد خان جمعیت نمایند. و از صوابدید او بیرون نروند. و اگر عبدالله خان با عبدالؤمن خان خود به خراسان آیند از جنگ دست کشیده به پایه سریر اعلیٰ عرض نمایند. والا در استرداد ممالکی که به تصرف اوزبکیه درآمده کوشیده به تصرف درآورند.

فرهاد خان حسب فرمان روانه خراسان شده، حاجی محمد خان پادشاه خوارزم را از آمدن خود خبر داد. چون به چمن بسطام رسید، حاجی محمد خان به جهت نزاعی که میانه او و نور محمد خان ولد ابوالمحمد خان ابن دین محمد خان بر سر الکاء نسا و آن حدود بود— از آمدن فرهاد خان خبر یافته، به حوالی بسطام آمد. فرهاد خان در مکان مناسب خیمه و خرگاه زده، اسباب ضیافت پادشاهی مهیا ساخت و یک دو فرسخ استقبال نموده، بین الجانیین ملاقات روی داده به منزل فرهاد خان فرود آمد. و بعد از ضیافت و تواضعات رسمی با ملازمان این آستان تجدید عهد و پیمان کرد که در دفع اعدا کوشد و از هم جدا شده هر یک به منزل و جای خود قرار گرفتند.

فرهاد خان کوچ کرده به طرف نیشابور روانه شد. امرای مذکور بر سر او جمعیت کرده، قلعه نیشابور را محاصره کردند و آوازه آمدن فرهاد خان و اتفاق حاجی محمد خان به عبدالؤمن خان رسیده، با لشکر ماوراء النهر و ترکستان بر سر خوارزم رفته حاجی محمد خان از این خبر به جانب خوارزم شتافت. فرهاد خان از آمدن عبدالؤمن خان متردد خاطر شده، صلاح جنگ با امرای دیده، در این فکر و تدبیر بودند که خبر رسید که عبدالؤمن به ایلغار، به مشهد مقدس معلی رفته فرهاد خان چون در جنگ مأمور نبود، امرای خراسان را هر یک به الکاء خود فرستاد که به محافظت قلعه و الکاء خود کوشند. و از حد نیشابور کوچ کرده به بسطام آمد و حقیقت حالات را به عرض رسانید. حسب فرمان فرهاد خان به دارالسلطنه قزوین بازگشت. عبدالؤمن خان این را فوز عظیم دانسته به حوالی نیشابور نزول نمود بر سر ایل بیات فرستاده به اطاعت خود خواند. ایشان صلاح در اطاعت و انقیاد ندیده اظهار متابعت ننمودند. محمود سلطان ولد بابا الیاس و اکثر عظمای بیات را به قتل رسانیده بقیه السیف را غارت کرده، میرزا محمد سلطان خود را به درگاه جهان پناه رسانیده در رکاب ظفر انتساب بسر می برد.

عبدالؤمن خان بعد از آن بر سر قلعه اسفرایین آمده محاصره نمود. ابومسلم خان با جمعی از غازیان استاجلو در لوازم قلعه داری کوشیده، عبدالؤمن خان چند یورش

نموده، جمع بسیار از بهادران اوزبکیه قریب به چهار هزار کس کشته شدند. خلاصه کلام آنکه بعد از چهار ماه از محاصره قلعه، ابومسلم خان دست از قلعه داری کوتاه داشته جماعت اوزبکیه غالب آمدند. بعد از سه روز [قلعه را] به تصرف درآوردند. ابومسلم خان و جماعت کثیر از قزلباش اسیر تیر بلا شدند. کچل قباد کلهر که در شجاعت و مردانگی مشهور بود از قلعه بیرون آمده خود را به خدمت اشرف رسانیده حقیقت احوال را به عرض رسانید.

عبدالمؤمن خان بعد از تسخیر ولایت اسفراین بلده سبزوار و مزینان و جاجرم و شقان و آن حدود را به حیطة تصرف درآورده، حکام گماشت و خود به جانب بلخ بازگشت. نواب خاقان در آن زمستان در دارالسلطنه اصفهان بسر برده، از آنجا بر سر دارالعباده یزدرفته، باز به اصفهان مراجعت فرمودند و در آخر زمستان به دارالسلطنه قزوین معاودت فرمودند و در تدارک یورش خراسان مشغول شدند.

لوی نایل هزارویک، سال ششم جلوس

نوروز سه شنبه ششم جمادی الثانی — نواب خاقان در اول بهار به دارالارشاد اردبیل به زیارت آباء عظام حرکت فرمودند و از آنجا عازم یورش خراسان شدند. چون شاهیوردی خان ولد خلیفه انصار حاکم قراجه داغ در این سه سال به معاونت خواندگار تاج وهاج [از] سرگذاشته اظهار متابعت رومیه می نمود. بعد از آنکه مصالحه واقع شده، قراجه داغ داخل ممالک این طرف شد، به شرف پای بوس اشرف نرسیده کسی به طلب او مأمور شد. از این واقعه و خبر فرارنموده خود رابه دیار ممالک خواندگار رسانید. نواب خاقان حاکم برای آنجا تعیین فرمودند.

در خلال حال، خان احمد خان گیلانی — که با این دودمان ولایت نشان سر لجاج و حیل پیش آورده بود هر روزه در فتنه و فساد می کوشید، نواب خاقان منظور نظر نیاورده متوجه او نمی شدند. تا از حد اعتدال بیرون رفته. نواب خاقان فرهاد خان را از راه اردبیل و ذوالفقار خان را با لشکرهای آذربایجان و طوالش از راه قزل آقاج بر سر او فرستادند. سیاوش خان حاکم گسکر و علی خان حاکم گیلان بیه پس را مقرر فرمودند که با معسکر خود بر سر فرهاد خان ازدحام آوردند. و موبک همایون به دارالسلطنه قزوین معاودت فرمودند و جمشید بیک غلام را که حاکم قزوین بود با جمعی از قورچیان عظام از راه دیلمان روانه نمودند.

خان احمد خان گیلانی چون در علم نجوم مهارتی داشت، در طالع خود دیده بود که در این سال مملکت او به دیگری منتقل خواهد شد، خاطر بر آن قرار داده بود که به کشتی نشسته به طرف شیروان رفته و از آنجا خود را به روم رساند، که خان یاسپاه

نصرت شعار رسیده جنگ در پیوست. خان احمد خان، امیر عباس لشته نشائی با کیا جلال الدین محمد ولد رستم سپهسالار دیلمان و سپهسالار لاهیجان را سردار کرد و با بیست هزار سوار و پیاده به مقابله عساکر منصوره فرستاد.

هر دو فرق^{۱۰} به کنار سفیدرود آمده در برابر یکدیگر صف آرایی نمودند و خود آنچه داشت از خزاین و دفاین به جانب لنگرود فرستاد. و مخدرات حرم خود را مصحوب کیا فریدون که از امرای معتبر گیلان بود [نموده] از لاهیجان بیرون فرستاد.

فرهاد خان یک دو روز در کنار سفید رود نشست تحقیق گذرها^{۱۵۱} نموده، راهی که مناسب عبور لشکر بود اختیار کرده، تمامی لشکر را به عبور امر نمود. امرای گیلان از این حال باخبر شده، دست به قتال کرده جنگ در پیوست. امرای گیلان تاب مقاومت نیاورده روی به گریز گذاشتند. خان احمد خان با معدودی از خدمتکاران سوار، به کنار دریا رفته، کیا فریدون را امر و مقرر کرد که حرم او را با صبیبه اش به دیار روم ببرد. کیا فریدون این حرکت را لایق ندانسته که صبیبه شاه جنت مکان رابه ولایت مخالف برد، از راه برگشته ایشان را به خدمت نواب خاقان رسانید. احمدخان از این حال واقف شده مجال توقف نیافه به اتفاق محمد امین خان پسر جمشید خان که او نیز دختر زاده شاه جنت مکان بود روانه شیروان شدند.

نواب خاقان متوجه گیلان شده از راه دیلمان به لاهیجان آمدند. و فرهاد خان بعد از شکست لشکر گیلان به لاهیجان رفته امرای گیلان به آستان سدره نشان آمده، به سعادت پای بوس مشرف شدند و به نوازشات شاهانه سرفراز گردیدند و بعد از چند روزی زایات جاه و جلال از لاهیجان حرکت کرده امیرالامرائی گیلان را به مهدیقیلی خان شاملو شفقت فرمودند و وزارت گیلان را به خواجه مسیح گیلانی و الکاء لشته نشاء به میر عباس، و سپهسالاری لاهیجان به طالیشه کولی، و ریش سفیدی کلّ گیلان به کیا فریدون، و الکاء دیلمان به کیا جلال الدین محمد، و رانکوه به ولی سلطان صوفی، و حکومت کلّ گیلان بیه پس به علی خان، و سایر مجال را حکام و داروغگان گماشتند. و عنان عزیمت با نواب سکندرشان به صوب خراسان معطوف داشتند. و طوایف قزلباش را از اطراف و جوانب احضار فرمودند و در چمن بسطام به عسکر ظفر فرجام ملحق شدند و از راه ینلاق لار و فیروز کوه در حرکت آمده، قریب یک ماه در چمن بسطام جهت اجتماع عساکر نصرت شعار توقف روی داده، در خلال حال، فیما بین نور محمد خان ولد ابوالمحمد خان والی مرو شاهجهان و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم نزاع روی داده. حاجی محمد خان ولایت نسا و دوران را از تصرف نور محمد خان بیرون آورده به معتمدان خود سپرد. چون نور محمد خان تاب مقاومت او

نداشت، التجاء به عبدالله خان برده توسل به او جست که هر گاه نسا و دوران را از نصرف حاجم ۱۵۲ خان بیرون آورده به او سپارد، الکاء مرو که به بخارا و چهارجنو، قریب است پیشکش او باشد.

عبدالله خان از جیحون عبور نموده به حدود مرو آمد. نور محمد خان از سفاهت خود قبل از آنکه مطلب او به سعی عبدالله خان به حصول انجامد، مرو را به تصرف او گذاشت که در آن اثناء آوازه^{۱۵۳} جاه و جلال نواب خاقان و آمدن حاجی محمد خان— که با اعلی حضرت شاهی دوستی و یک جهتی داشت— به سمع عبدالله خان رسیده در تاب شده، به نور محمد خان گفت: که هر گاه به محاصره قلعه نسا مشغول شویم— یحتمل که مدت محاصره به امتداد کشد، و اینک پادشاه قزلباش و خوارزم می رسند. انشاء الله تعالی سال دیگر تدارک قلعه گیری خواهد شد و روانه بخارا گردید.

عبدالمؤمن خان از عبدالله خان جدا شده به خراسان آمد و رقعۀ در نهایت بی ادبانه به خدمت اشرف نوشت که «پادشاهان را یا صلح است یا جنگ، و ما بر دوشق راضی هستیم. اگر به صلح راضی باشند خراسان را به ما وا گذارند و به عراق روند— به نوعی که در ازمنه سابقه میانه حسن پادشاه ترکمان و پادشاه عراق و آذربایجان و سلطان حسین میرزا بایقرا پادشاه بلخ و خراسان صلح واقع شده بود، همان قاعده را مرعی دارند— و اگر اراده جنگ دارند، پیشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب خدایتعالی است کمی و زیادتی لشکر را دخلی نیست».

چون خبر عبدالمؤمن خان در ولایت نیشابور به سمع همایون رسید، پیش از رسیدن رقعۀ مذکوره از چمن بسطام کوچ فرموده، از راه جاجرم روانه شدند. و در آنجا نوشته مذکوره به نظر همایون رسید. جواب آن را به القاب شایسته و بایسته و آداب تمام در قلم تحریر در آورده فرستادند که «ما به لطف و کرم الهی و اقییم و بر سر خراسان که ملک موروثی این دودمان است به قدر طاقت تلاش می نماییم و دست از آن باز نمی داریم و مصالحه سلطان حسین میرزا و حسن پادشاه به ما و شما نسبتی ندارد. اگر به قاعده میانه قرا سلطان اوزبیک والی بلخ و نواب خاقان جنت مکان جدا مجد همایون ما صلح واقع شد قرار نمایند— که دست از خراسان باز داشته به منسوبان ما سپارند— ما نیز صلح می کنیم و الا جنگ را آماده ایم و از عراق با کمال اشتیاق به این ولایت آمده ایم— در هر جا که اختیار می نمایند، تلاقی فریقین دست داده، آنچه در مکمن غیب باشد به منصفه ظهور آید» و کوچ کرده به جاجرم حرکت فرمودند در آنجا کسی دیگر از عبدالمؤمن خان آمده مکتوب دیگر رسانید که با مکتوب اول بستی نداشت و در

۱۵۲— اصل: جاجم

۱۵۳— اصل: وازه

مضامین کمال تناقض داشت از جمله در عنوان نامه نوشته بود با آل علی هر که در افتاد برافتاد. مابنا بر مصلحت به جانب جام رفتیم، ایشان نیز به آنجا آیند تا در آنجا ملاقات واقع شود. بعد از ورود مکتوب، معلوم شد که در جام نیز توقف ننموده به جانب بلخ رفته بود.

در خلال حال، سادات عظام سبزوار اتفاق نموده، جواند اش بهادر اوزبیک که از جانب عبدالمؤمن در مزینان بود گرفته به قتل رسانیده، سر او را به پایه سریر اعلی فرستادند و به عنایت شاهانه و سیورغال^{۱۵۴} و خضوع فاخره سرافراز شدند. حاکم جاجرم نیز از ورود موکب همایون تزلزل در احوال به هم رسانیده با سایر حکام اوزبکیه و حاکم اسفراین و شقان و سبزوار هر یک راه فرار پیش گرفته از پی کار خود رفتند.

نواب خاقان داخل ولایت اسفراین شده، الله و یردی خان را با جمعی از قورچیان بر سر نیشابور فرستادند. حاکم آنجا تاب مقاومت نیاورده با معدودی از شهر بند و قلعه بیرون رفتند و قلعه به تصرف الله و یردی خان در آمده، طبل بشارت به نوازش درآوردند. و اردوی گردون شکوه قریب یکماه در النگ اسفراین توقف فرمودند. و حکومت ولایت نیشابور را به درویش محمدخان روملو که در زمان نواب سکندرشان حاکم آنجا بوده شفقت کردند و میر فتاح مین باشی، تفنگچی اصفهانی را با سیصد نفر تفنگچی قدر انداز در محافظت قلعه آنجا مأمور فرمودند و الکاء اسفراین را به محمد سلطان ولد بابا الیاس بیات شفقت فرمودند و جماعت ایل و الوسات^{۱۵۵} را که قتل و غارت به ایشان رسیده بود، معافی و سیورغال شفقت فرمودند و حکومت سبزوار را به محمد مؤمن سلطان نواده میرشمس الدین علی سلطان مختار الحسنی مفوض داشتند و در سایر محل که به تصرف در آمده بود، حکام^{۱۵۶} تعیین فرمودند. و از آنجا کوچ فرموده روانه مشهد مقدس معلی شدند— و چون خبر رسید که سلاطین اوزبکیه همگی در مشهد مقدس معلی جمع شده آذوقه بسیار فراهم آورده اند و قرار بر قلعه داری و توقف داده— نواب خاقان چنان صلاح دیدند که اول پائیز— که هواها سرد و عساکر نصرت شعار در تعب و مشقت سرما و کمی آذوقه خواهند بود— مراجعت به جانب دارالسلطنه قزوین فرمایند که در اول بهار تدارک تمام دیده روانه تسخیر ولایت خراسان شوند و امیرالامرائی و نظم و نسق ولایت آذربایجان و تولیت آستانه مقدسه سلطان الاولیاء به فرهاد خان شفقت فرمودند و حاتم بیک اعتمادالدوله را با قورچی باشی و ارباب مناصب مقرر فرمودند که در دارالسلطنه قزوین به اصلاح حال عساکر خیر انجام پردازند. و در

۱۵۴— اصل: سیورغال

۱۵۵— اصل: الوسات

۱۵۶— اصل: حکوم

این سال در دارالسلطنه قزوین و ری مرض طاعون و وبا شیوع داشته بسیاری از مردم شهری راه عدم پیش گرفتند. و میرسید حسین کرکی عاملی دخترزاده شیخ عبدالعالی مجتهد به جوار رحمت ایزدی پیوست، در ارض مقدس عتبات عالیات مدفون است.

ثیلان نیل هزار و دو، سال هفتم جلوس

نوروز روز دوشنبه هفدهم شهر جمادی الثانی - نواب خاقان در اول بهار حرکت به جانب الکاء طارم فرمودند و مهدی قلی خان حاکم گیلان را به اعتبار بدسلوکی معزول فرمودند. و احمد بیک بیگدلی را به داروغگی لاهیجان سرافراز نمودند. وزیر دیوان اعلی رابا مستوفیان و ارباب قلم و بسطام آقای داروغه دفتر خانه را به گیلان مقرر فرمودند که مال و حقوق دیوانی ایشان را موافق قانون و حساب قرار دهند. که حال به دستور برقرار است، و خود به دولت متوجه دارالارشاد اردبیل شده، فرهاد خان حاکم آنجا و علی خان حاکم بیه پس و امیر سیاوش حاکم گسگر در رکاب اشرف بودند و امیر شاه بیک و رفقای او را با جمعی از مردم بیه پس که مشهور بودند به خلاع فاخره سر بلند کردند. و بعد از چند روزی، امیر شاه بیک و کیا فریدون در مقام خلافت و طغیان درآمده با جمعی بر سر داروغه فومن رفته او را به قتل رسانیدند و داروغه رشت که از این حال باخبر شده خود را بیرون انداخت.

ابوسعید نامی - که با جماعت خود در جنگل بسر می برد - نزد میرشاه بیک رفته اظهار عقیدت نمود. و احمد بیک با جماعت قزلباش به کنار سفید رود رفته صف قتال بستند. چون مقابله واقع شد، احمد بیک تاب مقاومت نیاورده راه دیلمان را پیش گرفته بدر رفت. میرشاه بیک به بیه پس بازگشت نموده، کس به طلب خان احمد خان به شیروان فرستاده، در لاهیجان طرح سلطنت انداخت و ارباب مناصب تعیین کرد.

نواب خاقان از خبر این واقعه در تاب و غضب شده، فرهاد خان را مقرر فرمود که از راه کوهمدم با امیر قلی بیک قورچی باشی و علیخان که سابق بر این حاکم بیه پس بود به دستور به حکومت آن حدود سرافراز شده، با قورچیان عظام بر سر احمد بیک و کیا فریدون رفته به سزای خود رسانند. فرهاد خان با جماعت مذکور در کوهمدم پای جلادت پیش گذاشته جنگ در پیوست. و به نیروی دولت قاهره شکست بر جماعت گیلان راه یافته پراکنده شدند. و سپاه قزلباش داخل لاهیجان شده ابوسعید خود را به جنگل رسانید. امرای عظام چندگاهی در آنجا توقف نموده به امور ملک پرداختند و قورچی باشی به درگاه جهان پناه به دارالسلطنه قزوین آمده به نوازشات شاهانه سرافراز گردید.

و چون میانه نور محمد خان بن ابوالحمد خان والی ارگنج و حاجی محمد خان

بن عطا خان پادشاه خوارزم — که از یک طبقه سلاطین اوزبیک و اولاد شیبان خان بن جوجی بن چنگیز خان و بنی اعمام بکدیگرند — بر سر ولایت نساء منازعه واقع شده، نور محمد خان پناه به عبدالله خان برده، از استرداد ولایت نساء از او استعانت جست و ولایت مرو را از آنجهت پیش کرده عبدالله خان مرو را متصرف شده، در حصول مطلب او دفع الوقت کرده به تغافل گذرانید. چنانچه در سال قبل مذکور شد نور محمد خان از امداد عبدالله خان مایوس گشته و از عبدالؤمن خان پسرش خایف و هراسان بود. جماعت اوزبکیه که در ملازمت نور محمد خان بودند — طریقی بی وفائی مسلوک داشته، به عبدالؤمن خان پیوستند و کلید قلعه ها به استقبال او فرستادند. نور محمد خان خود را از آن ولایت بیرون انداخته به آستان سدره نشان رسانید. نواب خاقان مقدم او را گرامی داشته شاهزاده نامدار محمد باقر میرزا را با اعتماد الدوله و بعضی امرای عظام به استقبال او روانه فرمودند.

نور محمد خان چون به نزدیک شاهزاده نامدار رسید، از اسب پیاده شده رسم معانقه به جای آورده به اتفاق به دولتخانه همایون داخل شده، به نوازشات شاهانه سرافراز گردید. عبدالؤمن خان از این حال آگاهی یافته، خاطر خود را از مهم الکاء نساء و ابیورد و... ۱۵۷۰ و آن حدود جمع کرده متوجه قلعه نیشابور گشته به محاصره قلعه پرداخت و چندگاه و مرتبه یورش نموده کاری نساخت. آخر الامر زیر برجی از بروج را خالی کرده، از باروت پر ساخته در اول شب آتش زده آن بر چهارمنهدم گردانید. قریب چهار صد نفر از جماعت اوزبکیه داخل شهر شده تا نصف شب بین الفریقین جنگ بوده. بیست نفر بهادر و دو نفر از سلاطین ایشان گرفتار شدند و همه به قتل رسیدند و در آن شب تا صبح جماعت قزلباش کار کرده تعمیر برج نمودند و عبدالؤمن خان از احوال خود در تفکر بوده در تدبیر کاری کوشید.

در خلال حال به نواب خاقان خبر رسید که شاهویردی عباس بر سر اغورلو سلطان بیات در بروج در رفته، محاربه روی داده [او را] به قتل رسانیده. نواب خاقان حرکت به جانب لرستان را اهم دانسته حرکت فرمودند و درویش محمد خان حاکم نیشابور را از حرکت به لرستان خبر داده، فرمودند که با عبدالؤمن خان مدارا نماید. تا در اوائل سال آینده تدارک خود را دیده در تدارک او مشغول خواهیم شد و درویش محمد خان تا ممکن و مقدور بود به قلعه داری مشغول شده در آخر حال مایوس گشته، صلاح در صلح دیده بهادران [را] که گرفتار شده بودند از قلعه بیرون فرستاده، عبدالؤمن خان عهد نامه نوشت که هر گاه درویش محمد خان دست از قلعه باز دارد سپاه اوزبکیه تعرض به مال و جان و ناموس او نرسانند.

درویش محمد خان با خانه و کوچ و جماعت بیرون آمدند و عبدالمؤمن خان خود با تمامی سپاه سوار شده به مشاهده قزلباش ایستاده بوده. جماعت قزلباش با سلاح و یراق روانه سبزوار شدند و از آنجا — در حینی که نواب خاقان از سفر لرستان معاودت به دارالسلطنه قزوین نموده بودند — به رکاب بوسی اشرف رسید و به ایالت لاهیجان و امیرالامرائی گیلان سرافراز گردید.

بعد از آمدن درویش محمد خان، عبدالمؤمن خان خود روانه مشهد مقدس معلی شده، جمعی از امرای خود را بر سر سبزوار فرستاد. محمد مؤمن سلطان نواده میر شمس الدین علی سلطان سبزواری حاکم آنجا در قلعه داری اهتمام نموده تا عبدالمؤمن خان به جانب بلخ رفت و ندر بهادر نامی از اعیان اوزبیک را به حکومت سبزوار تعیین نموده روانه کرد. محمد مؤمن سلطان در قلعه داری اهتمام نموده جماعت اوزبیکه کاری نساختند. آخر الامر طرح صلح انداخته قرار دادند که تا شش ماه فیما بین جنگ و قتال موقوف باشد و ندر بهادر با پنجاه نفر داخل شهر شده به حال خود باشند و باقی نزد عبدالمؤمن خان رفتند و انتظار وعده مقرر می کشیدند، تا بعد از چند روزی فیما بین به مناقشه رسیده، محمد مؤمن سلطان جماعت اوزبیکه را به قتل رسانیده، ندر بهادر را گرفته به درگاه جهان پناه فرستاد.

نواب خاقان از این حرکت ناپسند که نفص عهده نموده بود او را به نوازشات شاهانه سرافراز کرده به مشهد مقدس معلی نزد نظر بهادر حاکم آنجا فرستاد. و نواب خاقان چون به حوالی خرم آباد لرستان رسید، شاهو یردیخان فرار برقرار اختیار کرده گریزان شد و آن سرزمین به تصرف دولت قاهره درآمده، حکومت آنجا را به مهدی قلی خان شاملو شفقت فرمودند و از آنجا عنان به جانب شاهو یردی خان انعطاف داشته، شاهو یردی خان خبردار شده به جانب بغداد گریخت. نواب خاقان مهمّ ولایت لرستان را استحکام داده حرکت فرمودند. و به تاریخ دهم شهر محرم داخل دارالسلطنه قزوین شدند و چندگاه در آنجا بسر برده در فصل پائیز متوجه اصفهان گردیده، در اواخر حوت باز معاودت به قزوین نمودند.

مذکور است که درویش خسرو نام — که پدر و اجداد او به شغل چاه جوئی مشغول بودند — به کسوت قلندری درآمده [تکیه ای] به جهت خود ساخته، به اطعام فقرا مشغول بود. تا اندک زمانی منظور نظر شاهی گردیده، در مسجد جامع رحل اقامت انداخته، جمعی از مردم نادان به او گرویده، به صحبت او می رسیدند و مرتبه او بالا گرفت.

مولانا جلال منجم یزدی به عرض رسانید که در این سال صاحب خروجی در عراق به هم خواهد رسید. انساب آن است که نواب خاقان خود را از سلطنت و پادشاهی

خلع نموده، یکی از مجرمان را که قتل بر او واجب باشد به پادشاهی منسوب سازند. و تا سه روز سپاه و رعیت مطیع فرمان او باشند که تا صدق امر پادشاهی از او به فعل آید و بعد از سه روز او را به قتل رسانند، و خود در مسند سلطنت قرار گیرند. همگی از این رأی راضی شده تصدیق قول او کردند و قرعۀ اختیار به نام یوسف ترکش دوز که در شیوۀ الحاد مشهور بود زدند و اسم شاهی بر او اطلاق کرده، تاج سلطنت بر سرش گذاشتند و بر استر بردعی با زین و لجام مرصع سوار کرده اعلام پادشاهی بر سرش افراختند. و همگی امرا و ارکان دولت به دستور مقرر در خدمتش بسر بردند.

نواب خاقان در آن سه روز، با دو سه نفر از خاصان به گوشه‌ای نشسته اصلاً متوجه ملک نگردیدند. تا روز سیم به دولت و اقبال او را از تخت سلطنت به زیر آورده به قتل رسانیدند. و بر مسند کامرانی جلوس فرموده، علما و صلحا و امرا حاضر شده، مجلس داد و عدل آراستند و مولانا سلیمان ساوجی که نیز به الحاد مشهور بود^{۱۵۸} امیرسید احمد کاشی و درویش کمال اقلیدی^{۱۵۹} و چند نفر دیگر از درویشان ملاحده- که در کاشان و اصفهان می بودند- به قتل رسانیدند.

و در این سال نواب سلطانم خانم بنت موسی سلطان موصولو حرم محترم نواب جنت مکان والدة معظمۀ اسمعیل میرزا که در سن هشتاد سال بوده، به جوار رحمت ایزدی پیوسته و املاک و رقبات خود را وقف فرموده اند که حال در تصرف موقوفات است و حاصل و مداخل آنها به ارباب استحقاق داده می شود.

یونت ثیل هزار و سه، سال هشتم جلوس

نوروز روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی - نواب خاقان به سیر شکار گیلان حرکت فرموده، فرهاد خان حاکم گیلان به تدارک اسباب ضیافت و خدمتگزاری پرداخته، نواب خاقان در الکاء طارم نزول اجلال فرموده، بعد از چند روزی روانۀ الکاء مذکور شدند. فرهاد خان با اهالی گیلان به استقبال بیرون آمده، در شب نوزدهم شهر شعبان به موکب همایون پیوسته داخل لاهیجان شد. و علی خان حاکم گیلان بیه پس - که قبل از این مذکور شد که حسب الالتماس فرهاد خان مجدداً به حکومت آن ولایت سرفراز شده بود - به دستور قدیم تَمَرَد و عصیان پیش گرفت.

نواب خاقان جمعی از جنود قزلباش را به سرکردگی فرهاد خان به دفع آن بد مآل مقرر فرمودند. فرهاد خان داخل گیلان شده آن بد مآل روی فراز پیش گرفته. فرهاد خان به مهمات آنجا پرداخته، به اتفاق اعاضم آنجا و عساکر نصرت شعار مظفر و منصور

۱۵۸ - اصل: به

۱۵۹ - اصل: اقلیدس

به پای بوس اشرف رسیدند. و ذوالفقار خان قرامانلو، امیر الامرای آذربایجان از راه آستارا و طوالش خود رابه الکاء گسکر رسانیده، امیر مظفر برادر امیر سیاوش رابه دست درآورده رفع فتنه و فساد او نموده به شرف پای بوس مشرف گردید. و نواب خاقان فصل بهار را در بلده لاهیجان گذرانیده مهمات آن ولایت را انتظام داده، بعد از دوماه از نوروز سلطانی گذشته به دارالسلطنه قزوین مراجعت فرمودند.

چون قبل از این اعتمادالدوله و فرهاد خان از قزوین به جهت تسخیر ولایت خوزستان و عربستان روانه شده بودند، چون به حوالی لرستان رسیدند، شاهویردی خان کسان معتمد خود را به خدمت اشرف عرضه داشت نموده، او را به عنایات شاهانه مستمال نموده، به دستور به ایالت آن ولایت سرافراز گردیده و قلعه خرم آباد را به او سپردند و از آنجا روانه شوشتر شدند. چون به حوالی ولایت خوزستان رسیدند، سید مبارک خان از آمدن امرای عظام خبردار شده به جانب حویزه^{۱۶۰} شتافت و قلعه به تصرف دولت قاهره در آمد. و ایالت آنجا را به مهدی قلی خان شاملو عنایت فرمودند و سید مبارک خان، سید ناصر پسر خود را به خدمت اشرف به عذر خواهی فرستاده، اظهار تقصیر و غلامی خود نمود. نواب خاقان بنا بر مرحمت شاهانه ولایت آنجا را به دستور به او واگذاشتند و امراء عظام روانه الکاء کوه گیلو به شدند.

چون خبر ورود ایشان به حسین خان حاکم آنجا رسید، نهایت ترلز بر احوال او راه یافته حرکتی نتوانست نمود. او را دستگیر کرده به خدمت اشرف فرستادند. و حکومت آنجا را به امیرخان افشار شفقت فرمودند، و بلده کازران را به اسمعیل خان افشار شفقت فرمودند و روانه بلده شیراز شدند. و مهمات آن سرحد را فیصل داده کوچ بر کوچ به پایه سریر اعلی در دارالسلطنه قزوین رسیدند، که در آن حین خبر عصیان ملک جهانگیر ولد ملک شاه محمد خان حاکم کجور به پایه سریر اعلی رسید. قورچی باشی را با جمعی از قورچیان عظام به تسخیر قلعه کجور مأمور فرمودند که او را به دست درآورده قلعه را مسخر نمایند.

و از جانب پادشاه اروس ایلچیان آمده تحف و هدایای خود را گذرانیده به خلاع فاخره سرافراز گردیدند. در این سال سلطان مراد ولد سلطان سلیم بن سلطان سلیمان بن خواندگار در روز دوشنبه چهارم شهر جمادی اولی^{۱۶۱} به دار بقاء شتافته و مدت سلطنت او بیست و یکسال [بوده]^{۱۶۲} او را بیست پسر و چند دختر بوده و در هفتم شهر مذکور سلطان محمد خان ولد اکبر او پادشاه شد و در همان شب نوزده برادر خود را به

۱۶۰ - (= هویزه)

۱۶۱ - اصل: جمادی اول

۱۶۲ - اصل: کرده

قتل رسانیده در پهلوی پدر دفن کردند.

قوی‌نیل هزار و چهار، سال نهم جلوس

نوروز روز یکشنبه نهم شهر رجب — نواب خاقان فرهاد خان را با عساکر منصوره به جانب خراسان فرستادند. الکاء خوار و سمنان و دامغان و بسطام و فیروزکوه و هزار جریب را به علاوة الکاء او مقرر فرمودند. امام قلی بیگ قورچی تیر و کمان را به ایلیچی گری با ایلیچیان پادشاه اژس روانه فرمودند و بعد از دو سه ماه از حرکت فرهاد خان خبر رسید، که عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان با جماعت اوزبکیه بر سر قلعهٔ اسفرائین [که] به محافظت میرزا محمد خان مقرر بود به محاصره مشغول شده. نواب خاقان در این صورت حرکت خود را لازم دانسته متوجه خراسان شدند. و ذوالفقار خان با لشکر آذربایجان — که قریب چهار هزار نفر بودند — به اعتبار زیادتى جماعت عبدالله خان، نواب خاقان^{۱۶۳} به جمعیت سپاه پرداخته روانهٔ اسفرائین شدند و چون داخل اسفرائین گردیدند، فرهاد خان با قشون آراسته به موکب همایون پیوست و سه روز در چمن بسطام توقف روی داده، قریب بیست هزار کس به شماره درآمدند.

نواب خاقان مکتوبی به عبدالمؤمن خان نوشته، قلمی فرمودند که چند مرتبه شده که خان زادهٔ عالی به ارادهٔ مملکت گیری خراسان و حدود ممالک می آید و رعایا و عجزه را پایمال ستم ستوران گردانیده به لوازم قتل و غارت می پردازد. و چون موکب همایون ما متوجه خراسان می گردد، به مقابله در نیامده روی می گرداند و ما با آرزوی ملاقات، با قلیل جمعی که در پایهٔ سریر اعلی حاضر بودند، مستعد رزم و پیکار آن خان کامکاریم. طریق مردانگی آنست که آن خان عالی تبار در این مرتبه عار فرار بر خبود قرار ندهد و مردانه قدم در معرکهٔ کارزار گذارد که آنچه مشیت الهی قرار یافته باشد به ظهور آید. و مکتوب را به قطب الدین آقا نامی داده روانه فرمودند و موکب همایون متعاقب با لشکر دریا خروش حرکت فرمودند و به محمد سلطان حاکم اسفرائین خبر دادند که تا هفت روز دیگر قلعه را نگاه دارد که اینک رسیدیم.

چون قطب الدین آقا به اردوی عبدالمؤمن خان رسید، مکتوب را حیلۀ فرهاد خان پنداشته قطب الدین آقا را به قتل رسانیده و بعد از آن در اضطراب درآمد که اگر حرکت نواب خاقان اصل داشته باشد چون کند، نه در روز سیم پیشخانهٔ همایون به قصبهٔ جاجرم رسید. جمعی از اوزبکیه که به جهت جاسوسی آمده بودند — هشت نفر ایشان گرفتار عساکر منصوره شدند و فیما بین جماعت اوزبکیه و قزلباش که پیش آمده بودند، محاربه

روی داده لشکر قزلباش فوج فوج می رسیدند. جماعت اوزبکیه مصلحت در جنگ ندیده روی به گریز گذاشتند. عساکر منصوره دلیرانه جنگ می کردند و به زبان گیری سپاه اوزبکیه مشغول بودند و از سرداران ایشان محمد قلی و دورمش و سونج ترکمان و خان محمد قراول حاکم بدخشان دستگیر شدند. عساکر نصرت شعار سرهای مقتولان را با اسیران به استقبال موکب همایون رسانیدند. نواب خاقان یک نفر را آزاد کرده روانه الکاء خود کردند.

چون این خبر به عبدالمؤمن خان رسید، در همان شب کوچ کرده هشت فرسخ رفتند که در آخر شب میرزا محمد سلطان بیات رسیده خبر فرار جماعت اوزبکیه به خدمت اشرف رسانید— نواب خاقان به دولت و اقبال کوچ کرده به پای قلعه رسیده، چند روز در آنجا بسر بردند و به مهمات آن ولایت پرداختند و حکومت اسفرائین را به بوداق خان چگنی شفقت فرمودند. و بعد از چند روزی خبر رسید که کومک از جانب بلخ و ماوراءالنهر به عبدالمؤمن خان رسید، الکاء سبزوار را مسخر نمودند. نواب خاقان نصف حکومت الکاء گرائیلی را به منصور خان و نصف دیگر را به توکل خان شفقت فرمودند و با جمعی از سپاه قزلباش به دفع ایشان مأمور فرموده از پیش روانه نمودند، که خبر رسیدن موکب همایون به عبدالمؤمن خان رسید. به دستور معهود طبل فرار به نوازش درآورده به جانب بلخ گریخت و رایات نصرت به ظاهر شهر نزول فرمود. حکومت آن بلاد را به بوداق خان قاجار مفوض نمودند و متوجه انتظام الکاء سبزوار و استرآباد شدند. بعد از انتظام الکاء مذکوره، عنان عزیمت به صوب عراق مفتوح داشته داخل دارالسلطنه قزوین شدند. و ذوالفقار خان قرامانلو را به ایلچی گری و مبارک باد، به جانب روم با موازی سیصد نفر از ملازمان و قورچیان و غلامان مأمور فرمودند. در آن حین به پایه سریر اعلیٰ خبر رسید که حمزه نامی در ولایت گیلان خود را سلطان حمزه میرزا نام کرده با جمعی از بی سعادتان اظهار عصیان نموده. نواب خاقان خسرو بیک چهار یار، غلام خاصه شریفه داروغه رشت، و اغورلوسلطان چگنی حاکم فومن، و درویش محمد خان را با جمعی از قورچیان عظام بر سر ایشان فرستادند همگی را دستگیر کرده به قتل رسانیدند و حکومت آنجا را به اغورلوسلطان چگنی شفقت فرمودند. و بیه پس را به فرهاد خان و الکاء فارس را به الله و یردیخان قولر آقاسی شفقت فرمودند.

پیچی نیل هزار و پنجم، سال دهم جلوس

نوروز روز دوشنبه بیست و یکم شهر رجب— نواب خاقان به جانب طبرستان حرکت فرمودند و از آنجا به اصفهان نقل نمودند و حکومت ولایت مازندران را به فرهاد خان شفقت فرمودند و [او] با جماعت خود بر سر بهمین رفته، بعد از سعی بسیار آمل را به

تصرف درآورده در بلده ساری نزول نموده، سید مظفر والی ساری از خوف خود را به جنگل رسانید. فرهاد خان برادر خود الوند خان را در آنجا گذاشته، خود به خدمت اشرف شافت که خبر رسید که جمعی از اوزبکیه به جانب خراسان تاخت آورده، علی قلی خان شاملو بر سر راه ایشان رفته طعمه شمشیر قزلباش شدند.

و قبل از این عبدالؤمن خان از غایت تعصب اراده نمود که اجساد مطهره شاه جنت مکان و شاهزاده های نامدار که در آستانه مقدسه عرش درجه مشهد مقدس مدفونند بیرون آورده لوازم بی حرمتی بجای آورد، آخر الامر استخوانی چند بیرون آورده بود. گفته بودند که نعش نواب خاقان جنت مکان در مکان دیگر مدفون است. عبدالؤمن خان به عهده دوستم بهادر اوزبیک مقرر نمودند که نعش مطهر را به حیل و تدبیری که داند، به هر نوع که بوده باشد بیرون آورده به ولایت خراسان رساند. دوستم بهادر قبول امر مذکور نموده آن نعش مطهر را بیرون آورده در کیسه گذاشته، سر کیسه را خدای نظر حاکم مشهد مقدس مقرر نموده در جایی مضبوط کرد. که از واقعه مذکوره رضاقلی بیک ولد پهلوان شاهقلی انباردار سرکار فیض آثار اصفهانی خبردار شده با دوستم بهادر طرح دوستی انداخته او را به خانه خود برده لازمه مهمانداری بجای آورده، از عالم یک جهتی گفت که نعش مطهر را از راه تون و طبس به میانه قزلباش بر و چنین کار نمایان به تقدیم رسان که پادشاه قزلباش زیاده از آنچه در خاطر گذرانی، تدارک احوال تو خواهد دید. آن عاقبت به خیر قبول کرده به اتفاق یکدیگر عهد و پیمان درست کرده، نعش مطهر را برداشته به ایلغار هر چه تمامتر خود را به طبس رسانیده، محراب خان قاجار حاکم آنجا خبردار شده به عرض رسانید. نواب خاقان مقرر فرمودند که در هر ولایت که رسند و داخل شوند، حکام و اهالی و مردم ولایت استقبال کرده به دارالسلطنه اصفهان رسانیدند.

چون به حوالی اصفهان رسیدند، نواب خاقان با تمامی امرای عظام و سادات و فضلا استقبال فرموده، نعش را بر دوش مبارک کشیده در بقعه منسوب به امام الساجدین و قبله العارفین، امام زین العابدین علیه السلام گذاشتند و رضا قلی بیک و دوستم بیک بهادر را به خلعت فاخره و نوازشات^{۱۶۴} شاهانه سرافراز فرمودند. و در سلک ملازمان خاصه شریفه درآورده زیاده از آنچه به خاطر داشتند انعام و شفقت فرمودند و نعش مطهر را به جانب آستانجات مقدسات عتبات عالیات روانه نمودند. که خبر رسید که امیر ضیاء الدین کاشی از جانب جلال الدین محمد اکبر پادشاه هندوستان روانه بساط بوسی اشرف شد. و در این سال، سلطان حیدر میرزا ولد شاهزاده مغفور حمزه میرزا و علی یار

خان حاکم استرآباد و خان احمد خان والی گیلان به رحمت ایزدی پیوسته‌اند و جلال‌الدین ولد ملک محمود والی سیستان و محمد یار ولد علی یار خان به پایهٔ سریر اعلی رسیدند و جماعت تکلو به جهت بعضی امور ناپسند مغضوب و مقتول شدند.

تخاقوی نیل یک هزار و شش، سال یازدهم جلوس

نوروز روز جمعه غرهٔ شهر شعبان— نواب خاقان به سبب مولود مسعود سلطان محمد میرزا در عمارت چهل ستون قزوین مجلس بزم و نشاط آراستند و به پایهٔ سریر اعلی عرض نمودند که جماعت اوزبکیه پا از دایرهٔ اعتدال بیرون گذاشته به الکاء خراسان تاخت آورده، میرزا علی عرب عامری و حسن علی خان چگنی حاکم آنجا را به قتل رسانیده و شاه علی خان میر جمشگزرک بعد از واقعهٔ مذکور تعاقب کرده ایشان را به دست درآورده به قتل رسانیده آنچه برده بودند بازگردانیدو سر مقتولان را به پایهٔ سریر اعلی فرستاد. نواب خاقان به ازاء خدمت نمایان او رابه خلّاع فاخره سرافراز و سر بلند گردانید و ایالت بسطام را به بیرام علی سلطان برادر حسن خان چگنی شفقت فرمودند و حسین خان شاملو حاکم قم، ولی خان میرزا نوادهٔ دورمش خان شاملو و حسین خان مصاحب قاجار حاکم ری را با قشون بیشماری به محافظت قلعهٔ بسطام مأمور فرمودند.

و ملک کیخسرو بن ملک بهمن والی گیلان بیه پس به درگاه جهان پناه آمده، قلاعی که در تصرف داشت، به گماشتگان نواب خاقان سپرده به خلّاع فاخره و نوازشات شاهانه سر بلند گردید. واللّه قلی بیک قورچی باشی را با جمعی از قورچیان عظام بر سر قلعهٔ کجور فرستادند تا مدت چهار ماه قلعه را محاصره نموده به نیروی دولت قاهره به تصرف درآمد، که در آن حین باخبر آمدن شاه و یردی خان والی کردستان که در خرم آباد خیمه اقامت زده بود، نواب خاقان خود متوجه دفع او شده با جمعی از خواص به ایلغار، به دارالسلطنهٔ اصفهان آمده— که زیاده از پانصد کس نبود— از آنجا حرکت فرموده خود را به ظاهر خرم آباد رسانیدند.

چون خبر ورود نواب خاقان به شاهو یردی خان رسیده، روی به گریز گذاشت و رایات جاه و جلال تا سه روز در خرم آباد بسر برده، حسین خان و منصور بیک را به محافظت ایل والوس مأمور کردند واللّه و یردیخان قوللر آقاسی را با جمعی از غلامان به طلب شاهو یردی خان فرستادند شاه و یردی خان روی به گریز گذاشته خود را به قلعهٔ جنگله از توابع بغداد رسانیدند و به غضب شاهی مبتلا شدند. و ذوالفقار خان— که قبل از این به ایلچی گری به جانب خواندگار روم رفته بود— باز آمده به پایهٔ سریر اعلی رسید و امیر ضیاء الدین کاشی و خواجه ابونصر خافی^{۱۶۵} ایلچیان جلال الدین محمد

اکبر پادشاه هندوستان رخصت انصراف یافتند و منوچهر بیک اشیک^{۱۶۶} آقاسی غلام خاصه را به ایلچی گری به هندوستان مقرر فرمودند— و در دارالسلطنه اصفهان طرح عمارات عالی دولتخانه مبارکه و میدان نقش جهان و چهار باغ و سایر عمارات دلگشا انداخته به ساختن آنها مشغول شدند.

ایت نیل هزار و هفت، سال دوازدهم جلوس

نوروز روز شنبه یازدهم شهر شعبان— نواب خاقان در دارالسلطنه اصفهان بسر برده و محمد قلی بیک ایشیک^{۱۶۷} آقاسی عرب بگیرلو^{۱۶۸} که به رسم رسالت نزد عبدالله خان رفته بود و ابلق بهادر که از جانب عبدالمؤمن خان به ایلچی گری همراه او کرده بود— به شرف پای بوس رسیدند و ایلچی عبدالمؤمن خان را به خلایق فاخره سرافراز فرمودند. چون فیما بین عبدالمؤمن و عبدالله خان پدرش نقار خاطر به هم رسیده بود، نواب خاقان در تدارک یورش الکاء خراسان پرداخته مقرر فرمودند که دو هزار تفنگچی در موکب همایون باشند و در امور انتظام لشکر مشغول بودند که خبر فوت عبدالله خان به مسامع جاه و جلال رسید و سلطنت به عبدالمؤمن خان قرار گرفت فیما بین برادرزاده عبدالله خان ورستم^{۱۶۹} سلطان اوزبیک و بنی اعمام— که در سمرقند و تاشکنت^{۱۷۰} می بودند— با عبدالمؤمن خان محاربه روی داده با یکدیگر در جدال و قتال مشغول شدند.

نواب خاقان در سیم شهر رمضان المبارک— از دارالسلطنه اصفهان حرکت به جانب خراسان فرموده، چند روزی در کاشان بسر برده، از راه سیاکوه روانه مازندران شده به جمعیت عساکر منصور مشغول شدند. و از آنجا به الکاء بسطام آمده به قورچیان عظام و الله و یردی خان و گنجعلی خان با لشکر فارس و کرمان مقرر فرمودند که در هر جا که ریایات جاه و جلال نزول داشته باشند به موکب نصرت قرین ملحق شوند.

نواب خاقان بعد از چند روزی داخل استرآباد گردیده حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و عرب محمد خان ولد او و نور محمد خان ولد ابوالمحمد خان والی مرو شاه جهان و حاکم نسا و ایبورد به رکاب بوس اشرف رسیدند و حکومت استرآباد را به علاوه مازندران نموده به فرهادخان عنایت فرمودند که در آن حسین از جانب

۱۶۶— (=ایشیک)

۱۶۷— (=ایشیک)

۱۶۸— اصل: عرب بگیرلو

۱۶۹— اصل: روستم

۱۷۰— (=تاشکند)

تسلیم سلطان برادر عبدالله خان معتمدی آمده اظهار بندگی و فرمان برداری [خود] و بدسلوکی عبدالله خان نموده، تحف و هدایای او را به نظر اشرف رسانیدند و به خلاع فاخره سرافراز گردانیده با مکتوب محبت اسلوب — مضمون آنکه حاجی محمد خان را از راه استرآباد به جانب خوارزم روانه فرمودیم و آن چه لازمه محبت و دوستی بود به اشد نسبت به آن سلطان نامدار به عمل خواهد آمد — [فرستادند] و نواب خاقان از راه جاجرم روانه شدند و فرهادخان و ذوالفقار خان بیگلربیگی آذربایجان را با ده هزار کس چرخچی لشکر نموده، یک، منزل پیش فرستادند و روح الله بیک یساول صحبت ذوالقدر را با مکتوب نصایح آمیز مشفقانه داله بر نصایح و مواعظ و مصالحه — که به دستور قدیم دست از ممالک خراسان کوتاه تا سرحد بلخ تصرف نماید — روانه فرمودند و خود به دولت متوجه مشهد مقدس معلی شدند.

اردوی همایون بعد از عید اضحی کوچ نمودند. چون خیر ورود نواب خاقان به نیشابور رسید، نفاة بشارت به نام همایون به نوازش درآوردند و حکومت آنجا را به محمد سلطان شفقت فرمودند و احمد سلطان اوزبیک حاکم نیشابور به خدمت اشرف آمده رخصت حج بیت الله الحرام خواسته روانه مقصود گردید.

در خلال حال، خبر کشته شدن عبدالؤمن و بشارت فتح مشهد مقدس به پایه سریر اعلی رسید. نواب خاقان شکر الهی به تقدیم رسانیده به تاریخ بیست و چهارم شهر ذی الحجة الحرام در کنار رودخانه شهر طوس نزول اجلال فرمودند و فرهاد خان و امرا و اعیان مشهد مقدس به استقبال موکب همایون آمده و وظایف خدمتگزاری بجای آوردند و امرای چرخچی رابه تسخیر الکاء هرات روانه فرمودند و آن بلاد نیز به تصرف دولت قاهره درآمد و در بیست و پنجم شهر مذکوره به زیارت آستانه مقدسه فایض شده، حکومت آنجا را به بیرام خان چگنی شفقت فرمودند. خبر رسید که دین محمد خان در هرات طرح سلطنت انداخته بیست هزار کس بر سر او جمعیت کرده اند.

نواب خاقان فرهاد خان را با امرای چرخچی به تعجیل روانه هرات فرمودند و خود به دولت و اقبال سه روز در مشهد معلی توقف فرموده، تولیت آستانه مقدسه را به قاضی سلطان تبریزی عنایت فرمودند و بیرام خان چگنی و شاهقلی سلطان بیات را با پانصد نفر از قورچیان عظام همراه نور محمد خان به جانب مرو و نساء و ابیورد فرستادند که مملکت موروثی او را به دست درآورده به اوسپارند. و در شب هشتم شهر ذی الحجة الحرام — از مشهد مقدس بیرون رفته، خبر آمدن دین محمد خان اوزبیک به نواب خاقان رسید. با خود قرار دادند که کس نزد فرهاد خان فرستاده اعلام نمایند که از جانب خواندگار به اعتبار حرکت نواب خاقان به حدود خراسان از ولایت آذربایجان خبردار باشد و به دولت و اقبال متوجه هرات شدند و کس نزد الله و یردی خان و گنجعلی خان

فرستادند که به استعجال هر چه تمام تر روانهٔ موکب همایون گردند.

در روز یک شنبه غرهٔ شهر محرم از فرهاد جرد جام سوار شده به استعجال روانه شدند. فرهاد خان و امرا یک منزل از قلعهٔ بادقیس ۱۷۱ آمده بودند به موکب همایون پیوستند. الله و یردبخان و گنجعلی خان خود را در سر پل هرات به موکب همایون رسانیدند. خلاصهٔ کلام آنکه نواب خاقان ده روز راه را در چهار روز و نیم طی فرموده روز پنجشنبه پنجم شهر محرم الحرام، در حوالی پل سالار هرات که چهار فرسنگی شهر است به مخالفان رسیدند و صباح روز ششم صف قتال آراستند و فیما بین در روز جمعه ششم شهر مذکور محاربه روی داده، دین محمد خان، باقی سلطان برادر خود را با میرزا عبدالله حاکم هرات و حاجی محمد در دست راست و بعضی دیگر در دست چپ قول قرار داده، خود با یک هزار نفر جوانان کارزار در قول قرار گرفته. نواب خاقان تکیه بر عنایت الهی و اقبال پادشاهی داده، فرهاد خان و ذوالفقار خان و امرای چرخچی را با پنج هزار کس پیش فرستاده امرای قزلباش و غلامان در دست راست و چپ هر یک در محل خود قرار گرفتند و چرخچیهای هر دو سپاه به یکدیگر آمیخته غازیان قزلباش یا علی گویان به یک بار. چون شیرازیان از جای حرکت کرده خود را بر مخالفان زده به حول قوهٔ الهی و اقبال شاهی چرخچی اوزبکیه را منهدم ساخته بنات النعش وار از هم پاشیدند که از پی ایشان سپاه قزلباش بی خبر حرکت کرده روی به لشکر مخالف گذاشتند.

که جماعت اوزبکیه از این حال باخبر شده روی به گریز گذاشتند و فرهاد خان چون از این حال آگاه شد خود متوجه حرب گردید. نواب خاقان، الله و یردی خان قورچی باشی را با امرای عظام و قورچیان و غلامان دست راست و چپ به کومک ایشان فرستادند و به نیروی اقبال شاهی سپاه مخالف روی به گریز گذاشتند. فتح و فیروزی روی داد و دین و محمد خان با یک هزار کس از طرف چپ که مقابل دست راست قول همایون بود فرصت کرده به ارادهٔ دست برد پیش آمده، نواب خاقان با بعضی از مقرّبان که قریب دو یست نفر بودند ایستاده تماشا می کردند، که سلطان علی چگنی ولد بوداق خان با بعضی دلاوران که در پیش روی نواب خاقان بودند طلیعهٔ لشکر اوزبکیه نمایان شده به عرض اقدس رسانیدند. نواب خاقان با عساکر نصرت شعار از جای خود حرکت کرده فرمود:

بیا تا همه تن به کشتن دهیم مبادا که فرصت به دشمن دهیم
 که علی بیک میرشکار ولد احمد آقای گرانپای استاجلو قدم مردانگی پیش
 گذاشته، بهادری از بهادران اوزبکیه را طعمهٔ شمشیر آبدار ساخته، سر او را به قدم اسب
 همایون فال انداخته که جوانان نصرت شعار و دلیران معرکهٔ کارزار یا علی گویان دل به

دریای حرب انداخته، از جای حرکت کرده خود را به دین محمد خان و جماعت اوزبکیه رسانیده، بازار قتال را گرم کردند که نواب خاقان مهر سپهر جلادت و آفتاب ایوان حشمت و ولایت دست دردامن «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه»^{۱۷۲} زده حمد و نعمت باری تعالی بجای آورده، استمداد از حضرات ائمه هدی و ارواح مطهره آباء عظام خواسته دل بر کرم کریم کار ساز بسته، بازوی مردانگی گشوده، دست بر قبضه شمشیر آبدار زده، از نیام برکشیده، یاعلی گویان مرکب از جای خود حرکت داده، به عزم قتل دین محمد خان جازم گردیدند.

از ملازمان، گنجعلی خان خود را بر سر راه آن شیر بیشه شجاعت و ولایت رسانیده به عرض رسانید که دین محمد خان را کلوک بیک گرجی، غلام خاصه شریفه زخم کاری زده، طاقیه اش سرنگون گردیده، به دست غازیان قزلباش افتاد و یکی از بهادران طاقیه خود را به سر او زده سر برهنه با دین محمد خان و معدودی چند به طرف بخارا گریزان شدند و از بسیاری زخم که به او رسیده بود به حوالی ماروچاق در میان ایل قاقچی درگذشت.

نواب خاقان به مزدگانی خبرمذکور [اورا] به خلاع فاخره و نوازشات شاهانه سر بلند گردانیده، حکومت دارالسلطنه هرات را به فرهاد خان و امیرالامرائی کلّ خراسان را به حسین خان شاملو قورچی شمشیر شفقت فرمودند. و از آنجا مراجعت به جانب استرآباد فرموده حکومت آن ولایت را به حسین خان عنایت فرمودند و چون مهمات سرحد خراسان فیصل پذیر گردید، عنان عزیمت به جانب مازندران معطوف داشتند و تمامی ممالک دارالمرز^{۱۷۳} و طبرستان و جرجان و مازندران و رستمدر و گیلانات و گسکر و طولش تا سرحد شیروان به عون الهی فیصل پذیر و حسب الخواش به مهمات حدود مذکوره پرداخته، به دولت و اقبال از راه دماوند روانه عراق شدند و داخل دارالسلطنه قزوین گردیده، بعد از چند گاهی به جانب دارالسلطنه اصفهان حرکت فرمودند. و در ساعت سعد داخل شده نقاره بشارت و شادمانی و دلاوری به نوازش در آورده، صیت فتح و نصرت و حشمت و آیین جهانبانی و ملک ستانی و دلاوری به اطراف و اکناف بلند آوازه گردید.

تنگوئیل هزار و هشت، سال سیزدهم جلوس

نوروز روز یک شنبه بیست و سیم شهر شعبان — نواب خاقان در این سال رأی عالم آرایش متوجه طواف روضه مقدسه حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام و استحکام مهمات ولایت خراسان گردیده، با جمعی از ملازمان که در رکاب اشرف بودند روانه

۱۷۲ — سوره ۶۵ آیه ۳

۱۷۳ — اصل: دارالمرو

شدند. در این حال ایلچی از جانب پیر محمدخان و امرای بخارا به اتفاق ملازم نور محمدخان به پایه سریر اعلی رسیده تحف و هدایای لایقه به نظر اشرف رسانید. و مبارک باد فتح خراسان گفته و عهد و پیمان نمودند. نواب خاقان فرحناک و شادمان داخل اسفرائین شده به اعتبار تغییر آب و هوا مزاج و هاج شریفش از جاده اعتدل منحرف گشته تب محرق عارض گردیده، قریب یکماه صاحب فراش بودند. تا آنکه به لطف و کرم واهب العطا یا شفای عاجل روی داده بعد از فراغ از نقاهت، اردو کوچ فرموده به اسفرائین بردند. و بیست روز در آنجا توقف فرمودند که در این حین به عرض اشرف رسید که عبدالامین خان — که به پسر عبادالله سلطان موسوم گشته بود — به سعی زوجه او به سلطنت رسیده این رادست او یز نموده، لوی اقتدار افراخته، ایلچیان به پایه سریر اعلی فرستاده، بعد از چند روز ایلچیان مذکور به شرف بساط بوسی اشرف مشرف شده عرایض و نوشتجات عظماء و امرای بلخ به نظر کیمیا اثر رسانیده، استدعای طلب محمد ابراهیم سلطان که قبل از این به پایه سریر اعلی آمده بود نمودند. نواب خاقان اورابه لقب فرزند و خانی سربلند ساخته در نهایت اعزاز و اکرام با تحف و هدایای لایقه و مکاتیب دوستانه از راه اسفرائین روانه مقصود نمودند. و روح الله بیک یساول صحبت ذوالقدر را با ارقام و احکام مطاعه مشفقانه همراه نمودند. و از آنجا متوجه آستانه مقدسه شده، به شرف طواف مرقد منور مطهر فیاض گردیدند.

سیچقان نیل هزار و نه، سال چهاردهم جلوس

نوروز روز چهارشنبه چهارم شهر رمضان المبارک — نواب خاقان از آستانه مقدسه عنان عزیمت به صوب هرات معطوف داشتند و به فیروزی و اقبال داخل شهر شده، حسین خان شاملو حاکم آنجا با اهالی و اعیان و سادات به شرف پای بوس مشرف شدند. و حاجی محمدخان والی خوارزم و نور محمدخان والی مرو شاهجهان حسب فرمان روانه حضور شدند. در عرض راه حاجی محمدخان را بیماری باد عارض شده عذر خدمت خواسته، با نور محمدخان به مکان خود مراجعت نمودند. و روح الله بیک از بلخ مراجعت نموده به پایه سریر اعلی رسیده به عرض رسانید که بعد از چندی که فیما بین امرا منازعه روی داده، به پادشاهی عبدالامین خان و ابراهیم خان، بالاخره سلطنت به ابراهیم خان قرار گرفت. و بعد از چندی تسخیر ولایت ابیورد و مرو شاهجهان و به دست درآوردن نور محمدخان پیش نهاد خاطر مبارک نموده مکتوب محبت اسلوب نوشتند که اشتیاق دیدن آن برادر عزیز داریم. و بدین سبب به خراسان آمدیم اگر آن عزیز در آمدن مضایقه دارد ما خود به دیدن او می آئیم و خسرو بیک چهار یار غلام خاصه

را به رسالت نزد او فرستادند و خود متوجه سرخس شدند. نور محمدخان از این واقعه با خبر شده به طرف نساء رفت به استحکام قلعه‌داری کوشیده نواب خاقان از این حرکت در غضب شده حسین خان شاملو بیگلر بیگی خراسان را بابکتاش سلطان حاکم مار و چاق و قنبرخان حاکم غور یان و دین حسین خان حاکم سرخس بر سر او فرستادند که قلعه را تا رسیدن نواب خاقان محاصره نمایند و خود با ملازمان خاصه به عزم شکار بر سر قلعه ایبورد رفته محاصره فرمود.

نور محمدخان خایف و هراسان با سه هزار کس به جانب مروروان شده امرای عظام به ایلغار تعاقب نموده خود را به قلعه رسانیدند، در استحکام قلعه‌داری پرداخت. نواب خاقان بیرام خان حاکم مشهد مقدس معلی و میزرا محمد سلطان بیات حاکم نیشابور را به کومک حسین خان بر سر امرای مرو فرستادند و حسین خان قاجار حاکم استرآباد را امر فرمودند که بر سر قلعه نسا رفته در امور قلعه‌گیری مردانه کوشد و حاکم اسفرایین و بعضی محال را به کومک او معین فرمودند و ملازمان رکاب اقدس به تسخیر قلعه ایبورد مشغول گشتند تا در روز بیست و چهارم محاصره، مستحفظان قلعه را به امرای قزلباش^{۱۷۴} سپردند. نواب خاقان حکومت آنجا را به محمد صادق بیک برادر حافظ سلطان شفقت فرمودند و رایات جاه و جلال بعد از تسخیر قلعه ایبورد به فیروزی و اقبال متوجه مرو شدند.

نور محمدخان از وصول موکب همایون نشان و به دست آوردن قلعه ایبورد، متفکر حال خود گردیده کس نزد حاتم بیک اعتمادالدوله و بسطام آقای ترکمان فرستاده عذر تقصیرات خود خواست. و با کمال خجالت و پشیمانی از قلعه بیرون آمده به ملازمت اشرف شتافت. نواب خاقان بنا بر رعایت و شفقت ذاتی که جبلی این خاندان ولایت نشان است، نهایت دلجوئی به ظهور آورده به اشفاق شاهانه سرافراز فرمودند و در مسجد جامع مرو خطبه ائنا عشر به نام نامی همایون خواندند. و ایالت آنجا را به بکتانش خان استاجلو حاکم مار و چاق شفقت فرمودند و نور محمدخان را با اولاد و احفاد به جانب فارس فرستادند که در بلده شیراز بروند و هر روز مبلغ یک تومان مفرری قرار دادند.

حسین خان زیاد اغلی قاجار حاکم استرآباد که با بعضی از امرا به تسخیر قلعه نسا مأمور شده بودند، قلعه را مسخر نموده به عرض اقدس رسانیدند. حکومت آنجا را به منتش سلطان ولد یکتاش خان عنایت فرمودند و بعد از انتظام مهم آن ولایات عنان عزیمت به جانب مشهد مقدس معلی معطوف داشتند. بعد از وظایف نیاز و عرض حاجات متوجه عراق شده به پیروزی و اقبال به دارالسلطنه قزوین رسیدند و یکماه توقف روی داده از آنجا به دارالسلطنه اصفهان حرکت فرمودند که خبر فوت محمد ابراهیم خان

از بلخ رسید که سلطنت آن حدود به باقی خان قرار گرفت و یار محمدخان و جهانگیر میرزا ولد سیدمحمد سلطان و محمد سلیم سلطان ولد محمدخان و عرب محمد با سبصد نفر از ملازمان به پایه سریر اعلی رسیدند. نواب خاقان آنها را به نوازشات شاهانه سرافراز فرموده، مبلغ یک هزار تومان با سایر اجناس و خلائق فاخره انعام فرمودند.

اودی نیل هزار و ده، سال پانزدهم جلوس

نوروز روز شنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک — نواب خاقان به اعتبار نذری که فرموده بودند، به عزم زیارت آستانه مقدسه امام ثامن ضامن علیه السلام پیاده حرکت فرمودند و از دروازه اصفهان به بیرون دروازه طوقچی نقل مکان فرموده، از آنجا روانه مقصود شدند. محمد زمان سلطان ترکمان و مهتر سلمان رکاب دارباشی و میرزا هدایت الله نواده نجم ثانی طنابی در دست گرفته، دوازده هزار ذرع، که یک فرسخ شرعی هست راه را می پیمودند و مولانا جلال منجم یزدی حساب نگاه می داشتند. بدین طریق راه طی فرموده در عرض بیست و هشت روز داخل مشهد مقدس معلی و روضه مطهر مقدس شدند. که در این وقت الله و یردیشان بیگلربیگی فارس را به نزد خواجه معین الدین فرستاده در تسخیر ولایت بحرین اعلام نمود که پیشنهاد خاطر مبارک است.

الله و یردی خان خاطر جمع کرده قرار به تسخیر الکاء مذکوره گذاشته، جمعی از تفنگچیان قدراندار را نزد خواجه معین مذکور فرستاد، بی خبر در طلوع صبح خواجه مذکور با شیخ منصور عم زاده اش بر سر او ریخته به قتل رسانیدند. این خبر به فیروز شاه والی هرمز رسیده جمعی را به بحرین فرستاد. خبر آمدن او به الله و یردیشان رسید با جنود قلباش خود را رسانیده بین الفریقین مکرر محاربات روی داده، خواجه معین الدین و امیر یوسف هر دو زخمی شده در گذشتند. آخر الامر جنود فارس به نیروی اقبال ظفر یافته الکاء مذکوره به تصرف دولت قاهره درآمد.

الله و یردیشان در استحکام قلعه کوشیده از آنجا متوجه خطه لار شد. ابراهیم خان در مقام قلعه داری درآمد عساکر فارس محاصره نمودند. قاضی ابوالقاسم که از جمله معتبرین واعیان لار بوده، به طریق اخلاص و شاهی سیونی با برادرش به خدمت خاقان آمد. ابراهیم خان را هراس در دل افتاده تدارک آن نتوانست نمود. دست در دامن عجز زده، راغب به صلح و امان گردید. الله و یردی خان او را امان داده قلعه را به تصرف درآورده، مهمات آنجا را به قاضی ابوالقاسم رجوع نمود. و ابراهیم خان را با متعلقان به شیراز آورده به پایه سریر اعلی عرض نموده مشمول عنایات گردید و در این سال مولود شریف اسمعیل میرزا روی داده.

بارس نیل هزار و یازده، سال شانزدهم جلوس

نوروز پنج‌شنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک - نواب خاقان به اعتبار زیادتی جماعت اوزبکیه و آمدن سلاطین زاده‌های اوزبکیه آتش‌غیرت و حمیت خسروانه اش مشتعل گشته اراده یورش بلخ فرمودند. و ارقام و احکام مطاعه به احضار امرا و عساکر ممالک معین کرده، مقرر فرمودند که در این یورش موازی سیصد عراده توپ و دو هزار تفنگچی خراسانی و عراقی در رکاب همایون قرار داده. از مشهد مقدس معلی علی قلیخان شاملو و قرچقای بیک غلام را با جماعت قورچیان عظام شیرشکار ظفر قرین به عنوان تاخت از پیش فرستادند و خود به دولت و اقبال رایات ظفر آیات به جانب دارالسلطنه هرات در حرکت [آورده]، چندروزی در حوالی مشهد مقدس معلی بسر برده روانه شدند. و علی قلی خان و قرچقای بیک که به تاخت رفته بودند، سرها و اسرا و اموال مخالفین که غارت کرده بودند به نظر اشرف رسانیدند و بعد از چند روزی روانه بیلاقات بادغیس شدند. و هر روزه عساکر نصرت شعار از اطراف و جوانب می رسیدند. احکام مطاعه در باب سلطنت و خانی جهانگیرخان و تفویض ولایت بلخ و آن حدود به اسم او عز صدور یافته مقرر فرمودند که یار محمدخان یرلیقه‌ها به سرداران قبایل فرستاده ایشان را به غنایات خسروانه امیدوار گرداند.

و چون در بادغیس جمعیت عساکر و ازدحام تمام دست به هم داد، طبل رحیل فرو کوفتند و چند روزی در کنار آب مرغاب بسر برده، از آنجا حرکت فرموده سرداری توپخانه و تفنگچیان به قرچقای بیک تفویض نمودند. و حسین خان را چرخچی سپاه نصرت شعار کرده و با منتش خان حاکم مرو، و محراب خان حاکم خاف و با خرز، و اسماعیل قلی خان حاکم هرات، و نجف قلی خان شاملو حاکم قاین، با سپاه خود که دوازده هزار نفر بودند، در تمامی راه در نیم فرسخی نزول نمایند. و هر روز یک نفر از امرای چرخچی به نوبه کشیک داشته قراولی نمایند. و بعد از سپاه چرخچی توپچیان عراده را پیش انداخته، مابین هر عراده ده نفر تفنگچی - که سه هزار کس بوده باشند - در عقب زنجیر پیاده می رفته باشند و قرچقای بیک با غلامان توابعین خود و سایر تفنگچیان - که مجموع ده هزار بودند - از عقب عراده تیپ بسته، با شایستگی تمام طی مسافت نمایند و بعضی امرای قزلباش مثل مهدی قلی خان اشیک آقاسی باشی شاملو و غیر ذلک به کومک توپخانه تعیین کردند واللّه و یردی خان و قورچی باشی و علی قلیخان شاملو و بدرخان مهربار و گنجعلی خان حاکم کرمان در دست راست و چپ قریب چهل هزار نفر و دو هزار تفنگچی در ظل اعلام ظفر فرجام قرار گرفتند و در سر راه بر سر قلعه اندخود آمده مسخر کردند و مؤمن بی ۱۷۵، حافظ قلعه با جماعت خود به سعادت

۱۷۵ - اصل: پی

بساط بوسی اشرف رسیده به خلّاح فاخره سر بلند گردیدند و محمدقلی بیک اشیک آقاسی عربگیرلو^{۱۷۶} را بایک صد و پنجاه نفر جهت حراست و کوتوالی قلعه مقرر فرمودند. روز دیگر از پای قلعه کوچ کرده در منزل دویم معلوم شد که باقی خان با بیست هزار کس از جیحون عبور کرده به طرف بلخ آمده، نواب خاقان به گمان آنکه قدم جلادت پیش گذاشته ارادهٔ مقابله دارد، نفاغهٔ شادمانی به نوازش درآورده به ترتیب مقدمات جنگ پرداختند و دل بر کرم کریم کارساز و ائمهٔ هدی گذاشته، قدم مردانگی پیش گذاشته که در هر جا که تلاقی روی دهد صف قتال آراسته شود. از یار محمد میرزا و رفقا که صاحب وقوف شوارع بودند تحقیق فرمودند باقی خان از آب عبور کرده به جانب بلخ در حرکت آمده بود که مؤمن بی به او رسیده گماهی حالات تقریر نموده با جماعت خود در حوالی شهر آمده قریب به قلعه در محلی مناسب نزول کرده پیش اردوی خود خندقی کنده، عقب خندق را به توپ و تفنگ استحکام داد که خبر ورود سپاه قزلباش در رسید. غازیان شیرشکار خود را رسانیده در دفعهٔ اول موازی بیست و چهار هزار نفر از بهادران نامی به دست مبارزان قزلباش گرفتار شدند از این دست برد نمایان سپاه اوزبکیه قدم باز پس کشیده در سواد شهر خزیدند.

و تا یک ماه لشکرهای ایران و توران در مقابل یکدیگر نشست، اصلاً میانهٔ ایشان محاربه روی نداد. به اعتبار گرمی هوا و ناسازگاری آب، بیماری در لشکر قزلباش روی داده در هر روز جمعی به مرض اسهال به دار بقا می شتافتند. نواب خاقان با خود قرار دادند که ما خود به جنگ و قلعه گیری نیامده ایم، بلکه به جهت استقلال سلاطین زادگان بلخ آمده ایم هرگاه باقی خان به جنگ راغب نیست پس ضرورت چیست که لشکر خود را به دست اجل گرفتار کنیم. صلاح کار آنست که بازگشت به مقرر سلطنت نماییم تا سال دیگر، اگر ایشان تعاقب کنند و از کوچه باغها بیرون آیند در محل مناسب بازگشت نموده به قتال مشغول شویم. همگی صلاح در آن دیده کوچ فرمودند و چون سه چهار منزل طی فرمودند خبر رسید که سپاه اوزبکیه تعاقب نموده اند. نواب خاقان حسین خان و بعضی امرای جغتای را به محافظت و محارست اردو تعیین فرموده به پیروزی و اقبال سوار شده و بیست عرادهٔ توپ را با جمعی از تفنگچیان از پیش فرستادند و امرای دست راست و دست چپ را تعیین فرموده بعضی را به کومک لشکر چرخچی تعیین کرده باز از پیش روانه نمودند. و چون تلاقی لشکر روی داده بکتابش خان استاجلو دلیرانه پیش دستی نموده مخالفان را تا کنار آب دوانیده از آب گذرانیده که خبر آمدن موکب همایون شاهی به معرکه رسید. بکتابش خان و نجف قلیخان شاملو با جمعی دلیرانه به استظهار لشکر قول از آب عبور کرده در آن طرف آب معرکه رزم [گرم] کردند و تا

۱۷۶ - اصل: عربگذلو

غروب آفتاب بازار گیر و دار گرم بود. بعد از غروب به نیروی اقبال بی‌زوال شاهی نسیم ظفر و فیروزی بر اعلام ظفر فرجام و زبیده، شکست بر لشکر مخالف افتاده غازیان شیر شکار تعاقب نموده به قتل و زبان‌گیری مشغول شدند.

نواب خاقان به خیمه دولت خانه مبارکه تزلزل فرمودند تا چهار دانگ از شب در گذشته متوجه سرها و اختر مها بودند، که عبدالرحمن بی‌نامی از امرای معتبر اوزبکیه که دستگیر شده بود چون به نظر اشرف رسید نام و نسب خود بیان کرد. نواب خاقان چنانچه خصایل مرضیه بود، نهایت اشفاق فرمودند و از آنجا کوچ کرده روانه خراسان شدند و هر روزه امرای قزلباش به نهب و غارت مشغول بودند و کوچ بر کوچ داخل در دارالسلطنه هرات شدند و حکومت مشهد مقدس معلی را به محراب خان و ماروچاق را به یوسف علی خان شفقت فرمودند و سید بیک کمونه مهرداد مهر مبارک شرف نفاذ و ابراهیم خان والی لار و قاسم بیک یساول باشی قورچی شاملو، و میرزا یعقوب دست‌غیب^{۱۷۷} و مولانا موسی شوشتری در این سفر خیر اثر به جوار رحمت ایزدی پیوستند] و سلاطین زاده‌های اوزبکیه را در دارالسلطنه قزوین جای دادند و از راه سیاه کوه به کاشان داخل شده سه روز در آنجا توقف روی داده، روز چهارم وارد دارالسلطنه اصفهان شدند. از جانب شاهی بیک خان حاکم قندهار ایلچی به پایه سریر اعلی آمده به نوازشات شاهانه سرفراز گردید.

توشقان نیل هزار و دوازده، سال هفدهم جلوس

نوروز جمعه هفتم شهر شوال - نواب خاقان، مولانا جلال منجم را طلب فرموده به جهت یورش قلعه دارالسلطنه تبریز ساعت سعد اختیار فرموده مقرر داشتند که تمامی سپاه و غازیان قزلباش تدارک خود را دیده در تهیه سفر باشند، که از جانب جماعت فرنگ خبر رسید که بر سر بحرین و آن حدود در حرکت آمده‌اند. این خبر در میان مردم اشتها داشت در تدارک خود بودند که بعد از چند روزی خیر دادند که از جانب الله - و یردیشان حاکم فارس قاصدی رسیده خبر داد که فتح نموده‌اند. چون تدارک سفر دیده شد، بنابراین به خاطر مبارک سیر و شکار مازندران خطور کرده، سوی حاتم بیک وزیر دیوان اعلی و علی قلی خان شاملو و الله قلی بیک قورچی باشی قاجار و بسطام آقا دیگری اطلاع نداشته از غرایب حالات در همان روز که از اصفهان این مقدمه مذکور گشت، در دارالسلطنه تبریز مولانا صبوری منجم تبریزی در قلعه با وکیل پاشا نقل حرکت نواب خاقان مذکور شده از دیوان [خواجه]^{۱۷۸} حافظ تفأل نموده این قطعه آمد.

عراق و فارس گرفتی به شعر خود حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

خلاصه کلام آنکه به تاریخ هفتم شهر ربیع الثانی به ساعتی که اختیار فرموده بودند پای همت در رکاب سعادت و اقبال گذاشته از دارالسلطنه اصفهان حرکت فرموده یک شب در قریه دولت آباد اقامت نموده، شب دیگر به ایلغار هر چه تمامتر خود را به حدود دارالسلطنه قزوین رسانیدند و امیر گونه بیک قاجار داروغه آنجا با غلامان و قورچیان که در آن حدود بودند و ذوالفقار خان حاکم اردبیل با جماعت عساکر منصوره، خود را عرض راه به رکاب سعادت انتساب رسانیده، در عرض شش روز به حوالی دارالسلطنه تبریز رسیده صبح روز هفتم داخل شهر شدند.

و مردم تبریز از آمدن قزلباش با خبر گردیدند، تاجهای دوازده ترک حیدری را — که از خوف رومیه شومیه پنهان داشتند — بیرون آورده فرق مباهات خود را بر آن افسر کرامت آراستند و هر کس از رومیه که در آنجا بودند شاهی سیون نموده به قتل ایشان پرداختند. و مردم قلعه که به جهت خرید و فروش در میدان آمده بودند خود را به قلعه رسانیده در قلعه را بستند. و اهل تبریز از آمدن نواب خاقان شادی کنان در سرخیابان به سعادت رکاب بوس فایز گشتند و نقاره بشارت به نوازش درآوردند.

نواب خاقان به دولت و اقبال به شنب غازان نزول اجلال فرمودند. مردم تبریز که در مدت بیست سال با جماعت رومیه بسر برده، وصلت کرده بودند پدران و برادران و فرزندان و زوجات خود را به قتل رسانیده، سر ایشان را به نظر اشرف می رسانیدند. نواب خاقان به شکرگزاری فتح نمایان، سجدهات شکر الهی به تقدیم رسانیده، همت و الا نهمت به تسخیر قلعه مصروف داشته به اهل قلعه پیغام دادند که به عبث خود را در معرض هلاکت در نیاورده قلعه را بسپارند که ما را با مردم قلعه کاری نیست. هر کس خواهد بماند، ۱۷۹ به دستور موجب و انعام در وجه ایشان قرار داده خواهد شد و هر کس خواهد به مکان اصلی خود مراجعت نماید.

علی پاشا به مصالحه راضی نشده و به قلعه داری مشغول شد. نواب خاقان در لوازم قلعه گیری پرداخته بعد از چند روزی علی پاشا راضی به مصالحه گردیده کس به خدمت اشرف فرستاده طلب امان خواست. نواب خاقان امان نامه نوشته به مهر شریف مزین فرموده به قلعه فرستاده مردم قلعه در نهایت اطمینان خاطر در را باز کرده به رکاب بوسی مشرف شدند. هر کس اراده رفتن داشت مرخص شده به دیار خود رفتند و غازی بیک با برادرش و شیخ حیدر ولد امیره مگری — که با رومیان مخالفانه سلوک می کردند — روی ارادت به درگاه جهان پناه آورده به شرف بساط بوسی رسیدند و ایالت آنجا را به ذوالفقار خان شفقت فرمودند و مرند را به جمشید سلطان والکاء خوی و سلماس را به غازی بیک و مراغه را به شیخ حیدر عنایت فرمودند. و چراغ سلطان گرانپای استا جلورا

با فوجی از جنود قزلباش به کنار آب ارس فرستادند و امیر گونه‌بیک قاجار را با جمعی از جنود طولش و سوکلن به جانب ارسبار فرستادند که با خبر بوده مبادا مخالفین دستبردی نمایند و علی‌پاشا را با پسرش به بسطام آقا سپردند که به مهمانداری ایشان قیام نمایند و به خلاع فاخره و نوازشات شاهانه سرافراز فرمودند.

نواب خاقان بعد از تسخیر قلعه تبریز و انتظام آن ولایت، عنان عزیمت به صوب نخجوان و ایروان انعطاف دادند. از خیر ورود نواب خاقان، سید محمد پاشا مشهور به شرف پاشا بیگلربیگی ایروان و نخجوان قریب دوازده هزار کس جمع کرده، خود را به قلعه ایروان رسانیده و موازی هفتصد و پنجاه نفر را در قلعه نخجوان گذاشته در استحکام قلاع می‌کوشید که نواب خاقان در ساعت سعد ذوالفقار خان را با امرای چرخچی به نخجوان فرستاده خود متعاقب در حرکت آمدند. و محمود جمشگزرکی^{۱۸۰} از خدمت اشرف اجازت یافته، با سیصد نفر از او باش متوجه ایروان شدند و از بی‌وقوفی به دست رومیه گرفتار شدند. و ذوالفقار خان با جنود ظفرورود به نخجوان رسیده، اهالی و اعیان استقبال نموده جماعت قلعه کس فرستادند و امان خواستند و قلعه را به تصرف دولت قاهره دادند که ریایات جاه و جلال داخل شده حکومت آنجا را به چراغ سلطان شفقت فرمودند. مصطفی بیک محمودی که از امرای کرد و حاکم قلعه بادکوبه بود به عزت‌عبه بوسی مشرف گشته به توجهات شاهانه سرافراز گردید. نواب خاقان متوجه ایروان شده جماعت او یماق سعدلو و پازوکی و غیرهم که در آن حدود بودند، به رکاب بوس اشرف رسیده، تمامی ریش سفیدان سر اطاعت و بندگی به آستان کیوان شکوه گذاشتند.

عساکر منصوره در پای قلعه آمده شروع در قلعه‌گیری کردند. جمعی رومیان از قلعه بیرون آمده اندک محاربه‌ای روی داده. روز دیگر ریایات جاه و جلال نواب خاقان در رسید. رومیه درهای قلعه را بسته به قلعه‌داری شروع نمودند. اردوی همایون در میان دیوار بست قلعه درآمده، هر کس در محل مناسب فرود آمدند و نواب خاقان ذوالفقار خان را با لشکر آذربایجان به تسخیر قلعه کوزجی — که یکی از قلاع ایروان است — تعیین فرمودند و قرچقای بیک را با غلامان خاصه به تسخیر سایر قلاع مأمور فرمودند و مقرر داشتند که از تبریز چند عرّاده توپ در پای قلعه حاضر سازند. چون توپخانه داخل شد — اول دفعه به ذوالفقار خان دادند که تسخیر قلعه کوزجی نماید که آن عمده قلاع بود چون توپخانه را خالی کردند بر یکی از برجهای قلعه که خیمهای آب در آنجا بوده آمده همگی خیمها بر یکدیگر خورد شده و تمامی آب‌ها فرو ریخت و این باعث خرابی برج مذکور شده. عساکر نصرت شعار دست یافته داخل قلعه شدند و مدت چهارماه در پای قلعه ایروان به محاصره مشغول بودند، تا به تاریخ روز شنبه هفتم شهر ذی‌حجه، حسب فرمان

عساکر نصرت شعار یورش نموده [قلعه] به تصرف دولت قاهره درآمده، نقاره بشارت به نوازش درآوردند و حکومت آن ولایت را به امیرگونه خان و نخجوان را به مقصود سلطان کنگرلو شفقت فرمودند.

که در خلال حال خبر فوت سلطان محمدخان بن سلطان مرادخان خواندگار روم و پادشاهی سلطان احمد پسرش رسید و میر محمد معصوم خان مکرری — که از امرای معتبر جلال الدین محمد اکبر و حاکم ولایت بکر بود — به همراهی منوچهر بیک اشیک آقاسی غلام خاصه — که هفت سال قبل از این به رسم رسالت به جانب هند رفته بود — در پای قلعه به بساط بوسی اشرف رسیدند و الکسندر خان بن لوندخان والی گرجستان کاخ در پای قلعه به شرف پای بوسی مشرف گردید و حکم همایون شرف نفاذ یافت که الله و یردیاخان امیر الامراء فارس با عساکر ظفر اثر آن ولایت از راه شوشتر و جزیره به جانب بغداد رفته، اگر اوزون^{۱۸۱} احمد موافق قول خود که قرار داده بود قلعه را به ملازمان عتبه اقبال سپارد فيها، والا با لشکرهای فارس و کرمان و کوه گیلویه و خوزستان از راه عربستان به جانب بغداد آمده، حسین خان استاجلو حاکم همدان و حسین خان حاکم لرستان با امرا و عساکر قلمرو علیشکر مجموع دوازده هزار کس برداشته به حوالی بغداد رسند. ابراهیم بیک شاهی سیون را به رسالت نزد اوزون^{۱۸۲} احمد فرستادند که به موجب وعده ای که نموده بودی^{۱۸۳} آمده ایم اگر به وعده وفانمائی فيها والا آنچه رقم تقدیر پذیرفته باشد به حیز ظهور در خواهد آمد.

چون در آن وقت فی الجمله استقلالی پیدا کرده بود، در مقام خلاف درآمده ابراهیم بیک را به قتل درآورده لوی مخالفت مرتفع گردانید. خلاصه کلام آنکه جماعت مخالفین در برابر لشکر فیروزی اثر آمده به قتال مشغول شدند. در حمله اول حسین خان و چرخچیان جنود اقبال پای مبارزات پیش گذاشته، جماعت رومیه تاب مقاومت نیاورده به جانب شهر گریخته دروازه های شهر و قلعه را بستند. جنود قزلباش دست از تعاقب برنداشته خود را به قلعه رسانیدند و به دستیاری ملک باری فتح قلعه روی داده، الله و یردیاخان و حسین خان متوجه اردوی همایون شده، به پایه سریر اعلی و سلطنت مصیر رسیده، به نوازشات شاهانه سر بلند گردیدند و نواب خاقان امر به تخریب قلعه دارالسلطنه تبریز و عمارت عالیه آنجا فرمودند و آقا علی دولت آبادی مستوفی الممالک را به علت آنکه معز ابراهیم شیرازی کتاب دفترخانه را به تقصیر متهم ساخته بود معزول فرموده، منصب او را به معز ابراهیم مذکور شفقت فرموده.

۱۸۱ — اصل : اوذن

۱۸۲ — اصل : اوذن

۱۸۳ — اصل : بوده می

لوی ٹیل ہزار و سیزده، سال ہجدهم جلوس

نوروز روز دوشنبه هجدهم شهر شوال— چون نواب خاقان به تسخیر قلعهٔ ایروان مشغول بودند و داود پاشا بیگلربیگی قراباغ^{۱۸۴} و حاکم گنجه، جمعی از عساکر رومیه را که در قلعهٔ قراباغ بودند جمع آورده از لشکر شیروان نیز جمعی به او پیوسته به عزم دستبرد و استیصال در حرکت آمدند، حسین خان خبردار گردیده، بی آنکه به کیفیت و کمیت لشکر مخالف و توانائی خود باز رسد، به عزم رزم مخالفان پای در جادهٔ مقاومت گذاشته تلافی فریقین روی داد و چون در میان قزلباش اختلاف پدید آمده هر یک برای خود کار می نمودند، عرق شجاعت و مردانگی حسین خان در حرکت آمده — با وجود اندک مردمی که باقی مانده بودند و قریب پانصد نفر بودند— در برابر هفت هزار کس صف کشیده به جنگ مشغول شدند. رستم سلطان سوکلن، دل بر کرم کریم بسته، پای شجاعت در پیش گذاشته داد مردانگی داده. عاقبت بعد از کشش و کوشش بسیار و زیادتی زخم از حال به در رفته زنده گرفتار گردید.

بعد از گرفتاری او حسین خان که با قلیلی از غازیان — که به ملاحظهٔ نام و ننگ ثبات قدم ورزیده بودند — جماعت اوزبکیه ایشان را تیر باران کردند حسین خان جنگ کنان و تیراندازان خود را از معرکه بیرون انداخته به خدمت اشرف رسیده واقعه را عرض نمود. نواب خاقان مقرر فرمودند که متوجه تدارک احوال خود و غازیان و مردم ایل والوس بوده به حال خود باشند که من بعد آنچه صلاح دولت در آن بوده باشد به عمل خواهد آمد.

بعد از چند روز فوجی از سپاه ظفر پناه [را] به جانب قراباغ^{۱۸۵} فرستادند که به تاخت و تاراج قیام نمایند و محصولات آنجا را ضایع سازند تا وقت قشلاق عنان عزیمت به تسخیر آن ولایت معطوف گردد و الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را سر کردهٔ گروهی از امراء قورچیان عظام کرده با موازی پانزده هزار کس روانه فرمودند. جماعت رومیه نیز جمعیت کرده از شهر بیرون آمده صف آرائی نمودند و قورچی باشی و سرداران قزلباش نیز صفوف خود را درست کرده، در حملهٔ اول سپاه مخالف تاب مقاومت نیاورده روی به گریز آوردند و در قلعه متحصن شدند و افواج قاهره تا کنار خندق تعاقب کردند و در محل مناسب نزول نمودند. و تا سه روز هر روزه به تاخت و غارت اطراف و جوانب مشغول بودند و در روز چهارم کوچ کرده معاودت نمودند.

قورچی باشی با سپاه نصرت شعار به پایهٔ سریر اعلیٰ آمده سرهای کشتگان و اخترها و اسیران را به نظر اقدس گذرانیدند. اسیران را آزاد کرده باز فرستادند و سایر غنائم

۱۸۴ — اصل: غراباغ

۱۸۵ — اصل: غراباغ

را بالسویه میانه لشکر یان قسمت کردند. و چون بعد از آنکه الله و یردی خان از بغداد مراجعت نمود، اوزون احمد را به خاطر رسید — که چون همدان خالی از حاکم است دست بردی نماید که باعث اعتبار او نزد خوانندگان گردد — باده هزار کس بیرون آمده به جانب همدان روان شد. قاسم سلطان کس به جانب لرستان نزد حسین خان فرستاده او را خبردار گردانید. حسین خان بلا توقف بایک هزار کس از قبایل الوار متوجه آن صوب شده، به قاسم خان ملحق گردیده، از آن دشتی که عبور رومیه از آن جا واقع می شود در حرکت آمده کس نزد ریش سفیدان الوار و احشامات فرستادند که هر کس اسب سواری داشته به عزیمت دفع ایشان روانه شوند. قریب سه هزار کس جمع شدند. افواج قاهره دو گروه شدند، یک گروه قزلباش به سرکردگی قاسم سلطان و چرخچیگری شاه قلی سلطان و گروه الوار به سرکردگی حسین خان روی به مخالف آوردند. و از آن طرف، اوزون احمد از رسیدن جنود قزلباش خبردار شده سوار شده صف آرائی نمودند، که دلاوران سپاه نصرت شعار جلوریز بر صف سپاه مخالف تاخته سپاه رومیه از هم پاشیده روی فرار پیش گرفتند و اوزون احمد چون مرد بلند قامت قوی هیکل بود، از معرکه بیرون نتوانست رفت دستگیر غاز یان قزلباش گردید. قریب هزار کس از مردم رومیه و اکراد طعمه شمشیر آبدار غاز یان قزلباش شدند و غنائیم بی شمار به دست قزلباش افتاد. امرای عظام اوزون احمد را با سرهای قتیلان به درگاه جهان پناه فرستادند و در بیلاقات گوگچه تنگیز به نظر اشرف رسیدند. به لفظ در نثار فرمودند که توبه ما پیغام کرده بودی — که بنده دولتخواهم، و بغداد را به هر کس اشاره فرمائید می سپاریم — و ما نیز وعده کرده بودیم — که هرگاه چنین نمائی مشمول عواطف و الطاف شاهانه خواهی^{۱۸۶} بود تو از اراده خود پشیمان گشته به وعده وفا نمودی. اما ما از وعده اشفاق پشیمان نیستیم. با وجود جرأت و جسارتی که از تو صدور یافته آن را منظور نداشته به وعده وفا نموده باز تو را به بغداد می فرستم.

اوزون احمد سر خجالت پیش انداخته، معروض داشت که اگر عنایت شاهانه شامل حال این بنده گنه کار شود، مدت العمر سراز بندگی و فرمان برداری نپیچم و بغداد را به هر کس خواهید سپارید. و خود با فرزندان در رکاب اشرف جان سپاری نمایم. نواب خاقان او را به خلاص^{۱۸۷} فاخته و نوازشات شاهانه سر بلند کرده روانه بغداد فرمودند که در آنجا بسر برد.

چون چند منزل طی راه نمود، در قصبه زنجان به رحمت ایزدی پیوست و نعلش او را حسب فرمان به بغداد برده به پسران او سپردند و فرمان قضا جریان به اسم پسرش

۱۸۶ — اصل: خواهی

۱۸۷ — اصل: به خلاف

محمد بیک صادر شد و او را به خلّاع فاخره سر بلند فرمودند و محمد معصوم خان مکرری ایلچی هند را مرخص فرمودند و سلمان بیک محمودی حاکم خوشاب و قراحصار که یکی از امرای سنجق روم بوده، به ایلچیگری از جانب سلاطین فرنگ به شرف پای بوس رسیده که خواندگار روم چقال اغلی را به وزارت اعظم و سرداری منصوب^{۱۸۸} کرده با جمعی کثیر از ینکچری و لشکرهای شام و حلب و طرابلس و دیار بکر و ارض روم و وان و سایر بلاد خود بر سر قزلباش از استنبول بیرون آمده به حدود دیار بکر رسیده اند.

بعد از تحقیق حال، نواب خاقان عسا کر نصرت نشان را فوج فوج و جوق جوق به تاخت و غارت الکلاء قارص و آن حدود و سوختن غلات و علف زارها فرستادند و مقرر فرمودند که چند روزه راه که عبور لشکر روم است خراب و ویران نمایند و رعایای آن حدود و حوالی را از جای خود کوچانیده متفرق سازند. عسا کر منصوره حسب فرمان تا حدود قارص و ارض روم تاخت و غارت کرده تمام را خراب و بایر کردند.

نواب خاقان با عسا کر ظفر اقبال در آن حدود در منازل خوش آب و هوا سیر و شکار کرده، منتظر ورود عسا کر روم می بودند، تا خبر ورود ایشان به مسامع عزّ و جاه رسید. نواب خاقان از جای حرکت کرده از آب ارس عبور کرده در آغچه^{۱۸۹} قلعه نزول اجلال فرمودند، که معلوم شود که چقال^{۱۹۰} اغلی روی به کدام طرف دارد که خبر رسید به سمت ایروان و نخجوان کوچ بر کوچ متوجه است. حکم قضا توان به نفاذ پیوست که رعایای آن محل را کوچانیده به محل دور دست فرستند که از آسیب لشکر مخالف در امان باشند و آذوقه در جایی نگذارند. امیر گونه خان به این امر مقرر شده چنان کرد. نواب خاقان کوچ فرموده، در اوچ کلیسیا نزول اجلال فرمودند و چقال اغلی^{۱۹۱} و عسا کر روم داخل قارص شدند. خلاصه کلام آنکه در آن منزل نواب خاقان مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخجوان را به کوچانیدن اهل آن ملک، و طهماسب قلی بیک غلام خاصه را به کوچ نمودن اهالی جلفا^{۱۹۲} و آن حدود مأمور فرمودند که ایشان را آورده در کنار زاینده رود اصفهان جای دهند و جمعی را مقرر فرمودند که در طرف دست راست و چپ در هنگام فرصت دستبرد نمایند.

چون رایات جاه و جلال به نخجوان رسید، یک روز توقف فرمودند و ملامحیی الدین کرمانی و سایر منجمین احکام قران علویین که در همین سال وقوع یافته

۱۸۸- اصل: منسوب

۱۸۹- (= آقچه)

۱۹۰- (= چقال)

۱۹۱- اصل: چقال اغلی

۱۹۲- اصل: جلفارا

[و] تصریح به فتنه و آشوب و شورش نموده بودند به عرض رسانیدند. روز دیگر از آنجا کوچ کرده از معبر جلفا از آب ارس عبور کرده در محل مناسب رحل اقامت انداخته و منتظر بودند که لشکر روم از آب ارس عبور نموده [معبری را که] در دهنه کو^{۱۹۳} بود که گذرگاه تنگ است گرفته به مقابله و مقاتله پردازند، که خبر رسید که عساکر روم به جانب وان معاودت نمودند. نواب خاقان کوچ فرموده عنان عزیمت به صوب دارالسلطنه تبریز معطوف داشتند و امرا و حکام هر ولایت را رخصت الکاء خود دادند که در اول بهار به موکب همایون پیوندند.

و امیرالامرائی شیروان را به کستندبیل^{۱۹۴} میرزا ولد الکسندرخان والی گرجستان [دادند] که [والی] با لشکر گرجستان در این زمستان که مددی به رومیان شیروان نمی‌رسد کومک پسر خود کرده، آن ولایت را مستخر کرده و بدو سپارد. و نواب خاقان بنا بر رعایت سلسله مذکوره کستندبیل میرزا را مورد توجهات شاهانه و سربلند گردانید و به مرتبه بلند امیرالامرائی و لقب خانی مفتخر و سربلند گردانیده روانه دارالارشاد اردبیل نمودند که در آنجا ساختگی لشکر نموده روی توجه به مقصد آورند، و شاهمیرخان و شمس‌خان قزاقلر و علی قلیخان موافق و بکناش سلطان پسر محمد خان موصولی [ترکمان و سلطان مقدم و اخی سلطان جاگیر و علی خان شمس‌الدین لو و علی سلطان با فوجی از تفنگچیان موکب همایون به مراقبت ایشان مأمور شدند. و بعد از استمداد و شرف زیارت حضرت سلطان الاولیاء و مشایخ کرام — قدس الله ارواحهم — موازی سه هزار کس جمع آمده روی توجه به مقصود گذاشتند، که در گرجستان تدارک لشکر دیده به شیروان مراجعت نمایند.

نواب خاقان در آن زمستان در بلده تبریز به دولت و اقبال بسر برده، چقال^{۱۹۵} اغلی چون از این راه کاری نساخته، به خواندگار عرض نمود [و] در باب گفتگوی صلح به خاطر گذرانیده با خود قرار داد که شاید از این راه کاری بسازد و سلیمان بیگ محمودی حاکم خوشاب را که به پایه سریر اعلی آمده بود و به رتبه خانی رسیده بود وسیله ساخته کتابات و نوشتجات به حاتم بیگ وزیر دیوان اعلا و ارکان دولت قاهره نوشت که همان مصالحه سابق از طرفین برقرار بوده، حضرت اعلی شاهی روی توجه به جانب عراق آورند که آنچه محال که در این طرف آب ارس واقع است و در حیطه تصرف درآمده، به تصرف قزلباش گذاشته مضایقه نمایند و محال آن طرف آب از ایشان بوده از جانب قزلباش تعدی برایشان نرسد و فاصله بین الجانبین رودخانه ارس باشد.

۱۹۳- ظ: کوه

۱۹۴- ظ: (= کستندبیل)

۱۹۵- اصل: چقا اغلی

چون از مضمون نوشتجات واقف شدند، جواب به این طریق نوشتند که «همت بلند شاهی مصروف بر آن است که کل ممالک و بلاد موروثی قلمرو شاه جنت مکان علین آشیان که در حین مصالحة آن حضرت با سلطان سلیمان خواندگار روم داخل سنور قزلباش بوده، به دستور به حیطة تصرف درآورند و نیم ذرع از زمین دایر و بایر به یکدیگر نگذارند. و در این سال قلعه زمین داور و گرمسیر قندهار به یاری ملک قهار به تصرف دولت قاهره درآمده، تا دیگر آنچه خدا خواسته باشد خواهد شد»

و در این سال معزبراهیم میرزای مستوفی الممالک معزول شده منصب او به میرزا قوام‌الدین ولد میرزا حسن کفرانی شفقت شد.

تیلان نیل هزار و چهارده، سال نوزدهم جلوس

نوروز روز دوشنبه غرة شهر ذی‌قعدة الحرام — ملازم امیرگونه خان قاجار به خدمت اشرف رسیده، خبر فتح و نصرت او را با محمد تکلورومی و انهزام او از عساکر منصوره به عرض رسانید. و چقال اغلی، سردار سنجق بگیان اکراد را با جمعی از رومیه به تاخت و غارت الکاء مرند و خوی مأمور ساخته، مصطفی پاشا را روانه نمود. جمشید سلطان دنبلی حاکم مرند از آمدن مخالفان آگاه گشته، حقیقت حال را به خدمت اشرف عرض نموده، نواب خاقان الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را با فوجی از قورچیان ظفر شعار به مدافعة آن گروه فرستادند و آن طایفه بدفعال در کمال خوف و بیم به مواضع مرند رسیده، دوسه محال را تاخت کردند. جمشید سلطان با خبر شده مدافعة ایشان را سهل و آسان شمرده، مقید به رسیدن کومک نشده، با سیصد نفر از مردم خود تا شش فرسخ تعاقب ایشان نمود. چون سیاهی سپاه نمودار گردید، سپاه مخالف همگی غنائیم را گذاشته گریزان شدند. جمشید سلطان از کمیت و کیفیت لشکر ایشان با خبر شده خواست که خود را به کنار کشد، که بی‌خبر سپاه مخالف بازگشت نموده او را در میان گرفتند و چاره کار خود به جز فرار ندیده، خود را از آن مهلکه بیرون انداخت. سپاه مخالف زور آور شده برادر او را با جمعی کثیر به قتل رسانیدند. چون به مرند داخل گردید در آن حین قورچی باشی داخل شد و فایده‌ای بر آن مترتب نبود، بازگشته به خدمت اشرف عرض نموده و در همان شب پای عزیمت در رکاب سعادت آورده به سرعت برق و باد روانة مقصود شدند.

چون به قصبه طسوج و حوالی سلماس رسیدند، خبر رسید که پاشایان از وان بیرون آمده‌اند. چون قدری راه طی کرده واز ایلغار نواب خاقان با خبر شدند، فسخ عزیمت کرده از یک منزلی بازگشتند. چون عساکر منصوره از تبریز بیرون آمده مستعد

یورش بودند، به سرکردگی قورچی باشی تاخت ولایت الهاق که حاکم آن از سنجق رومیه بود فرستادند و خود به دولت و اقبال متوجه شکار شدند و عساکر منصوره به تاخت و تاراج الهاق مشغول شده غنایم موفور به دست درآوردند.

و چون قبل از این ایالت و دارائی ولایت شیروان نامزد کستندبیل خان گرجی شده بود، با جمعی از امرا و عساکر به مرافقت الکسندر^{۱۹۶} خان روانه گرجستان فرمودند که از آنجا به شیروان روند. بعد از آنکه به گرجستان رسیدند، چند روز از رنج راه بیاسودند، کستندبیل خان حرف حرکت به جانب شیروان در میان آورده تقریبات نمود. پدرش تغافل ورزیده متوجه سرانجام کار نمی شد و گرگین میرزا نام پسرش داشت که ولیعهد پدر بود، او مانع پدر می شد. تا آنکه روزی کستندبیل خان با امرای قزلباش از اردوی خود سوار شده به منزل پدر آمد و سخنان درشت آغاز گفتن کرد^{۱۹۷}. الکسندر خان و گرگین میرزا هر دو او را گذاشته به خلوت خانه های خود رفتند. کستندبیل خان را از این حرکت ناگوار آمده بابرادر درشتی^{۱۹۸} آغاز کرد و شمشیر کشیده او را به قتل رسانید و به [الکسندر خان] از قضیه گرگین میرزا خبردار گردید فریاد برآورد. از ناوران گرجی دست به شمشیر داخل شده، علی خان شمشیر انداخته شاهمیرخان نیز کومک کرده او را دستگیر کرده به قتل رسانیدند و جماعت قزلباش سه نفر از ناوری که به معاونت الکسندر خان شمشیرها کشیده بودند به قتل رسانیدند.

چون جماعت گرجی الکسندر خان و گرگین میرزا را کشته دیدند، همگی سر اطاعت و انقیاد پیش آوردند. کستندبیل خان خزاین و دقایق پدر را متصرف شده، در گرجستان فرمانروا و مستقل گردیده به سرانجام یورش شیروان پرداخت و با جنود قزلباش و گرجی که قریب ده هزار نفر بودند روانه شیروان شدند.

چون داخل شیروان گردید، اکثر اهالی و اعیان اطاعت فرمان قضا جریان نموده مطیع و منقاد شدند. چون خبر آمدن کستندبیل خان و امرا به محمود پاشای ولدچقال اُغلی بیگلربیگی شیروان رسید، عساکر رومیه را که در اطراف و جوانب بودند، به شماخی جمع کرده، با توپخانه و یراق حرب از شماخی بیرون آمده تلافی فرقتین دست داد و فیما بین آتش حرب و قتال اشتعال یافت و رومیان در اول حال قزلباش را در میان گرفته از دست راست و دست چپ زور آور شدند. جنود قزلباش تکیه بر لطف الهی و نیروی دولت شاهی نموده با لشکر قول زور آور شده، دلیرانه بر صف اعدا تاخته، امرای دست چپ که راه انهزام پیموده بازگشت نموده یا علی گویان جمعیت مخالف را متفرق و

۱۹۶ - اصل: الکسندر

۱۹۷ - اصل: کر:

۱۹۸ - اصل: دشتی

پریشان ساختند و شکست بر لشکر رومیه افتاده محمود پاشا عنان از معرکه برتافته روی به گریز گذاشت.

جنود ظفر ورود تعاقب نموده، قریب دو هزار نفر از رومیه در آن حرب به قتل رسیدند. مستحفظان قلعه از انهزام جنود رومیه و غلبه لشکر قزلباش با خیر گردیده، قلعه را گذاشته راه فرار پیش گرفتند و سوی قلعه شماخی و بادکوبه و دربند، قلعه‌ای در تصرف رومیان نماند، کستندبیل میرزا — به نوعی که در خدمت اشرف تمهید یافته بود — جهت امرای محل به محل تعیین نموده حقایق حالات گرجستان و شیروان را چنانچه گذشته بود به پایه سریر اعلا عرض نمود نواب خاقان به جهت این فتح نمایان نقاره بشارت در دارالسلطنه تبریز به نوازش درآورد. و حسب فرمان تمامی غلامان گرجی و چرکس استقبال نموده سرهای قتیلان و گرفتاران و ریایات جماعت رومیه را در میدان صاحب آباد به نظر اشرف درآوردند. نواب خاقان از این خدمت نمایان عواطف خسروانه و خلایق فاخته از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر و اسب با زین و لجام مرصع و سایر اجناس لایقه ملوکانه جهت کستندبیل میرزا فرستاده و امرای او را نیز هر یک به قدر گنجایش و مرتبه عنایت فرمودند و بعد از چند روزی به تدارک قلعه گیری و اسباب یورش قلعه شماخی پرداختند.

چون در میان رومیه مذکور شده بود — که اگر قزلباش را در این دیار علاقه می بود قلعه تبریز را خراب نمی کردند، و مقصد ایشان به جز خرابی دیگر چیزی نیست — بنابراین، نواب خاقان روز بیست و هفتم شهر ذی الحجة الحرام طول و عرض قلعه و بلندی و پهنای جدار را قرار داده با اعیان^{۱۹۹} امرای تا اتمام قلعه مذکور به دارالارشاد اردبیل در سلخ شهر مذکور، از راه اهر و مشکین [روانه شده] به زیارت آباء عظام و شیخ شهاب الدین قدس سره رسیده در دوم شهر محرم الحرام داخل تبریز شدند.

اللّه و یردیشان به اتفاق امرای عظام و ذوالفقار خان قرامانلو بیگلربیگی آذربایجان و گنجعلی خان حاکم کرمان و حسین خان حاکم قلمروعلیشکر^{۲۰۰} سه هزار کس بر سر چقال اغلی — که در شش منزلی تبریز نزول نموده بود — روانه فرمودند که باعث برهم خوردگی ایشان گردند.

خلاصه کلام آنکه امرای عظام در یک منزلی و آن نزول نمودند. چقال اغلی اطلاع یافته، روز دیگر جنود قزلباش به آداب جنگ پرداخته، چرخچی را پیش فرستاده آماده جنگ شدند. سپاه نصرت شعار یا علی گویان خود را بر سپاه مخالف زده شکست بر جنود رومیه افتاده دلیران معرکه کارزار از توپ و تفنگ احتراز ننموده مردانه کوشیدند و

۱۹۹ — اصل: باعیان

۲۰۰ — اصل: وعلیشکر را با

قریب دو هزار کس را به قتل آورده، مظفر و منصور بازگشتند و در حوالی شهر در مکان مناسب فرود آمدند.

الله و یردی خان در برابر سردار رومیه سرآورده و بارگاه به اوج مهر و ماه برافراشته، که خبر رسید که قریب دو هزار کس به طرف وان بر سر چقال اغلی به کومک می آیند. الله و یردی خان، قرچقای بیک را با جمعی از غلامان و غازیان بر سر راه ایشان فرستاد. جنود قزلباش در شش فرسخی و آن به جماعت رومیه رسیده، در حمله اول شکست برایشان داده، جمعی کثیر به قتل رسیدند و برخی زنده دستگیر شدند و محمد پاشای سردار ایشان دستگیر شد. تا روز دیگر فیما بین سپاه قزلباش و رومیه و چقال اغلی جنگ در پیوست. غازیان شیرشکار قزلباش و قورچیان عظام دستبردهای نمایان نموده، سپاه رومیه تاب مقاومت نیاورده پشت به معرکه کارزار گذاشته روی به شهر آورده جنود اقبال مخالفان را تا کنار خندق دوانیدند. سردار جنود رومیه در قلعه متفکر احوال خود شده بر آن قرار داد — که از یک جانب قلعه که متصل به دریا بود — با جمعی از مخصوصان به کشتی نشسته جان به سلامت بدر برد.

روز دیگری خبر از قلعه بیرون آمده روی فرار پیش گرفت. الله و یردی خان از این واقعه با خبر شده خود را به قلعه رسانیده نقره بشارت به نوازش درآورد. و خبر فتح را به پایه سریر اعلی معروض داشت. نواب خاقان به بیلاقات آن حدود حرکت فرموده چند روزی در صحرای چالداران بسر برده، سرهای قتیلان و گرفتاران به نظر اشرف رسید و در بلده خوی قلعه ای بنا فرمودند و از آنجا به جانب خوی حرکت فرموده، مصطفی بیک حاکم آنجا از آمدن نواب خاقان خبردار شده خود را به قلعه رسانید و ابواب قلعه را بسته به سرانجام قلعه داری مشغول شد.

نواب خاقان جماعت مقدم را به تسخیر قلعه در دامن کوه مأمور فرمودند. آن جماعت در همان شب اطراف و جوانب قلعه را محیط گشته در صدمه اول مستحفظان را مقهور گردانیده خود را به پای حصار رسانیدند. جنود قزلباش هجوم آور شده به یاری ملک باری قلعه را به تصرف درآورده، به تاخت و غارت طایفه محمودی و سکان قلعه پرداخته قتل و غارت کردند، اردوی گردون شکوه تا ده روز در آنجا توقف کردند. بعد از فتح و نصرت بلده مذکوره کوچ فرموده از آب گذشته در کنار آب قصد اقامت نمودند [و] امیرگونه خان را به تسخیر قلعه ایروان مأمور فرمودند که در خلال حال خبر طغیان جماعت گرجی بر سر کستندبیل خان ولد الکسندر میرزای گرجی در قلعه شیروان و گریختن کستندبیل خان به درگاه جهان پناه رسید. کستندبیل خان خود را به پایه سریر اعلی رسانیده، شرح احوال نموده، نواب خاقان او را به نوازشات شاهانه و خلاقه فاخره سر بلند گردانیدند — چون از آمدن سردار و عساکر روم خاطر مبارک ناجمع بود — مقرر فرمودند که بعد از فراغ

خاطر از ورود عساکر روم که موکب نصرت قرین به جانب قراباغ نهضت نماید، جمعی را به امداد او مأمور [فرمائیم] که ولایت شیروان را مسخر سازند و در باب مهم گرجستان بدانچه لایقه دولت قاهره باشد به صواب دید او عمل نمائیم.

جماعت گرجیه عرایض اخلاص و بندگی به پایه سریر اعلی نوشته شکایت بسیار کرده استدعا نمودند که طهمورث خان ابن داود خان را که در پایه سریر اعلی بوده به حکومت گرجستان نصب فرمایند. کستندبیل به اشفاق شاهانه مستمال شده، خود سر جمعی فراهم آورده به محاربه گرجستان پرداخت. و در روز شنبه نهم شهر جمادی الثانی داخل گرجستان شده به جنگ پرداخت که جماعت گرجیه از طرف دست راست زور آور شده سپاه قزلباش پس نشستند. کستندبیل خان پای جلادت پیش گذاشته به محاربه مشغول گردید. آخر الامر به دست چند نفر گرجی گرفتار گردیده به قتل رسید. [میرزایان] ۲۰۱ گرجی که سرکرده جماعت گرجی بودند، دست از جنگ بازداشته خود را به کنار کشیدند که ما را مراد قتل کستندبیل خان بود و همه سگ آستان شاهیم. و عرایض نوشته در قریه صوفیان تبریز به عرض اشرف رسید. چون همگی همت بر دفع لشکر قیصر روم بود، الفتافی به آن اخبار ننموده کوچ بر کوچ داخل خوی شده، از آنجا پیر بوداق خان حاکم تبریز را پیش فرستادند که راه را مسدود و پلها را خراب و آذوقه آنچه توانند به قلعه برده غلات را ضایع و نابود گردانند و شهر را خالی کرده به استحکام قلعه و سرانجام اسباب قلعه داری پردازند.

پیر بوداق خان حسب فرمان خدمات مذکوره را به تقدیم رسانیده اردوی کیوان شکوه دوروز در خوی توقف نموده، قراولان خبر رسانیدند که قریب صد هزار کس به نظر آمده و دوسه کس ایشان را بر سبیل زبان گیری به خدمت اشرف رسانیدند. سردار رومیه کوچ بر کوچ به استعجال از راه طسوج روانه بود.

نواب خاقان از مرند الله و یردی خان را با فوجی از جنود قزلباش و ذوالفقار خان و گنجعلی خان و نیاز سلطان میرقدم را چرخچی و امیرگونه خان را با جمعی از امرا در دست راست و چپ و جمعی را مقرر فرمودند که در کمین گاه باشند و اردوی همایون از آن منزل کوچ کرده در حوالی قریه صوفیان نزول فرمودند. روز دیگر که سه شنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی بوده، قرچقای بیک را با جمعی از قورچیان فرستادند که در هر جا که فیما بین محاربه اتفاق افتد معاون چرخچیان جنود قزلباش باشند. و قنبر بیک را با جمعی تعیین فرمودند که در حوالی سپاه قرچقای بیک و جنود تفنگچی لوازم کومک به تقدیم رسانند.

و از آن طرف سردار روم در حوالی سیس که شش فرسخی تبریز است فرود

آمد. و از یک طرف اردوی خود که جانب لشکر قزلباش بود، طناب خیمه‌ها را درهم کشیدند. چنانکه قاعدهٔ رومیان است صف سپاه بستند، عثمان پاشا بیگلربیگی شام و علی پاشا و سایر پاشایان صف آرایی نمودند. قرچقای بیگ و جمعی از تفنگچیان بر تلی که مشرف به صفوف رومیان بود برآمده خودنمایی می کردند. نواب خاقان از این حرکت ناخوش آمده خطاب عتاب‌آمیز فرمودند. ایشان از پیش رفتن توهم کرده خود را به پائین کشیدند. جماعت رومیه حمل بر عجز نموده، دلیرانه خود را بر سپاه چرخچی زده اکثری زخم‌دار شدند. قرچقای بیگ و قنبر بیگ از زیادتى گلوله تفنگ از اسب به زیر آمده اسبان را سیبهٔ خود کردند. هوا ازدود تفنگ تیره و تار گردید.

قرچقای بیگ نزد الله وردی خان فرستاده اعلام نمود که رومیه خیره شده آهنگ محاربه کرده‌اند. اگر اندک تهاونی رود به هیأت اجتماعی جلوریز بر سر قزلباش تاخته یکی را زنده نگذارند. ملک علی بیگ جارچی باشی که از جانب اشرف به جهت تحقیق حال آمده بود، به رأی العین مشاهدهٔ آن حال و معرکه کرده آنچه دیده بود به عرض اشرف رسانید. چون حقیقت حال و خیرگی و غلبهٔ مخالف بر ضمیر انور ظهور کرد، به مقتضای غیرت جبلی دفع اعدا را پیشنهاد خاطر کرده، با صفوف اقبال و اعلام ظفر اثر در حرکت آمده، نزد الله و یردی خان و امرا فرستادند که آهسته آهسته پیشتر روند و چرخچیان جنود اقبال را آگاه سازند که در کار خود مردانه کوشند و فرصت به دست دشمن ندهند، که اینک موکب همایون می رسيد. علی قلیخان و بوداق بیگ شاملو با جمعی از قورچیان شاملورا که در دست راست مقام داشتند به طرف دست چپ روانه فرمودند که طرح جنگ از آن طرف اندازند که از دو طرف معرکه رزم گرم گردد. شاید باعث بر هم خوردگی رومیه شود و متعاقب، الله قلی بیگ قورچی باشی قاجار را نیز به کومک او مأمور فرمودند و محمد بیگ بیگدلی را با جمعی از طبقهٔ شاملو بعد از آن روانه فرمودند و فوج دیگر از افواج قاهره به مدد و کومک قرچقای بیگ و امرای چرخچی مأمور فرمودند. و دفعه به دفعه دست راست و چپ را متعاقب یکدیگر می فرستادند.

و نواب خاقان از قول در حرکت آمده، پیشتر آمدند، به بلندی که مشرف بر معرکه بود. قضا را تدبیر موافق تقدیر افتاد. پاشایان و سرداران لشکر روم از مشاهدهٔ گردوغبار و غوغای گیرودار به تصور آنکه موکب ظفر قرین شاهی بر سر اردوی سردار توجه فرمودند، تزلزل بر حال ایشان راه یافته غازیان شیرشکار از دو طرف صدای الله الله بلند کرده جلوریز بر سر اعداء شتافته تزلزل و اختلال بر احوال رومیان راه یافته، توقف نیافته یکبارگی از هم پاشیده یا علی گویان غلغله فتح و نصرت بر فلک رسیده عموم سپاه روم روی به وادی هزیمت گذاشته پاشایان و سرداران راه فرار جسته به طرف طسوج و سلماس گریختند و افواج قاهره تعاقب کرده آن صحرای پر وحشت را از خون کشتگان

سیراب کردند و کوسه ظفر وزیر که بیگلربیگی از ص روم بود و مصطفی پاشا که وزیر ثانی بود و شیر احمد پاشای قارس^{۲۰۳} و قورچی خان و غازی خان و علی پاشا و عثمان پاشا بیگلربیگی شام و سایر پاشایان قریب هفتاد نفر مقتول و گرفتار گردیدند و در آخر روز قریب به غروب آفتاب این فتح نمایان روی داده.

روز دیگر که روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الثانی بوده، نواب خاقان سوار شده خبر رسید که چون فولاد اُغلی رومی که سردار عساکر حلب و آن حدود است با پنجهزار رومی متعاقب می آید که به سردار ملحق گردد و به عقبه طسوج رسیده، نواب خاقان فوجی از افواج قاهره را بر سر راه فولاد اُغلی فرستادند — چون خیر آمدن معسکر قزلباش به او رسید، از فرار سردار اطلاع به هم رسانید و بازگشت به طرف روم نمود. افواج قاهره تعاقب نموده و اموال و اسباب بسیار به دست ایشان افتاد که از حمل و نقل عاجز آمده بودند. موازی یکصد توپ بزرگ و کوچک به سرکار خاصه ضبط شد.

مصطفی پاشای محمودی متفکر احوال خود گردیده شمشیر در گردن به پایه سریر اعلی آمده به نوازشات شاهانه سرافراز گردید و هم چنین زینل بیک محمودی حاکم خوشاب و امیرخان چولاق از الکاء رومی به بساط بوسی مشرف شدند. نواب خاقان روانه دارالسلطنه تبریز گردیده، بعد از چندی متوجه قراباغ و فتح قلاع گنجه و شیروان گشته، عنان عزیمت با وجود شدت برف و سرما بدان صوب در حرکت آوردند. الله و یردی خان رخصت فارس یافته که تدارک قشون خود کرده در اول بهار به معسکر ظفر اثر پیوند.

حسین خان استاجلو حاکم همدان در دارالارشاد اردبیل به موبک همایون رسیده به شرف زیارت آباء عظام مشرف شدند و خواجه محمد شفیع وزیر دارالمرزرا — که به میرزای عالمیان اشتهار داشت — به منصب وزارت کل خراسان سرافراز فرمودند و ایالت گرجستان کاخ را به طهمورث خان شفقت فرمودند. و روانه آن حدود گردیده و منشور عاطفت به جهت رفع حجیت به جماعت مستحفظان قلعه گنجه مشتمل بر نصایح و مواعظ فرستادند و خود به دولت و اقبال روانه شده، از آب ارس عبور فرموده در اول حوت به ظاهر بلده گنجه رسیدند و مستحفظان قلعه در استحکام برج و باره سعی موفور به ظهور رسانیدند و خیر فوت جلال الدین محمد اکبر پادشاه به مسامع عز و جاه رسیده که سلطان سلیم به جای او متمکن گردید.

یونت نیل هزار و پانزده، سال بیستم جلوس

نوروز روز دوشنبه دوازدهم شهر ذیقعدة الحرام، — نواب خاقان بعد از چند گاه از

سال گذشته متوجه قلعه گیری گنجه شده کوچ بر کوچ با عساکر منصوره و توپخانه متوجه شده تا سه ماه بین الجانبین آتش رزم اشتعال داشت. دومرتبه رومیه به سیبۀ ذوالفقار خان درآمده، دستبردهای نمایان نمودند و یک دومرتبه دیگر به سیبۀ حسین خان استاجلورفته کاری نتوانستند ساخت. تا در ماه چهارم توپخانه را در محل مناسب نصب کرده شروع در توپ انداختن کردند. الله و یردیخان نیز با لشکر فارس رسیده، در طرف شرقی قلعه نزول کرده از اطراف و جوانب، کار بر محصوران تنگ شده یک طرف قلعه را خالی نموده، چوبها و ستونها استوار کرده، آتش زده خراب گردیده زخنها پدید آمد. رومیان علاج نتوانستند کرد. از یک طرف با گلوله توپ منهدم ساختند. عساکر نصرت شعار هجوم کرده یورش کردند و در بالای برج خود را رسانیده یا علی یا علی گویان بالای قلعه رسیده، کرنای فتح و نصرت به یاری حضرت باری به نوازش درآوردند، که محصوران قلعه به یک بار فریادالامان برآورده روز دیگر — که روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر بود — پاشا و عظمای رومیه بیرون آمده به شرف پای بوس نواب خاقان مشرف شدند. و غازیان شیرشکار اموال و اسباب جماعت رومیه را به تاراج بردند و نقاره بشارت و شادمانی به نوازش درآورده [نواب خاقان] هر یک از امرا و ارکان دولت را به خلاع فاخره و به نوازشات خسروانه سر بلند فرموده، حکومت آنجا را به محمدخان قاجار زیاد اعلی شفقت فرمودند و بعد از انتظام مهام قراباغ و آن حدود، نواب خاقان به تسخیر قلعه گوری و تفلیس پرداخته متوجه آن حدود شدند.

محمد پاشا قزاق لر حاکم قلعه گوری خبردار شده، کلید قلعه را برداشته خود را به رکاب اقدس رسانیده، به شرف پای بوس و نوازشات شاهانه سرافراز گردیده و از آنجا عنان عزیمت به جانب تفلیس معطوف داشته، عبداللطیف پاشا نیز این استدعا نموده که هر کس را که مقرر دارند قلعه به اوسپارده شود. نواب خاقان علی قلی خان شاملورا بر آن حدود مأمور فرمودند. عبداللطیف پاشا و آقایان به لوازم خدمتکاری و استقبال قیام نموده، نهایت اطاعت و انقیاد به ظهور آوردند و قلعه را سپردند و بعد از دوسه روز با خانه کوچ از قلعه بیرون آمده روانه اردوی کیهان پوی گردیده، به شرف پای بوس اشرف رسیده به خلاع فاخره سرافراز شدند. که در خلال حال خبر فوت گرگین خان ولدسمیون^{۲۰۴} خان والی کارتیل به سمع ملازمان عتبه اقبال رسیده، لوارصاب میرزا پسر او را که به سن چهار سالگی بوده به جای پدر به حکومت سرافراز فرمودند و حکومت تفلیس و کوتوالی قلعه را به محمد سلطان شمس الدین لومشهور به زلو محمد شفقت فرموده لوی کشورگشای نواب خاقان کوچ بر کوچ مستوجه سرحد ایروان گشته به تعمیر قلعه آنجا مشغول شدند. و امیر ابوالولی انجوی شیرازی را از منصب صدارت معزول

فرموده، به قاضی خان^{۲۰۵} و لدمیرزا برهان — که از سادات عظام قزوین و از اقوام قاضی جهان وزیر نواب خاقان جنت مکان بود — سر بلند گردید و دارالسلطنه اصفهان و یزد و قم و کاشان و مازندران و بعضی از سایر بلاد را به میرجلال‌الدین حسن اصفهانی که از سادات شهرستان بوده شفقت فرمودند و به یورش قلعه شیروان پرداختند و فرمان به جهت الزام حجت و نصایح نوشته، مصحوب محمدبیک ولد کور خلیفای روملو به شماخی نزد رومیان محافظ قلعه فرستادند.

احمد پاشا و عظمای رومیه بر مضمون فرمان قضا جریان اطلاع یافته به عرض رسانیدند که پر ظاهر است که ممالک شیروان تعلق به ملازمان دارد. اما رفتن در این زمستان صورت ندارد. التماس داریم که در این سه چهار ماه ما را مهلت داده در اول بهار موافق رضای اشرف عمل کنیم و در جزو کس به طلب کومک به استنبول فرستادند. نواب خاقان از این خبر کوچ بر کوچ از آب گذشته، صبح روز سه شنبه دهم شهر رمضان المبارک به حوالی قلعه رسیدند.

جماعت رومیه که قریب چهار هزار کس بودند، در قلعه متحصن شده به آلت محاربه و مجادله پرداختند. نواب خاقان الله و یردی خان را به جانب شمال و قورچی باشی را به جانب غربی و بعد از آن گنجعلی خان حاکم کرمان و در انتهای جانب غربی علی قلی خان اشیک آقاسی باشی شاملو و سایر امرا و عساکر ظفر مآثر به کومک سیاه تعیین کردند و از جانب شرقی کسی تعیین نفرمودند. و امرای عظام سبیه پیش برده با وجود سرما و بارندگی کار می کردند تا به دستگیری ملک متعال فتح و پیروزی روی داد. ایالت شماخی و امیر الامرائی کلّ ولایت شیروان به ذوالفقار خان مفوض فرمودند و توجه رایات جهان گشا به صوب شیروان معطوف داشتند.

چون جماعت قلعه باد کوبه خبردار شدند، — بجه اعتبار آنکه بیشتر مردم آنجا بومی و جماعت رومی چندان نبودند — همگی متفق شده بر سر کوتوال رفته، او را به قتل رسانیده، قلعه را تصرف نمودند و جماعت رومیه را به دست آورده به پایه سریر اعلی رسانیدند. اهالی دربند با وجود آنکه اکثر ایشان ملازم رومیه شده بودند ایشان نیز در مقام دولت خواهی درآمده اهالی شهر شعارشاهی سیونی ظاهر ساخته دروازه را گشودند. حسن پاشای کرد حاکم آن جا مضطرب شده با شصت نفر نارین قلعه را حراست نمودند. پسر خواجه محمد دربندی که از اعظام آن جا بوده، به خدمت اشرف شتافته به سعادت ملازمت همایون سر بلند گردیده، متوجهات او را به سیورغال عنایت فرمودند. و مردم شهر را از تکالیف دیوانی معاف گردانیده، منشور ایالت به اسم او شفقت فرمودند و

جمعی از تفنگچیان جقتای^{۲۰۶} و خراسانی و عراقی و غیرهم تعیین نمودند که به کوتوالی حصار و محافظت مشغول باشند. خلاصه کلام آنکه جماعت رومیه به امان آمده به درگاه جهان پناه شتافته در سلک ملازمان درگاه انتظام یافتند و قلاع مذکوره به آسانی به تصرف دولت قاهره درآمد.

قوی ٹیل هزار و شانزده، سال بیست و یکم جلوس

نوروز روز چهارشنبه بیست و سیم شهر ذیقعدة الحرام — ولی محمدخان برادر باقی خان — که بعد از فوت برادر، پادشاه و فرمان فرمای ماوراءالنهر و ترکستان شده بود — بعد از محاربه با محمد سلیم خان و جهانگیرخان و یار محمدخان و ندر محمدخان پسر کوچک تلیم خان حاکم بلخ که غالب آمده بود، با لشکر آراسته از آب عبور کرده به تاخت ولایت خراسان در حرکت آمد.

بکتابش خان حاکم هرات با خبر شده، با جماعت خود سرراه برایشان گرفته بعد از جنگ و جدال و قتال جماعت اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده راه فرارپیش گرفتند و موازی چهار صد نفر مقتول و گرفتار شدند.

بکتابش خان سرهای مقتولان را در روز چهارشنبه غرة ذیقعدة الحرام در پای قلعه شماخی به اردوی کیهان پوی رسانید.

چون خاطر مبارک نواب اشرف اقدس اعلی از انتظام مهمات شیروان و داغستان جمع گردید، از آنجا به دارالسلطنه تبریز معاودت فرمودند و ایلچیان که از جانب [حکام]^{۲۰۷} گردوسایرامراء آمده بودند، به جهت فتح و نصرت الکاء مذکوره به نوازشات شاهانه سرفراز گردیدند. و منصب صدارت محال عراق و مازندران — که به میرجلال الدین حسن [متعلق] بود و فوت شده — به میرزارضی الدین محمد برادر زاده او مفوض فرمودند. و در این سال، رقیات مکتسبی خود را که قریب یک صد هزار تومان می شده وقف سر کار حضرات مطهرات سدره مرتبات، عرش درجات، چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین فرمودند — به نحوی که قبل از این سمت گزارش یافته — و چهارده مهر به اسم نامی حضرات مطهرات درست داشته به سرکاری حاتم بیک اعتمادالدوله و میرزا رضی الدین محمد صدر سپردند که داد و ستد هر سرکار را به آن مهرها می کرده باشد و نیابت رتق و فتق اوقاف مذکوره را به او مقرر داشتند.

پیچی ٹیل هزار و هفده، سال بیست و دوم جلوس

نوروز پنج شنبه پنجم شهر ذی الحجة الحرام — نواب خاقان از مازندران عزم دارالسلطنه

۲۰۶ — (=جقتای)

۲۰۷ — اصل: حاکم

اصفهان فرمودند که خبر رسید— که به اعتبار ناسازگاری احمد پاشا حاکم بغداد با جماعت رومیه در نارین قلعه— او را به قتل رسانیده‌اند و حکومت آنجا به مصطفی پاشا برادرش قرار گرفته و پا از جاده اطاعت خواندگار بیرون گذاشته، سلطان احمدخان پادشاه روم مراد پاشا را به همراهی عثمان پاشای سردار بر سر مصطفی پاشا فرستاده، چون پاشایان مذکوره داخل بغداد کهنه شدند، مصطفی پاشا از خیر ورود ایشان با جماعت خود به درگاه جهان پناه توسل جسته، عراض به خدمت اشرف و امرای عظام نوشته به رسالت بیرام خان ولدسولاق^{۲۰۸} حسین تکلوبه پایه سریر اعلی فرستاده، که هرگاه رایات عز و جاه بدین صوب در حرکت آید، یا یکی از امرای عظام را بفرستند، قلعه را به منسوبان درگاه سپارد و خود باقی عمر را به بندگی صرف نماید.

حسین خان سلطان بیگلربیگی قلمروعلیشکر و قاسم سلطان ایمان لوفشار، تا کنار آب ماهی دشت رفته منتظر فرمان بودند. بیرام خان و فرستادگان مصطفی پاشا در بیلاقات فریدن به پایه سریر اعلی رسیده به شرف پای بوسی مشرف شده به نوازشات شاهی سربلند گردیدند و احکام عنایات آمیز و خلاع فاخره به جهت مصطفی پاشا ارسال فرمودند که در مهم قلعه داری مردانه بوده به حراست قلعه مشغول باشد که اینک موکب همایون فال به پیروزی و اقبال می رسد. نواب خاقان مقرر فرمودند که حکام آن سرحد به یورش بغداد مستعد گردند. مصطفی پاشا تا رسیدن موکب همایون فال طاقت حرب و نگاه داشت نیاورده، کس نزد محمود پاشا فرستاد که قلعه را گذاشته، خود با اهل و عیال به جانب حله حرکت نماید. مراد پاشا این مقدمه را غنیمت دانسته رضا به مصالحه داده، عهد و میثاق نمود. مصطفی پاشا با مردم خود از نارین قلعه بیرون آمده روی به حله آورده در همان روز مراد پاشا داخل قلعه شد [و] حقیقت حالات به خدمت نواب خاقان رسیده، به اعتبار گرمی هوا چند روزی در حوالی همدان به انتظام مملکت پرداختند که در خلال حال جماعت جلالیان در حرکت آمده بر پاشایان آن دیار شوریدند، و کار برایشان تنگ گردید. قراسعید که یکی از اعراب بادیه بود، با قلندر اُغلی آمیخته، داد مردانگی می دادند، تا مراد پاشا در مقام دفع ایشان درآمده، قلندر اُغلی و قراسعید عرب و حیدر آقا و پیرمحمد آقا و حسین بیگ و قرا حسین و عیسی بیگ و سایر بلوک باشیان آن حدود در حرکت آمده به جانب اردوی سردار، کوچ بر کوچ روانه شدند.

چون تلاقی فرقتین روی داد، مراد پاشا از زیادتى جلادت جلالیان خود را به کوه کشیده که شاید به لطایف الحیل تفرقه در میان ایشان راه یابد روز دیگر سپاه خود را آراسته شروع به قتال کردند، تا آخر روز جماعت رومیه غلبه کرده، صف سپاه جلالیان را از هم پاشیده به اردوی خود مراجعت نمودند.

روز دیگر ابراهیم پاشا با بیست هزار کس تعاقب جلالیان نموده در حوالی ارض روم به ایشان رسیده جمع کثیری را به قتل رسانیده، تتمه که باقی ماندند خود را به سرحد قزلباش رسانیدند. امیرگونه خان حقیقت احوال را به عرض اقدس رسانیده، امرای عظام را به استقبال مقرر فرمودند و خود به دولت و اقبال کوچ بر کوچ داخل دولت آباد اصفهان شدند. آقا کمال دولت آبادی خدمات لایقه به تقدیم رسانیده، روز دیگر که سیم شهر شعبان بود، داخل دولتخانه مبارکه شدند و زمستان را در دارالسلطنه اصفهان بسر بردند — که خیر آمدن سلامت گرایخان و حکومت غاز یگرای خان تاتار به پایه سریر اعلی رسید — و سلامت گرایخان بیست و پنج سال سلطنت الوس تاتار کرده بود که غاز یگرایخان بر او شوریده سلطنت او را تصرف نمود.

تخاقوی ثیل هزار و هجده، سال بیست و سیم جلوس

نوروز روز شنبه هفدهم شهر ذالحجه الحرام، — مصطفی پاشای بیگلربیگی بغداد — که در سال قبل با مراد پاشا صلح کرده بود — بر او ظاهر شد که به خدمت نواب خاقان عرضه داشت نموده و اراده آن داشته که قلعه را به تصرف دولت قاهره واگذار و در پی دفع او شد. مصطفی پاشا از این امر با خبر شده خود را به همدان رسانیده، از آنجا کوچ بر کوچ داخل اصفهان شد و به شرف پای بوس مشرف شده و در آن روز جماعت جلالیان را به جانب کردستان به همراهی امیرخان حاکم ارومی روانه فرمودند، که هر یک را به ایل ۲۰۹ و او یماق خود رساند. یادگار علی سلطان طالش را به ایلچی گری به جانب هندوستان نزد محمد سلیم پادشاه به تهنیت و مبارک باد جلوس فرستادند. و پیر بوداق خان حاکم تبریز با جمعی از غازیان قزلباش با سلمان سلطان به تاخت و تاراج الکاء ارجیش و عادل جواز ۲۱۰ رفته، محمد پاشا حاکم آنجا را به دست درآورده، به آستان گردون اساس رسانیده به خلایق فخره سرافراز گردید.

چون ولایت شیروان به تصرف دولت قاهره درآمده بود، مردم طبرستان بر ۲۱۱ حاکم آنجا شوریده اطاعت نمی کردند. نواب خاقان ذوالفقار خان حاکم شیروان را مقرر فرمودند که بر سر آن جماعت رفته همگی را به قتل رسانیده، قلعه ای در آن حدود به اتمام رساند. ذوالفقار خان حسب فرمان عمل نموده، معصوم خان والی آنجا خود را به جنگل رسانیده روی فرار پیش گرفت. ذوالفقار خان قلعه را به اتمام رسانیده به عرض اقدس رسانید. و حسب فرمان امرای عظام و جلالیان از مراغه و ایروان جمعیت کرده، متوجه

۲۰۹ — اصل: یا ایل

۲۱۰ — اصل: عادلجوی

۲۱۱ — اصل: با

تاخت و تاراج مخالفان رومیه شدند. اموال و اسباب و اسیر بسیار به دست قزلباش افتاده، اقتدار و شوکت سپاه قزلباش در حدود روم به حدی رسیده بود که پاشایان و بیگلربیگیان رومیه قدرت مقابله و مقاتله نمی کردند و در تدبیر کار خود بودند.

نواب خاقان چون هوا روی به گرمی گذاشته، چند روزی در بیلاق فریدن بسر برده، مقرر فرمودند که ارکان دولت در چمن سلطانیه اقامت نمایند و خود با معدودی از مقربان به اصفهان مراجعت فرموده، در چهارباغ به نشاط آب پاشان چند روزی مشغول شده، بعد از آن از راه کاشان به دارالسلطنه قزوین حرکت فرمودند و بعد از چهل روز حسب فرمان، اردوی گردون شکوه و امرای عظام به چمن سلطانیه رسیده موکب معلی از قزوین در چمن مذکور ملحق شدند — که خیرالدین نام چاوش از چاوشان معتبر خوانندگار به همراهی محمدبیک ولد حسین قلی خلفای روملو که به ایلچی گری روم رفته بود — به رسم رسالت به وسیله امرای نامدار به عزت عتبه بوسی درگاه سرافراز شده، عرایض مراد پاشا وزیر اعظم و ارکان دولت عثمانی را رسانیده که در باب صلح و قطع نزاع و کیفیت آن آنچه رضای اشرف در آن بوده باشد به تقدیم رسانند.

نواب خاقان چاوش مذکور را احترام فرموده، نسبت به فرمان فرمائی ممالک روم سخنان خجالت آمیز بیان فرموده پیغام کردند — که «چون چراغ دولت آن خانواده رفیعه به روغن غزاوجهاد^{۲۱۲} روشنی یافته، به سعادت خدمت حرمین مشرفند و بر این دو مرتبه گرامی بین السلاطین معزز و ممتازند — لاجرم بر جمیع اهل اسلام معاونت ایشان لازم و متحتم است. به نوعی که اعلام شده سلطان مراد خان انتهاز فرصت نموده، بی جهت و سبب نقض عهد و میثاق و پیمان پدران رضوان مکان — که به قیدنسلأ بعد نسل به ایمان مغلظه تأکید یافته — روا داشته به غضب بعضی از ممالک موروثی ما را متصرف شده بود. اکنون — که به فیض فضل الهی احقاق حق شده و می شود — هرگاه حضرت خوانندگار مضایقه در مملکت موروثی ما ننموده در مقام الفت و دوستی باشد، ما نیز به جهت رعایت مسلمین از نزاع و جدال گذشته، از مسلک محبت و اتحاد عدول نخواهیم جست. چه بهتر از این که میانه پادشاهان اسلام مصالحه و دوستی سلوک بوده، باعث مخذولی اعدای دین مبین گردد».

بعد از اتمام نامه و ارسال مکاتیب، چاوش مذکور را به خلاج فاخره سرافراز فرموده روانه کردند. و چند روزی در چمن سلطانیه اقامت فرموده موکب همایون به جانب آذربایجان در حرکت آمده، به عزم زیارت آباء عظام به دارالارشاد اردبیل نهضت فرمودند. و بعد از سیروشکار آن ولایت، به دارالسلطنه تبریز معاودت نمودند و از آنجا به اردوباد و قراباغ حرکت فرموده، قشلاق نمودند. و حاتم بیک اعتمادالدوله را با پیر

بوداق خان حاکم تبریز و برخوردار بیک قورچی باشی و توپچیان و تفنگچیان اصفهانی و خراسانی و تبریزی و بافتی روانه محاصره قلعہ دم دم فرمودند. و روز سه شنبه نهم شهر شعبان داخل ارومی گردیدند. و اعتمادالدوله، معتمدی به اتفاق آقاملک محمدطسوجی — که با امیرخان والی آنجا آشنائی تمام داشت — فرستاده نصایح دوستانه نموده تکلیف این نمود که در بیرون قلعہ یکدیگر را ملاقات نموده، آنچه صلاح وقت بوده باشد چنان شود. آقاملک مذکور تبلیغ رسالت نموده قرار داده که در بیرون قلعہ ملاقات روی دهد. در روز موعود خلاف وعده کرده پیغام نمود که ریش سفیدان راضی به بیرون آمدن من نمی شوند. امرای عظام کمر همت بر تسخیر قلاع ولایت مذکوره بسته به امور قلعہ گیری پرداختند — که در این اثنا موازی پانصد نفر از تفنگچیان مازندرانی از اردوی معلی به اتفاق صفرقلی بیک یوزباشی و قورچیان چگنی به کومک رسیدند — و گنجعلی خان نیز از تبریز با قشون آراسته متوجه گردید، و امرای عظام و یوزباشیان و مین باشیان با غازیان قزلباش تفاق نموده، حسین خان با رفقای او در طرف شرقی و یوزباشیان بافتی و خراسانی به جانب غربی و مرادخان سلطان چگنی و خلیل سلطان سیل سپریا محمد تقی بیک مین باشی آذربایجانی به طرف جنوبی و گنجعلی خان و صفرقلی خان بیک و قورچیان چگنی به طرف شمال و برخوردار بیک قورچی باشی با عملۀ توپخانه به سرکاری توپ معین شده، هر یک به جای خود مأمور شدند. و مبلغ پنجهزار تومان زر جدید عباسی به جهت مدد خرج جلالیان آورده میانه ایشان قسمت کردند.

امیرخان از آن حالات با خبر شده خواست به لطایف الحیل دفع الوقت کند فایده نبخشید. در تدبیر کار خود بود که امرای عظام تدبیر انگیخته، به نقب کردن و سیبه پیش بردن آغاز نمودند تا نصف شبی بین آن جانبین جنگ وجدال قائم شده، که اکراد هجوم آور شده، غافل خود را به پای قلعہ رسانیدند. مستحفظان قلعہ ایشان را به ضرب گلوله دور کردند. غازیان قزلباش در فکر کار خود بودند — که از جانب قلعہ خبر رسید که آب مستحفظان قلعہ به کمی گذاشته، یک چشمه باقی مانده که اگر او نیز تمام شود همگی از تشنگی هلاک خواهند شد — چاه جویان نقب زده از پی چشمه آب قلعہ رفته، چشمه را خشک بستند.

خلاصه کلام آنکه تا سه ماه رمضان المبارک و شوال و ذیقعدہ به جنگ وجدال بسر برده، حسین خان با مردم خود به یورش قلعہ مشغول شده، قرابیک یا علی گویان قدم در بالای برج گذاشته، متعاقب آن ده دوازده نفر از تفنگچیان الله الله و یا علی گویان برج را به تصرف خود درآورده، نقاره بشارت و کرنای فتح و نصرت به نوازش درآوردند. و در آن شب حاتم بیک اعتمادالدوله به مرض فجاء به جوار رحمت ایزدی پیوسته، آخر الامر امیرخان کس نزد محمدبیک بیگدلی فرستاده عذرخواهی نمود. محمد بیک

مذکور امیرخان را با جماعت او که قریب دو بیست نفر می شدند به اعزاز و اکرام در خیمه خود درآورده، ضیافت ملوکانه نمود. و آن نمک به حرام با خود قرار داده بود که در وقت فرصت کار امرا را بسازند که ناآگاه در میان جماعت اکراد و ایشان شورش روی داده دست به شمشیر کرده کار به قتال انجامید. امیرخان و جماعت او به قتل رسیدند و اسباب ایشان به تاراج رفت و پسران و بازماندگان امیرخان را به اردوی معلی رسانیدند. و اموال اهل قلعه را به غازیان قزلباش تقسیم نمودند و ایالت ارومی را به برادر محمدبیک بیگدلی شفقت فرمودند. و گنجعلی خان را به اردوی معلی طلب کردند و شاه نظر سلطان توکل جغتای^{۲۱۳} حاکم جام را به حکومت مشهد مقدس معلی سرافراز فرمودند. و در این سال نواب سلطانم بیگم صبیبه نواب جنت مکان به جوار رحمت ایزدی پیوست حاکم مرو و بهزاد بیک استرآبادی وزیر گیلان و اصلان بیک وزیر قزوین و میرابوالقاسم وزیر مازندران و خواجه کمال الدین حسین اصفهانی وزیر مشهد مقدس و مهر زمان بایندری و حسین قلی بیک برادر امیر گونه خان قاجار و حاجی ادهم بیک برادر حاتم بیک اعتمادالدوله به رحمت ایزدی پیوسته اند.

ایتیل سال هزار و نوزده، سال بیست و چهارم جلوس

نوروز روز یکشنبه بیست و هشتم ذالحجه الحرام — نواب خاقان در الکاء قراباغ اقامت فرموده قزقایی بیک را با جمعی از عساکر ظفرنشان به شیروان مأمور فرمودند که ذوالفقار خان و امرای آنجا را به خود ملحق ساخته، به تاخت و تاراج مخالفین آن حدود مشغول شوند و خود به دولت و اقبال متوجه مراغه شده، حکومت آن حدود را به آقا میر سلطان مقدم شفقت فرموده، به قتل و غارت طایفه مکرری — که نمک پرورده این دودمان بوده، شیوه نمک به حرامی پیش گرفته شعار هواخواهی رومیان نموده بودند — به قتل عام ایشان امر فرمودند و طالب خان ولد حاتم بیک را به منصب وزارت دیوان اعلی سر بلند فرمودند.

محمد میرزای اوزبیک — که به رسم رسالت از جانب ولی محمدخان پادشاه ترکستان به پایه سریر اعلی آمده بودند — به شرف بساط بوسی اشرف مشرف گردید و لوارصاب خان نبیره سیمیوخان^{۲۱۴} والی گرجستان کار^{۱۵} باوالده خود دیدی بال به شرف پای بوس اشرف رسیده به نوازشات شاهانه سرافراز شدند و محمد بیک ولد کور خلغای روملو را به رسم رسالت نزد خواندگار روم به جهت جواب نوشتجات وزیر اعظم و سایر امرای

۲۱۳ — (= جغتای)

۲۱۴ — ظ: سمایون = سمیون

۲۱۵ — ظ: کاخت

خواندگار از برای استحکام قوانین صلح روانه نمودند. خبر رسید که مراد پاشای سردار از استنبول بیرون آمده عزیمت این دیار دارد. نواب خاقان جمعی از عساکر منصوره را به سرکردگی امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد مقرر فرمودند که تا ارض روم رفته، آتش در علفزارها و غلات محل عبور لشکر مخالف زده، جماعت احشام و سکنه آن حدود را کوچانیده به جای دیگر نقل نمایند.

چون به حوالی ارض روم رسیدند، جماعت رومیه با خبر شده حسن پاشا بیگلربیگی ارض روم و سایر پاشایان با موازی ده هزار کس در دو فرسخی شهر صف سپاه آراسته به جنگ و جدال پرداختند. امیرگونه خان زیاده از یک هزار کس با خود نداشته، دل بر کرم کریم بسته چون برق لامع دلیرانه بر صف سپاه رومیه زده، سپاه مخالف را از هم پاشیده. خبر به حسن پاشا رسانیدند که امیرگونه خان خود در معرکه رزم حاضر است، روی فرار پیش گرفتند که در اثنای آن حال محمدخان و لشکر قزلباش از عقب به کومک رسیدند. غازیان شیرشکاریا علی گویان تعاقب کرده، تا پای قلعه رسیدند. حسن پاشا خود را به قلعه رسانیده متحصن گردید و جمع کثیر از رومیه به قتل رسیدند. و بعد از سه روز عساکر منصوره مراجعت نمودند.

جماعت رومیه و امرای خواندگار حیران کار خود شدند و بر این قرار دادند که مراد پاشای وزیر یکی از پاشایان معتبر را با مکتوب مخالفت طراز به خدمت اشرف فرستاده به عرض رسانید که غرض اصلی از این حرکت قرار و مدار امر خیر انجام مصالحه است نه جنگ است و جدال. و حضرت خواندگار صلاح و فساد این امر را در اختیار صلح و جنگ به این دولتخواه^{۲۱۶} گذاشته، که امر مصالحه فیما بین سمت وقوع یابد و محمد بیک ایلچی آن حضرت را بنا بر صلاح وقت نگاه داشته که بعد از تهیه مقدمات صلح و قرار و مدارى که فیما بین داده شود. در حین مراجعت همراه خود به خدمت خواندگار برد.

چاوش مذکور به شرف پای بوسی اشرف مشرف شده، به نوازشات شاهانه سرافراز گردید و جواب مکتوب بر این نهج نوشته شده که «چون آن دستور اعظم خیراندیشی کرده گفتگوی مصالحه به میان آورده، ما نیز بنا بر ترفیه حال عبادالله، رضا به آن داده، حسب التماس آن جناب، نامه صلح آمیز دوستانه فرستادیم. سخن همان است که به محمد بیک گفته ایم. اگر از آن طرف مصالحه به دستوری که فیما بین پادشاهان رضوان آشیان وقوع یافته و به غلاظ ایمان تأکید یافته بود مهتد گردد، این طرف نیز بساط خصومت و نزاع را در نوردیده، صلح فیما بین روی دهد. والا آن چه در مشیت الهی بوده باشد از مکمن غیب به منصفه ظهور خواهد رسید و اشعاری که در باب تحف و هدایا

فرستادن نموده، چون امر مصالحه هنوز قرار نیافته در اثنای خصومت و نزاع لایق نمی‌نماید. و حالا آن دستور معظم چنین صلاح دیده، نخواستیم که در اول حال ردّ مصلحت او نمائیم. عجاله الوقت، یک شمامه عنبر اشهب به وزن یکهزار و هشتصد مثقال — که زرگران نادره هندی در ظرف مشبک در هفت من طلای احمر به فنون غریبه تعبیه نموده‌اند، که در این وقت پادشاه و الاجاه، سلیم شاه فرمان فرمای ممالک هندوستان به رسم تحفه فرستاده بود. و خالی از غرابتی نیست، زیرا که این مقدار از عنبر اشهب خام یک پارچه آتش ندیده، کمتر اتفاق افتاده و در خزاین ملوک و سلاطین کشورگشا یافت شده — جهت خالی نبودن مکتوب به خدمت پادشاه و الاجاه روم فرستادیم — که اگر از آن جانب نیز رایحهٔ محبت در اتحاد استشمام رود — ابواب الفت به آشنائی فیما بین مفتوح گشته، مصادقت و دوستی پذیرد و بعدالیوم ایلچیان و فرستادگان از تحف و هدایای لایقه خالی نخواهند بود».

چاوش مذکور را از تبریز روانه فرمودند. مراد پاشا از حوالی قارص کوچ کرده عنان از راه پیچیده، از راه ایروان به طرف چالدران رفت و چون به الکاء خوی رسید، از یک فرسخی قلعه گذشته به طرف سلماس که سمت راه تبریز است در حرکت آمده، مطلب از این حرکت و عنان از راه متعارف پیچانیدن این بود، که گفتگوی مصالحه و صلح اندیشی را وسیلهٔ مراجعت ساخته بازگردد. که او را به تقصیر متهم ن سازند. نواب خاقان عساکر منصوره را که در مرند اقامت داشتند طلب فرموده کس به احضار^{۲۱۷} محمدخان زیاد اُغلی و امراء قراباغ و امیرگونه خان و لشکرچخور سعد^{۲۱۸} فرستادند که قلعه را به معتمدان کار دیده سپرده به موکب همایون پیوندند. و مشغول استحکام قلعهٔ تبریز و انجام ضروریات آن شده، تمامی غازیان ترکمان و تکلو در موکب همایون بودند — که ایلچی دیگر از جانب علی پاشای سردار رسید که به امرا و ارکان دولت شاهی نوشته بود، که غرض اصلی از آمدن این دیار آن است که در قرب جوار اشرف تمهید مقدمات صلح و کیفیت آن کرده شود. و جنگ و جدال با جنود قزلباش در خاطر نیست. دلیل بر صدق قول آنکه در این راه به چندین قلعه از قلاع متفرقهٔ قزلباش رسیدیم و متعرض هیچیک نشدیم. و از سپاه روم ضرر و آسیبی به احدی نرسیده، شما نیز گروه قزلباش را از جنگ و جدال و تعرض رومیان منع نمایید.

بعد از اطلاع بر پیغام مذکور جواب به همان نهج سابق در قلم آمد که سخن یکی است. و محمدبیک را که فرستادیم از معتبرین طایفهٔ قزلباش و محل اعتماد است اگر حضرت خواندگار به نوعی که مکرر اعلام گشته راغب است، ما نیز رضا به آن

۲۱۷ — اصل: بالحضار

۲۱۸ — اصل: خجور سعد

داده‌ایم. و الا از جانبین آنچه خدا خواسته باشد چنان خواهد شد و سفارش که در باب ضبط قزلباش و منع ایشان از دستبرد و دست‌درازی رومیه نموده بودند معروض رأی انور گردید. طایفه قزلباش را حد و یارای آن نیست که بی‌امر و اشاره همایون ما اسلحه ۲۱۹ توانند پوشید، چه جای جنگ و جدال. اما گروهی از امرا و عساکر را به جهت صیانت احوال عجزه و رعایای هر طرف تعیین نموده‌ایم که لشکریان شما به قصد نهب و یغما و دست درآوردن ذخیره به مواضع می‌روند، بالضروره جنگ واقع خواهد شد، هرگاه ایشان اراده جنگ نداشته باشند مردم خود را از تردد منع نموده، نگذارند که بیرون روند و آنچه در باب فرستادن تحف و هدایا نیز اشعار نموده بودند. انشاء الله تعالی چون صلح واقع شود آنچه لایق و شایسته طرفین باشد به عمل خواهد آمد.

نواب خاقان، حسین خان استاجلو حاکم همدان را با فوجی از عساکر و تفنگچیان جقتای و خراسانی به سرکردگی مهدی قلی بیگ میرآخور باشی جقتای به دست چپ و علی قلیخان شاملورا با امامقلی خان ولدالله و یردی خان با فوجی از افواج قاهره به جانب دست راست و گنجعلی خان را با لشکر گران در حوالی شهر تعیین فرمودند که در کمین‌گاهها بوده، هر کس از رومیان به نهب و غارت کردن آیند به مدافعه قیام نمایند.

سردار رومیه در روز بیست و چهارم شهر شعبان به کنار شهر رسیده، در آن طرف آب نزول کرد و از این طرف امرا و عساکر منصور جمع آمده هر روزه که رومیان به طلب ذخیره به مواضع پراکنده می‌شدند محاربات روی داده، اسیر قزلباش می‌شدند. دیگر باره علی آقا نام شخصی از جانب علی پاشا به رسالت فرستاده پیغام کرد که هم چنان که از جانب خواندگار در این امور وکیل است ملتمس است که از جانب حضرت پادشاه نیز در قرار و مدار صلح و تعیین ثغور و سرحد مرخص باشد. محمد بیگ نیز در این باب عریضه نوشته احوالات را معروض داشت. نواب خاقان در جواب فرمودند که سخن یکی است. اما آن دستور معظم در اصلاح ذات‌البین رعایت ناموس هر دو طرف کرده به نوعی که مکرر گفته و نوشته‌ایم به عمل آورد. و در این چند روز — که به جهت تحصیل آذوقه جماعت رومیه دستگیر شده بودند، و بعضی از جماعت قزلباش به دست رومیه گرفتار شده بودند — سردار رومیه ایشان را مخلم ساخته، به خدمت اشرف فرستاده عذرخواهی نمود. نواب خاقان نیز جماعت رومیه را به نوازشات شاهانه سرافراز فرموده باز فرستاد. سردار از این حرکت خورسند گردیده، کوچ نموده متوجه استنبول شد و نواب خاقان نیز داخل تبریز شده به احوال رعایا پرداختند. و رأی عالی بر این قرار گرفت که قلعه سابق را خراب کرده در ربع رشید قلعه بنا گذاشتند و در اندک زمانی به اتمام رسید.

بعد از اتمام قلعه و سرانجام الکاء آذربایجان، موکب جهان گشا به صوب عراق در حرکت آمده، از راه اهر متوجه دارالارشاد اردبیل شدند و در آنجا طهمورث خان والی گرجستان به بساط بوسی اشرف سرافراز گردیده و از آنجا لوای توجیه به دارالسلطنه اصفهان افرخته به دولت و اقبال داخل شدند. مراد پاشا سردار روم نیز داخل دیار خود شده رحل اقامت انداخت و چاوش معتبری همراه محمد بیک کرده روانه استنبول گردانید. و به خدمت خواندگار مراتب مذکوره را عرض کرد که باید خصومت و عناد به دوستی و اتحاد تبدیل گردد و مصالحه به قاعده و دستور سلاطین ماضی رضوان الله علیهم استحکام پذیرد. و محمدبیک در استنبول به ملاقات خواندگار رسیده، مکتوب محبت اسلوب شاهی را با شمامه عنبر به نظر رسانید. خواندگار به مراد پاشا نوشت که ما اختیار این امر را به تو وا گذاشته ایم، هر چه صلاح دولت در آن باشد چنان کن. مراد پاشا یک نفر از ملازمان خود را با یک نفر از ملازمان محمدبیک جهت انتقال خبر به خدمت اشرف فرستاده، در دارالسلطنه اصفهان به رکاب بوس نواب خاقان رسیدند، که بعد از چندگاهی مراد پاشا مریض شده به رحمت ایزدی پیوست و بدین جهت استقرار امر مصالحه در عقده تعویق افتاد. و در این سال محمد سلطان حاکم نیشابور به رحمت ایزدی پیوسته و به بیرام علی سلطان حکومت را فرمودند. و میرزا فیض الله وزیر غلامان نیز فوت شده، منصب او را به میر ابوالمعالی عنایت فرمودند.

تنگوزئیل هزار و بیست، سال بیست و بنجم جلوس

نوروز روز جمعه نهم شهر محرم الحرام— محمدخان قاجار حاکم مرو به عرض اقدس رسانید که ولی محمدخان اوزبیک به تاریخ هشتم شهر مذکور از راه چهارجو، به عزم ملاقات نواب خاقان داخل خطه مرو شده. نواب خاقان علی قلی خان اشیک آقاسی شاملورا به استقبال روانه فرمودند. آقا کمال دولت آبادی استدعا نمود که در خانه او فرود آید حسب الاستدعا به خانه او فرود آمده، به لوازم مهمانداری و پای انداز و پیشکش لایقه قیام نمود. و از آنجا تا دولتخانه مبارکه از سر کار خاصه پای انداز گسترده بودند. و جماعت تفنگچی و اصناف و تجار و اعیان اصفهان از دو طرف هر یک به مقام خود ایستاده به اکرام تمام به شرف ملازمت نواب خاقان مشرف گردیده، متوجهات شاهانه به ظهور آمد. بعد از چندگاهی اراده رفتن ممالک خود کرد. مایحتاج سرکار او را درست داشته به همراهی زینل خان شاملورا نه مقصود گردید.

و تدارک سفر آذربایجان فرموده اردوی گردون شکوه را به جانب سلطانیه فرستادند و خود با معدودی از مقربان در بلده نهادند تشریف برده، قلعه آنجا را— که به سرکاری حسین خان و مهدیقلی بیک میرآخور باشی جقتای تعمیر یافته بود— مشاهده

فرمودند. چند روزی در نهاوند و تويسرکان و آن حدود بسر برده، در چمن سلطانيه به اردوی ظفر قرين پيوستند. والله و يردیخان با عساکر فارس به خدمت اشرف رسیده، به بساط بوسی مشرف شدند و بعد از جمعیت عساکر منصوره کوچ بر کوچ داخل تبریز شدند و از آنجا به زیارت آباء عظام رفته باز معاودت به تبریز فرمودند — که از جانب نصوح پاشای سردار که به جای مراد پاشا منصوب شده بود — رسولی به خدمت نواب خاقان آمده به عرض رسانید — که به دستوری که مقدمه صلح مراد پاشا مقرر شده بود — به این خیرخواه تفویض یافته، قرارداد خاطر خیراندیش آن است که به جهت حصول بی گناهی و خیرخواهی مسلمانان طرفین امر مصالحه را به نوعی که در زمان حیوة مراد پاشا تمهید یافته بود فیصل پذیر گردد. ملتسم آن است که یکی از امرای عالی شأن را مقرر دارند که به جهت تمشیت امر مذکور با مکتوب محبت اسلوب دوستانه ارسال دارند که به اتفاق به استانبول رفته معامله صلح را بر وفق رضای اشرف استحکام دهیم.

نواب خاقان، قاضی صدررا به جهت مهم مذکور به رسالت مقرر فرمودند و مبلغ یکهزار تومان با بعضی اجناس و یراق ضروری به او اعطا فرمودند و از ملا و فضلا، مولانا سلطان حسین ندوشنی قاضی اصفهان و قاضی مؤمن قاضی سابق اصفهان و حکیم عبدی طبیب اردبیلی را با پانصد نفر از غلامان و قورچیان همراه کردند. و تحف و هدایای لایقه ارسال داشتند.

نواب خاقان شهر رجب و شعبان و رمضان رادردار السلطنه تبریز بسر برده، به تدارک ولایت آذربایجان پرداختند. و از باب مناصب دیوانی به اصفهان روانه کردند و خود به نفس نفیس با معدودی از خواص به سیر و شکار مازندران و گیلان حرکت فرمودند. و عمارات دلگشا در کنار تجنه رود طرح انداخته و به فرح آباد موسوم کردند. و از بلده مذکوره تا خطه ساری که چهار فرسخ است باغات و خیابان بنا فرمودند و سنگ بست کردند و زمستان را در آن حدود و نواحی بسر بردند.

و در این سال ملک بیک وزیر قورچیان عظام و آقا ابوالفتح اصفهانی مستوفی سر کار خاصه و شاهوردی سلطان کرد محمودی به جوار رحمت ایزدی پیوستند. و در این سال به تاریخ شهر سفر بنای مسجد عالی و نهر دور خیابان میدان نقش جهان گذاشته شده، در مدت نه سال به سرکاری عوض بیک و علی قلی بیک به اتمام رسید و مبلغ سی و نه هزار تومان و کسری خرج مسجد و یکهزار و چهارصد و هفتاد و هشت تومان و کسری خرج نهر مذکور شده.

سیچقان ثیل هزار و بیست و یک، سال بیست و ششم جلوس

نوروز سه شنبه نوزدهم شهر محرم الحرام — نواب خاقان از مازندران به جانب

قزوین حرکت فرموده، حکومت آنجا را به سلیمان خان ولد شاهقلی میرزای استاجلو شفقت فرمودند و از آنجا از راه بیلاق لار و فیروزکوه به زیارت آستانه مقدسه حضرت امام ثامن ضامن رفته، صحن مبارک روضه مقدسه که در نظر با همت والا تنگ و حقیر می‌نموده و ایوان میرعلی شیر— که درگاه روضه مقدسه مطهر از آنجا مفتوح است نهایت بد نما بود— طبع سلیم و ذهن مستقیم آن حضرت بر آن قرار گرفت که عمارت سابق جانب غربی را برداشته اضافه صحن نماید. به نوعی که ایوان مذکور در وسط حقیقی واقع شود و ایوان دیگر در مقابل آن از جانب شمالی صحن که روی به جنوب داشته باشد و ایوان دیگر در طرف شرقی و غربی عمارت کنند چنانچه حال به دستور برقرار است و خیابانی از دروازه غربی شهر تا شرقی طرح فرمودند و قنوات مجدد احداث نمودند که آب آن به شهر داخل شده از حوض بزرگ واقع در وسط صحن مبارک گذشته به خیابان شرقی طرف پائین پای مبارک جاری شده به صحاری شرب شود.

و در سر قبر خواجه ربیع بن الخثیم — که در یکفرسخی شهر واقع است— عمارت بنا گذاشتند و در قدمگاه واقع در نیشابور عمارت و باغ احداث فرمودند و به جهت هر سر کاری به قدر گنجایش اوقاف قرار دادند که حال به دستور قانون زمان نواب خاقان گیتی ستان برقرار است و منصب وزارت کلّ خراسان را به خواجه کمال الدین اکبر شفقت فرمودند، که به پایه سریر اعلیٰ خبر رسید که جماعت اوزبکیه بر سرستم محمدخان ولدولی محمدخان اوزبیک در دارالسلطنه هرات جمعیت کرده به تاخت و تاراج مشغولند. نواب خاقان او را به پیری بیک مشهور به قراپیری قرمانلو گیرانیده، اسباب او را به غازیان و ارباب اخلاص قسمت کردند و عیسی خان بیک ولد سیدی بیک ابن معصوم بیک صفوی — که به رتبه مصاهرت اشرف سرافراز شده از مرتبه یوزباشی گری به درجه بلند ایالت ترقی نموده— به منصب رفیع القدر قورچی باشی گری سرافراز کردند.

در این سال نورمحمدخان اوزبیک ولد ابوالمحمدخان ابن دین محمدخان ابن انوش خان که در فارس می‌بوده، و مولانا عبدالله شوشتری، در شب یکشنبه بیست و ششم شهر محرم الحرام و در روز جمعه بیست و چهارم شهر مذکور میرمحمد باقر داماد شیخ لطف الله عاملی قریب به صبح روز شنبه شهر مذکور و محمد بیگدلی شاملوبه جوار رحمت ایزدی پیوسته‌اند.

اودی تیل هزار و بیست و دو، سال بیست و هفتم جلوس

نوروز روز چهارشنبه سلخ شهر محرم الحرام— نواب خاقان از بلده فرج آباد به جانب دارالسلطنه اصفهان حرکت فرموده — در روزی که داخل شهر و دولت خانه

مبارک شدند— به اعتبار خدمات و بزرگی مردم اصفهان که مستحسن افتاده بود، مال و خراج سه ساله رعیتی کلّ دارالسلطنه مذکور را که زیاده از پانزده هزار تومان می شد، به ارباب و رعایا انعام فرمودند و گنجعلی خان حاکم کرمان حسب فرمان قضا جریان با لشکر گران به ولایت کیچ و مکران رفته، به محاصره قلعه آنجا پرداخته ملک شمس الدین ولد ملک دینار والی آن ولایت و سایر محصوران عاجز شده، تسخیر الکاء مذکور کرده مفتوح گردید. و ملک شمس الدین را با فرزندان به درگاه جهان پناه فرستاد و جمعی از پادریان و رهبانان نصاری از جانب پادشاه اسپانیه که از بزرگترین پادشاهان فرنگستان است به پایه سریر اعلی رسیده به نوازشات خسروانه سرافراز شده، هر یک را جای معین قرار دادند و قاضی خان صدر که قبل از این به ایلچی گری روم رفته بود، با مصطفی پاشا از جانب خواندگار به جهت مقدمه صلح به دستور زمان نواب خاقان جنت مکان و سلطان سلیمان قرار یافته بود، قرار داده شده به پایه سریر اعلی رسیدند. نواب خاقان سنور آذربایجان را منوط به صلاح و کاردانی امیر گونه خان بیگلربیگی چخورسعد کرده اند، اما طرف بغداد را به عهده مقرب الحضرت مهدی قلی بیک امیر آخورباشی جقتای مقرر فرمودند.

چون از زمان مصالحه نواب خاقان رضوان مکان مدتی مدید گذشته بود، اختلاف بسیار در آن واقع شده بود. بعضی قلاع و محال طرف عربستان و بغداد داخل سنور رومیه بود. تخلیه و تسلیم آنها از طرف این دشوار بود. این را مرعی داشته آنچه در تصرف هر طرف بود واگذاشته، سنورسرحد بر این طریق قرار دادند که رفع ماده خصومت و نزاع بالکلیه شود. و امیرگونه خان به سلماس رفته، پاشا نیز به آنجا آمده تا دو ماه اوقات صرف کرده، سنورسرحد تعیین یافت، دستور نامه نوشته شده، به مهر محمد پاشا و سنجق بگیان و اعیان رومیه رسانیده، به امیرگونه خان دادند و صورت آن را نیز به مهر امیرگونه خان و امرای قزلباش رسانیده به محمد پاشا سپردند و از یکدیگر جدا شده هر یک به ولایت خود رفتند.

نواب خاقان به اعتبار روابط الفت و دوستی، حسین بیک قیچاچی باشی تبریز را به رسالت نزد قطب شاه، و درویش بیک مرعشی را نزد نظام شاه، و ملک قنبر و شاهقلی بیک زیک را نزد عادل شاه تعیین فرموده، مکتوبات عنایات اسلوب سعادت افزا در قلم آورده، جهت هر یک تحف و هدایای لایقه ارسال فرموده. نواب خاقان به تاریخ روز پنجشنبه دوم شهر رمضان المبارک به جانب گرجستان حرکت فرموده، با فوجی از گروه قزلباش روانه مقصود شدند و چند روزی به دارالارشاد اردبیل بسر برده، سلطان محمد بیک طالش را به رسم رسالت نزد نصوص پاشا، به روم فرستادند که جهت رفتن گرجستان تأدیب جماعت این طرف را بنمائید. و پیر بوداق خان حاکم تبریز با

بعضی از امرای قراباغ از جانب تفلیس و یوسفخان بیگلربیگی شیروان با امرای آن جا اتفاق نموده طهمورث را در میان گیرند. نواب خاقان از آب عبور فرموده به ولایت گرجستان داخل شده در کنار رودخانه نزول اجلال فرمودند.

چون طهمورث از این حال آگاه شد، خود را به جنگل رسانیده پنهان شد و والده خود را با سه طفلی که داشت به پایه سریر اعلی فرستاده، استدعا نمود که بعد از ظهور مراحم خسروانه خود به خدمت می رسد.

بعد از چند روزی با جماعت خود به جانب کارتیل گریخته در آنجا به لوارصاب میرزا ملحق گشت و او نیز از واقعه مذکوره خبردار گردیده به اتفاق هر دو به جانب باش آچوق گریختند و به گرگین خان پیوستند. گرگین خان به خدمت اشرف عرض نمود. نواب خاقان یعقوب خان بیک قرمانلو قورچی تیر و کمان را به باش آچوق فرستادند که اگر لوارصاب به درگاه جهان پناه بیاید گرگین خان را به ایالت ولایت کارتیل سرافراز فرمایند. چون لوارصاب خان از این معنی با خبر شد، از خواب غفلت بیدار شده از کرده خود پشیمان گردیده، ظاهر خود را به لباس اخلاص آراسته، به اتفاق یعقوب خان بیک به آستان اقبال آشیان آمده، در سیزدهم شهر رمضان المبارک به سعادت بساط بوسی مشرف گشت، تا شبی بی خبر از اردو بیرون رفته عازم فرار گردید. یعقوب خان بیک از این واقعه باخبر گردید خود را به اورسائیده از راه برگردانیده به منزل خود رسانیده و از خدمت نواب خاقان پنهان داشت. و به دستور در رکاب اقدس بود و وکلاء او به حکومت کارتیل قیام می نمودند.

که در آن حین خبر رسید که عیسی خان به اعتبار شرف اسلام جماعت گرجی سر از اطاعت او پیچیده دست از حکومت کاخت برداشته به جانب دارالارشاد اردبیل رفته. نواب خاقان، بکتابش بیک یوزباشی تیر و کمان^{۲۲۰} را باجمعی از قورچیان به محافظت آن حدود گذاشته، از راه قول آقاج و آستارا به الکاء گسکر رفته، بعد از چند روزی عیسی خان مذکور از اردبیل به سعادت رکاب بوسی مشرف گردید [و] مزاج نواب خاقان از جاده اعتدال منحرف گشته، اندک عارضه طاری شد. بعد از چند روزی از برکت دعای مؤمنان صحت یافته، از آنجا به خطه لاهیجان تشریف بردند و بعد از چند روزی متوجه مازندران بهشت نشان شدند. و در چهارم شهر صفر داخل فرح آباد شده زمستان را در آنجا بسر بردند — که خبر رسید جمعی از معاندان دودمان خلافت نشان حرکت نواب خاقان را به جانب گرجستان به عرض خواندگار رسانیده اند، بنابراین نواب اشرف حسین بیک مهماندار ذوالقدر را به اصفهان فرستاده

انجیلو چاوش را طلب فرمودند مکتوب محبت اسلوب دوستانه به سلطان احمد خواندگار نوشته در عهد و پیمان به دستور اظهار فرمودند که حرکت گرجستان به اعتبار ضرورت بود. قاسم بیک سپه سالار مازندران را به رسالت روم به مرافقت چاوش مذکور با تحف و هدایای لایقه روانه فرمودند. و مصطفی پاشا و محمد امین بیک ولد محمد پاشا وزیر اعظم و باقی اسرای روم که در حیات بودند و به رضای خود عزیمت رفتن داشتند همگی را به خلاع فاخره و نوازشات شاهانه سرافراز فرموده، با یکهزار نفر از غلامان و قورچیان به مرافقت ایلچی روانه فرمودند، و صورت سنورنامچه را به مهرانرا و معتمدان طرفین رسانیده سپردند که در این حین خبر رسید که خواندگار نصح پاشای وزیر اعظم را با وجود ایلچیان و نامه‌های دوستانه به قتل رسانیده، محمد پاشای مشهور به، اکوز محمد را سردار کرده روانه نموده.

نواب خاقان بنا بر رعایت مملکت داری علی قلی خان دیوان بیگی شاملورا به جانب دارالسلطنه تبریز روانه کرد که به اتفاق امرای آذربایجان در آنجا اقامت نموده به محافظت قلاع آنجا پردازند و قلعه گنجه را که اعتمادی بر استحکام آن نداشتند خراب نمایند. و محمدخان زیاد اعلی قاجار بیگلربیگی قرا باغ را از گنجه مقرر فرمودند که به تفلیس نقل نماید — که خبر رسید که سردار مذکور با عساکر روم به سرحد آن حدود رسیده اقامت کرده قشلاق نموده‌اند — که در سال آینده بر سر قزلباش آیند. و در این سال شاهزاده نامدار اسمعیل میرزا در روز جمعه بیست و نهم شهر جمادی الثانی واللّه و یردی خان در روز شنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی و شاه و یردی بیک یساول صحبت به جوار رحمت ایزدی پیوسته‌اند.

بارس ٹیل هزار و بیست و سه، سال بیست و هشتم جلوس

نوروز روز پنج‌شنبه پانزدهم شهر صفر — نواب خاقان در شب نوروز از آب رودخانه عبور فرموده در آن طرف به جشن نوروزی قیام نمودند، و ایالت گرجستان را به عیسی خان ولسدگرگین خان ابن‌الکسندر میرزا عم‌زاده طهمورث شفقت فرمودند و داود بیک گرجی را به وکالت او تعیین نمودند. و اردوی گردون شکوه به جانب گرجستان حرکت کرده در معبد نصاری نزول اجلال روی داد. و در آن حوالی قلعه‌ای بوده که جمعی از گروه گرجیه محاصره نموده بودند نواب خاقان متوجه شده به سرکردگی محمدتقی بیک مین‌باشی به تصرف دولت قاهره درآمد. و عنان عزیمت به صوب کارتیل — که سر راه باش آچوق است — معطوف داشتند. عساکر نصرت شعار به تاخت و تاراج مشغول شدند. قریب سی هزار اسیر و چهل هزار گاو و گوسفند به دست ایشان درآمد و دو قلعه، یکی در سوران — که قریب به باش آچوق است — و دیگری در

گوری بنا گذاشتند. شاهی گرایخان ابن سعادت گرایخان شاهزاده تاتار به درگاه جهان پناه آمده به شرف سعادت رکاب بوسی اشرف رسید.

در این سال فریاد بیک چرکس میرشکار باشی مغضوب شده و محمدباقر میرزا مشهور به صفی میرزا در خطه رشت به تاریخ روز ششم شهر محرم الحرام — درحینی که به قصد ملازمت نواب خاقان متوجه دولتخانه بود — بهبود بیک چرکس به آن شاهزاده نامدار رسیده، زخمهای کاری به او زده به قتلش رسانید. و شاهرخ بیک ولد گنجعلی خان حاکم کرمان و ملک بیک جارچی باشی و طهماسب علی بیک شاملو قورچی شمشیر و شاه نظر بیک یساقچی باشی به جوار رحمت ایزدی پیوستند.

توشقان نیل هزار بیست و چهار، سال بیست و نهم جلوس

نوروز یکشنبه بیست و یکم شهر صفر — نواب خاقان از مازندران به بیلاق فیروزکوه حرکت فرموده بعد از سیر و شکار به جانب دارالسلطنه اصفهان حرکت نمودند و چون داخل دارالسلطنه شدند، به اعتبار آفت و نقصان محصولات مال دیوانی را به رعایا و زارعین بخشیدند — که خبر طغیان طهمورث خان گرجی به پایه سریر اعلی رسید — نواب خاقان علی قلی خان و اسفندیار بیک را با پانزده هزار کس از عساکر نصرت شعار روانه گرجستان نموده در کارتیل رحل اقامت انداختند. محمدخان زیاد اُغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ چرخچی شده، از پیش رفت و میمنه و میسره سپاه را درست داشته که طهمورث با شش هزار کس خود را بر سپاه چرخچی زده، سپاه قزلباش تاب صدمه او را نیاورده منهزم شدند. پیکر سلطان و دلیر محمد و امرای دیگر هر یک به طرفی افتادند و محمدخان زیاد اُغلی با چند نفر به درجه شهادت رسیدند و باقی فرار نموده اموال و اسباب ایشان به دست سپاه گرجی افتاد. علی قلی خان و اسفندیار بیک و سایر امرا خود را به قلعه تفلیس رسانیدند و محمدحسین خان گیلانی و حسین قلی بیک طالش یوز باشی و یار علی سلطان کشته شدند. علی قلی خان توقف خود را در تفلیس صلاح ندیده، قلعه را به مرشد قلی بیک ولد محمدخان قاجار سپرده به الکاء گنجه آمده، اقامت نمود و حقایق حالات را به عرض رسانید.

نواب خاقان به دلجوئی علی قلی خان و امرا پرداخته که در عالم سپاه گیری چنین می باشد و خود به نفس نفیس با عساکر فیروزی متأثر در حرکت آمده، خبر ورود نواب خاقان در آن ولایت بلند آوازه و اعلام کشورستانی سر به اوج فلک دوار کشید. علی قلی خان و امرا تا حدود گنجه استقبال رایات ظفر آیات نموده، به سعادت رکاب بوسی سرافراز شدند و بکرات میرزا ولد داودخان ابن لواری صاب میرزا [را] به حکومت ولایت

کارتیل سرافراز نموده روانه فرمودند.

چون طهمورث میرزا آوازه ورود موکب اقبال را شنیده، سراسیمه و حیران با معدودی چند به طرف باش آچوق گریخت. نواب خاقان عساکر منصوره را به چند گروه منقسم ساخته، هر گروهی را به طرفی فرستادند که به هر یک از ایشان برسند قتل و غارت نمایند. جماعت گرجیه از این باخبر شده، خود را در میان جنگلها و بیشه‌ها کشیده، بر دور خود خندقها حفر نمودند. عساکر منصوره خود را بدیشان رسانیده به قدر امکان اسیر می کردند. تا مدت بیست روز موکب همایون در آن طرف آب توقف فرموده مجاهدان نصرت قرین به قلع و قمع جماعت گرجیه اشتغال داشتند. بعد از قتل و غارت عدد قتیلان زیاده از هفتاد هزار و اسیران یکصد هزار کس به قلم درآمد، سوای آنچه در گوشه و کنار قورچیان اسیر کرده بودند.

چون سه ماه از نوروز سلطانی گذشت، سردار روم در صحرا اقامت نموده به جمع کردن لشکر و یراق حرب مشغول بود. نواب خاقان زیاده از این توقف در گرجستان لایق دولت ندیده، عنان را به صوب مراجعت انعطاف داده به تفلیس آمده اقامت فرمودند و به تنظیم و نسق قلعه و مهمات بسکرات خان پرداختند. و بعد از انتظام مملکت کوچ کرده به گوگچه [دنگیز] ۲۲۱ و از آنجا به دارالسلطنه اصفهان مراجعت فرموده، بنا بر نظر مرحمت در باره رعایا و زارعین، یک ماهه سال و خراج دیوانی ماه مبارک رمضان را تخفیف و تصدق فرموده در آن ماه معاف و مسلم باشند.

لوی، نیل هزار و بیست و پنج، سال سی ام جلوس

نوروز روز چهارشنبه دوم شهر ربیع الاول - به عرض اقدس رسید که تکلو پاشا

با جنود رومیه و زینل خان محمودی حاکم خوشاب با موازی شش هزار کس به عزم محاربه قزلباش به سلماس آمده. نواب خاقان پیر بوداق خان را با غازیان قزلباش موازی پنج هزار کس روانه الکاء طسوج نموده، کس به طلب گنجعلی خان روانه فرمودند که خود را به پیر بوداق خان رساند، که درحوالی طسوج طلیعه لشکر رومیه نمودار شده، مقصود سلطان کنگرلو با جمعی به چرخچی گری از پیش رفته سپاه رومیه به هیأت اجتماعی خود را به لشکر قزلباش رسانیده تاب حرب ایشان نیاورده مقصود سلطان از یک طرف سپاه به در رفته متفرق شدند. زینل خان محمودی با گروهی از اکراد سرراه بر پیر بوداق خان گرفته زخم منکر بر او زده به قتل رسید. و سلمان سلطان و محمد تقی بیگ تبریزی مین باشی با جمعی خود را به حصار کشیده روز دیگر جمعی از مخالفان خیردار شده بر

سر ایشان ریخته به جنگ و جدال مشغول شدند که خبر ورود نواب خاقان به گوش ایشان رسیده صرفه در جنگ ندیده بازگشت نمودند.

گنجعلی خان از این مقدمه با خبر شده با گروه انبوه خود را رسانیده از واقعه پیر بوداق خان با خبر شده در تدارک آن بود که نواب خاقان رسیده هر یک [را] دلجوئی نموده منصب امیرالامرائی آذربایجان و حکومت تبریز را به شاه بنده بیک، پسر پیر بوداق خان شفقت فرمودند و سلمان سلطان را به نوازشات شاهانه سر بلند گردانیده به رتبه بلند خانی سرافراز کردند و محمد تقی بیک مین باشی را به خلاع فاخره سر بلند گردانیدند و حسین خان بیگلر بیگی قلمرو عیشکر را با قشون آراسته به جانب تبریز فرستادند. و کلب علی بیک یساول صحبت را مقرر فرمودند که امراء آن سرحد را جمع کند و به سلماس رفته در آنجا رحل اقامت اندازد که خبر ورود سردار روم به پایه سریر اعلی رسید.

نواب خاقان به استحکام قلعه ایروان پرداخته امیرگونه خان و میرفتاح مین باشی و جمعی دیگر را به محافظت قلعه مأمور کرده مخالفین قلعه را مرکزوار در میان گرفتند. نواب خان قرچقای خان و امام قلی خان بیگلر بیگی فارس و حسین خان و گنجعلی خان و کلب علی بیک یساول صحبت و دلو محمد شمس الدین لوبا عساکر منصوره را مقرر فرمودند که اطراف و جوانب لشکر مخالف را فرو گرفته در هنگام فرصت دستبرد نمایند و راه بر مترددین رومیه بسته، نگذارند که ذخیره به اردوی ایشان رسد و در وقت فرصت خود را به قلعه رسانند.

امرای مذکوره چهار طرف لشکر مخالف را فرو گرفته یک لحظه آسوده نمی گذاشتند. روزی جماعت رومیه جمعیت کرده، دو برج قلعه را منهدم ساختند. قرچقای بیک، امیرگونه خان را خبردار کرده، دروازه شمالی قلعه را گشوده. با چند نفر از تفنگچیان چون برق لامع خود را به قلعه انداختند و نقاره شادمانی به نوازش درآوردند و هر روزه جنود قریبش زبان گیری کرده به نظر اشرف می رسانیدند. و به نوازشات شاهانه سرافراز می شدند که خبر رسید که جماعت رومیه با خود قرار داده اند که در فلان روز جنگ سلطانی انداخته به قلعه یورش نمایند. نواب خاقان مردم قلعه را خبر داده امرای عظام را در آن روز موعود از جای خود حرکت داد که از چهار طرف صدای گزنا و کوس بلند آوازه گردیده. مخالفان در پای قلعه شتافتند و توپها انداخته یورش آغاز کردند. محصوران قلعه توکل بر حفظ ملک حفیظ کرده تا چاشت تلاش و تدبیر قلعه می نموده قلعه داری کردند و بسیاری از مبارزان رومیه به قتل رسانیدند و هر یک به جای خود قرار گرفتند.

جماعت رومیه به خاطر رسانیدند که حال، اهل قلعه [ناتوان و درمانده] ۲۲۲.

شده‌اند در گرمی باید یورش دیگر کنیم شاید کاری بسازیم. و قلعه را به تصرف درآوریم. همگی بر این قرار داده یورش عظیم نمودند غازیان قزلباش دلیرانه کوشیده مجال فرصت بر مخالفین ندادند. و جمعی کثیر از ایشان به قتل رسانیدند و کاری از پیش نبردند، تا مدت محاصره به امتداد کشید و آذوقه در میان رومیه نایاب شد و مرگی شیوع یافت. سردار رومیه بالکلیه مایوس گشت. خلیل آقانامی به خدمت اشرف فرستاد و گفتگوی مصالحه در میان آورده عذرخواهی نموده به تاریخ بیست و پنجم شهر شوال نزد امیر گونه‌خان فرستاده بنای صلح را استحکام داده [و رومیان] طبل ارتحال کوفته به جانب ارض روم بازگشت نمودند.

در عرض راه قاضی خان صدر به ایشان رسیده سردار و پاشایان لوازم اعزاز و احترام به ظهور آورده از بیم تعاقب قزلباش او را به ارض روم همراه بردند و از آنجا به استنبول روانه شدند. از این حرکت قریب چهل هزار کس از جنود رومیه پای قلعه و خارج قلعه از سرما و بیماری رخت به سرای آخرت کشیدند و اموال بسیار به دست سپاه نصرت شعارفتاد.

و در آخر سال موازی یکهزار و دو یست نفر اوزبیک به سرکردگی محمدقلی اوزبیک به الکاء سرخس و هرات آمده خسرو سلطان حاکم ماروچاق و حسین خان حاکم سرخس سرراه برایشان گرفته، در حین گیردار جنگ و جدال حسین سلطان پسر حسین خان مقتول شده، حسین خان از این واقعه خود را بر سپاه اوزبیکه زده اکثری را به قتل رسانیده. باقی روی به گریز آوردند و اموال به دست غازیان قزلباش افتاده. در این سال میرزا ابراهیم همدانی و سید مبارک خان والی حویزه و میرفتاح مین‌باشی به جوار رحمت ایزدی پیوسته‌اند.

نیلان نیل [هزار و] بیست و شش، سال سی و یکم جلوس

نوروز روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول— به سمع عتبه اقبال پادشاهی رسید که سلطان احمدخان خواندگار روم سر از مصالحه‌ای — که در سال گذشته مجدداً به وساطت محمد پاشای سردار تمهید یافته بود پیچیده، محمد پاشا را به تقصیر متهم ساخته از منصب وزارت اعظم معزول کرده، خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار گردانیده، مقرر کرده که در اول بهار بیرون آمده متوجه این صوب شود.

نواب خاقان قرچقای خان را سردار لشکر ظفر قرین کرده، چند روزی در گوگچه به سان عساکر ظفر نشان پرداخته روانه فرمودند و موکب همایون فال شکار کنان به کنار آب ارس آمده از آنجا عبور فرموده، از راه گرگر متوجه اهر شدند و بعد از زیارت

سلطان السالکین شیخ شهاب‌الدین قدس سره و مشایخ کرام، قرچقای با عساکر ظفرنشان تا پای قلعه عنان نکشیدند. حسن پاشا و سایر پاشایان معتبر رومیه از صولت سپاه منصوره در قلعه خزیده، قدرت مقاتله و مدافعه نداشتند، غازیان جلادت نشان تا پای حصار خود را رسانیده، جمعی کثیر از رومیه را به قتل رسانیدند و برخی را اسیر کردند.

قرچقای خان چند روزه در آنجا بسر برده فوج فوج را به اطراف و جوانب به تاخت و تاراج فرستاده به زبان‌گیری مشغول بودند. و از آنجا مقضی المرام روی توجه به ولایت وان آوردند. به سمع شریف نواب خاقان رسید که زیاده از پانزده هزار کس بیش نیستند، همگی خوشدل شده روی به جانب وان بردند. چون آمدن قرچقای خان سپهسالار با سپاه قزلباش به طرف ارض روم نزد تکلوپاشای سردار محقق گشت، از وفور بلند پرواز یها به خیال محال افتاد خواست که دستبردی به امراء اکراد نماید، با دوازده هزار کس از وان بیرون آمده، چون به حوالی چالدران رسید، مشخص شد که لشکر فیروزی اثر از ارض روم معاودت نموده عزیمت جانب وان دارند. امرای اکراد که با سردار بودند صلاح در محاربه ندیده با یکدیگر قرار دادند که هر یک به جا و مقام خود روند و در استحکام قلاع و عشیرت خود بپردازند که از عهده قزلباش بر نمی‌توانند آمد و مال کار خود را می‌دانستند که به کجا خواهد رسید. بازگشت سردار را نیز هم دانستند. ضیاء‌الدین خان ولد شرفخان حاکم تفلیس بدین عزیمت عنان از مرافقت پاکشیده بی‌اجازت و رخصت به جانب تفلیس و یحیی بیک ولد زکریا خان که او نیز سردار بود اراده رفتن کردند.

چون از این مقدمات پاشا خبردار گردید، مانع رفتن ایشان شده چاوشی به طلب ایشان فرستاد. فیما بین ایشان و چاوش کار به مناقشه رسیده چاوش مقتول شده خبر ب تکلوپاشا رسید، از این واقعه با خبر شده جمعی دیگر به طلب ایشان و منع از حرکت فرستاد. جماعت مذکوره در وقتی رسیدند که ایشان کوچ کرده روانه بودند، مانع آمده از راه برگردانیدند. تکلوپاشا خود متوجه منع ایشان شده کار به جدال انجامید. پاشا دست به شمشیر کرده برایشان حمله کرد. ملازمان یحیی بیک بی تأمل پیش دستی نموده زخمی بر پاشا زدند. فیما بین ملازمان پاشا و یحیی بیک کار به قتال انجامید یحیی بیک نیز زخم کاری برداشته هر دو راه عدم پیمودند. چون سردار هر دو گروه کشته شدند جماعت رومیه از واهمه لشکر قزلباش روی به طرف وان گذاشتند و جماعت اکراد هر یک به مقام خود رفتند.

چون خبر به قرچقای خان و امرا رسید، به جانب قلعه وان شتافتند و آن حدود را به دستور ارض روم نهب و غارت کردند و به دارالسلطنه تبریز به موکب همایون رسیدند. نواب خاقان وزیر دیوان اعلی را مقرر فرمودند که با مستوفیان عظام در دارالسلطنه

تبریز اقامت نموده موجب و مرسوم عساکر منصوره را، حتی شاگرد پیشگان بیوتات را از محال مناسب معین فرداً فرد تنخواه دهند، به قید همه ساله که خود بازیافت نمایند که دیگر ایشان را رجوعی بر فرود برات و حواله دفتری نبوده باشد که سرگرم خدمت باشند. حسب فرمان تا آخر سال - که چهارماه مانده بود - خدمت مذکور را به تقدیم رسانیده از آنجا نواب خاقان روانه مازندران بهشت نشان شدند، که خیر رسید که خلیل پاشا از دیار بکر، قایش پاشا و عمر بیک سنجق، میرعشیرت را به قصد تاخت و غارت قلمرو علیشکر فرستاده، این باعث تفرقه گی رعایا و خلق الله شده حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان ایمانلو افشار - که در سرحد قلمرو بودند - از ورود سپاه مخالف آگاه شده به مدافعه و مقاتله شتافتند. در حدود ماهی دشت تلافی عسکرین روی داده به نیروی اقبال شاهی جماعت مخالفین انهزام یافته افواج قاهره مظفر و منصور گشتند. و قایش پاشا در معرکه به قتل رسید، و عمر بیک زنده دستگیر شد که خبر به مسامع عز و جاه رسید که سلطان احمدخان خواندگار روم را در فصل پائیز این سال بیماری عارض شده رخت به سرای آخرت کشیده چنانکه گفته اند هر که با آل علی درافتاد برافتاد. از دو پسر باقی ماند پسر بزرگتر که سلطان عثمان نام داشته و دوازده ساله بوده و کوچکتر که سلطان مراد نام داشته و پنج ساله بود ریش سفیدان آل عثمان صلاح در آن دیده که سلطان مصطفی برادر سلطان احمدخان را پادشاه کنند که در حرم خواندگار پنهان بوده [و] سلطنت بر او قرار گرفت قاسم بیک سپهسالار مازندران را - که قبل از این به شرحی که مذکور شده همراه انجیلو چاوش ایلچی روم و اسرای رومیه از گرجستان روانه شده بود و سلطان احمد خان درباره او تغافل ورزیده بود در هفت قلعه استنبول محبوس بود - طلب داشته به قاعده و آیین و رسم مقرر او را دیده، قاسم بیک شرف ملاقات و دست بوس در یافته، تحف و هدایای خود را گذرانیده رخصت انصراف یافت.

بعد از مدت ششماه از سلطنت مصطفی پاشا، امرای عثمانی او را خلع کرده سلطان عثمان ولد سلطان احمد را پادشاه کرده سلطنت بر او قرار گرفت و نامه ای مشتمل بر دیباچه و القاب شاهی و تواضعات رسمی به خدمت اشرف نوشته به مصحوب حسن آقای چاوش روانه بارگاه گردون اساس نمود که چاوش مذکور در دارالسلطنه قزوین به شرف پای بوس اشرف رسید، مضمون آنکه:

«از حکمت بالغة آسمانی پدرم سلطان احمد در عنفوان جوانی و کامرانی از دار فانی به سرای جاودانی شتافت. و عم بزرگوام سلطان مصطفی که ترک و تجرید بر طبعش غالب بود روزی چند حسب الرضای جمهور متکفل امر خطیر سلطنت و

پادشاهی گشت. در این اوقات همان شیوه بر طبعش غالب گشته به رضا و رغبت خود دامن همت از این شغل خطیر و مشاغل فرمانروائی بر چیده به ذات همایون ماتفویض نمود. اکنون سریر دولت عثمانی و مسند رفیع سلیمانی به وجود ما آرایش یافته، ملوک آفاق رسم تهنیت و لوازم مبارک باد به جای آورده، جمیع هواخواهان این خاندان و عظمای اطراف سر بر خطه فرمان گذاشته اند و خلیل پاشا که سردار و وزیر اعظم است حسب فرمان والد ماجدم به انتظام مهام سرحد قزلباش مأمور بوده، ما نیز به همان دستور در امر صلح و جنگ او را مختار گردانیده ایم که بدان چه صلاح دولت داند عمل نماید».

بعد از ورود ایلچی و اطلاع بر مضمون مکتوب و مراسله خلیل پاشا، چون تمهید صلح از فحواوی آنها معلوم بود، نواب خاقان بنا بر ترفیه حال عبداللّه و احتراز مفاسد عظیمه، میرزا محمدحسین ابهری را — که از وزرا و مستعدان ارباب قلم بود — به رسم رسالت نزد خلیل پاشا فرستادند. خلاصه کلام پیغام آن که:

«در زمان سلطان احمد به وساطت نصوح پاشا و خیراندیشان طرفین فیما بین صلح واقع شد. و از این طرف قاضی خان صدر به رسالت آنجا آمده، در حضور قاضی و مفتی و اعیان رومیه قواعد دوستی استحکام پذیرفته رسل و رسایل از جانبین متواتر بود. بی آنکه از این طرف امری به ظهور رسد، سلطان احمدخان نقض عهد نموده اکوزه محمد پاشا را با لشکر فراوان بر سر ایروان فرستاد. و بر آن صاحب سعادت ظاهر است که از آمد و رفت او بجز استیصال سپاهی و رعیت آن طرف کاری از پیش نرفت. و حالا چون سلطان عثمان اختیار صلح و جنگ را در قبضه اقتدار آن جناب گذاشته، و مادر اول حال بنا بر خیرخواهی خلائق و استقامت احوال مسلمانان رضا به صلح داده ایم، اکنون سخن همان است. اگر به نوعی که مکرر تمهید یافته و محمد پاشا مجدداً قرار داده راضی هستند، چه بهتر که بندگان خدا در مهد [امن] و امان آسوده حال بوده پایمال ستم ستوران عساکر نبوده باشند. و زوار و حجاج حرمین الشریفین به فراغ بال آمد و شد نموده به دعای دوام دولت پادشاهان اسلام قیام نمایند و ثواب آن به روزگار فرخنده آثار طرفین عاید گردد. و اگر به آن راضی نیستند و داعیه جنگ و جدال دارند، آن را نیز مستعد و آماده ایم بدانچه اراده ازلی بدان متعلق شده باشد از مکمن بطون به جلوه گاه ظهور آید».

و بعد از فرستادن ایلچی رایات نصرت آیات به جانب آذربایجان در حرکت آمده، روزی چند در بیلاقات خلخال بسر بردند. چون خلیل پاشا سردار عساکر روم دو سه سال بود که به عزم یورش آذربایجان مأمور بود و در حوالی تبریز بسر می برد و لشکر تاتار در محاربه احتراز نمودند که صلاح در آن است که با گروهی از جنود رومیه و تاتار به عزم رزم بر سر سردار قزلباش رویم. اگر ظفر یابیم فهوالمراد والا صاحب تقصیر

نباشیم. خلیل پاشا موازی شصت هزار کس از تاتار رومیه روانه مقصود نمود. چون خبر به نواب خاقان رسید، عیسی خان قورچی باشی را با علی قلی خان شاملو در رکاب اشرف نگاه داشته، سایر امرا را به سپهسالاری قرچقای خان روانه نمودند. سپاه تاتار و طبقات لشکر روم از قول و غیر ذلک به یکدیگر پیوسته شب از موضع سفتسرای محل اقامت قزلباش گذر کرده نمایان شدند.

چون امرای نامدار آماده جنگ شدند، افواج قاهره فوج فوج در عرصه گاه نبرد آمدند. قرچقای خان با عموم ملازمان درگاه که قریب بیست هزار نفر بودند در قلب قرار گرفته غازیان شاملو فوجی در دست راست به سرداری زینل بیک بیگدلی شاملو و امام قلی خان بیگلربیگی فارس با بعضی از امراء و عساکر در دست چپ و سرداران میمنه و میسره به قاعده مقرر آراسته و چرخچی روی به معرکه قتال آوردند و آتش حرب افروخته گشت. سپاه دست راست و چپ اسب جلادت در میدان کارزار برانگیخته، از هر دو طرف دادمردانگی و دلآوری دادند که ناگاه پای ثبات جلادت مخالفان سستی کرده، آثار ضعف بر احوال ایشان ظاهر گشته از آن صدمه دلیرانه شکستی عظیم یافته روی به وادی هزیمت گذاشتند.

حسن پاشا — که وزیر و بیگلربیگی ارض روم و سردار لشکر بود — به دست شاه گلدی بیک قورچی ایواغلی گرفتار شده به قتل رسید. محمد پاشای بیگلربیگی خطه وان به دست یکی از قورچیان شاملو گرفتار شد و جمعی کثیر به قتل رسیدند. و بقیه السیف بد حال و شکسته به اردوی سردار رسیدند و از کرده خود پشیمان شده، معتمد چند به جهت تمهید امر مصالحه فرستادند و پیشتر طرح الفت و آشنائی انداختند و التماس نمودند که یکی از معتبران طایفه قزلباش را به رسم رسالت با عهدنامه ای به مهر مبارک اشرف و مبارک باد پادشاهی سلطان عثمانی ارسال دارند که دست آویز خود ساخته مراجعت نماید.

نواب خاقان محمد پاشا بیگلربیگی وان را با جماعت گرفتاران که زنده مانده بودند، مخلع ساخته به همراهی یادگار علی سلطان طالش [که] به منصب خلفایی سر بلند شده با تحف و هدایای لایقه و مکتوب دوستانه روانه فرمودند که «از جانب همایون ما عهد نامه داده شده، اگر ایشان در قول خود صادق اند و در وقوع امر مصالحه راسخند، عهدنامه به مهر خود و سردار و امرایی که همراهند درست داشته مصحوب ایلچیان سابق که در آن صوبند، ارسال دارند» و قرچقای خان سپهسالار را با امراء عساکر ظفر شعار مقرر کردند که دست از تعاقب باز نداشته منزل به منزل می رفته باشد. چون سردار عساکر روم حال بدین منوال مشاهده نمود، به استحکام قواعد صلح پرداخته عهدنامه بر نهجی که مرضی خاطر مبارک بود در قلم تحریر در آورده به خدمت اشرف فرستاد. نواب خاقان به

تدارک رعایا و وزیرستان پرداخت.

در این سال قاضی سلطان و سیدناصر ولد سید مبارک خان والی عربستان و میرزا رضی ولد میرزا محمدتقی و حیدر سلطان بیگدلی اشیک آقاسی باشی حرم علیه‌عالیه و محمدرضا بیک مشعلدار باشی به جواررحمت ایزدی پیوسته‌اند.

یونت نیل هزار و بیست و هفت، سال سی و دوم جلوس

نوروز چهارشنبه بیست و سیم شهر ربیع اول - نواب خاقان چندگاهی در فرج‌آباد مازندران و فیروزکوه بسر برده از آنجا به دارالسلطنه تبریز حرکت فرمودند - که به پایه سریر اعلیٰ خبر رسید که میرزا برخوردار ملقب به خان عالم از جانب پادشاه مملکت هندوستان به ایلچی گری^{۲۲۳} با موازی یک هزار کس و ایلچی دیگر از جانب قطب شاه والی کل کنده^{۲۲۴} به تهنیت و مبارک‌باد - به پایه سریر اعلیٰ می‌رسند.

بعد از چند روزی به بساط بوسی مشرف شده به نوازشات شاهانه سرافراز شدند. از سوانح این سال ظاهر شدن علامات آسمانی ستاره‌ای [است] شبیه به شمشر از جانب مشرق و بعد از آن ستاره دیگر آتش از طرف مشرق مایل به شمال که شعاع آن به بلاد می‌تافت تا یکماه بلکه چهل روز بوده، و بعد ازین کمتر شده تا دوسه ماه دیگر امتداد داشته. در این سال حسین‌خان شاملو بیگلربیگی خراسان و مهدی قلی بیک میرآخور باشی و شاه نظرخان توکلی جغتای^{۲۲۵} حاکم مشهد مقدس به جوار رحمت ایزدی پیوسته‌اند.

قوی نیل هزار و بیست و هشت، سال سی و سیم جلوس

نوروز پنج‌شنبه چهارم شهر ربیع الثانی - [به] نواب خاقان از مازندران بعد از شکار جرگه خبر رسید که خلیل پاشای سردار رومیه به جانب قسطنطنیه عود نمود. یادگار علی سلطان خلغا را حسب الاستدعا خلیل پاشا با خود به اعزاز و احترام برده. نواب خاقان قرچقای خان سپهسالار آذربایجان را طلب فرموده به حکومت مشهد مقدس معلیٰ مأمور فرمودند. و در پانزدهم شهر جمادی اول در اصفهان دیواری فرود آمده قریب پنجاه نفر در زیر خاک رفته فوت شدند. و در بعضی از محال خراسان زلزله واقع شده جمع کثیر به

۲۲۳ - اصل: گیری

۲۲۴ - (= کلکته)

۲۲۵ - (= جغتای)

رحمت ایزدی پیوستند. و بکرات خان ولد داود خان بن لوارصاب خان و علی پاشای رومی به جوار رحمت ایزدی پیوسته اند.

پیچی نیل هزار و بیست و نه، سال سی و چهارم جلوس

نوروز جمعه پانزدهم ربیع الثانی - آمدن ابراهیم آقا نام از جانب خواندگار روم با یادگار علی سلطان خلفا به ایلچی گری با مکتوب محبت اسلوب سلطان عثمان خان و اظهار صداقت و دوستی و استحکام بنیان مصالحه و استقرار قواعد اتحاد و یکرنگی و تحف و هدایای لایقه [که] به نوازشات شاهانه سرافراز گردیده، تخته بیک یوز باشی استاجلو را به مراقبت ابراهیم آقاى مذکور روانه نمودند. نواب خاقان کمر همت به آوردن آب کرنگ^{۲۲۶} و محمود کرسرحه اصفهان بسته در آنجا قدر کلی کار کرده، سد بستند. و خان عالم که از جانب پادشاه والا جاه شاه سلیم به رسالت آمده بود، رخصت انصراف یافته و زینل بیک بیگدلی تو شمال باشی را به رسالت به همراهی اوتعیین فرمودند. و امام قلی خان بیگلر بیگی فارس حسب فرمان قضا جریان به تسخیر قلعه درون مأمور شده به نیروی دولت قاهره به تصرف در آورده و سیدسلامه که قلعه آنجا را تصرف کرده بود دستگیر کرده به درگاه جهان پناه فرستاد. چند نفر از جماعت مجهول در گیلان ظهور کرده یکی از ایشان خود را نایب صاحب الزمان (ص) خطاب داده، جمعی دیگر را از خلفا و اعیان شمرده، رسولی نزد نواب خاقان فرستاده بشارت ظهور آن حضرت را داده، منشوری به اسم نامی آن حضرت از جانب خود مشتمل بر مواعظ و نصایح - و اینکه من رسول حضرت صاحب الزمانم و فلان و فلان داعی و خلیفه هستم - در قلم آورده و مهر خود را به آداب سلاطین بر آن منشور زده به نظر اقدس رسانیدند.

نواب خاقان از آن حال واقف شده، مورد سیاست گردانیدند. و در این سال بیماری عظیم به ذات مبارک اشرف سرایت کرده، تب محرق به هم رسید. از فرج آباد بیرون آمده به ییلاق فیروزکوه و دماوند حرکت کردند. و به اراده ز یارت حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام تا حدود سمنان و دامغان تشریف بردند [اما] به جهت تدبیر ملک داری فسخ عزیمت کرده از راه استرآباد به فرج آباد عود نمودند.

در این سال شاه زاده نامدار ابوطالب میرزا و قوام محمد مستوفی و دلو محمد سلطان شمس الدین لو، و مرتضی قلی خان ولد امیر سیاوش حاکم گسکر و حکیم عنایت الله یزدی به جوار رحمت ایزدی پیوسته اند.

تخاقوی ٹیل هزاروسی، سال سی و پنجم جلوس

نوروز شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی - تخته بیک یوز باشی استاجلو که به رسالت به روم رفته بود معاودت نموده، با محمد آقا نام ایلچی همراه به رسم رسالت به درگاه جهان پناه آمدند - با مکتوب محبت اسلوب - و تحف و هدایای لایقہ سلطان عثمان به نظر اشرف رسانید. و ملک میرزا نام از جانب والی ولایت کیچ و مکران نیز به پایہ سریر اعلیٰ رسیدہ. عبدالرحیم خواجہ ولد کلان بن خواجہ بخاری از جانب حاکم الکاء بخارا به بساط بوسی اشرف مشرف گردید. نواب خاقان به جانب سرچشمہ اصفهان و ملاحظہ آب کرننگ حرکت فرمودند. و حکومت الکاء حویزه را به سید منصور شفقت فرمودند و مقرر کردند کہ امام قلی خان بیگلربیگی فارس با عساکر منصوره به تسخیر و تخریب قلعه ای کہ در حویزه هرمز احداث گردیده^{۲۲۷} قیام نمایند. و جماعت نصارای محل فریدن و سرحد را به درجہ اسلام درآورند.

به تاریخ سیم شهر ربیع الثانی از دارالسلطنہ اصفهان به جانب خراسان حرکت فرموده [برای] استحکام قلاع آن حدود و رعایت رعایا^{۲۲۸} و زارعین وز یردستان ارقام و احکام به حکام آن سرحد شرف نفاذ یافت. از خبر حرکت نواب خاقان، ایلچیان سلاطین اوزبکیه به درگاه جهان پناه رسیدند و طالی خان^{۲۲۹} اعتماد الدوله معزول شده، منصب وزارت دیوان اعلیٰ را به میرزا سلمان ولد شاهقلی میرزا نوادہ عباد اللہ خان شفقت فرمودند. و به تاریخ روز سه شنبه دوازدهم شهر شوال، افضل الفضلایی، شیخ الطائفہ شیخ بهاء الدین محمد عاملی و قاضی خان صدر سابق و فریدون خان حاکم استرآباد به جوار رحمت ایزدی پیوسته اند و شیخ مشارالیه در حوالی آستانہ مقدسه امام ثامن ضامن علیه السلام مدفون است.

ایت ٹیل هزاروسی و یک، سال سی و ششم جلوس

نوروز سه شنبه ششم شهر جمادی اول - نواب خاقان به نیروی دولت قاهره در اول بهار به رسم سیر و شکار عزیمت قندهار فرموده، به عبدالعزیز خان حاکم قندهار و سایر امرا و اعیان جقتای کہ در آنجا بودند مصحوب قرچقای بیک ایواغلی منشور

۲۲۷ - اصل: کرده

۲۲۸ - اصل: رعایان

۲۲۹ - اصل: طالبخان؟

عاطفت ارسال فرمودند که «چون سفر خیر اثر خراسان بنا بر اصلاح ملک اتفاق افتاده به سیر و شکار به این حدود آمده‌ایم. توجه نواب همایون ما را به آن طرف محض سیر و شکار تصور کرده، از روی یکدلی و یگانگی به استقبال آمده، به سعادت رکاب بوس فایض گردد. که چند روزی در آن حدود به نشاط شکار پردازیم. ایشان نیز در رکاب اشرف بوده باشند و خاطر مطمئن و آسوده دارند و مهمان‌پذیر باشند که سوای اعزاز و احترام نسبت به ملازمان حضرت پادشاه والا جاه و برادر به جان برابر امری مخطور خاطر صفا آئین نیست که قرب جوار طرفین به معاندین اوزبیکه ظاهر گردد که مملکت ما و شما یکی است و در میانه جدائی نیست و حمل بر نوع دیگر نکنند.»

و بعد از فرستادن احسان بیک از هرات سیرکنان و شکارکنان روانه شدند. چون عبدالعزیز خان واعیان جقتای بر مضمون فرمان مطلع شدند، میرزا باقی کامل را با عریضه اخلاص نمای حیلہ اندود فرستادند که حضرت شاه از این اراده منصرف گشته از همان جا بازگردند که اگر بیشتر آیند ما را در راه و رسم چاکری به جز مخالفت و جنگ و جدل و قلعه‌داری چاره نیست. چون از این پیغام نفاق آلود مخالفان بوی [خلاف] ۲۳۰ و نفاق به حشام همگنان می‌رسید، و ساحت آن ولایت به مضرب خیام سداقات جاه و جلال مزین شده بود، و چنین ممانعت از آن کوتاه‌خردان صدور یافت، باعث انحراف مزاج اقدس گشته، در رفتن گرم عنان‌تر گردیدند. و خسرو سلطان میرپازوکی را با فوجی از افواج قاهره بر سر قلعه زمین داور فرستادند و به تاریخ روز چهارشنبه هشتم شهر رجب خود به دولت و اقبال به ظاهر قندهار نزول اجلال فرمودند و شروع به جنگ و جدال کردند.

بعد از چند روزی نواب خاقان عساکر نصرت شعار را امر به محاصره قلعه فرمودند. و اطراف و جوانب قلعه را احاطه نموده، سیبیه‌ها ۲۳۱ پیش بردند. و در عرض هفده روز رخنه‌ها در اساس قلعه انداخته و نقبها زده، میان حصار را چون خانه زنبور سست بنیان گردانیدند. و در هر روز چندین برج عالی برهم می‌ریختند، تا در روز سه‌شنبه یازدهم شهر شعبان، عبدالعزیز خان و شمشیر خان و علی قلی میرزا مشهور به مخدوم‌زاده و خواجه آفتاب و شاه محمدخان ولد شاهی بیک خان و تولد خان و سایر اعیان از قلعه بیرون آمده به طریق گنه کاران تیغ و ترکش در گردن به نظر اقدس رسیدند.

نواب خاقان کمال مرحمت و اعطاف با ایشان به جای آورده، به خلعت‌های ملوکانه و نوازشات شاهانه سرافراز شده معزز و مکرم داشتند. و روز جمعه چهاردهم شهر

مذکور در مسجد جامع خطبه به نام نامی حضرات ائمه معصومین (ص) اجمعین خوانده شد. و هرکس که اراده رفتن نمود مخلع و مکرم روانه فرمودند. و مکتوب محبت آمیز برادرانه به حضرت شاه والاجاه، مالک ممالک هندوستان نوشته به مصحوب حیدر بیک یوز باشی، به رفاقت عبدالعزیز خان و رفقا ارسال داشتند. و عذر این نهضت والا که از تقدیرات آسمانی روی داده خواستند و دو کلید از طلا — که مفتاح ابواب مصادقت تواند بود — ترتیب داده، بر یکی اسم قندهار و بر دیگری اسم ممالک زهت بخش ایران نقش کرده فرستادند. و به زبان برادری و اتحاد پیغام دادند که «چون منسوبان آن حضرت غفلت و کوته خوردی نموده، فیما بین مغایرت و بیگانگی به ظهور آورده، ابواب آشنائی و یگانگی که سالها بین الجانبین مفتوح بود مسدود گردانیدند، برحسب تقدیر این صورت وقوع یافت، اکنون قندهار به دستور به ملازمان عالی تعلق دارد و مترصد آن است که کل بلاد ایران زمین را اگر از عطایای ایزدی به این برادر تفویض یافته، یک قطعه تصور نموده، کلید اختیار آن را که هر آینه مفتاح مقالید خصوصیت و وداد است در قبضه اقتدار خود تصور نمایند و این معنی را از مقوله تکلفات و تواضعات متعارفه و رسمیه نشمرند».

خلاصه کلام آنکه چون ایلچیان نواب خاقان عازم رفتن شدند، کس نزد شاه کلان حاکم زمین داور فرستاده و صورت واقعه را اعلام نمودند که قلعه را به منسوبان درگاه شاهی سپرده هرکس میل رفتن دیار هند و اراده مرافقت داشته باشد به ایشان پیوندد که به اتفاق یکدیگر روانه شوند. شاه کلان چند روزی به قلعه داری پرداخته تا بیست روز تلاش بی فایده کرد. بعد از یأس و نومیدی از قلعه بیرون آمده به منسوبان امرای دولت قاهره سپرد و شاه کلان دستگیر شده به قتل رسید. ایالت آن سرحد را به گنجعلی خان ز یک عنایت فرمودند و بعد از تمامی مهمات آن ولایت در روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر شعبان عنان نصرت نشان انعطاف داده از قندهار کوچ فرموده در حوالی مزار قدوه ارباب حال، بابا حسن ابدال علیه الرحمه نزول اجلال روی داد. و در روز جمعه دوازدهم شهر رمضان المبارک از آنجا کوچ فرموده، روانه دارالسلطنه هرات شدند و تا دوماه و نیم اقامت نموده به انتظام مملکت پرداختند — که خبر رسید که سلطان عثمان خواندگار روم اراده نقض عهد و پیمان در خاطر گذرانیده طایفه ینکچری عرض نموده اند که این عزیمت باعث مفسد است و به اغوای دلاور پاشای وزیر اعظم و ینکچری آقاسی که با هم معاند بودند عزیمت قشلاق حلب کرده که در آن حین ینکچری آقاسی با جمیع عظمای آن طایفه به شورش و غوغا درآمده قتل دلاور پاشا را با خود مخمر ساخته، کس نزد پادشاه فرستادند که دخل دلاور پاشا در امور دولت باعث تخریب بنیان سلطنت است و ما از سلوک او راضی نیستیم. التماس آن است که او را به دست ینکچری سپارند که به جزا رسانند.

سلطان عثمان مقدمه مذکوره را قبول ننموده، تهدیدات عظیم نمود. دلاور پاشا و رفقا از بیم آسیب ینکچریان خود را به سرای پادشاه انداختند و فوجی کثیر از خدمتکاران و عمله و سپاهی جمع شده، مهم به جنگ و جدال انجامید. جمعی کثیر به قتل رسیدند و ینکچریان خیره گشته به اندرون سرای پادشاهی ریخته، سلطان عثمان خوفناک شده به مصلحت چاره جویان کس نزد ینکچری آقاسی فرستاد پیغام داد که من به جهت خردسالی اطلاع بر قانون پدران نداشته، عنان اختیار خود را به او واگذاشته بودم، حالا نادم و پشیمان گشته‌ام آنچه رضای شما یاوران بوده باشد چنان می‌کنم. جمعی از عظمای اهل تدبیر صلاح در آن دیدند که چون کار به اینجا رسیده. پادشاه خود را به خانه ینکچری آقاسی انداخته به ایشان توسل جویند. شاید که حمایت او کاری بسازد.

سلطان عثمان فرصت کرده خود را به خانه ینکچری آقاسی انداخته، طایفه ینکچریان در اندرون سرای رفته دلاور پاشا را با حسین پاشا و یرثانی و قوللر^{۲۳۲} آقاسی و سوباشی و چاوش باشی به قتل رسانیدند. و به وثاق سلطان مصطفی پاشا رفته او را از مسکن خود بیرون آورده تهنیت و مبارک باد پادشاهی گویند — که خبر به ینکچری آقاسی رسید که سلطان عثمان در خانه اوست — به خدمت او و شتافته عذرخواهی نمود و در مقام حمایت او درآمد، که هرگاه پادشاه پناه به شما آورد به مقتضای مروت و رفع بدنامی باید خاطرجویی او نمود.

جماعت ینکچریان از واهمه آنکه مبادا من بعد سلطان عثمان در مقام تدارک درآید به قتل ینکچری آقاسی پرداخته به قتلش رسانیدند. و سلطان عثمان را از خانه بیرون آورده به قلعه فرستادند و بدان نیز اکتفا نکرده که مبادا دیگر باره سلطنت بر او قرار گیرد به قلعه رفته به قتلش رسانیدند و سلطنت و پادشاهی بر سلطان مصطفی قرار گرفت و وزیر اعظم و سایر ارباب منصب به مصلحت ایشان تعیین شد و مکتوب دوستانه‌ای مشتمل بر وقایع و سوانح مذکوره — که به اقتضای قضا روی داده — به تجدید قواعد مصالحه و دوستی نوشته مصحوب ایلچی معتبر فرستادند. در دارالسلطنه هرات ایلچی مذکور به پایه سریر اعلی رسیده، به بساط بوسی اشرف مشرف شده و بعد از دوماه و نیم از هرات به مشهد مقدس معلی حرکت فرموده به زیارت آستانه مقدسه مشرف شده، تولیت آن آستان را به میرزا ابوطالب رضوی عنایت فرموده و از آنجا به مازندران نهضت فرمودند. و به تعمیر عمارات و شوارع پرداختند به سرکاری میرزا تقی وزیر به اتمام رسید.

در این سال خواجه محمدرضای قزوینی مشهور به سار و خواجه وزیر آذربایجان

تنگوزئیل هزاروسی ودو، سال سی وهفتم جلوس

نوروز دوشنبه هفدهم شهر جمادی اول— زینل بیک توشمال باشی — که به رسالت به هندوستان رفته بود — وحیدر بیک یوز باشی ومیرولی بیک که بعد از فتح قندهار رفته بودند، در مازندران بهشت نشان به پایه سریر اعلی رسیدند و به خلایق فاخره سرفراز شدند. نواب خاقان بعد از ششماه روانه دارالسلطنه اصفهان شدند. ابراهیم خواجه ایلچی بلخ رخصت انصراف یافته با نامه عطوفت آیین و هدایای لایقه شاهانه روانه مقصد گردید. چون همیشه در ضمیر منیر اخلاص گزین اعلیحضرت شاهی به زیارت مراقد متبرکه و مشاهد مقدسه ائمه کرام (ص) اجمعین رسوخ تمام داشت — لیکن بنا بر ظهور صلح که فیما بین آن حضرت و خواندگار وقوع یافته بود در نظرها منافی عهد و پیمان می نمود تا غایت در عقده تعویق مانده بود — در این وقت که رومیه به پادشاه خود عصیان ورزیده به قتل سلطان دلیری کردند، حکام و پاشایان رومی و سرحدات به امور قواعد صلح اقدام ننمودند و به تخصیص مردم بغداد که نه مطیع رومی و منقاد قزلباش [بودند]، اختلال در احوال سکنه آن ملک و مجاورین عتبات عالیات، بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت — در حینی که عزیمت قشلاق مازندران فرموده متوجه آن صوب بودند — فسخ عزیمت مازندران فرموده، به قصد زیارت روضه مطهر و مرقد منور شاهنشاه خطه نجف اشرف و حضرات مقدسات ائمه کرام سلام الله علیهم، که مرکوز خاطر انور بود، به سفر خیر اثر بغداد متوجه گردیدند که به توفیق ازلی بدان سعادت عظمی فایض گشته، از پرتو ورود موکب مسعود قدم سعادت لزوم اشرف، استقامت در حال سکنه آن ملک پدید آید.

از دارالسلطنه اصفهان با قلیلی از جنود قزلباش که در رکاب اقدس بودند روانه آن جانب شدند — که در خلال حال بکرسوباشی حاکم آنجا — که نه اطاعت سلطان روم و نه اطاعت قزلباش می نمود — آن خطه شریفه را در تصرف داشت به خدمت اشرف عرض نمود که اگر نواب همایون خود متوجه این سرحد شوند من قلعه را به ملازمان عتبه اقبال می سپارم. و از جانب خواندگار روم حافظ احمد پاشا که در دیار بکر می بود، به سرداری مأمور گردیده ایالت آن ولایت را به سلیمان پاشا داده به بغداد روانه نمود که بعد از دفع بکرسوباشی و طاغیان در ایالت آن ولایت متمکن گردند. سردار باموازی سی هزار کس متوجه آن سرحد شریف گردیدند و بکرسوباشی با جماعت خود که قریب پنجهزار کس بودند به عزم رزم از قلعه بیرون آمده، در برابر سپاه صف قتال آراستند

و در حمله اول قریب یکهزار و پانصد نفر جماعت بغداد [به قتل رسیدند] ۲۳۳ و تزلزل در احوال بکرسوباشی پدید آمده، متفکرالحال بود که خبر ورود نواب خاقان رسید. سردار دست از جنگ کشیده روانه روم گردید و پیغام به بکرسوباشی داد که فرمان حکومت دارالسلطنت بغداد را با خلع فاخره از خواندگار به جهت تو خواهم گرفت، مشروط آنکه چند روزی محافظت قلعه داری نمائی تا رسیدن خبر از جانب خواندگار.

نواب خاقان منشور عاطفت به القاب ایالت و خانی ۲۳۴ به اسم بکرسوباشی عزّ صدور یافته به صفی قلی خان و امرای عظام داده روانه مقصود گردیدند. چون به ظاهر دارالسلطنت بغداد رسیدند، حکم همایون را با مجده ۲۳۵ و ورود نواب خاقان به بکرسوباشی رسانیدند. چون از جانب سردار، نوید ایالت بغداد شنیده بود، با جنود قزلباش شیوه ناپسند ارباب جهل و نفاق پیش گرفته اصلاً راه و رسم مردمی به ظهور نیاورد. چند روزی طریق مدارا مسلوک داشته به عذرها و بهانه‌ها موقوف می‌داشت و دروب قلعه را خاکریز کرده، توپ و بادلیج به اردوی امرا انداخت. امرای نامدار از مقام خود حرکت کرده به طرف دیگر نقل نمودند و به خدمت اشرف عرض کردند. نواب خاقان دیگر باره [او را] به نوازشات شاهانه مستمال گردانید، که هر گاه بر جاده اخلاص و یک جهتی چنانکه مکرراً عرض نموده بود ثابت قدم و راسخ دم باشی حکومت بغداد به دستور به او متعلق است و ما را به جز ادراک سعادت زیارت مشاهد مقدسه مطلبی دیگر نیست.

امیر ولی بیک داروغه شترخان که مردی سلیم النفس بود، حامل آن عنایت نامه نامی گردیده، روانه مقصود شد. چون به بغداد رسید بکرسوباشی به اغوای چندی از معاندین با او ملاقات ننموده، آن صحیفه دولت را نگرفته، حکم به قتل او نمود، یکی از آن طبقه عاقبت اندیشی نموده مانع گردید. میرولی بیک خود را خلاص نموده به خدمت اشرف رسانیده عرض حال نموده، قتل آن جماعت بدکردار را پیشنهاد خاطر اقدس گردانید. [نواب خاقان] عیسی خان صفوی قورچی باشی را با زینل بیک بیگدلی و توشمال باشی با فوجی از افواج قاهره از پیش فرستادند که به نیک و بد شهر و قلعه بغداد و راه خرج و دخل رومیه رسیده، مسدود گردانیده به نوازم اسباب محاصره بپردازند. تا رسیدن موکب همایون فال امرای مذکور بر سر قلعه محمد لک — که از سنجق بیگیان تابع بغداد بود رفته — چون از نهضت موکب همایون خبر یافتند اظهار شاهی سیونی پیش گرفته از قلعه

۲۳۳ — اصل: جماعت بغداد را به قتل رسانیدند

۲۳۴ — اصل: خوانی

۲۳۵ — (= مزده)

بیرون آمده را، فرار پیش گرفته به شهر زوررفتند. جهانگیر بیک با جمعی از عساکر نصرت شعار تعاقب کرده، قریب هفتاد هشتاد نفر ایشان را به قتل درآورده، بقیه السیف احوال و ائصال خود را گذاشته گریزان شدند و اسباب ایشان به دست غازیان قزلباش افتاد و قلعه به تصرف دولت قاهره درآمد. صفی قلی خان و امرای قزلباش از دجله گذشته به طرف کهنه بغداد رفته در آنجا رحل اقامت انداختند که بکرسوباشی و اهل قلعه باخبر شده، یکهزار نفر به سرکردگی حمزه آقا برادر دیگر خود به آن طرف فرستاد که قزلباش را از عبور مانع آیند و زیاده از یک صد نفر نگذاشته بودند که سپاه مخالف نمایان شده صف قتال آراسته امرای عظام به نیروی اقبال شاهی با آن فوج قلیل بر صف سپاه ایشان تاخته معرکه رزم گرم گردید و صدمه اول شکست بر مخالفان افتاده، راه هزیمت پیش گرفتند و سرداران گرفتار شدند و تعاقب نموده موازی سیصد نفر دیگر به قتل آوردند و باقی خود را به قلعه کشیدند و در فکر حال خود بودند، که در غره شهر ربیع الاول آوازه ظهور موکب و آفتاب دولت نواب خاقان کشورگشای ممالک ایران به ظاهر بغداد رسیده، در حوالی مزار ابوحنیفه نزول اجلال روی داد. کس نزد بکرسوباشی و اهالی قلعه فرستاده ایشان را تا سه روز امان داده — که اگر به موجب وعده وفا نموده قلعه را بسپارند — به نوازشات شاهانه سرفراز گردند، والا توقع عفو و امان نداشته باشند. آن گروه بی عاقبت محمود که به پادشاه خود نیز عاصی بودند، اطاعت ننموده به محافظت قلعه کوشیدند. نواب خاقان بعد از سه روز امر به محاصره قلعه فرمودند که دور شهر و قلعه را مرکزوار در میان گرفتند. که در آن حین خبر رسید که به فرموده حافظ احمدپاشای، سردار حسن پاشای حاکم موصل به امداد بکرسوباشی با موازی پانصد نفر می آید. نواب خاقان جمعی از تفنگچیان رکاب را به سرکردگی زمان بیک ناظر بیوتات بر سر ایشان فرستادند و جانب غربی شهر طرف نارین قلعه که درویش محمد بیک ولد بکرسوباشی محافظت می نمود و به حسن اهتمام قورچی باشی مقرر بود، سیه ها^{۲۳۶} پیش آورده در اندک وقتی خود را به پای برج قلعه رسانیده، شروع در حفر زیر برج و باره کردند. در عرض بیست [روز] روزگار بر محصوران تنگ گردیده درویش محمدخان فریادالامان برآورد و در بیست و یکم فوجی از قورچیان جلادت شعار از طرف نارین قلعه هجوم نموده از در چپه ای که در جانب سیه بوده، دلیرانه بالا رفته، کرنا و طبل شادمانی به نوازش درآوردند. بکرسوباشی و عظمای قوم و مستحفظان قلعه شهر گریختند [و] در روز یکشنبه بیست و سیم شهر ربیع اول قلعه گردون اساس بغداد به تصرف دولت قاهره درآمد.

امید — که حق سبحانه و تعالی توفیق رفیق حال بندگان نواب کامیاب سپهر

رکاب اشرف اقدس همایون اعلیٰ خلد الله ملکه و اقباله الی یوم القیام— نماید که به دستور به تصرف روزافزون درآمده تا ظهور حضرت امام ثانی عشر، فرمان فرمای قضا و قدر صاحب العصر والزمان صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین— در تصرف دولت قاهره و دودمان سلاطین صفییه صفویه ادام الله اقبالهم باشد تا زوار و ساکنان روضات مقدسات از دست ظلم و جور گروه رومیه فارغ البال به دعاگوئی و فاتحه خوانی ذات شریف مقدّس حضرت اعلیٰ شاهی ظلّ الهی مشغول باشند.

خلاصه کلام آنکه بعد از فتح قلعه مذکور در ویش محمدخان ولد بکرسوباشی و عبدالرحمن چلبی و چند نفر دیگر از روی اخلاص از قلعه بیرون آمده به خدمت اشرف آمده به شرف بساط بوسی مشرف شدند و به خلاج فاخره و نوازشات شاهانه سر بلند گردیدند. بقیه ظلمه و اهل عدوان به جزای عمل ناصواب رسیدند. رعایا و عجزه و سپاه دز سایه معدلت آرام گرفتند و به دعاگوئی و فاتحه خوانی پرداختند و در روز جمعه بیست و ششم شهر مذکور خطبه اثنی عشر صلوات الله و سلامه علیهم... در مسجد جامع خوانده شد و ایالت و امیرالامرائی آن حدود را به صفی قلی خان مقرر فرمودند. و تا یک ماه به جهت نظم و نسق مهمات آن ولایت توقف فرموده و هر روزه به زیارت مراقد متبرکه کاظمین علیه السلام فایض گشته، خدمه و مستحقین و عموم سکنه و مجاورین آن روضه را به نوازشات شاهانه سرافراز فرمودند.

و بعد از آن روی توجه به خاک پاک نجف اشرف و مرقد مطهر امام الجنّ والانس علیه السلام آورده در یک منزلی آستانه سلطان سریر ولایت به اخلاص تمام پیاده قدم به سعادت پیش گذاشته، بی موزه به شرف خاک بوس عتبه عالیه مشرف گشتند. و تا ده روز در آن سده سنیه به مراسم دعا و زیارت اقدام نموده به خدمت جاروب کشی آن روضه مقدسه مشغول بوده، به تعمیر عمارات قیام و اقدام نمودند و نهر آبی که از نهر فرات نواب خاقان صاحب قران شاه اسماعیل—روح الله روحه حضر فرموده بودند— تا مسجد کوفه جاری ساختند. و از آنجا احرام حرم ارض مقدس منور آستانه سید شهدا کربلای معلای بسته، قرچقای خان سپهسالار را با فوجی از افواج قاهره به جانب موصل به تسخیر آن ولایت فرستادند.

خان احمدخان اردلانی را به الکاء شهر زور و کرکویه ارسال داشتند و جماعت کرکویه تاب مقاومت و توقف نیآورده به طرف دیار بکر شتافتند و قلعه به تصرف دولت قاهره درآمد. قرچقای خان سپهسالار، قاسم سلطان ایمانلوی افشار را با فوجی از افواج قاهره به محاصره قلعه موصل مأمور فرموده، خود با بقیه سپاه تا حدود دیار بکر نهب و غارت نموده، با غنایم موفور بر سر قلعه آمده، چند روزی مستحفظان قلعه خودداری کرده،

• عبارتی نامناسب حذف گردید. ک اصل

بالاخره سرعجز و اضطراب پیش آورده از قلعه داری نادم و پشیمان شده قلعه را سپردند. قرچقای خان در نجف اشرف به بساط بوسی اشرف رسیده ایالت موصل را به قاسم سلطان شفقت فرمودند و ساروسلطان بیگدلی را به رتبه تولیت و خدمتکاری روضات مقدسات ائمه کرام علیهم السلام سرافراز فرمودند و ایام ماه مبارک رجب را در آستانه مقدسه منوره متبرکه سیدالشهداء علیه السلام گذرانیده، از آنجا به آستانه منوره مقدسه متبرکه عرش درجه امام الجن والانس غرویه علی مشرفها الف التحیه والثناء— رفته امور ضروریه آنجا را سرانجام فرموده، از آنجا به سرمن رأی روانه شدند و به زیارت آستانه جات مقدسات عسکرین و مقام حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین فایض گردیده، بعد از تدارک انتظام مهتات سرکارات مقدسات والکاء مذکوره روانه دارالسلطنه اصفهان شدند و به تاریخ روز پنجشنبه هفدهم شهر رمضان المبارک در مقر سلطنت قرار گرفتند. و در این سال شیخ المحققین شیخ لطف الله جبل عاملی و محراب خان قاجار حاکم مروشاه جهان و خواجه علی اکبر مستوفی خاصه و خان آغا خانم صبیئه مرادبیک ترکمان و میرابوالمعالی نظنزی مجلس نویس و وزیر غلامان و شیخ جمال الدین و حکیم نورالدین علی طهرانی و میرزا عنایت الله اصفهانی نواده خواجه نعمت الله المالیری به جوار رحمت ایزدی پیوسته.

سیچقان ثیل هزاروسی و سه، سال سی و هشتم جلوس

نوروز روز چهارشنبه بیست و هشتم شهرجمادی الاولی— نواب خاقان بعد از یورش دارالسلام بغداد چندگاهی به دارالسلطنه اصفهان نزول اجلال نموده، چند روزی ذات شریف اشرف را عارضه ای روی داده، در اندک روزی به صحت پیوست و روانه قشلاق مازندران بهشت نشان گردیدند. و آقا محمد مستوفی غلامان را به رسم رسالت نزد پادشاه و الاجاه مالک ممالک هندوستان شاه سلیم روانه فرمودند و ایالت حویزه را به سیدمحمدخان ولدسیدمبارک خان شفقت فرمودند. و ملک اختیارالدین [حاکم] کبچ و مکران به درگاه جهان پناه آمده، به بساط بوسی اشرف رسید و وزارت دیوان اعلی را به سلطان العلمائی خلیفه سلطان ابن میر رفیع الدین محمدا، صدر سابق عنایت فرمودند و از جانب نورمحمدخان والی بلخ و شاهزاده جوان بخت خرم ابن پادشاه و الاجاه سلیم و پادشاه تاتار و محمد پاشای بیگلربیگی ارض روم، ایلچیان با تحف و هدایا و مکاتیب مبارک باد فتح مذکور به درگاه جهان پناه رسیدند و از جانب روم خیر رسید که حافظ احمد پاشای سردار به اجتماع عساکر روم پرداخته نواب خاقان رستم بیک یساول صحبت را به اتفاق شاه بنده خان— بیگلربیگی آذربایجان و امرا و عساکر آن حدود— روانه آذربایجان فرمودند و مقرر کردند— که در حوالی و ان و محالی که امکان عبور رومیه باشد— نهب

و غارت کرده از ذخیره و مایحتاج لشکری در آن دیار آثار نگذارند، که در آن حین خبر رسید که مخالفان حدود موصل به استظهار سردار دست تطاول گشوده جمعی از اعراب نیز به کومک ایشان درآمده‌اند.

زینل بیگ تو شمال باشی شاملورا^{۲۳۷} امیر فتاح مین باشی اصفهانی روانه آن حدود فرمودند، که خبر رسید جمعی از جنود رومیه قلعه موصل را محاصره کرده، قاسم خان تاب مقاومت نیاورده، مخالفان قلعه را تصرف کرده‌اند و بیم آن است که خان احمدخان اردلان نیز قلعه کرکوک را به تصرف رومیه واگذارد. زینل بیگ خود را به حوالی در تنک رسانیده، حسین خان حاکم لرستان خود را به او پیوسته قریب شش هزار رومی و کرد و عرب بر سر حسن پاشا — که به ضبط موصل و کرکویه معین شده — جمع شدند. زینل بیگ به ایلغار در دو روز طی آن مسافت نموده، روز سیم خود را به مخالفان رسانیده از ورود لشکر قزلباش لشکر مخالف متزلزل گشته، گروهی از اکراد و اعراب پراکنده شدند و قریب سه هزار کس که باقی بودند، صفوف قتال آراسته به اندک زمانی تزلزل در ارکان ثبات و قرار سپاه مخالف راه یافته شکست به جانب اعدا افتاد. جنود قزلباش قریب هفتصد نفر را طعمه شمشیر آبدار نموده بقیه السیف منهزم گشته خود را به حریم قلعه رسانیدند و اموال ایشان به دست غازیان قزلباش افتاده و میرفتاح با جماعت تفنگچیان به محافظت قلعه بغداد رفتند. زینل بیگ خود بازگشت نموده در حینی که رایات منصوره به قصد سفر گرجستان به جانب سلطانیه رسیده بودند، به رکاب اشرف رسید و سبب حرکت نواب خاقان به جانب گرجستان این بود که از مازندران قرچقای خان سپهسالار را با مورد بیگ گرجی و صبیبه عیسی خان قورچی باشی که نبیره دختری نواب خاقان و نامزد سمیون خان بود، مصحوب معتمدان مذکوره گردانیده، مقرر فرمودند که امرای قراباغ و شیروان همگی نزد سپهسالار جمع آمده، لوازم خدمتکاری به جای آورند.

قرچقای خان و مورد بیگ به گرجستان رسیده عروسی و دامادی سمیون خان به وقوع پیوست. بعد از چند روزی مورد بیگ گرجی به اعتبار منازعه و مناقشه فیما بین عساکر منصوره و گروه گرجیه آن بدفعل تیره روزگار، اکثر امرای قزلباش را با تبعه خود به خدمت مأمور کرده، طرف صبح یراق بسته به در خانه قرچقای آمده از روی دولت خواهی مذکور ساختند که اکثر گرجیان کارتیل عموماً یاغی شده آماده خلاف و مستعد جنگ و جدال اند. [قرچقای خان] به اعتبار توجهات شاهانه — که در باره آن بدنهاد ظاهر بود — اصلاً احتمال راه نمی دادند که مصدر امری که بوی نمک به حرامی می آید از او به ظهور

رسد. قرچقای خان به صوابدید او مستعد سواری گردیده در اثنای سوار شدن، قبل از آنکه ملازمان رسند، آن نابکار غذارتیره روزگار نیزه‌ای حواله کرده بر سینه اش زد که نوک سنان از طرف دیگر نمایان گردید و به طرف خیمه امیرالامرائی شیروان رفته با او نیز همین عمل پیش برد.

طائفه گرجی بعد از قتل این دو سردار، به اردوی قزلباش درآمد، هرکسی به دست ایشان درآمد شهید کردند. سمیون خان حاکم کارتیل فرصت درآمدن به قلعه تفلیس — که مقر حکومت او بود — نیافته، به اتفاق محمدقلی خان بیگلربیگی قراباغ به باغچه قلعه درآمد تحصن جستند. مورادبیک بعد از کشته شدن امرا به غارت اموال و اسباب قزلباش و تسخیر قلعه قرلانقوخ مشغول شدند و قلعه را تصرف نموده به پای قلعه تفلیس آمدند. مورد جمعی را بر سر قلعه گذاشته خود با جنود گرجیه متوجه قراباغ شدند. تا به بنده گنجه رفته آن بنده را — که مسکن بیگلربیگی و اعیان اهل ایل و اویماقات قاجار است — نهب و غارت کنند^{۲۳۸} و از آنجا بر سر قلعه تفلیس آمده سعی بسیار کرده و حیل‌ها انگیزخته به جایی نرسید.

بعد از صدور این اعمال اظهار دولت خواهی سلطان روم کرده، سرهای مقتولان را مصحوب معتمدان گرجی به دیار بکر نزد سردار فرستاد و سردار را به آمدن گرجستان و شیروان ترغیب نمود. سردار این وقایع را مقدمه فتح انگاشته، منشور ایالت کارتیل به اسم او و کاخ را به نام طهمورث فرستاد. طهمورث نیز آمده به یکدیگر ملحق شدند و هر یک تکیه بر مسند حکومت زده، به انتظام حال خود مشغول شدند و در تسخیر قلعه تفلیس سعی می نمودند. نواب خاقان بعد از وضوح این حالات، عیسی خان قورچی باشی را سردار لشکر ظفر شعار گردانیده و به دفع^{۲۳۹} فتنه مورد و طهمورث و انتظام مهام گرجستان مأمور گردانیدند. قزاقان چرکس را به جای یوسف خان امیرالامرای شیروان نموده مقرر شد که به آن صوب رفته با امرا و عساکر آنجا ملحق گردند. امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد،^{۲۴۰} و شاه بنده خان بیگلربیگی آذربایجان را نیز با عساکر به مرافقت قورچی باشی امر فرمودند. همگی امرا به سرعت و استعجال تمام روی توجه بدان صوب گذاشتند. نواب خاقان نیز از مازندران متعاقب در حرکت آمده، در دارالسلطنه قزوین نزول اجلال فرمودند.

بعد از چند روزی به بیلاق سلطانیه توجه فرموده امام قلیخان بیگلربیگی فارس در چمن سلطانیه به اردوی ظفر قرین پیوست. قورچی باشی با عساکر نصرت شعار به

۲۳۸ — اصل: کردند

۲۳۹ — اصل: بدفعه

۲۴۰ — اصل: بیگلربیگی چخور سعد

مقصد رسیده، مورد به اتفاق طهمورث و اتابک خان ولد منوچهر خان با موازی بیست هزار سوار و پیاده آمادهٔ رزم گشت و در روز دوشنبه بیست و چهارم شهر رمضان المبارک، صف سپاه آراسته مستعد محاربه شدند. قورچی باشی در قول ایستاده امیرگونه خان به چرخچی گری تعیین گشت. سپاه مخالف زورآور گشته تاب صدمه ایشان را نیاورده از یکدیگر پاشیدند. امیرگونه خان زخمهای کاری خورده، قورچی باشی از وفور غیرت و دلیری با معدودی از دلاوران در معرکه پای ثبات و قرار استوار داشته به جانب مخالف تاختند و گروهی که پراکنده شده بودند دلیر شده، جمعیت نمودند — که مقارن حال شاه بنده خان از عقب آمده — در گرمی کارزار قریب ده هزار سوار و پیاده را از پای درآوردند. چون بازار قتال گرم گردید، جماعت قزلباش همگی یا علی یا علی گویان خود را بر سپاه مخالف زده، مورد و طهمورث و سپاه کفره سرگشته وادی ادبار و حرمان گشته راه هزیمت پیمودند.

امرای عظام به خیام خود مراجعت نمودند و به جمع غنائیم و اموال مشغول شدند و حقایق حالات را به درگاه جهان پناه در دارالسلطنه قزوین عرض کردند. زینل بیک توشمال باشی — که از سرحد بغداد مراجعت کرده بود — حقایق حالات را به عرض اقدس رسانیدند. نواب خاقان مصمم حرکت آن طرف شده، زینل بیک را سردار و سپهسالار کل عساکر ظفر شعار گردانیده به جانب بغداد روانه نمودند، که متقلای سپاه موکب همایون در دفع مخالفان دین و دولت سعی جمیل به ظهور آورده، با موازی سه هزار نفر از سپاهیان کارزار جلادت شعار به قلعه مبارکه دارالسلام بغداد رفتند، که به اتفاق صفی قلی خان بیگلربیگی عراق عرب و میرفتاح مین باشی اصفهانی به حراست و قلعه داری قیام نمایند. متعاقب آن زینل بیک با فوجی از افواج قاهره به معاونت او مأمور گشته، به سرکردگی نورالدهر بیک برادر زادهٔ او روانهٔ مقصود شدند و خود به دولت و اقبال به زیارت حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاتقیاء شیخ صفی و مشایخ صفیهٔ صفویه — قدس الله اسرارهم — تشریف برده، بعد از ادای زیارت و طواف و استمداد همت و طلب فتح و نصرت، به جانب سلطانیه عود نمودند [ند].

حکم قضا جریان به اسم قورچی باشی اصدار یافت که در این سال در قراباغ قشلاق نموده به دفع مورد و بقیهٔ طاغیان گرجی مشغول باشند و از عساکر منصوره به قدر احتیاج نگاه داشته، سایر لشکریان را مرخص سازد که به اردوی ظفر قرین پیوندند. و در دوم شهر صفر ندای کوچ در داده، از سلطانیه به مقصد شتافتند و حافظ احمد پاشای سردار — که در عرض دو سال به جهت تسخیر قلعهٔ بغداد در دیار بکر اقامت داشت — در اطراف و جوانب دیار روم عساکر بی شمار فراهم آورده، در سرانجام قلعه گیری پرداخته بود — مراد پاشا که بیگلربیگی دیار بکر شده بود، پیش فرستاد که به معاونت

سرخیلان عرب [قلعه را] به تصرف درآورد. سار و سلطان بیگدلی متولی عتبات عالیات که در حله بوده، و ابوالقاسم سلطان استاجلو و سایر جنود قزلباش که در هر جا ۲۴۱ که بودند، به قلعه بغداد جمع آمدند.

مراد پاشا بر کربلای معلی وحله استیلا یافته، موازی یک صد و پنجاه نفر از تفنگچیان اصفهانی و جمعی که به حراست نجف اشرف مأمور بودند، به محافظت آن روضه مقدسه پناه برده به سرکردگی پهلوان محسن عاشق آبادی تفنگچی اصفهانی در حصار نجف اشرف توقف نموده کمر مردانگی به حراست بستند.

بنابراین مرادپاشا با گروهی از عساکر روم متوجه تسخیر حصار قلعه مذکور گشته، آن گروه را در تنگنای محاصره کشیدند. حافظ احمدپاشا این واقعه را مقدمه فتح انگاشته، بی توقف کوچ بر کوچ روانه شد و به تاریخ شهر صفر به پای قلعه دارالسلام بغداد رسیده، رحل اقامت انداخت و قلعه را در میان گرفتند. صفی قلی خان و مبارزان جنود قزلباش دامن مردانگی بر میان جان بسته، خود را بر سپاه مخالف زده، قریب سیصد نفر را به قتل رسانیدند و برخی را دستگیر کرده به قلعه مراجعت نمودند که در خلال حال، نواب خاقان کلبعلی بیک ولد قاسم خان ایمانلو افشار را با فریدون وحسین میرزا ولد حسین خان فیروز جنگ جقتای و مرتضی قلی بیک ولد برخوردار بیک و میرزاخان بیک قاجار و میرزا معصوم عرب غلیظی و برخوردار بیک ذوالقدر و جمعی دیگر که موازی یکهزار کس بودند، مقداری سرب و باروت با خود برداشته تکیه بر اقبال بی زوال شاهی کرده، از موکب همایون جدا شده چون برق و باد خود را به اردوی زینل بیک سردار سپاه منتقلای رسانیده، کس به قلعه فرستاده از آمدن خود خبر دادند و در اول طلوع صبح از طرف دروازه مزار ابوحنیفه، چون برق خود را به دروازه رسانیده به سلامت داخل شهر و قلعه شدند و تا سه هزار من سرب و باروت به قلعه رسانیدند و نقاره شادمانی و غلغله نشاط به گردون رسانیدند. اردوی گردون شکوه در هارون آباد رحل اقامت انداخته همت به تسخیر قلاع الکاء مذکوره بستند و در تدبیر آن می کوشیدند.

کار بر محصوران تنگ گردیده از جانب سردار روم — بنابر آنکه سپاه رزمخواه قزلباش در سر راه بودند — معاونت متصور نبود. مصطفی پاشای حاکم قلعه مندلی و محمدآقای قاپوچی باشی سردار که در قلعه بود هر دو بیرون آمده قلعه را به تصرف دادند. حاجی بیک و محصوران قلعه ذهاب نیز از قلعه بیرون آمده به پایه سریر اعلی رسیدند. اردوی گردون شکوه از هارون آباد کوچ کرده روانه مقصود شدند. جماعت رومیه شهر و قلعه را احاطه نموده در کمال تمکن و غرور آسوده حال به امور قلعه گیری مشغول بودند. صفی قلی خان با جمعی از سپاهیان نامدار دستبردهای نمایان می نمودند که سپاه

رومیه از قرب موکب همایون شاهی، صلاح در یورش دیده قرار دادند و برج بزرگ طرف قراقاپی را خالی کرده، باروط انباشته آتش زدند و رخنه‌ها پدید آمده، ارادهٔ صعود نمودند. غازیان قزلباش به ضرب گلوله دفع شر آن گروه می‌کردند، تا جمعی خود را داخل قلعه کرده، علمی آورده بالای برج قلعه افراشتند. صفی قلیخان و میرفتاح مین باشی و فوجی از مردان کارزار خود را رسانیده علمدار را از پای درآوردند و جمعی که داخل قلعه شده بودند راه نجات نجسته قریب یک هزار کس از جنود مخالفان بر خاک ذلت افتادند و در ساعت برجی را که منهدم شده بود تعمیر کردند و چون اسباب و یراق جسر ترتیب یافت، زینل‌بیک سردار — که به بستن جسر مأمور بود — احتیاط نموده، شش فرسخ مابین — که تا بغداد سه فرسخ بیش نبود — مناسب یافته اسباب جسر را سرانجام نموده شروع در بستن نمودند.

بعد از اتمام که قدری از عساکر منصوره گذشته بودند، مراد پاشا خبردار شده با موازی پانزده هزار کس خود را رسانید و با خلف‌بیک سفره‌چی باشی — که چرخچی سپاه بود، با چهار هزار کس که عبور کرده بود جنگ در پیوست. در اندک زمانی دلاوران سپاه نصرت شعار، پای جلادت پیش گذاشته صف سپاه مخالف تاب صدمه غازیان شیرشکار قزلباش را نیاورده، پشت به معرکه دادند. مراد پاشا روی به انهزام آورده عساکر ظفر شعار تعاقب کرده قریب دو هزار کس از رومیه طعمه تیغ و سنان شدند.

مراد پاشا زخم‌دار و ناتوان گشته، حقایق این فتح مبین به پایهٔ سریر نواب خاقان رسید، عساکر منصوره را به خلایق فاخره سرافراز فرمودند. امرای نامدار صلاح دولت در این دیدند که با لشکر آراسته متوجه اردوی سردار شوند. قریب سی هزار نفر از جوانان نیزه‌دار و تفنگ‌چیان باریک‌بین جلادت شعار در برابر سپاه مخالف صف قتال آراسته خلف بیک سفرچی باشی — که به چرخچی گری معین بود — پیشتر رفت تا آنکه بعد مسافت به قرب انجامید و در آنجا فرود آمدند. زینل‌بیک رقع‌های به حافظ احمد پاشای سردار نوشت که اینک ما با فوجی قلیل آمده‌ایم. و در حرکت آمده به قدر دو میدان اسب نزدیک شدند. سردار روم در جوابهای رقع، جواب ناموجه و عذرهای ناپسند نوشته به وضوح پیوست که رومیان جرأت جنگ صحرا ندارند و در دور خود خندق‌ها کنده‌اند و حقیقت حالات را به عرض موکب همایون رسانیدند. نواب خاقان حرکت فرموده در کنار آب سراپرده و بارگاه به اوج مهر و ماه افراختند و زینل‌بیک و امرای نامدار و عظمای لشکر ظفر شعار به سعادت بساط بوسی اشرف رسیدند.

نواب خاقان بر این قرار دادند که اطراف را مسدود نمایند که آب و آذوقه به ایشان نرسد. خلیل سلطان سیل سپر را با فوجی از دلاوران به طرف سامره که. سر راه

موصل و دیار بکر است و آذوقه به جهت عساکر رومیه می‌بردند فرستادند که راه بر کشتی بانان مسدود نمایند. رستم بیک یساول صحبت را با فوجی دیگر متعاقب خلیل سلطان روانه فرمودند و جسر را برداشته در وسط اردوی همایون قرار دادند. زینل بیک سردار و خلف بیک سفره چی باشی با سپاه از جسر گذشته در آن طرف آب در یک فرسخی محل نزول اختیار نمودند. امام قلی بیک ایشک آقاسی با سپاه فارس به آن طرف آب در برابر اردوی همایون اقامت نمودند. چون در قلعه آذوقه کمی کرده بود، خبر به اردوی همایون رسیده اجناس مأکول آن چه در اردوی گردون شکوه یافت می‌شد، در نصف شب به قلعه رسانیدند. جنود قزلباش و امرای عظام در برابر سپاه مخالف در کنار خندق که حفر نموده بودند، صف کشیدند. جنود مخالف نیز صف آرائی نموده پای جلادت پیش گذاشتند.

از این طرف زینل بیک و خلف بیک از قول خود حرکت کرده بر صف سپاه چرخچی لشکر مخالف تاختند و قریب یک هزار کس را بر خاک هلاک انداختند و تا کنار خندق دوآیندند که در اثنای حال باد عظیم وزیدن گرفته، گردوغبار ارتفاع گرفت، که روی هوا تیره و تار گردید و لشکر مخالف روی هزیمت پیش آورده، زینل بیک مظفر و منصور بازگشت. سپاه مخالفت خود را به خندق رسانیده متفکر کار خود شدند و به اعتبار کمی آذوقه قحط در میان رومیه پدید آمده بیماری عظیم در میان ایشان افتاده از کرده خود پشیمان شدند و قدرت بازگشت و مقرر ماندن نمی‌دیدند.

حافظ احمد پاشا تقریبات انگلیخته، مصطفی آقا نام معتمدی به خدمت اشرف فرستاده استدعا نمود که یکی از معتمدان خود را بفرستند که بعضی حکایات با او گفته شود. نواب خاقان تخته بیک یوز باشی استاجلورا همراه مصطفی بیک آقا فرستادند. بعد از گفتگوهای بسیار مذکور کردند که «نواب کامیاب از خاندان نبوت و کرامت اند. از اعمال و افعالی که»^{۲۴۲} درحین خصومت وقوع یافته باشد به کرم جبلی اغماض فرمایندومن بعد سپاه رومیه از تعرض سپاه قزلباش ایمن بوده باشند که از روی اطمینان قلب، کوچ کرده خود را به جایی رسانند». تخته بیک مراتب مذکوره را به عرض اقدس رسانیدند که محمدآقا نامی از جانب رومیه آمده به جهت عرض مطلب نواب خاقان اورا طلب فرموده به سعادت بساط بوسی سرافراز گردیده، نوید مرحمت و مژده امان یافتند. و به تاریخ نهم شهر شوال طبل رحیل کوفته راهی شدند.

نواب خاقان زینل بیک را مقرر فرمودند که قزلباش را از تعاقب منع نماید، قریب سه هزار کس بیمار در پای قلعه افتاده بودند که قوت و قدرت حرکت نداشتند. نواب خاقان - منبع جود و احسان - ترحم کرده جمعی را مقرر کردند که بیماری داری و

پرستاری ایشان کرده، هر کدام قدرت بر حرکت یافته روانه می شدند. خلاصه کلام آنکه نواب خاقان به زیارت آستانه جات مقدسات مشرف شده، به جاروب کثی و دعا و طلب مرحمت مشغول شده، عنان عزیمت به صوب مراجعت انعطاف داده، رایات ظفر قرین به فیروزی و اقبال روانه گردید. و در این سال اسفندیار بیک عرب گیرلو و سلیمان خان ولد شاهقلی میرزا وزیر دیوان اعلی به رحمت ایزدی پیوسته اند.

اودی تیل هزار سی و چهار، سال سی و نهم جلوس

نوروز روز پنج شنبه نهم شهر جمادی الثانی - در حینی - که امیرگونه خان با لشکر چخور سعد از ایروان بیرون رفته بود - جمعی از اکراد فرصت کرده به تاخت و تاراج الکاء مشغول شده، انواع دست درازی می نمودند. جمعی از قورچیان و غازیان - که به محافظت قلعه مانده بودند - بر سر ایشان تاخته به قتل رسانیدند. شیر بیک میر عشیرت مکرری به اغوای چندی از اشرار و مفسدان آن طایفه در مقام عصیان و طغیان در مراغه درآمده دستبردهای نمایان می نمودند. نواب خاقان زمان بیک ناظر بیوتات را با موازی پنج هزار کس بر سر او فرستادند و متعاقب آن مصحوب یکی از قورچیان عظام، قرص نانی - که نشانه نمک پروردگی این دودمان است ۲۴۳ و نمک به حرامی ایشان - فرستادند که ما ترا به این نمک سپردیم. از کرده خود نادم و پشیمان شده، از واهمه عساکر منصوره جلای وطن کردند. و زمان بیک و عساکر نصرت شعار که در آن حدود [به] نهب و غارت مشغول شده بودند مراجعت نمودند.

بعضی از احوالات این سال وقایع مرقومه گرجستان و عراق عرب است که به جهت مناسب مقام در سال گذشته مذکور شده. در این سال قرچقای خان و یوسف خان و عیسی خان و میر فریح الدین محمدصدر خلیفه و گنجعلی خان بیگلربیگی قندهار و امیرگونه خان بیگلربیگی ایروان و شاه بنده خان ولد پیر بوداق خان پرناک ترکمان و حسین خان استاجلو به رحمت ایزدی پیوسته اند.

بارس تیل هزار و سی و پنج، سال چهلم جلوس

نوروز روز سه شنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی - نواب خاقان از سفر دارالسلام بغداد به جانب عراق حرکت فرموده داخل حدود همدان شدند و چندی در آنجا بسر برده به نظم و نسق آن ولایت پرداختند. و تولیت آستانه مقدسه و خدمت روضات مقدسات را به صفی قلی خان شفقت فرموده، ملقب به شیرعلی فرمودند و خسرو میرزا گرجی داروغه

اصفهان را به سرکاری عمارت و خندق و قلعه مأمور فرمودند. و بعد از اتمام مقدمات مذکوره به صوب سلطانیه عنان عزیمت معطوف داشتند. در آن بلده، عساکر نصرت شعار را — که مردانگی و جلادت از ایشان به ظهور رسیده بود — سیورغال و تیول و مواجب و خلایق فاخره و نوازشات شاهانه به قدر گنجایش هر یک شفقت فرمودند و زمان بیک ناظر بیوتات را سردار سه هزار کس از تفنگچیان گردانیده، به جانب آذربایجان فرستادند که در محافظت الکاء قیام نمایند و ایلچیان پادشاه ارس و ندر محمدخان والی بلخ — که به تجدید عهد و قواعد دوستی به پایه سریر اعلی رسیده بودند — به سعادت بساط بوسی فیض شده، به خلایق فاخره سرافراز شدند و از آنجا نواب خاقان عزیمت قشلاق مازندران بهشت نشان کرده، زمستان را در فرح آباد گذرانیدند. و در این سال طهماسب قلی خان ترکمان و میرزا ابوطالب رضوی متولی آستانه مقدسه رضیه علیه السلام به رحمت آیزدی پیوسته اند.

توشقان نیل هزاروسی و شش، سال چهل و یکم جلوس

نوروز روز یکشنبه سلخ شهر جمادی الثانی — نواب خاقان ازمازندران حرکت فرموده به دارالسلطنه قزوین نزول اجلال فرمودند و قزاقخان چرکس بیگلربیگی شیروان — که خویش مراد گرجی بوده — به پایه سریر اعلی رسیده، رخصت آن طرف یافته به شیروان مراجعت نمود و قورچی باشی — که با بعضی امرا در قزاق قشلاق داشت — حرکت کرده به حدود ایروان آمده — به تسخیر قلعه اخنقه گرجستان با زمان بیک ناظر که حسب الامر مقرر شده بود به قورچی باشی پیوسته به اتفاق بر سر قلعه مذکوره رفته به محاصره پردازند و حصار و باره او را خراب کنند — [همت گماشت] — امرای مذکوره به خدمات مرجوعه قیام نمودند کار بر مرتضی پاشا حاکم آنجا تنگ شده، بالاخره به صلح انجامیده قلعه به تصرف دولت قاهره درآمد.

بعد از زمانی فیما بین مورا و طهمورث والی کارتیل و کاختمناقشه به وقوع پیوست. مورا با جمعی بر سر طهمورث رفته فیما بین هر دو محاربه روی داده، طهمورث غالب آمده، مورا شکست یافته به روم گریخت و طهمورث صلاح کار خود را به رسیدن به درگاه جهان پناه دانسته با داودخان والدالله و یردی خان که در قلعه تفلیس اقامت داشته به بساط بوسی اشرف سرافراز گردید و به جانب تفلیس عود نمود.

چون خاطر اشرف از ولایت آذربایجان و عراق عرب جمع گردید، اراده قشلاق مازندران نمود و در بلده اشرف اقامت فرمودند و قورچی باشی آذربایجان به پایه سریر اعلی رسید که خبر فوت شاهزاده پرویز پسر بزرگ شاه سلیم پادشاه هندوستان رسید. نواب خاقان تخته بیک یوز باشی استاجلورا به رسالت با تحف و هدایای لایقه نزد شاه سلیم

فرستادند. و هنوز ایلچی مذکور در اصفهان بود که خبر فوت ابراهیم عادل شاه والی بیجاپور و سلطان محمد قطب شاه رسید.

و دیگر در این سال نورالدین محمد بن سلیم شاه و آقاییک دیوان بیگی و سیدحسین کمونه و قویم سلطان گرجی و هلوخان حاکم اردلان و یادگار علی سلطان خلفا و حکیم سیف‌الدین کاشی و شاهرخ بیک وزیر قورچیان به رحمت ایزدی پیوسته‌اند.

لوی‌نیل هزار و سی و هفت، سال چهل و دوم جلوس

[نوروز و زردوشنبه یازدهم شهر رجب المرجب ثیلان‌نیل هزار و سی و هشت سال چهل و سیم جلوس] ۲۴۴ نوروز و زردوشنبه بیست و یکم شهر رجب المرجب - چون سال آخر جلوس نواب خاقان گیتی ستان است - به اعتبار بعضی امور واقع ناپسند که بر ذات شریف همایون اعلی راه یافته و احوالات آخر جلوس مشیوش بود، لهذا مجماً ذکر کرده می‌شود:

نواب خاقان در مازندران بهشت‌نشان اقامت فرمودند که خبر رسید که خسرو پاشای وزیر و سردار به همراهی موارد گرجی نمک به حرام از طرف روم می‌آیند. نواب خاقان در شهر شوال لوی‌نیل ۲۴۵ از مازندران به دارالسلطنه قزوین حرکت فرمودند و داخل شده، به احضار عساکر نصرت شعار در چمن سلطانیه مقرر فرمودند، به سرداری عیسی خان قورچی باشی. و به اعتبار عفونت هوا و گرمی مازندران، مزاج و تهاج را اندک عارضه‌ای روی داده و یک لحظه از امور ملک و تدابیر سلطنت غافل نبوده، تب اشتداد یافته به مداوا مشغول شدند که خبر رسید که جمعی از رومیان بد فعال بر سر مستحفظان قلعه اختفه رفته، شمس خان مروی بعد از آنکه تاخت و غارت کرد و جماعت رومیه بازگشت نموده بودند تعاقب کرده در چهار فرسخی با سیصد نفر به ایشان رسیده از کمیت و کیفیت ایشان بی‌خبر بر سر آن جماعت تاخت کرده، جماعت رومیه باخبر گردیده چهار طرف او را قبل کرده، شمس‌الدین خان با یکصد نفر از غازیان قزلباش دستگیر شده نزد سردار خود بردند. امامقلی خان بیگلربیگی فارس به تسخیر ولایت بصره و قلعه مأمور شده، با گروه آنبوه عساکر فارس روانه فارس شدند. اعراب آن حوالی اطاعت و انقیاد پیش آورده به خدمات لایقه پرداختند که در این اثنا از قضایای آسمانی خبر واقعه ناگزیر وحشت اثر نواب خاقان رسید. چنان بود که به اعتبار تغییر آب و هوا به خاطر مبارک رسید که به جانب مازندران حرکت فرموده در بیست و چهار روز طی مسافت

۲۴۴ - مطلب داخل قلاب به همین ترتیب در متن بوده است

فرمودند. چون به نور ولایت پرتوانگیز شده بود که عنقریب از این دار فنا به دار بقاء ارتحال خواهند فرمود، اراده خاطر بر آن تعلق گرفت که شاهزاده نامدار کامکار ابوالنصر سام میرزا خلف ارجمند شاهزاده شهید سعید صفی میرزا را که هجده مرحله طی کرده بود از دارالسلطنه اصفهان به حضور اقدس [آورند] که به رتبه ولیمهدی معزز گردانند و در این اندیشه بودند که بعد از سه چهار روز تب محرق به هم رسیده به مرض اسهال و حیضه انجامید. اطباء دست از معالجه کوتاه داشته در حیرت کار خود بودند، تا در شب پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاولی حال بر آن حضرت متغیر گشته، در طلوع صبح داعی حق را لبیک نمودند.

عیسی خان قورچی باشی و خلیفه سلطان اعتمادالدوله و زینل خان اشیک آقاسی باشی شاملو و سایر اعیان که در پایه سریر اعلی بودند، همگی متوجه امور دولت گشته و به ثقه در باب تفویض ولایت عهد و سلطنت و پادشاهی آن نوباوه بوستان اقبال در قلم آورده، به خطوط و مهر موشح به سجل گردانیده، مصحوب محب علی بیک لاله به دارالسلطنه اصفهان به خدمت شاهزاده نامدار فرستادند.

چون حامل این صحیفه به سرعت برق و باد در هشت روز سعادت ملازمت دریافت، شاهزادگان و خواتین معظمه و مخدرات حرم محترم رسیده ناله و فغان برداشتند. ابوالقاسم بیک ایواغلی و اشیک آقاسی باشی حرم علیه عالیه، به اتفاق خسرو میرزا برادر بکرات خان والی گرجستان مشهور به رستم خان، آن شاهزاده نامدار را در همان لحظه به آیین مقرر بر تخت سلطنت و قالیچه ارشاد متمکن گردانیدند و همگی به سعادت پای بوسی رسیدند.

امرای عظام و نواب خورشید احتجاب علیه عالیه صبیة محترمة نواب خاقان جنت مکان و عمه معظمه نواب خاقان فردوس آشیان و سایر مخدرات سرپرده سلطنت، خزاین و بیوتات پادشاهی را برداشته با جنازه نواب خاقان گیتی ستان به صوب اصفهان روانه شدند و در دارالمؤمنین کاشان در آستانه امامزاده حبیب موسی علیه التحیه و الثناء جنازه را گذاشتند و بعد از چند روزی به اماکن مشرفه نقل فرمودند. و به تاریخ روز بیست و سیم شهر جمادی الثانی داخل اصفهان شدند. اسم نامی آن اعلیحضرت را به شاه صفی خواندند.

و در این دو سال یوسف سلطان و علیخان بیک و میرزا محمدرضا وزیر غلامان ولد میرابوالمعالی نظری و حکیم شفایی اصفهان به رحمت ایزدی پیوسته اند.

[سلطنت شاه صفی]

نواب خاقان سکندرشان رضوان مکان شاه [صفی] انورالله مرقد - امولود شریفش در

سنه هزار و بیست و یک — ابتداء سلطنت روز شنبه چهارم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی و هشت. تاریخ جلوس «ظَلَّ حَقَّ» نقش سکه همایون «بنده شاه ولایت صفی» مدت سلطنت چهارده سال. ارتحال به عالم بقاء روز دوشنبه دوازدهم شهر صفر سنه هزار و پنجاه و یک ساعتی از روز گذشته. مدت عمر شریفش سی سال و چند ماه. حلیه مبارکش کشیده روی که مهر آبله داشته، میش چشم، ابرو کشیده، بلند بینی، کشیده قد، بار یک قامت، صاحب تدبیر و در امور سلطنت ساعی و با سادات و علما و صلحا و زبردستان و رعایا و خلق الله در نهایت حسن خلق و نیکوئی سلوک می فرموده اند و در تعمیر عمارات و ابنیه مساعی جمیله به ظهور رسانیده. در دارالسلطنه اصفهان عمارت تالار علی قاپو به سرکاری جانی خان قورچی باشی و در دارالسلطنه قزوین بقعه رفیعہ دارالشفاء و در بلده رشت بقعه رفیعہ شهیدیه — که مقتل شاهزاده شهید سعید صفی میرزا طاب ثراه است — و در سایر بلاد باغات و عمارات احداث فرموده اند.

اولاد گرامی آن اعلیحضرت نواب خاقان صاحبقرانی خلد آشیانی شاه عباس ثانی — بَرَدَالله مضجعہ که انشاء الله تعالی در مجلد دوم ذکر کرده خواهد شد — سلطان محمد میرزا — که به تاریخ روز دوشنبه بیست و پنجم شهر جمادی اول سنه هزار و چهل و یک در دارالسلطنه قزوین متولد شده — و بهرام میرزا و سلطان حیدر میرزا و اسماعیل میرزا و طهماسب میرزا و فخر النساء بیگم مشهور به شاهزاده بیگم — که در حباله ازدواج نواب میرزا ابوطالب صدر خاصه — و مریم بیگم — که در حباله نواب میرزا ابوصالح رضوی صدرالممالک بوده —

وقایع مدت سلطنت ثیلان نیل هزار و سی و هشت، سال اول جلوس

نوروز روز سه شنبه پانزدهم شهر رجب — نواب خاقان در باغ فردوس ابواب احسان و انعام بر روی سپاهی و رعیت گشوده به نوازشات شاهانه و خلاع فاخره سرافراز فرمودند و احکام و ارقام مطاعه به حکام هر ولایت شرف اصدار یافته و مواجب و تیولات و سیورغالات به دستور شفقت فرموده ارزانی داشتند و مواجب و مرسوم عساکر را از خزانه عامه مقرر فرمودند و به جهت رفاه حال تجار و رعایا وزیرستان مقرر فرمودند که اجناس را به هر قیمت که رضای طرفین بوده باشد بیع و شرا نموده، حکام دخل ننمایند و باقی وجوهات دیوانی که قریب پانصد هزار تومان می شده تخفیف تصدق مقرر داشتند و بعد از چند گاهی قریب شاه نامی خود را به پسری جمشیدخان منسوب گردانیده در الکاء گیلان ظهور کرده مردم آن ولایت بر او گرویدند و بر بلده رشت که به حکومت جمشیدخان بود مستولی گشته، از آنجا به ولایت بیه پیش رفته بیرام قلی سلطان حاکم دیلمان و رانکوه باخبر شده، از قلعه بیرون رفته قلاع مذکور به تصرف اودرآمد.

این واقعه به خدمت نواب خاقان رسیده، ساروخان طالش حاکم آستارا و گرگین سلطان حاکم گسکر و محمدی خان حاکم کهدم به دفع آن بدفعال مأور شدند. قریب شاه مذکور باخبر شده با جماعت خود بر سر حیدر سلطان حاکم تنکابن رفته، فیما بین به قتال انجامید که در خلال حال خبر رسید که امرای عظام نزدیک رسیده اند، در کار خود حیران شده روی فرار پیش گرفت که بیرام قلی سلطان میرصوفی سر راه بر او گرفته، جمعی کثیر را به قتل رسانید و از آب سفیدرود گذشته بود که ساروخان و امرای عظام تعاقب کرده در کوچسفهان^{۲۴۶} دستگیر شده، جماعت او را به قتل رسانیدند و جمعی از مردم او که باقی مانده بودند به لشته نشاء گریختند. و قریب شاه را آورده در میدان نقش جهان به دار کشیدند. و بعد از چند روزی دیگر در مازندران شخصی دیگر به ادعای برادری قریب شاه یا نبیره جمشیدخان خود را می گفته موسوم به عادل شاه خروج کرده. میرزاتقی مشهور به سارو و تقی وزیر او را گرفته به قتل رسانید.

و در آن حین، خبر آمدن ابوالغاز یخان بن عرب محمدخان بن حاجیم خان اوزبیک بر سر محب علی سلطان حاکم نسا و اغورلو سلطان حاکم درون و تصرف قلاع الکاء مذکوره و رفتن بر سر قلعه ایبورد به مسامع عز و جاه رسید. زمان بیک ناظر و تفنگچی آقاسی را با عساکر منصوره بدان حدود مقرر فرمودند. اسفندیار سلطان برادر ابوالغاز یخان با جمعی به حوالی مرو رسیده مراسلات فیما بین او و عاشورخان حاکم مرو روی داده که شاید او را به لطایف الحیل از قلعه بیرون آورد، دست به هم نداده. بالاخره عاشورخان قلعه را به مستحفظان سپرده خود با سپاه قزلباش بیرون آمده در برابر اسفندیار خان صف آرائی نموده، به دستیاری واقبال پادشاهی غالب آمده، اسفندیار خان گریزان شده اموال ایشان به دست قزلباش افتاده و ابوالغاز یخان از نسا بر سر قلعه ایبورد آمده، جمشید سلطان گرجی حاکم آنجا قلعه را استحکام داده در تدارک سپاه بود که خبر آمدن منوچهرخان حاکم مشهد مقدس معلی و بیرام علی سلطان بیات حاکم نیشابور و احمد سلطان چکنی حاکم سبزوار رسید که خود را به ایبورد رسانیده اند.

ابوالغاز یخان از این خبر متزلزل شده، خود را به نسا رسانیده امرای عظام سر راه برو گرفته به جنگ و قتال مشغول شدند. غازیان قزلباش دستبردهای نمایان نموده، پای جلاوت و مردانگی پیش گذاشته، ابوالغازی تاب مقاومت نیاورده، روی فرار پیش گرفته به جانب درون گریخت و اسباب او به دست قزلباش افتاده، که خسرو خان بیگلربیگی استرآباد و علی یارخان گرایلی خود را رسانیده شکست بر فرقه مخالفین انداخته ابوالغازی خود را به خوارزم رسانید.

نواب خاقان امرای مذکوره را به خلاع فاخره و نوازشات شاهانه سرافراز فرمودند و

بعد از چند روزی، نواب خاقان محب علی سلطان استاجلو و اغور سلطان را به سبب نمک به حرامی که تهمت زده شده بودند از پوست بیرون کردند — که خبر رسید که جماعت اوزبکیه به تحریک ندرمحمدخان ابن دین محمدخان والی بلخ — به جانب بادغیس تاخت نموده در پای قلعه ماروچاق دوازده روز نزول کرده فیما بین او و قزلباش محاربه روی داده تاب مقاومت نیاورده معاودت نموده، در آن حین، خبر به پایه سریر اعلی رسیده که جمعی از جماعت دشت قبیچاق حوالی هرات طغیان نموده اند. نواب خاقان، حسن خان شاملو بیگلر بیگی خراسان را بر سرایشان فرستاده قتل و غارت نمودند [و] سرایشان را به پایه سریر اعلی رسانیدند و رستم بیگ حاکم دارالسلطنه تبریز را مقرر فرمودند که جمعی از امرای سرحد آذربایجان به تاخت و تاراج جانب وان وارجیش ۲۴۷ و اخلاط و عادلجواز^{۲۴۸} رفته قتل و غارت نمایند. و زمان خان سهسالار خراسان را از مشهد مقدس معلی مقرر فرمودند که به جانب دارالسلطنه هرات رفته با حسن خان بیگلر بیگی، از آنجا متوجه نظم و نسق قلاع و رعایا و زبردستان شوند که در حوالی ماروچاق به جمعی از جماعت اوزبکیه دوچار شدند و جنگ در پیوست. قزلباش غالب آمده و سرکردگان ایشان را دستگیر کرده به پایه سریر اعلی فرستادند.

محمدخان کس نزد زمان خان فرستاده اظهار ندامت و پشیمانی کرده اظهار صلح نمود. نواب خاقان جماعت اسیران را باز فرستادند و از جانب عبدالله سلطان بن سلطان محمد امین قطب شاه خیرات خان به ایلچی گری^{۲۴۹} به پایه سریر اعلی رسیده، به نوازشات شاهانه سرافراز گردید که خیر آمدن خسرو پاشا وزیر اعظم خواندگار روم بر سردارالسلام بغداد به پایه سریر اعلی رسیده، نواب خاقان خلف بیگ سفره چی^{۲۵۰} باشی و زینل خان شاملورا در روز شنبه بیست و هفتم شهر محرم الحرام در دارالسلطنه اصفهان روانه فرمودند و ارقام و احکام مطاعه به طهماسب قلی خان بیگلر بیگی چخور سعد و مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخجوان در محافظت قلاع و الکاء مذکوره شرف نفاذ یافته و رستم بیگ حاکم تبریز را طلب فرموده، نقدی بیگ شاملو داروغه فراش خانه را به حکومت مقرر و سرافراز فرمودند که در خلال حال زینل بیگ محمودی و بهاء الدین میرمکری با دو هزار کس بر سر تبریز آمده، نقدی خان مذکور خود را رسانیده در کنار رودخانه [آجی] حوالی شهر جنگ در پیوسته جماعت قزلباش غالب آمده اکراد به قتل رسیدند که خبر رسید خان زاده خانم ملکه شهروان با جمعی از مخالفان رومیه بر سر

۲۴۷ — اصل: ارجیس

۲۴۸ — اصل: عادلجو

۲۴۹ — اصل: گیری

۲۵۰ — اصل: سفرچی

کرکوک و شهر زور رفته، خان^{۲۵۱} احمدخان بن هلوخان حاکم اردلان را مقرر فرمودند که بر سر او رفته دستگیر نماید.

خان احمدخان با جماعت خود رفته او را دستگیر کرده به پایه سریر اعلی فرستاد. نواب خان [او را] به نوازشات شاهانه سرافراز فرموده مقرر فرمودند که به هر جا که خواهد رود که خبر آمدن خسرو پاشا به جانب بغداد محقق شد.

نواب خاقان کلب علی بیک اشیک آقاسی باشی را با جمعی از گروه غازیان قزلباش از پیش فرستاده، متعاقب ایشان زینل خان سپهسالار و خلف بیک سفره چی^{۲۵۲} باشی راروانه فرموده، در روز شنبه بیست و هفتم شهر محرم الحرام از دارالسلطنه حرکت فرمودند و ارقام و احکام لازم الاطاعه به حکام آذربایجان صادر گردید در محافظت و نگاه داشت الکاء خود.

یونت ثیل هزار و سی و نه، سال دوم جلوس

نوروز پنجشنبه سیم شهر شعبان— رایات ظفر آیات جاه و جلال از قشلاق همدان در حرکت آمده، مقرر فرمودند که مردم همدان شهر را خالی کرده، هریک به جای دیگر روند که از آسیب لشکر مخالف برکنار باشند. به اعتبار جمعیت سپاه قزلباش چند روزی حرکت نواب خاقان به تعویق افتاد. لشکر مخالف دلیر شده تا در جزین آمدند.

نواب خاقان کوچ کرده در خرقان نزول اجلال روی داد. سردار رومیه از رسیدن نواب خاقان باخبر شده، کوچ کرده مراجعت نمود. نواب خاقان رستم بیک دیوان بیگی را با سه هزار کس مقرر فرمودند که از اطراف و جوانب رومیه باخبر باشند و حسین خان بیگلربیگی لرستان را مرخص فرمودند که به الکاء خود مراجعت نماید. چون داخل هرسین گردید، جماعت رومیه باخبر شده با موازی پنجهزار کس بر سر او آمده کار به قتال انجامیده به یاری حیدر کزار، قزلباش غالب آمده، رومیه روی فرار پیش گرفتند و از پی کار خود رفتند و جمعی از معاندان مزاج اشرف را از زینل خان منحرف گردانیده، در حوالی خیمه حرم محترم او را طلبیده حسب فرمان، خواجه سرایان به قتلش رسانیدند. که روزی دیگر مکتوب مشتمل بر ادای مراسم تعزیه و سوگواری نواب خاقان گیتی ستان و لوازم تهنیت جلوس سعادت مأنوس و اظهار صلاح اندیشی و سلامتی نفس و خیرخواهی و امور مصالحه خسرو پاشای سردار به پایه سریر اعلی مصحوب^{۲۵۳} باباخان بیک یوزباشی صالحی که به دست رومیان گرفتار شده بود

۲۵۱ - اصل: خانه

۲۵۳ - اصل: به مصحوب

۲۵۲ - اصل: سفرچی

رسیده، نواب خاقان جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته فرستادند و سخنان او را از حيله و مکر دانسته رستم بیک دیوان بیگی را سردار افواج قاهره نموده به جانب بغداد روانه فرمودند. متعاقب، خود به دولت و اقبال در حرکت آمدند.

خسرو پاشای سردار به تاریخ هشتم شهر ربیع اول خود را به پای قلعه رسانیده اطراف قلعه و برج را به معتمدان خود سپرده، توپخانه‌ها نصب کرده محل سیه مشخص نموده، شروع در قلعه‌گیری کردند. و هر روز قوایم بروج عالیه را متزلزل می‌ساختند و خلقی کثیر متفق شده خندق را به خاک انباشته و چند برج را با خاک یکسان و هموار کردند. قلعه‌داران و محافظان قلعه دل بر کرم کریم بسته، به جان و دل بر دفع سپاه مخالف می‌کوشیدند که خبر رسیدن موبک نصرت قرین رسید. سپاه مخالفان به تاریخ سیم شهر ربیع الثانی هجوم عام نموده، اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته، یورش نمودند. رخنه‌ها پیدا کرده چند علم بر برج قلعه رسانیده نصب کردند. سپاه قزلباش مشاهده نموده خود را رسانیده لوی ایشان را سرنگون کردند. و جمع کثیر از جماعت رومیه به قتل رسیدند. سپاه رومیه از تسخیر قلعه مأیوس گشته عزم فرار قرار دادند و احوال و ائصال خود را از آب گذرانیده در حوالی مشاهد مقدسه کاظمین علیه السلام نزول نمودند و از تقدیرات ربانی چندی از مردم رومیه اظهار شاهی سیونی کرده داخل قلعه شدند.

خسرو پاشای سردار چون دید که از این حرکت کاری نداشت، صلاح در آن دید که در کنار فرات جانب غربی شهر قلعه‌ای بنا نماید و جمعی از رومیه را در آن قلعه گذارد که به حراست قیام نمایند و آن طرف آب را که نصف عراق عرب است به حیطة ضبط درآورد که در خدمت خواندگار دست‌آویزی باشد و خلیل پاشا را با جمعی از سنجق بیگیان به جانب حله فرستاد و خود کوچ کرده به جانب موصل رفت.

چون پراکندگی در میان سپاه روم افتاد به جهت قرب جوار لشکر قزلباش در موصل نیز توقف ننموده به جانب دیار بکر رفتند. چون سردار بغداد کاری نداشت و بازگردید، این خبر به شهر زور رسید. بعضی از رومیه که در آن ولایت بودند، به قلعه گل عنبر نزد مصطفی پاشا جمع آمدند و بعضی دیگر توقف نکرده فرار نمودند. و قلعه مرویان به تصرف خان احمدخان درآمد.

بعد از آن سکنه قلعه پلنگان به ملازمت او رفته، قلعه را به تصرف دادند، میر مأمون بردوخان احمدخان که در آن قلعه بود، با چند نفر نزد خان احمدخان آمده او را به خدمت اشرف فرستاد.

نواب خاقان از حرکت ناشایست او — که به دولت خواهی رومیان قیام نموده بود — به نظر مرحمت که جبلی این خاندان است او را به جانب اصفهان فرستادند و بعد

از چند روزی روانهٔ فارس فرمودند که در آنجا بسر برد^{۲۵۴} بعد از آن خان احمدخان خاطر از جانب برادر جمع کرده، همت بر تسخیر قلعهٔ گل عنبر مصروف داشته، از درگاه جهان پناه استمداد طلب کرده، زمان بیک تفنگچی آقاسی را با سه هزار کس از جماعت جقتای با توپخانه و ضروریات قلعه گیری به مدد او فرستادند.

مصطفی پاشا از ورود سپاه قزلباش باخیر شده، از قلعه بیرون آمده روانهٔ موصل شد. سپاه قزلباش تعاقب کرده توپخانه را از دست ایشان گرفته موازی یکهزار و پانصد نفر را به قتل رسانیدند. و سیصد نفر را دستگیر کردند^{۲۵۵}. مصطفی پاشا زخمی خود را از معرکه بیرون انداخته در کرکوک به دست مردم آن حدود گرفتار شده به قتلش رسانیدند، و سر او را با قتیلان و اسیران وسی و دو عدد توپ که به دست آورده بودند، به رکاب نواب خاقان فرستادند [و] توپخانه را به قلعهٔ بغداد نقل فرمودند. و در عرض راه زمان بیک به جوار رحمت ایزدی پیوسته، منصب نظارت را به حسین بیک شفقت فرمودند. خان احمدخان در بغداد به بساط بوسی اشرف فیض گردید. خسرو پاشا قلعه و حصار حله را در عرض پنجاه روز به اتمام رسانیده، نواب خاقان از بغداد متوجه حله شده، در روز چهارشنبه چهارم شهر جمادی الثانی هزار و چهل داخل بغداد شدند و رستم بیک را با جمعی از تفنگچیان و یوزباشیان که در رکاب اقدس بودند، روانهٔ حله نمودند. جماعت رومیه مانع آمده نمی گذاشتند که غازیان قزلباش از آب عبور نمایند. تا بالاخره شش فرسخ پایین نهر فرات به راهنمایی شیخ مهتای عرب از آب گذشته خود را به پای قلعه رسانیدند. و به جهت عبور لشکر و مردم بازار و آوردن ذخیره و مایحتاج در محل مناسب جسر بستند.

نواب خاقان مقرر فرمودند که چندین خروار زر به جهت انعام عساکر نصرت شعار بردند. قورچیان خونخوار شهر حله را مرکزوار در میان گرفته، در کندن نقب و انباشتن خندق اهتمام کرده توپخانه را نصب کردند. رستم بیک با سه هزار کس و قلندر سلطان جقتای و میرکلان مین باشی با جماعت خود روانهٔ کربلای معلی شدند. خسرو پاشای سردار جمعی از گروه رومیه را به کومک خلیل پاشا فرستاده. تا مدت دو ماه نیم در پای قلعه در گیرودار بودند و جماعت رومیه در قلعه داری می کوشیدند. تا آنکه لشکر فیروزی اثر قزلباش پای جلادت و مردانگی پیش گذاشته. سیبه ها پیش برده، خود را به پای برج و خندق رسانیدند که خبر بازگشت تقی پاشا به مستحفظان قلعه رسید، تزلزل بر احوال رومیه راه یافته دست جلادت ایشان کوتاه شده کاری نتوانستند از پیش برد، تا در شب یکشنبه پنجم شهر شعبان المعظم، از قلعه بیرون آمده راه فرار پیش گرفتند. جنود با سعادت قزلباش آگاه شده تعاقب نمودند و قریب پنجهزار کس را به قتل رسانیدند و

جمعی که در قلعه باقی بودند امان خواستند و در روز شنبه یازدهم شهر شعبان آیات ظفر آیات جاه و جلال به حلّه داخل شده، رستم بیک سپهسالار را به نوازشات شاهانه سر بلند گردانیدند و در این سفر خیر اثر قریب چهل هزار از جماعت رومیه به قتل رسیده بود.

نواب خاقان در روز چهاردهم شهر شعبان به سعادت خاک آستان سیدالشهدا علیه السلام مشرف شدند و به جاروب کشی و خدمات آستانه مقدسه قیام و اقدام نمودند که خبر کشته شدن همیون خان بن بکرات خان والی گرجستان کارتیل به دست سهراب خان گرجی و رفتن سهراب مذکور نزد طهمورث خان به پایه سریر اعلی رسید.

نواب خاقان حکومت گرجستان کارتیل را سوای تفلیس به گرگین خان پسر او شفقت فرمودند و از جانب سلطان خرم ایلیچی به پایه سریر اعلی رسیده، در دارالسلطنه اصفهان رخصت انصراف یافته و در آخر این سال علی مرادخان بیگلربیگی قندهار، شیرخان افغان ولدحسن خان بن عبدالقادرخان که در آن حدود می بوده، به اعتبار بی اندامی و ناسازگاری و بندی میرزا نام پسری — که خود را پسر سلطان خسرو بن شاه سلیم بن جلال الدین محمد اکبر می خوانده و در قندهار خروج کرده بود — هر دو را گرفته به پایه اعلی فرستاد ۲۵۶ و نواب خاقان [اورا] در قلعه تبرک ۲۵۷ جای دادند.

و در این سال حسین خان حاکم لرستان و زمان بیک ناظر بیوتات که تفنگچی آقاسی بوده، و خواجه جلال الدین اکبر غوریانی وزیر خراسان به جوار رحمت ایزدی پیوسته اند.

قوی نیل هزار و چهل، سال سیم جلوس

نوروز روز جمعه چهاردهم شهر شعبان — نواب خاقان در آستانه مقدسه به دعا و زیارت مشغول بوده بعد از چندی در اول ماه رمضان المبارک به زیارت آستانه مقدسه عرش درجه امام المتقین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب علیه السلام مشرف گردیده جمعی از قورچیان عظام و غلامان و تفنگچیان به معاونت قلی خان شیرعلی بیگلربیگی عراق عرب تعیین فرمودند. و تعمیر قلعه و برج و باره — که به عهده تخته خان استاجلو شده بود — انجام داده به زیارت حضرات عسکرین علیه السلام رفته متوجه سرمن رأی شدند و از آنجا کوچ فرموده در هرون آباد به اردوی غروق پیوستند و از راه بیلاقات روانه شده، به سان عساکر نصرت شعار پرداختند. و امرای سرحدات را مرخص فرمودند و به دولت و اقبال داخل توپسراکان شده، سه روز توقف فرموده مهمان امام قلیخان بیگلربیگی فارس بودند. و بعد از آن متوجه اصفهان شده به تاریخ روز سه شنبه چهارم

شهر ذالْحجَّة الحرام داخل دولتخانه مبارکه شدند و گرفتاران روم که در حله به دست آمده بودند قریب دو هزار کس بودند، به شکرانه آزاد فرمودند.

خواندگار روم بنابراین عطیة عظمی، شمس خاقان قزاق را با سلیم خان و چند نفر دیگر — که گرفتار عساکر روم شده بودند — روانه نمودند. خسرو پاشا مکتوبی به خدمت اشرف نوشته اظهار اخلاص و خیراندیشی طرفین و رفع فساد و اظهار یک جهتی و مصالحه نموده فرستاد نواب خاقان نیز جواب مکتوب به نهج خیر و صواب نوشته به مصحوب جانی بیک یساوول صحبت شاملو فرستادند که در آن حین خبر رسید که در دارالسلطنه قزوین درویش رضا نامی در کافور آباد به هم رسیده اظهار کشف و کرامات می نماید و جمعی بر سر او جمع آمده اند و دعوی نیابت حضرت صاحب الزمان علیه السلام می نماید و فیما بین او و ولی سلطان مناقشه شده به قتل رسیده و از این حرکت عظماء مردم قزوین جمعیت کرده از طرفین جمع کثیر به قتل رسیده درویش مذکور کشته شده، سر او را به پایه سریر اعلی رسانیدند.

در این حین خبر حرکات ناپسند حیدر سلطان روملو ولد بازید سلطان حاکم تنکابن گیلان به عرض اقدس رسید. مقرر فرمودند که او را از پوست کنده پر گاه کرده به پایه سریر اعلی رسانیدند.

در این سال واقعه قتل عیسی خان قورچی باشی و اولاد اوست. به اعتبار آنکه چراغ خان زاهد با قورچی باشی مذکور گفته بود که سید محمدخان پسر بزرگ او از جانب پدر از دودمان صفویه و اولاد سلطان جنید بغدادی و بنی اعمام سلاطین جنت مکین و از جانب مادر دخترزاده نواب گیتی ستانی و شایسته سلطنت هست. قورچی باشی از عالم نمک به حلالی و صافی اعتقاد به خاندان ولایت نشان، در جواب گفته که سلطنت و پادشاهی حق خانواده شاه اسمعیل و شاه طهماسب است که به شعله شمشیر آبدار گرفته اند و مذهب به حق اثنی عشر را ظاهر و هویدا کرده اند. هر چند ما نسبت عمزادگی داریم اما همیشه بنده و ملازم این درگاه بوده ایم. حالا تشریف این موهبت الهی بر قامت قابلیت این شاهزاده نامدار شایسته و برانزده است. و من بعد باید که چنین خیالهای باطل به خاطر نگذرانم که اگر در این باب مبالغه داری حال سر هر سه پسر خود را بریده به خاک آستان خلافت نشان می سپارم.

این مکالمات به سمع شریف نواب خاقان رسیده بود و فتنه جویان در کار خود بودند که باید رفع مظنه خاطر مبارک شود و زیاده از همه چراغ خان به اعتبار رفع سخنان ناشایست که گفته بود مبالغه می نمود. عیسی خان از این سخنان باخبر شده استغفای خدمت خود نمود و نواب سلطان العلمائی خلیفه سلطان نیز [که] بنا بر مصاهرت نواب

گیتی ستان وزیر و اعتمادالدوله بود خوفناک شده در تفکر می بودند، تا در شب جمعه اواخر شهر رجب که در حرمسرای اقدس مجلس خضرالنبی بوده، رستم بیک سپهسالار و چراغ خان را به دفع پسران قورچی باشی مأمور فرمودند و ایشان به خانه قورچی باشی آمده گفتند که نواب خاقان مقرر داشته که هر سه پسران شما را به قلعه فرستند. عیسی خان قورچی باشی سر رضا پیش انداخته هر سه پسران خود را به ایشان سپرد. رستم بیک و چراغ خان ایشان را به چهار باغ آورده به قتل رسانیدند و سرهای ایشان را به نظر اشرف رسانیدند و بعد از آن نواب خاقان رستم بیک را به خانه نواب خلیفه سلطان و رستم خان را به منزل میرزا رفیع صدر فرستادند — که چهار پسر خلیفه سلطان و یک پسر میرزا محسن رضوی که داماد خلیفه سلطان بود — و یک پسر میرزا رضی صدر و سه پسر میرزا رفیع را مکحول البصر گردانند. و یک پسر دیگر، میرزا محسن که در مشهد مقدس معلی می بوده، منوچهر خان حاکم آنجا به امر مذکور پردازد. و غلامی از غلامان خاصه را مقرر فرمودند که در دارالمؤمنین قم و ساوه چهار پسر حسن خان استاجلو — که دخترزاده های سلطان حیدر میرزا ابن نواب خاقان جنت مکان شاه طهماسب بودند — به قتل رسانند.

و بعد از وقایع مذکوره نواب خلیفه سلطان و میرزا رفیع الدین محمدا صدر حسب الاستدعاء از منصب خود معزول و خانه نشین شدند و منصب وزارت اعظم را به طالب خان بن حاتم بیک نصیری اردو بادی و منصب جلیل القدر صدارت به میرزا حبیب الله بن سیدحسین الحسینی کرکی جبل عاملی و منصب قورچی باشی گری به چراغ خان شفقت فرمودند. و مقرر داشتند به سرکاری میرزا تقی مشهور به سار و تقی وزیر دارالمرز^{۲۵۸} که آب شیرین از نهر فرات به روضه مقدسه حضرت شاه ولایت پناه جاری سازد و گنبد مبارک که شکست یافته برداشته، گنبد عالی بنا گذارد. حسب فرمان در مدت ششماه به اتمام رسانیده.

پسچی نیل هزار و چهل و یک، سال چهارم جلوس

نوروز روز شنبه بیست و پنجم شهر شعبان — به سبب افساد مفسدان، چهار نفر از شاهزادگان عباسی — که در قلعه الموت مکحول البصر بسر می بردند — حسب فرمان وجودشان از صفحه روزگار محو گردید. سلطان محمد میرزا و سلطان سلیمان میرزا ابن شاهزاده سعید شهید صفی میرزا و بعضی دیگر که مصدر اثری نبودند مکحول البصر گردیدند. سنجر میرزا دخترزاده نواب خاقان جنت مکان و نواده شاه نعمت الله یزدی و یک پسر شاه ظهیرالدین علی — ولد شاه خلیل الله برادر شاه نعمت الله مذکور که از صفیه سلطان بیگم، جدّه شاه اسمعیل ثانی متولد شده بود — و سلطان حسین خان ولد علی قلی

میرزا شاملو — که والده او از فخر جهان بیگم صبیۀ شاه اسمعیل ثانی متولد شده بود که بعد از وفات او به حبالۀ شاهزادۀ سعید شهید صفی میرزا درآمده والده سلطان سلیمان میرزا بود. به سبب سخنان معاندین، چراغ خان قورچی باشی را امر به قتل فرموده، منصب او را به امیرخان ولد رستم سلطان سوکلن ذوالقدرمهرزاز شفقت فرمودند. و منصب مهرداری را به عبداللہ بیگ پسر او مرحمت فرمودند.

و یوسف آقا یوزباشی غلامان خاصۀ شریفه را با چند نفر از خواجه سرایان — که با او متحد بودند — به جهات امور ناشایست که از ایشان به ظهور رسیده بود، به عہدۀ علی قلی بیگ برادر سپہسالار و کلبعلی بیگ ایشک آقاسی و چند نفر دیگر مقرر فرمودند که ایشان را به یاسا رسانیده، سرہای ایشان را در آخر روز که نواب خاقان سوار شده بود، در میدان به زیر سم سمند صبا پیوند انداختند و اسباب ایشان را به علی قلی بیگ و غلامان خاصہ انعام فرمودند. و قزاقخان چرکس [را] — که بیگلربیگی شیروان و قوم یوسف آقا بود — معزول نموده منصب او را به فرخ سلطان غلام که حاکم دربند بود مرحمت فرمودند و سیاوش بیگ را به رتبۀ بلند حکومت دربند سرافراز کردند و سایر اقربای یوسف آقا که قوجہ بیگ برادرزادہ او — که مہردار مہرشف ۲۵۹ نفاذ و میرشکار باشی بود — معزول و میرشکاری را به خسرو بیگ غلام خاصہ و مہرداری را به دیگری شفقت فرمودند و خیرات خان و امامقلی بیگ شاملورا به ایلچی گری قطب شاه والی کلکنده ۲۶۰ و خلف بیگ سفرہ چی باشی را با فوجی از قورچیان عظام به جانب خراسان مأمور فرمودند کہ با احکام آن دیار به محافظت مشغول باشند، کہ خیر آمدن امام قلی خان پادشاہ ماوراء النہر بہ قصد تسخیر قلعہ مرو، و فوت عاشورخان حاکم الکاء مذکورہ بہ پایہ سریر اعلیٰ رسیدہ، حکومت را بہ مرتضیٰ قلی بیگ ولد او شفقت فرمودند کہ خبر رسید کہ امام قلی خان با پانزدہ ہزار کس قلعہ مرو را محاصرہ کردہ، مرتضیٰ قلی خان در مشہد مقدس معلیٰ ماندہ و ندر محمدخان پادشاہ بلخ نیز عبدالعزیز خان پسر خود را با بیست ہزار کس بر سر قلعہ ماروچاق فرستادہ.

نواب خاقان رستم خان سپہسالار را با عساکر نصرت شعار بہ سفر خراسان مأمور فرمودند کہ بہ اتفاق خلف بیگ و عساکر خراسان بہ دفع فتنہ ایشان پردازد و خود نیز بہ دولت بہ عزم زیارت آستانہ مقدسہ امام ثامن ضامن علیہ السلام در حرکت آمدہ، رستم محمدخان را از الکاء در جزین طلب فرمودند و مبلغ سہ ہزار تومان مدد خرج راہ عساکر انعام فرمودند. منوچہر خان بیگلربیگی مشہد مقدس معلیٰ را با امرای آن حدود بہ الکاء مرو مقرر فرمودند و احمد سلطان چگنی حاکم سابق مرو را از بیراہہ مقرر فرمودند کہ

خود را به پای قلعه رساند. احمد سلطان با جمعی از سپاه، در نصف شبی خود را به قلعه رسانیده داخل قلعه شدند و متعاقب او خلف بیک نیز با جمعی کثیر روانه شده در عرض راه به یک هزار و پانصد کس از بهادران اوزبکیه دوچار شده، به جنگ و جدال پرداخته در نصف شب حيله انگيخته خود را از میان قوم اوزبکیه به عزم پای قلعه بدر [برده] ۲۶۱ از قضای فلکی راه را گم کرده، بعد از طلوع صبح با خبر شده، حیران کار خود بودند که جماعت اوزبکیه پی برداشته از اثر ایشان خود را رسانیده با چند نفری که همراه خلف بیک بودند جنگ در پیوسته تاب مقاومت اوزبکیه نیاورده دستگیر شدند و همگی را به بخارا فرستادند.

امام قلی خان با مرتضی قلی خان از روی لطف و دلجوئی پیش آمده نهایت مراعات به تقدیم رسانید. بنابراین — که والده مرتضی قلی خان از بنات اکابرتون و زوجه معقوده تلیم خان پدر امام قلی خان مادر سببی او بوده که در خراسان مانده بود و بعد از کشته شدن تلیم خان، نواب گیتیستان او را به محراب خان دادند مرتضی قلی خان از او به وجود آمده بود — آن سبب را منظور داشته، از سخنان مصلحت آمیز مرتضی قلی خان از فرستادن لشکری بر سر قلعه مرو پشیمان گردیده، امر به بازگشت سپاه اوزبکیه نمود. به ندر محمدخان برادرش نیز پیغام کرده که تونیز از سرمارو چاق برخاسته ۲۶۲، من بعد با طبقه قزلباش ترک خصومت کرده، جنگ و جدال را موقوف دار. جماعت ندر محمدخان نیز راه بلخ پیش گرفته، هر یک به مقام خود شتافتند.

نواب خاقان نقدی بیک شاملورا به حکومت مرو سرافراز فرمودند. امام قلی خان و مرتضی قلی خان را با تواضعات و تکلفات ملوکانه از راه چهارچور وانه مرو نمودند. مرتضی قلی خان داخل مرو شده، از آنجا به مشهد مقدس معلى آمده نواب خاقان حکومت مرو را به اوشفتت فرمودند و چون مهمات خراسان به نیروی اقبال به غایت مقرون شد، مقرر فرمودند که سپهسالار با عساکر منصوره به دفع فتنه جماعت گرجستان پردازند که به عرض اقدس رسیده بود که طهمورث با داودخان دست یکی کرده، جماعت گرجی دستبردهای نمایان در قراباغ می نمایند. ایالت قراباغ را به دستور به محمدقلی خان زیاد اعلی قاجار شفقت فرمودند و گرجستان کارتیل و کاخت رابه خسرو میرزای گرجی — ملقب به رستم خان برادر بکرات خان نواده لوار صاب خان — عنایت فرمودند و احکام و ارقام استمالت به اسم اعیان گرجستان عز صدور یافت که بلا دغدغه به سر رستم خان جمعیت نموده امداد نمایند و رایات نصرت آیات جاه و جلال به یورش گرجستان مصمم گشت.

چون خبر ورود سپهسالار و حرکت نواب خاقان به داودخان رسید، با طهمورث به خیال باطل افتاده گفت که پادشاه زاده‌ای از صلب نواب خاقان گیتی ستان در فارس نزد امام قلی خان است — که برادر من است که او را به اسم دیگر موسوم ساخته، نام فرزندی بر او گذاشته — و تمام ممالک فارس و لار و هرمز و خوزستان و عربستان و حویزه در تحت تصرف او است و سی هزار کس بر سر او جمعیت دارند. عنقریب در آن ولایت خطبه و سکه به نام آن شاهزاده نامدار آرایش خواهد یافت، و من حسب الصلاح برادر به این امور اقدام نموده، سر نافرمانی پیش گرفته‌ام. طهمورث با وجود فراست و دانش از او گول خورده، پای در دایره مخالفت گذاشته، با گروه انبوه به قراباغ آمده کتابات به امراء شیروان و چخور سعد نوشته به اطاعت دلالت کردند و امراء مذکور نوشته‌جات را به درگاه معلی فرستادند و مخالفت ایشان به ظهور پیوست.

نواب خاقان حکم جهان مطاع به طلب امام قلی خان مقرر فرمودند که شرف صدور یابد. بعد از آنکه پسر بزرگ خود صفی قلی خان را به پایه سریر اعلی فرستاده بود، متعاقب با سایر اولاد در بیرون دروازه طوقچی به شرف پای بوسی نواب خاقان مشرف گردید. نواب خاقان رستم خان قوللر آقاسی و محمد قلی خان زیاداغلی و پیکرخان را از پیش روانه نموده خود به دولت و اقبال به تاریخ هجدهم شهر جمادی اول از بیرون دروازه طوقچی کوچ بر کوچ به دارالسلطنه قزوین رسیده، در آنجا قشلاق فرمودند و [چون] به اعتبار نوشتجات طهمورث نادان و داود مردود، بد مظنه شده بودند، در شبی که در خدمت اشرف به تماشای چراغان از نشاء شراب بیخود بودند، صفی قلی خان پسر بزرگتر و فتح علی بیگ و علی قلی بیگ پسران دیگر او را — که یکی از ایشان بین الجمهور به شاهزاده گی مشهور بودند — به قتل رسانیده کلب علی بیگ اشیک آقاسی و داود بیگ گرجی و علی قلی بیگ برادر سپهسالار — که هر دو داماد امام قلی خان بودند — به قتل او مأمور فرمودند به منزل او رفته، در حینی که برهنه شده بود و مستعد خواب بوده به قتل رسانیدند. و اغورلوخان اشیک آقاسی باشی را به فارس فرستادند و میرزا محسن وزیر ناظر را به اتفاق وزیر فولاد بیگ ناظر امام قلی خان به ضبط اموال او و اولاد او مأمور فرمودند. و اغورلوخان را طلب فرمودند و نقدی خان را به ایالت کوه گیلویه و کلب علی بیگ را به حکومت لار و مهدی خان را به ولایت درون و بهرام بیگ غلام را به امارت دشتستان^{۲۶۳} و برخوردار سلطان ذوالقدر را به حکومت حویزه و بحرین مأمور فرمودند و باقی اولاد امام قلی خان را میل کشیده از دیده عاطل گردانیدند.

چون رستم خان به نزدیک تفلیس رسید، عظمای از ناوران و اعیان کارتیل به جانب رستم خان میل کرده، استقبال نمودند و چون سپهسالار و امراء داخل گرجستان

شدند، طهمورث و داود مردود، به جانب باشی آچوق گریختند و مهمات گرجستان برحسب دلخواه دولت روزافزون صورت یافت. و حکومت الکاء کهدم را به تغییر محمدی خان، به محمد مؤمن خان برادرش شفقت فرمودند و [خبر] آمدن...^{۲۶۴} میرزا پسر سلطان خسرو مکحول ابن شاه سلیم بن جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمان فرمای هندوستان به پایه سریر اعلی رسیده، در قلعه تبرک اصفهان جای داده، به وزیر اصفهان که در اول حال در قلعه سکنی داشته سپردند. و بعد از چندگاهی سلطان بلاغی نیز به درگاه جهان پناه آمده به مهمانداری ناظر بیوتات او را در مکان مناسب جای داده به نوازشات شاهانه مفتخر و سرافراز گردید. و در این سال صفی قلی خان ملقب به شیرعلی بیگلر بیگی عراق عرب به جوار رحمت ایزدی پیوسته.

تخاقوی نیل هزار و چهل و دو، سال پنجم جلوس

نوروز روز یکشنبه پنجم شهر رمضان، — سوندک سلطان تابین امام قلی خان در دارالسلطنه قزوین به درگاه جهان پناه رسیده، شمشیر امیر تیمور گورکان را به نظر اقدس رسانیده و جانی بیک شاملو [یساول صحبت] ^{۲۶۵} — که قبل ازین به روم رفته بود — به جهت مقدمه صلح، و ملک میرزای والی مکران به شرف پای بوس مشرف شدند. و حکومت مکران را به دستور شفقت فرمودند و هر ساله مبلغ سیصد تومان خراج و پیشکش قبول نمود و روانه ولایت خود گردید. و به مسامع عز و جاه رسید که جماعت رومیه بر سر قلعه وان آمده اند. نواب خاقان، عساکر منصوره را روانه آن حدود فرموده، خود به دولت و اقبال در حرکت آمده، به دارالارشاد اردبیل به زیارت آباء عظام رسیده، از آنجا مراجعت فرموده، روز پنجشنبه هفدهم شهر ربیع اول داخل دارالسلطنه تبریز گردیدند.

در عرض راه، کلبعلی بیک قاجار دوات دار را با دو هزار کس به محافظت الکاء بغداد مقرر فرموده روانه نمودند و مقرر فرمودند که احمدخان حاکم اردلان نیز با او موافقت نماید و رستم خان قوللر آقاسی حاکم گرجستان کارتیل را مقرر فرمودند که با موازی ده هزار کس به محافظت آن حدود مشغول بوده، به نهب و غارت رومیه خود را فرو گذاشت ننماید.

چون آوازه ورود موکب همایون به تسخیر ولایت وان شایع گردید، مرتضی پاشا که در دیار بکر می بود، با خلیل پاشا خلقی نامحدود فراهم آورده، قریب چهل هزار کس چند منزل پیش آمدند. عساکر منصوره زیاده از پانزده هزار کس نبودند. نواب خاقان طهماسب قلی خان بیگلر بیگی چخور سعد را با چهار هزار کس به کومک ایشان

۲۶۴ — ناخواناست. ظ: بندی میرزا

۲۶۵ — اصل: صحبت یساول

فرستادند و بعد از آن اُغورلو خان ایشیک آقاسی باشی شاملوبا کلبعلی خان افشار حاکم ارومی را با ده هزار کس متعاقب فرستادند و در یک فرسخی شهر فرود آمده، مستعد محاربه و کارزار شدند.

میرفتاح مین باشی تفنگچی اصفهانی با فوجی از غلامان درگاه پای جلادت پیش گذاشته داد مردانگی دادند و تا آخر روز بازار محاربه گرم بود. چون شب به میان درآمد، سپاه رومیه خود را به حرایم قلعه کشیدند. خلیل پاشا از ورود رستم خان قوللر آقاسی و جنود گرجی مضطرب گشته، در شب روانه ارض روم گردید و مرتضی پاشا نیز به دیار بکر رفت و زینل بیک محمودی دولت خواهی خواندگار نموده، در قلعه داری مشغول بود که سپهسالار با عساکر منصوره بر سر قلعه رفته به محاصره مشغول شدند و قریب بیست روز قلعه را محاصره کرده بودند. بالاخره زینل بیک از قلعه داری عاجز شده طلب امان کرده با عشیرت خود که پانصد نفر بودند، از قلعه بیرون آمده قلعه را به غازیان قزلباش و امرای عظام سپردند. امرای عظام در دارالسلطنه قزوین به شرف بساط بوسی اشرف مشرف شده به نوازشات شاهانه سرافراز شدند.

ایت ثیل هزار و چهل و سه، سال ششم جلوس

نوروز روز چهارشنبه چهاردهم شهر رمضان المبارک — در این سال واقعه قتل طالب خان بن حاتم بیک نصیری اردو بادی [روی داد] — که از اولادخواجه نصیر طوسی علیه الرحمه بود — و حاتم بیک مذکور مدت بیست سال در ایام نواب خاقان گیتی سلطان به منصب وزارت دیوان اعلی سرافراز بوده و بعد از فوت او منصب عظمی به طالب خان مقرر شده، مدت ده سال بر آن اقدام نموده. بعد از آن به اعتبار بعضی امور ناشایست که از او سرزده بود معزول شده بود و بعد از مدت ده سال در سنه هزار و چهل دیگر باره به منصب عالی سربلند شده، تا در روز پنجشنبه اول ماه صفر با حسن خان بیگلر بیگی خراسان و اُغورلو خان ایشیک آقاسی باشی شاملو و اوتارخان میرشکار باشی مجلس بزم آراسته، از باده ناب سرگرم شده. اُغورلو خان و حسن بیک بساؤل صحبت — داماد طالب خان — شب در سرجای کشیک در دولت خانه بدمستی آغاز کرده بهرام بیک کشیک چی باشی را چوبی زده سراوراشکستند.

این خبر در همان شب به خدمت نواب خاقان رسیده. بر خاطر مبارک ناخوش آمده در این اندیشه بودند تا روز دیگر که نواب خاقان در خانه حسن خان بیگلر بیگی خراسان و عده مهمانی داشتند، در سر سواری — بهرام بیک مذکور به عرض اقدس رسانیده. نواب خاقان در خانه حسن خان به حقیقت مقدمه رسیده، طالب خان به حمایت درآمد، حرفهای ناموجه به عرض رسانید. نواب خاقان را از سخن طرفدارانه او ناپسند آمده،

شمشیر کشیده به قتلش رسانید. و اُغورلو خان و حسن بیک را نیز به قتل ایشان حکم فرمودند. و قاضی محسن ولد قاضی معز اصفهانی را به اعتبار شهرت اعداء، مکفوف العین و مقطوع الیدین فرمودند.

و به تاریخ روز جمعه شانزدهم شهر صفر منصب عظمای وزارت دیوان اعلی را به میرزا تقی مشهور به سار و تقی وزیر مازندران و ایشیک آقاسی باشی گری را به امام قلی بیک یوزباشی اینالوی شاملو شفقت فرمودند و سید محمد خان و سید حسین خان ولد زکر یا خان با پنجاه نفر — که شاهی سیون شده بودند — به شرف پای بوس مشرف شده به نوازشات شاهانه سرافراز شدند. و رضاقلی خلیفه به جهت اسم خلفائی و اُغورلو بیک [که] به نظارت دفترخانه مأمور شده بود، به شرف پای بوس اشرف مشرف شدند و در بیست و پنجم شهر مذکور از بیلاق سهند کوچ فرموده، متوجه چمن اوجان گردیدند. و در عرض راه، محمد صالح بیک برادر میرزا تقی اعتمادالدوله به وزارت مازندران و آقازمان اصفهانی را به وزارت رشت و میرزا تقی اصفهانی را به وزارت لاهیجان و میرزا عماد کشیک نویس را به وزارت قزوین و محمد بیک ولد منوچهر بیک را به جای حسن بیک به یساولی صحبت تعیین و مقرر فرمودند. و از چمن اوجان متوجه دارالسلطنه قزوین شدند. و در روز پنجشنبه سیم شهر جمادی اول عریضه علی مردان خان حاکم قندهار به پایه سریر اعلی رسیده که صفدرخان ایلچی پادشاه و الاجاه هندوستان در غره شهر جمادی الثانی داخل قندهار خواهد شد.

نواب خاقان در تدارک آمدن ایلچی مقرر فرمودند و سبحان و یردی بیک را به جهت یساق چی باشی گری و مقصود بیک ولد خلف بیک را یساول صحبت فرمودند و در چهارشنبه بیستم شهر مذکور حاجی بیک برادر جبه دار باشی را به جهت ساختن قلعه حله مأمور فرمودند. و در روز شنبه نوزدهم شهر جمادی اول از جانب امیرخان قورچی باشی سردار خراسان خبر رسید که عبدالعزیز خان ولدندر محمدخان با بیست هزار کس به عزم تاخت خراسان آمده.

نواب خاقان امرای خراسان را مقرر فرمودند که با سپاه خود بر سر راه اورفته مانع آیند. منوچهرخان حاکم مشهد مقدس و میرکلان خفاجه، باعساکر نصرت شعار به مقابل سپاه مخالف آمده، عبدالعزیز خان تاب مقاومت نیاورده به ولایت خود روی فرار پیش گرفته، سپاه قزلباش تعاقب کرده سه هزار کس را به قتل رسانیدند.

نگوژئیل هزار و چهل و چهار، سال هفتم جلوس

نوروز روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک — در این سال به اعتبار عفونت هوا قریب بیست هزار کس به جوار رحمت ایزدی پیوسته اند و در روز یکشنبه نهم

شهر شوال، سیاوش سلطان حاکم دربند را معزول فرموده، حکومت آنجا را به شاهو یردی سلطان استاجلو شفقت فرمودند و سیلاب عظیم در دارالمؤمنین قم آمده خرابی بسیار نمود و در روز دوشنبه پنجم شهر ذی قعدة الحرام، جانی بیک یساول صحبت را مقرر فرمودند — که چون آمدن خواندگار به حدود چخور سعد^{۲۶۶} مشخص شده — با لشکر قراباغ و شیروان و چخور سعد در آن ولایت جمعیت نمایند که مقارن حال خیر فوت سلیم خان حاکم کاخت به درگاه جهان پناه رسیده حکومت آنجا را به بحری بیک ماموئی شفقت فرمودند و در روز جمعه نهم شهر ذوالحججة الحرام خیر آمدن خواندگار روم به ولایت سیواس رسید. ارقام و احکام به حکام آذربایجان شرف نفاذ یافت که اینک رایات جاه و جلال به فیروزی و اقبال روانة آن حدود است.

صاحب تاریخ عالم آرا نوشته که در روز چهارشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام هزاو چهل و پنج، نواب خاقان به ساعت مسعود از دارالسلطنة قزوین روانة آذربایجان شدند و در سلطانیه میرفتاح مین باشی که از بغداد آمده بود، به شرف پای بوس مشرف شده، در رکاب اشرف روانه گردید. در روز چهارشنبه نوزدهم شهر مذکور منصب دیوان بیگی گری را به علی قلی بیک برادر سپهسالار و میرشاه طاهر ترشیزی به وزارت اصفهان و ولد^{۲۶۷} فضلعلی سلطان حاکم پنج ده، به جای والدو ایالت دارالسلطنة تبریز به رستم خان سپهسالار شفقت فرمودند و در یکشنبه هفتم شهر صفر خبر ورود سلطان مراد با وزیر اعظم و معدودی چند که داخل قارص شده و در روز پنجشنبه یازدهم خبر محاصره نمودن قلعة ایروان به سمع ملازمان عتبه اقبال رسید.

نواب خاقان به تعجیل داخل سراب شدند که خبر رسید که کار بر نگهبانان قلعه تنگ شده قلعه را تسلیم نمودند. نواب خاقان سان عساکر نصرت مآثر دیده، خیر آمدن صفدرخان ایلچی هندوستان رسید. میرزا محسن مستوفی خاصه را مهماندار نموده روانه فرمودند که خبر رسید که حاکم بادکوبه قلعه را خالی کرده به مخالفان سپرده. حکم قضا جریان صادر گردید که او را پوست کننده به نظر همایون رسانند. رستم خان سپهسالار از صدمه ورود لشکر نامعدود روم، دارالسلطنة تبریز را خالی کرده در کمینگاه فرصت نشسته بود، که خواندگار بعد از گرفتن قلعة ایروان، از راه وان متوجه ولایت خود گردید سپهسالار با عساکر فیروزی مآثرتا حوالی خوی و سلماس تعاقب کرده، جمع کثیر را اسیر و دستگیر نموده به درگاه جهان پناه فرستاد.

نواب خاقان کوچ کرده متوجه دارالسلطنة تبریز شدند و بعد از چندی صلاح در حرکت و تسخیر ایروان دیده، در روز دوشنبه دوم شهر جمادی الثانی از دارالسلطنة تبریز

۲۶۶ — اصل: خجور

۲۶۷ — اصل: ولدان

روانه شدند و در کنار آب ارس نزول اجلال روی داد و روز پنجشنبه پانزدهم شهر رجب داخل ایروان شدند و رستم خان سپهسالار بیگلربیگی آذر بایجان حوالی قلعه را با امرا و غازیان نصرت فرجام قسمت نموده، هر نقبی به عهده امیری و هر سیبه به وقوف صاحب تدبیری مقرر فرمودند. و در نقب زدن و سیبه بردن سعی شدند. که امرای آذر بایجان و قراباغ و شیروان و بردع و جوانشیر — که به سرکردگی سیاوش خان قوللر آقاسی که از قشلاق قراباغ به جهت تمشیت مهمات گرجستان توقف نموده بود — با توپخانه‌ای که همراه داشتند به عزّ بساط بوسی سرافراز شدند و عساکر نصرت مآثر دور قلعه را مرکزوار در میان گرفته، تا روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر رجب — که ده روز از ورود جنود مسعود به آن حدود گذشته بود — حسین‌خان ناظر بیوتات خاصه شریفه با سه عدد توپ و جمعی کثیر از بیل‌داران و تفنگچیان و عمله توپخانه از اصفهان تا ایروان مسافت را یک هزار و دو بیست و پنجاه و هفت هزار و یکصد و پنجاه ذرع^{۲۶۸} — که دو بیست و نه فرسنگ و نیم و یکصد و پنجاه ذرع باشد — در عرض چهل و سه روز طی کرده به شرف بساط بوسی اشرف رسید.

رستم خان سپهسالار در نهایت سعی و اهتمام در محاذی هر برجی توپخانه قرار داده و در برابر برج سفید — که اعظم بروج است — توپخانه ترتیب داده، به عهده محمدقلی خان زیاد اُغلی مصاحب قاجار و بیگلربیگی قراباغ کلیعلی خان حاکم لار و امیرخان حاکم گسکر و عمله بیوتات نموده، توپ مشهور به حیرت^{۲۶۹} راداران مکان مهیا کرده، حسین بیک را ناظر سرکار توپخانه مذکور نمودند و خسرو بیک امیر شکار باشی که با جمعی به سرکاری یک ضلع مأمور و سعی بودند. از صدمه نهیب دلیران معرکه کارزار، نفیر اسیران مخالفان گرفتار، به فلک دوار می‌رسید. دلاوران مخالف پای جلادت به میدان کارزار گذاشته با مردم سیبه نبردهای مردانه نمودند. فرخ خان بیگلربیگی شیروان یا علی‌گویان خود را به معرکه رزم رسانیده داد مردانگی می‌داد، تا آخر الامر به زخم تفنگ، جان^{۲۷۰} رافدای آستان ملک پاسبان نمود. تا روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک در انهدام بنیان قلعه — که نقب زده بودند و زیر بروج را مجوّف کرده، از خس و خاشاک و نقب پُر ساخته بودند — آتش زده یا علی‌گویان عساکر نصرت شعار همچو برق سوزان یورش نمودند و برج و باره و حصار قلعه را به خاک هموار کردند. روز سه‌شنبه هفدهم شهر شوال دلیران معرکه کارزار تکیه به عون عنایت پروردگار نموده، خود را به عرصه شیر حاجی رسانیدند. نواب خاقان خود به نفس نفیس

۲۶۸ — ارقام مغشوش و نادرست است

۲۶۹ — نام این توپ در ذیل عالم آرای عباسی «بولداش» ذکر شده

۲۷۰ — اصل: خان را

متوجه معرکه گیرودار شده، تا نزدیک قلعه آمده، دلیران لشکر را تحریک بر قتال می فرمودند، تا عرصه شیر حاجی به تصرف درآمده، صدای کوس و کرنا، زلزله در ارکان عالم انداخت. نظم:

چنان تنگ شد عرصه دار و گیر
که چون آستین خورده صدچین نفیر
نواب خاقان امر فرمودند که علی قلی بیک دیوان بیگی با جماعت همیشه کشیک به کومک رفتند و آن بخت برگشتگان به قدر مقدور پای ثبات قايم کرده داد مردانگی می دادند، تا به دستياری ملک باری سپاه خصم مقهور شده، روی به حصار دوام قلعه کرده، نارین قلعه را پناه خود ساختند.

خلاصه کلام آنکه آن روز از ابتداء یورش تا محل فتح هفت ساعت در میان عساکر نصرت مآثر و جنود اهل روم، بازار قتال و جدال گرم بود. تا فتح و نصرت روی داد. نواب خاقان سجدات شکر الهی به تقدیم رسانیده به دلداری جوانان و غازیان قزلباش پرداخته، هر یک را به قدر گنجایش نوید انعامات و خلاع فاخره نمودند و در تعمیر قلعه مقرر فرمودند. در اندک زمانی مستحکم ساختند و مردم قلعه را امان داده هرکس به طوع و رغبت به آستان فلک نشان آمده، در سلک ملازمان منتظم گردید و باقی به محل و مقام خود مراجعت نمودند.

نواب خاقان در روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر شوال به دولت و اقبال جشن ملوکانه و مجلس پادشاهانه ترتیب داده، هر یک از امراء و غازیان بارگاه اقبال و جوانان کارزار را فراخور حال انعام و تیول و موجب و خلاع فاخره تدارک و شفقت فرموده سرافراز نمودند. ذوالفقارکها و شیخ خان پاشا حاکم قارص و ابراهیم پاشا فرمانروای مرعش و سوندک پاشای بیگلربیگی و مؤمن پاشا و علی پاشا و سایر پاشایان و دلیران عساکر رومیه به شرف بساط بوس اشرف مشرف شده، سر افتخار به اوج فلک دوار رسانیدند و به نوازشات شاهانه سرافراز گردیدند و روانه وطن مألوف شدند.

سیچقان تیل هزار و چهل و پنج، سال هشتم جلوس

نوروز روز پنجشنبه ششم شهر شوال المکرم — نواب خاقان حکومت چخور سعد را به کلبعلی حاکم لار شفقت فرمودند. قزاقخان را مقرر فرمودند که توپخانه را به جانب عراق برَد. و در روز جمعه به مرافقت سادات و علماء خطبه ائمه اثناعشر خوانده، شکر باری تعالی را به جای آوردند و در روز سه شنبه هشتم شهر ذیقعدۀ عنان عزیمت به سمت قراچه داغ معطوف داشته، از راه بهشت آباد، اردوباد و علی دره سی روانه شدند که در اثناء راه خبر طاعون و وبای دارالسلام بغداد به سمع ملازمان عتبه اقبال رسید. سیاوش خان قوللر آقاسی را روانه آن صوب فرمودند که در محافظت آن حدود ساعی باشد و نواب

اشرف خود داخل اهر شده به زیارت شیخ شهاب‌الدین علیه‌الرحمة رسیده از آنجا به دارالارشاد اردبیل رفته به تاریخ روز یکشنبه بیست و ششم شهر ذالحجه داخل بلده طّیبه شده، استمداد همت خواسته در غره شهر محرم خبر برطرف شدن طاعون و امنیت بغداد را به عرض اقدس رسانیدند.

و در روز دوشنبه هفدهم شهر مذکور جشن پادشاهانه ترتیب داده به حال امراء و بیگ‌زادگان رسیده هر یک را به داروغگی. و خدمات لایقه سرافراز فرموده، ارقام و احکام به امرای سرحدّ صادر گردید و ایلچی والجاه ارس — که به پایه سریر اعلی رسیده بود — به شرف بساط بوس سرافراز گردید و امیرسلطان را به ایالت کردستان و اردلان و عباس قلی بیگ را به حکومت اورمان سر بلند گردانیدند و مقرر فرمودند که علی بیگ زنگنه امیرآخور باشی^{۲۷۱} را با سیصد نفر تفنگچی از راه حسن آباد به کردستان و عباس قلی بیگ مین باشی تفنگچی را با پانصد نفر به جهت محافظت قلعه ایروان مأمور فرمودند. و در روز شنبه نهم شهر ربیع اول کلبعلی بیگ دواتدار به جهت تولیت آستانه مقدسه صفیه صفویه و ایالت اردبیل به شرف پای بوس مشرف گردید. و مقصود سلطان قراغلو را به منصب خلفائی و خاندان قلی بیگ یوز باشی افشار را به ایالت فراه و حسام بیگ ولد ذوالفقار خان را به حکومت غزآغاج معین فرموده، به شرف پای بوس اشرف مشرف شدند و به تاریخ روز سه شنبه بیست و یکم شهر مذکور به اعتبار خیالات فاسده که در حال خان احمدخان حاکم اردلان و کردستان راه یافته بودو سیاوش خان قولر آقاسی و شاه و یردی خان حاکم لرستان بر سر او رفته، به دفع او مأمور شده بودند، تاب مقاومت نیاورده به جانب موصل شتافته، موازی یک هزار و پانصد نفر از جوانان رومی و کرد بر سر او جمعیت کرده، نواب خاقان مقرر فرمودند که خان مقدم نیز به کومک جماعت مذکوره رفته، در استیصال او کوشند. و در روز شنبه بیست و سیم متوجه آن حدود شده بعد از مقاتله، شکست به عسکر مخالف راه یافته، اسباب ایشان را غارت کردند و در روز ورود خبر موفور السرور، بزم پادشاهانه ترتیب داده ایلچی روم و دادیان (؟) و سیدهاشم ولد سیدمنصور و سرخاب خان شمخال در آن مجلس عالی به عیش و شادکامی گذرانیده و در روز سه شنبه پانزدهم شهر ربیع الثانی از دارالارشاد اردبیل متوجه عراق شدند و ابراهیم سلطان سفره چی^{۲۷۲} باشی را به جهت تهیه آیین بندی و چراغان روانه دارالسلطنه اصفهان نموده کوچ بر کوچ به دارالمؤمنین کاشان داخل شدند.

و به عرض اقدس رسید که صفدرخان ایلچی پادشاه والجاه هندوستان نزدیک رسیده، جانی خان اشیک آقاسی را با جمعی از یوزباشیان مقرر و معتبر به استقبال

۲۷۱ — اصل: امیر خوریاشی

۲۷۲ — اصل: سفرچی

فرستادند و در عمارت دولت‌خانه کاشان به بساط بوسی اشرف مشرف شده به نوازشات شاهانه سرافراز گردید و در همان روز خیرفوت احمدخان مردود به عرض اقدس رسید. و به تاریخ دهم شهر جمادی الثانی به دولت و اقبال هفت ساعت از روز گذشته داخل دارالسلطنه اصفهان شدند و در روز یکشنبه هشتم شهر رجب — که نواب اشرف در دولت‌خانه جلوس فرمود — صفدرخان ایلچی حاضر بود. سیاوش خان قوللر آقاسی و آقاخان مقدم و شاه و یردی خان به پایه سریر اعلی رسیده سر مخالفان و اسیران خان احمدخان را گذرانیده، مورد شفقت شاهانه گشت و قزاق خان را به ایالت استرآباد تعیین فرمودند و در روز چهارشنبه بیست و چهارم با اسفندیار خان به جانب اردستان حرکت فرمودند به جهت شکار آهو.

اودی‌ئیل هزار و چهل و شش، سال نهم جلوس

نوروز روز دوشنبه هفتم شهر شوال — به تاریخ روز دوشنبه بیست و چهارم شهر مذکور جانی بیک ایشیک آقاسی را به منصب قورچی باشی گری که با امیرخان بوده و فوت شده بود سرافراز فرمودند و منصب او را به مرتضی قلی بیک یوز باشی عنایت کردند و آنز یوارخان را چبه دار باشی و احمدخان بیک قورچی سپر را به ایلچی گری هند عادل شاه تعیین فرمودند و بعد از چندی به جانب ناحیه ماربین اصفهان با اسفندیارخان به شکار حرکت فرمودند و در عرض راه چلبی بیک ایواغلی ایشیک آقاسی باشی حرم به مرض فجاء به رحمت ایزدی پیوسته و یادگار بیک ناظر دواب را به ایلچی گری هند مقرر فرمودند. و در روز یکشنبه بیست و سیم شهر ذی‌قعدة روز عید نصاری در خانه خسرو سلطان امیر شکار باشی مهمان شده، پل شاهی را آیین بستند.

بعد از چندی خبر رسید که خواندگار، محمدپاشا وزیر اعظم خود را به قتل رسانیده، بیرام پاشا را وزیر نموده دوازده منزل از استنبول به جانب بغداد حرکت کرده، نواب اشرف نیز تهیه سفر عراق عرب مشغول شدند و خواجه مشفق در عوض آقا محبت به صاحب جمعی خزانه عامره سرافراز گردید. و به تاریخ بیستم شهر صفر سید دراج به مرگ مفاجات درگذشت و خیر آمدن جماعت اوزبکیه به تاخت خراسان به مسامع عز و جاه رسید. سیاوش خان قوللر آقاسی را به سرداری لشکر خراسان مأمور فرمودند و روانه نمودند و به تاریخ بیست و یکم شهر مذکور خبر رسید که جماعت اوزبکیه به حوالی جام رسیده، میرسید محمد سلطان حاکم سبزوار و یوسف سلطان حاکم جمشگرک، با ایشان^{۲۷۳} مجادله و مقاتله نموده لشکر مخالف شکست یافته، الله و یردی بهادر و علی مراد

بهادر سرکرده ایشان گرفتار شده‌اند.

در این روز خلیل آقای قوم علی پاشای حاکم بصره و ایلچی پادشاه «ولندیس» فرنگ به شرف پای بوس اشرف مشرف شدند. به تاریخ روز چهارشنبه سیم شهر جمادی الثانی صفدرخان ایلچی فرنگ و خلیل آقا به خلاع فاخره سرافراز شده، رخصت انصراف یافتند و در روز دوشنبه هشتم شهر مذکور محمدعلی بیگ به وزارت اصفهان سرافراز شده.

بارس نیل هزار و چهل و هفت، سال دهم جلوس

نوروز روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شوال— به عرض اقدس رسیده که علی مرادخان قلعه قندهار را به سعیدخان حاکم کابل داده، خود به جانب هندوستان شتافته. حسب فرمان، سیاوش خان قوللر آقاسی از کوشک نخود، ده فرسخی قندهار کوچ کرده، روانه آن صوب گردید و نواب خاقان حکومت قندهار را به نظر خان زیک شفقت فرمودند که به صلاح قوللر آقاسی به امر قلعه گیری قیام نمایند.

نظر خان و قوللر آقاسی با سپاه منصوره خود را رسانیده در برابر سپاه مخالف صف آرائی نموده از صبح تا شام دادمردانگی داده، روز دیگر نیز صف قتال آراسته صلاح در کوتاهی و کناره کشیدن دیده خود را به کنار کشیده، معتمدی به رسم چاپاری به خدمت اشرف فرستاده عرض حال خود نمودند. چاپار^{۲۷۴} مذکور در عرض پنج روز خود را به اصفهان رسانیده نواب خاقان مقرر فرمود که سیاوش خان قوللر آقاسی با قشون در حوالی فراه توقف نمایند و به دولت و اقبال در باغ سعادت آباد ایلچی فرنگ را مرخص فرموده که خبر آمدن خواندگار به عراق عرب به مسامع عز و جاه رسید. نقدی خان حاکم کوه گیلویه را روانه بغداد فرمودند و ارقام و احکام مطاعه در باب استمالت اهل قلعه و محافظت آن دیار نوشته روانه ساختند و تدارک قندهار به سبب آمدن خواندگار موقوف داشته، در تدارک بغداد مشغول شدند. و به تاریخ روز پنجشنبه دهم شهر صفر، بهرام سلطان استاجلو کشیکچی باشی را به تغییر شاه و یردی سلطان، حاکم در بند فرمودند و در روز جمعه هجدهم رستم بیگ ولد امیرخان قورچی باشی را به منصب مهرباری و علی یار بیگ را به حکومت ایل گرایلی و میرزا خان بیگ را به وزارت خراسان و میرزا محمدتقی دولت آبادی را به استیفای قورچی مقرر فرموده به شرف پای بوس اشرف مشرف شدند.

و در روز یکشنبه دوم شهر جمادی الثانی خلف بیگ را مقرر فرمودند که در قلعه داری و تدابیر سعی نموده روانه فرمودند و خود به دولت و اقبال به جانب عراق عرب

حرکت فرموده در روز دوشنبه غره شهر رجب، سپهسالار و آفاخان مقدم و نظرعلی خان سوکلن و بوداق سلطان کُرد و اسماعیل سلطان امراء آذربایجان داخل اردوی کیوان شکوه شدند. باباخان و خان احمدبیک یوز باشی ترکمان را با جمعی از غازیان قزلباش از پیش فرستاده، رخصت زبان گیری اردوی رومیه دادند. و در روز پنجشنبه شهر رجب مزاج نواب اشرف منحرف شده، تب لرزی عارض گردیده خبر رسید که سلطان مراد در شب سه شنبه دوم شهر رجب به پای قلعه آمده، شروع در محاصره کرده، در روز چهارشنبه دهم شهر مذکور، رستم خان سپهسالار روانه کارزار شده، خود به دولت و اقبال در منزل ماهی دشت نزول اجلال فرمودند. که از جانب سلیمان خان حاکم اردلان خبر رسید — که جمعی از سپاه رومیه در موضع کرکوک آذوقه بسیار جمع کرده بودند که به اردوی خویش برند — بر سر ایشان ریخته، تمامی را آتش زده جمعی کثیر از ایشان به قتل رسیده. خواندگار از این معنی باخبر شده، مرادخان را با دو سه نفر از پاشایان فرستاده، به عون الله تعالی شکست بر ایشان راه یافته مراد خان دستگیر شده، به تاریخ شانزدهم شهر شعبان خبر رسید که جماعت رومیه یورش به قلعه انداخته جمعی کثیر مقتول شده محمد پاشا وزیر اعظم زخم برداشته و ایل باجلان نمک به حرامی کرده نزد خواندگار رفتند.

خلاصه کلام آنکه مقاتله و مجادله بسیار روی داد. بالاخره به اعتبار بی تدبیری بی عقلان تیره روزگار، در روز جمعه بیست و پنجم شهر شعبان در قلعه را باز کرده، جماعت رومیه داخل قلعه شده، بکناش بیگلربیگی و خلف بیک و نقدی خان و میرفتاح اصفهانی با بعضی از یوزباشیان از قلعه بیرون آمده، نزد خواندگار رفته، فیما بین مکالمات واقع شده قلعه به تصرف خواندگار درآمد. در روز دوشنبه دوازدهم شهر رمضان المبارک روانه الکاء روم شدند.

نواب خاقان در آن روز، محمد ظاهر مین باشی را به جای میرفتاح تفنگچی آقاسی نمودند و زینل بیک ولد نقدی خان را در عوض والد بیگلربیگی کوه گیلویه و عنایت بیک بافقی را به تغییر جلال الدین محمد ظاهر مین باشی و علی خان بیک یساول صحبت را به جای ساروخان بیک اچرلو حاکم ایل اچرلو و محمد سعید ولد میرفتاح را به جای محمد صادق برادر او مین باشی کردند و محمد ظاهر بیک تفنگچی آقاسی را به جهت آوردن چند هزار تفنگچی به جانب اصفهان روانه فرمودند. دو کنگ مرصع [به] مرتضی قلی خان اشیک آقاسی باشی شفقت فرمودند و منصب امیر آخور باشی را به شیخ علی بیک ولد علی بیک عنایت فرمودند و در روز بیست و یکم شهر رمضان خبر فوت گرگین خان والی باشی آچوق رسید، و از جانب سپهسالار خبر رسید که محمد آقا نامی از جانب مصطفی پاشا وزیر اعظم به عزم ایلچی گری روانه درگاه است و در روز جمعه

پنجم شهر شوال ایلچی مذکور به پایه سریر اعلی رسیده، مضمون نامه اظهار صلح بود.

توشقان نیل هزار و چهل و هشت، سال یازدهم جلوس

نوروز روز دوشنبه هشتم شهر ذی قعدة الحرام — نواب خاقان در روز یکشنبه ششم شهر ذیقعدة محمد علی بیک جلودار باشی را به ایلچی گری مقدمه صلح نزد مصطفی پاشا روانه فرمودند و حکیم شمس الدین محمد ولد حکیم سیفار را — به جهت تقصیری که از او سر زده بود — اخراج فرمودند و بعد از چند روزی صلح نامه جات از طرفین نوشته شده معامله صلح استحکام یافت.

خبر آمدن شاه شجاع ولد سلطان خرم بر سر الکاء بلخ به پایه سریر اعلی رسید. نواب خاقان بعد از چند روزی کوچ فرموده روانه دارالسلطنه قزوین شدند و در روز یکشنبه دوازدهم شهر صفر داخل شدند و در روز شنبه نوزدهم شهر مذکور خبر رسید که قراخان بیگلربیگی استرآباد به علت آزار مالیخولیا خود را به قتل رسانیده. حکومت او را به حسین بیک ناظر شفقت فرمودند و نظارت بیوتات خاصه شریفه را به محمدعلی بیک وزیر اصفهان و وزارت اصفهان را به میرمحمد تقی دولت آبادی، و وزارت محل وقفی را به میرزا صفی نائینی — که از جمله سادات عظام بوده — [شفقت فرمودند] و در آخر شهر مذکور، بعد از جشن باغ صفی آباد مزاج شریف انحرافی به هم رسانیده، چند روزی بیماری عارض شده، بعد از چندگاهی اراده سفر مازندران فرمودند و در روز یکشنبه بیست و دوم شهر شعبان کوچ فرموده، در روز جمعه بیست و هفتم داخل بلده رشت شدند و آقا زمان وزیر آنجا به اعتبار شکایت رعایا معزول شده روانه بلده لاهیجان شدند و از آنجا کوچ فرموده داخل مازندران گردیدند و به تاریخ روز سه شنبه نهم شهر رمضان المبارک داوود بیک مهتر رکاب خانه و احمد بیک را یوز باشی غلامان خاصه و حق نظر بیک را قورچی ترکش و قراخان بیک برادر امیرخان قورچی باشی سابق را حکومت هرموز ۲۷۵ و امت بیک ولد امیرخان یوز باشی سوکلن و خاندان ۲۷۶ قلی بیک ذوالقدر را یساوول صحبت فرمودند و در روز شنبه هجدهم شهر مذکور خبر فوت سلطان مراد به پایه سریر اعلی رسید. و روز یکشنبه چهارم شهر شوال عوض بیک برادر مهتر داود را به وزارت رشت و گرجاسب بیک برادر اوتارخان را به یساوول صحبت و عیسی خان سلطان بوز چلورا به حکومت ولایت لوری و پلنگ سرافراز فرمودند.

لوی ٹیل ہزار و چہل ونہ، سال دوازدہم جلوس

نوروز روز چہار شنبہ نوزدہم شہر ذی قعدۃ الحرام— نواب خاقان از بلدۃ اشرف حرکت بہ بیلاق فیروز کوه فرمودہ، از آنجا متوجہ دارالسلطنۃ اصفہان شدند. و روز جمعہ دوم شہر ربیع اول از دروازہ حسن آباد داخل شدند و بہ تاریخ روز دوشنبہ بیست و پنجم شہر ربیع اول خیر فوت کلعلی خان بیگلر بیگی ایروان رسیدہ، محمد قلی بیک جلودار باشی را بہ جای او نصب فرمودند. و در نهم شہر جمادی الثانی، شاہرخ سلطان امیر زنگنہ بہ رحمت ایزدی پیوستہ، علی بیک میرآخور باشی برادر او را بہ رتبۃ امارت اہل زنگنہ سرافراز فرمودند. و نجف قلی بیک برادر دیگر او را امیرآخور باشی جلو کردند و شہسوار بیک ولد مہر علی بیک کوچک را امیرآخور باشی صحرا نمودند و در روز جمعہ بیست و ہشتم شہر مذکور ابراہیم خان قاجار را بہ ایلچی گری بہ جانب روم تعیین فرمودند و حیدر علی بیک ذوالقدر را قورچی سپہر و پیر بداق سلطان ولد شاہ بندہ خان ترکمان را حاکم دشتستان و در روز سہ شنبہ غرۃ شہر ذی قعدۃ الحرام علی قلی بیک ولد قرققای خان را کتابدار فرمودند. و در روز جمعہ چہارم شہر مذکور خیر وقوع زلزہ در دارالسلطنۃ تبریز بہ پایۃ سریر اعلی رسیدہ، چہارہ ہزار و نہصد باب خانہ ویران و دوازہ ہزار و شصد نفر از ذکور و اناث مقتول شدہ اند.

ٹیالان ٹیل ہزار و پنجاہ، سال سیزدہم جلوس

نوروز روز شنبہ سلخ شہر ذی قعدۃ الحرام— خیر فوت حسن خان حاکم ہرات بہ پایۃ سریر اعلی رسیدہ، عباس قلی بیک ولد او را بہ جای پدر نصب فرمودند. و در روز سہ شنبہ نهم شہر صفر نواب علیہ عالیہ زینب بیگم بہ جوار رحمت ایزدی پیوستہ و در روز دوشنبہ بیستم شہر ربیع اول، حکومت مار و چاق را بہ دوست علی سلطان زنگنہ شفقت فرمودند. و میر قاسم بیک داروغۃ اصفہانی را بہ استقبال حکیم الملک ایلچی قطب شاہ ہند دکن مقرر فرمودند. و یادگار بیک ناظر دواب بہ رحمت ایزدی پیوستہ و خیر فوت حسین خان حاکم استرآباد رسیدہ، ایالت آنجا را بہ محراب بیک شفقت فرمودند و آغورلو بیک ناظر دفترخانہ را بہ جہت خریداری غلہ و آذوقہ بہ ولایت خراسان فرستادند. و در روز جمعہ بیست و ہشتم خیر فوت بدیع الزمان سلطان حاکم سرخس رسیدہ و بہ مسامع عز و جاہ رسید کہ در بلخ و بخارا صوفی سلطان نامی را بر تخت نشانندہ فیما بین امراء بلخ و بخارا منازعہ روی دادہ. ارقام و احکام مطاعہ شرف اصدار یافتہ کہ امراء خراسان بر سر سپہسالار جمعیت نمایند تا خود بہ دولت و اقبال متوجہ الکاء قندہار شوند. و در روز پنج شنبہ بیست و ہشتم شہر شعبان ابراہیم خان ایلچی از استنبول بہ

پایه سریر اعلی رسیده، جمعی را که در قلعه بغداد سلطان مراد همراه برده بود با خود همراه آورده به شرف پای بوس رسیدند و سلطان جلال الدین شاهزاده بدخشان — که به دست اوزبکان گرفتار شده بود — فرار نموده به پایه سریر اعلی رسید و در روز پنجشنبه شانزدهم شهر رمضان شاه و یردی خان به رحمت ایزدی پیوسته، جای او را به علی قلی بیک شفقت فرمودند و در آن حین قابل آقای ایلچی روم به شرف پای بوس اشرف رسیده و باباخان حاکم بحرین را به منصب نظارت دواب سرافراز فرمودند و در روز یکشنبه سلخ شهر شوال سلطان علی میرزا عم نواب گیتی ستان به جوار رحمت ایزدی پیوسته و در ییلاق باغ وحش بر مزاج و هاج نواب اشرف عارضه ای روی داده، اثر تب ظاهر شده چند روزی ملول خاطر بودند.

یونت ثیل هزار و پنجاه و یک، سال چهاردهم جلوس

نوروز روز پنجشنبه دوازدهم شهر ذی الحجة الحرام — نواب خاقان تدارک سفر خراسان نموده در بیست و ششم شهر محرم ده ساعت از روز گذشته داخل باغ قوشخانه اصفهان شدند و از آنجا به دولت و اقبال حرکت فرموده از راه عباس آباد نطنز به تاریخ بیست و یکم شهر مذکور داخل دارالمؤمنین کاشان شده، بعد از چند روزی عارضه مرض دیگر باره بر وجود شریفش راه یافته، حرارت تب ظاهر گردیده. روز به روز در تزیاید بوده، تا به تاریخ روز دوشنبه دوازدهم شهر صفر یک ساعت از روز گذشته از عالم فانی به دار بقا شتافت و نعش شریفش را به دارالمؤمنین قم برده، در جوار مشهد معصومه علیه التحیه و الثنا مدفون ساختند. رحمة الله علیه و علی آباءه العظام الی یوم القیام.

شکرم کریمی را که به فضل کرم خود توفیق اتمام این کتاب به این بنده کثیرالتقصیر المحتاج الی الله الودود ارزانی داشت.

مناجات

که کردگاری بی عیب وحی بی انباز
بحق ناله لبیک رهروان حجاز
به حق شاه شهیدان و مظهر اعجاز
برآر حاجتم ای کارساز بنده نواز
بدین فسانه شدم با عدوی خود دمساز
در آن زمان که شود مرغ روح در پرواز
دگر به شاه رسل مصطفی رسول الله
.....

مهیمنما، ملکنا، قادرا، خداوندا
بحق جمله کترو بیان عالم قدس
بحق حیدر صفدر، وصی پیغمبر
فکنده است مرا روزگار دستم گیر
نکرده ام به جهان غیر معصیت کاری
به مرحمت نظرم کن زدشمنم برهان
به حق اشهدان لاله الاله
دگر به حیدر صفدر علی ولی الله

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب على يد الفقير ابن مرحوم مغفور مبرور، زائر
 بیت الله الحرام كهف الحاج، حاج محمد ابراهيم تاجر اصفهانی محمد تقی - یوم پنجشنبه
 بیستم شهر رجب المرجب سنة ۱۲۲۲ تمام گردید در دارالسلطنة اصفهان و این کتاب را
 هر که مطالعه نماید التماس دعا هست از مطالعه کنندگان و هرگاه غلطی یا سهوی یا نقطه ای
 سهوشده باشد، خواهند بخشید به جهت نسخه قلمی شده. تمت

اختلافات نسخهٔ دوم

و

فهرستها

اختلافات نسخه دوم

همانطور که در مقدمه به آگاهی خوانندگان محترم رسید، نسخه دوم تاریخ سلطانی در مقایسه با نسخه اول ناقص است و افتادگیهای فراوانی در متن و عناوین آن وجود دارد بهمین جهت در تطبیق آن با نسخه اصل ترجیح دادیم تنها به ذکر کلمه یا عبارتی که اختلاف قابل ملاحظه‌ای دارد اکتفا کنیم.

ص ۱۳ س ۵: اعلیحضرت	ص ۲۶ س ۲۷: قزاق سید علی
ص ۱۳ س ۷: قدس مکان	ص ۳۴ س ۳: نبیره
ص ۱۳ س ۸: برد الله مضجعه	ص ۳۵ س ۲۹: در این مقاتله
ص ۱۳ س ۹: جنت مکانی	ص ۳۶ س ۱۶: امله قولانغی
ص ۱۳ س ۱۲: سلیمان شاه	ص ۳۷ س ۲: جانب شیراز
ص ۱۳ س ۱۷: در خدمت	ص ۳۷ س ۱۲: رمضان المبارک نواب خاقان
ص ۱۳ س ۱۸: فرموده‌اند	به دولت و اقبال به جانب فارس حرکت
ص ۱۴ س ۱۳: به این ترتیب است.	فرموده و در روز شنبه پانزدهم.
ص ۱۴ س ۲۹: درآورد	ص ۳۸ س ۶: کارگیا میرزا علی
ص ۱۶ س ۴: نقیب النقیاء	ص ۳۸ س ۱۴: پل مازمان
ص ۱۶ س ۲۰: بروسعت	ص ۳۸ س ۱۸: محمدا
ص ۱۷ س ۱۶: از مردم روزگار	ص ۳۸ س ۲۲: [سلطان محمود] سبکتکین
ص ۱۸ س ۱۴: ایشان تافته	ص ۴۹ س ۱۲: و در هفتم شهر ذی الحجة الحرام
ص ۱۸ س ۳۰: نفرموده	ص ۵۵ س ۲۸: پریخان خانم
ص ۱۹ س ۶: کرامت	ص ۶۲ س ۱۷: امیری سلطان
ص ۱۹ س ۹: که از صلب	ص ۶۴ س ۵: رمضان المبارک
ص ۲۱ س ۱۴: می یافت	ص ۶۷ س ۳۰: اواخر زمستان
ص ۲۲ س ۱۳: خان زاده پادشاه	ص ۷۰ س ۵: بوده نظم
ص ۲۵ س ۲۶: قریه فودان	ص ۷۸ س ۶: منصور بیک و شاهقلی بیک

ص ۸۱ س ۲۴: چهل نفر ایام
 ص ۸۲ س ۱۲: باباخان
 ص ۹۳ س ۸: بعد از مراجعت
 ص ۹۴ س ۸: رمضان المبارک
 ص ۹۵ س ۷: دوروز دیگر
 ص ۹۷ س ۱۳: وایضاً بعد از...
 ص ۹۷ س ۲۱: حسب الفرموده
 ص ۱۰۱ س ۲۷: تابنده و پابنده
 ص ۱۰۲ س ۱۶: بی اندامی
 ص ۱۰۲ س ۱۹: رسانید
 ص ۱۰۲ س ۲۱: دیگر مکرری
 ص ۱۰۲ س ۲۶: رسیده و روز دیگر جمیع اکابر
 و ارکان سادات و ریش سفیدان شیراز و
 طوایف ذوالقدر به خدمت اشرف رسیده
 به شرف پای بوس مشرف شدند.
 ص ۱۰۶ س ۹: بنای یاغی گری گذاشته
 ص ۱۱۲ س ۲۸: بعد از چندی
 ص ۱۲۱ س ۱۴: وایضاً
 ص ۱۳۱ س ۳: به خدمت اشرف رسانیدند
 ص ۱۳۳ س ۲۸: بقاء الخیرات
 ص ۱۳۷ س ۲۶: برآن اسبان
 ص ۱۳۷ س ۲۶: و نفروشد
 ص ۱۳۷ س ۲۷: نبخشد
 ص ۱۳۸ س ۴: مرقد منور
 ص ۱۴۱ س ۱۰: شما اگر ملازم این آستانید
 نباید سخنی که لایق انتظام ملک و
 دولت نبوده به عرض رسانید.
 ص ۱۴۳ س ۱۹: میرقلیابای
 ص ۱۴۴ س ۱۶: بی خیر انداخته
 ص ۱۴۵ س ۳: دارالسلطنه تبریز
 ص ۱۴۶ س ۲: رسانیدند نواب خاقان همت بر
 دفع اعدا و استخلاص محصوران گماشته
 متوجه دفع ایشان شدند.
 ص ۱۵۰ س ۱۷: حسین خان
 ص ۱۵۱ س ۱۰: که حال در آذر بایجان است
 ص ۱۵۱ س ۱۷: سریراعلی رسیده
 ص ۱۵۱ س ۱۷: در این ولایت
 ص ۱۵۱ س ۲۸: در استرداد محالی
 ص ۱۵۷ س ۱۰: از آنجا به دولت
 ص ۱۶۱ س ۱۵: کوه گیلویه شدند. حسین
 خان حاکم آنجا را دستگیر کرده...
 ص ۱۶۳ س ۳۰: ملک بهمن
 ص ۱۶۴ س ۲۳: منسوب به قبه العارفين امام
 زین العابدین
 ص ۱۴۶ س ۱۹: به الکاء بسطام آمده قورچی
 باشی را با فوجی
 ص ۱۶۷ س ۱۲: به مردم نیشابور رسید.
 ص ۱۷۳ س ۱۸: شیخ مذکور
 ص ۱۷۵ س ۳: به قتاله مشغول شدند.
 ص ۱۷۶ س ۱۹: هرکس خواهد بماند.
 ص ۱۷۶ س ۲۶: به دیار خود رفت.
 ص ۱۷۹ س ۲۴: صفوف خود را در دست گرفته
 ص ۱۸۰ س ۴: قاسم سلطان ایمانلو افشار و
 شاهقلمی سلطان خدابنده لو حاکم
 هرسین از آمدن رومیه خیردار شده.
 ص ۱۸۲ س ۳: در دهنه کونوه
 ص ۱۸۲ س ۷: پیوندند و نواب خاقان در آن
 زمستان در تبریز به دولت و اقبال بسر
 برده
 ص ۱۹۵ س ۳۰: حاتم بیک
 ص ۱۹۸ س ۹: سلطان بیگم
 ص ۲۰۶ س ۱۷: شاهزاده نامدار و شاهوردی
 بیک
 ص ۲۱۳ س ۲۰: رضا به صلح داده بودیم
 ص ۲۲۴ س ۱۳: خطبه ای در مناقب ائمه اثنی
 عشر صلوات الله عليهم

ص ۸۱ س ۲۴: چهل نفر ایام
 ص ۸۲ س ۱۲: باباخان
 ص ۹۳ س ۸: بعد از مراجعت
 ص ۹۴ س ۸: رمضان المبارک
 ص ۹۵ س ۷: دوروز دیگر
 ص ۹۷ س ۱۳: وایضاً بعد از...
 ص ۹۷ س ۲۱: حسب الفرموده
 ص ۱۰۱ س ۲۷: تابنده و پابنده
 ص ۱۰۲ س ۱۶: بی اندامی
 ص ۱۰۲ س ۱۹: رسانید
 ص ۱۰۲ س ۲۱: دیگر مکرری
 ص ۱۰۲ س ۲۶: رسیده و روز دیگر جمیع اکابر
 و ارکان سادات و ریش سفیدان شیراز و
 طوایف ذوالقدر به خدمت اشرف رسیده
 به شرف پای بوس مشرف شدند.
 ص ۱۰۶ س ۹: بنای یاغی گری گذاشته
 ص ۱۱۲ س ۲۸: بعد از چندی
 ص ۱۲۱ س ۱۴: وایضاً
 ص ۱۳۱ س ۳: به خدمت اشرف رسانیدند
 ص ۱۳۳ س ۲۸: بقاء الخیرات
 ص ۱۳۷ س ۲۶: برآن اسبان
 ص ۱۳۷ س ۲۶: و نفروشد
 ص ۱۳۷ س ۲۷: نبخشد
 ص ۱۳۸ س ۴: مرقد منور
 ص ۱۴۱ س ۱۰: شما اگر ملازم این آستانید
 نباید سخنی که لایق انتظام ملک و
 دولت نبوده به عرض رسانید.
 ص ۱۴۳ س ۱۹: میرقلیابای
 ص ۱۴۴ س ۱۶: بی خیر انداخته
 ص ۱۴۵ س ۳: دارالسلطنه تبریز
 ص ۱۴۶ س ۲: رسانیدند نواب خاقان همت بر
 دفع اعدا و استخلاص محصوران گماشته
 متوجه دفع ایشان شدند.

- ص ۲۲۴ س ۲۷: احمد اردلان
- ص ۲۲۵ س ۱۸: اصفهان توقف فرموده
- ص ۲۲۷ س ۲۳: به عساکر تابعه
- ص ۲۳۶ س ۲۰: سه شنبه یازدهم
- ص ۲۳۸ س ۱۹: دارالسلطنه بغداد
- ص ۲۳۹ س ۹: دارالسلطنه اصفهان
- ص ۲۴۴ س ۲۵: محمد میرزا برادرش و نجفقلی میرزا و سلطان سلیمان میرزا
- ص ۲۴۴ س ۲۹: حسین خان که والده او از فخر جهان بیگم
- ص ۲۴۸ س ۲۰: در عرض راه کلبی بیک
- ص ۲۴۹ س ۱۶: علیه الرحمه بود و چنین بوده که در اول ماه صفر
- ص ۲۵۰ س ۲۹: رمضان المبارک پنجشنبه ششم شهر شوال.
- ص ۲۵۴ س ۱۵: غزل آقاج
- ص ۲۵۴ س ۱۸: مأمور شده بودند بر سر او رفته
- ص ۲۵۸ س ۱۷: یکشنبه دویم شهر شعبان
- ص ۲۵۹ س ۱۳: چهارم شهر ذی قعدة
- ص ۲۶۰ س ۱۸:
- جهان ای برادر نمازند به کس
دل اندر جهان آفرین بند و بس
- شکرم کریمی را که به فضل و کرم خود توفیق
اتمام این کتاب به این بنده کثیر التقصیر
المحتاج الی الله الخبیر ارزانی فرمود.
- ص ۲۶۱ س ۱: علی یدالحقیر الکثیر الجرم و
التقصیر، اقل الحاج حاجی محمد
النجف آبادی فی یوم الجمعة رابع شهر
رجب المرجب خمسہ و خمسين و مأتین
بعدالالف من الهجرة النبویه، علیه آلاف
التحیه فی سنة ۱۲۵۵

«فهرست اعلام اشخاص»

- آباخان ترکمان: ۸۲.
- آغز یوارخان (سلطان): ۶۲، ۱۲۰، ۲۵۵.
- آقا [سیدی...]: ۳۵.
- آقا ابوالفتح اصفهانی: ۲۰۲.
- آقا بیک دیوان بیگی: ۲۳۴.
- آقا پاشا: ۹۰.
- آقاخان بیک افشار: ۱۲۸.
- آقا خان مقدم: ۲۵۵، ۲۵۷.
- آقازمان: ۲۵۸.
- آقا علی دولت آبادی: ۱۷۸.
- آقا محبت: ۲۵۵.
- آقا محمّد: ۴۶، ۵۱، ۲۲۵.
- آقا ملک محمّد طسوجی: ۱۹۶.
- آبیه سلطان: ۲۹، ۳۰.
- آیتمورخان: ۵۷.
- ابدال بیک دده ذوالقدر: ۴۳.
- ابدال بیک دده قورچی باشی: ۴۰.
- ابراهیم [سلطان...]: ۸۰.
- ابراهیم [سلطان... میرزا]: ۵۵، ۵۶، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۹۸.
- ابراهیم [سید...]: ۱۴، ۲۸، ۳۲.
- ابراهیم [سید... میرزا]: ۲۷.
- ابراهیم [شیخ...]: (ولد خواجه علی سلطان...): ۱۲، ۲۴.
- ابراهیم [سید، سلطان...]: ۲۴.
- ابراهیم [میرزا...]: ۳۳.
- ابراهیم [صدرالدین...]: ۳۶.
- ابراهیم ادهم: ۱۶.
- ابراهیم امینی [سلطان...]: ۶۷.
- ابراهیم بیک: ۷۹، ۱۷۸.
- ابراهیم پاشا: ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۲۵۳، ۱۹۴.
- ابراهیم خان: ۵۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۵۹.
- ابراهیم خان (ولد کچل بیک حاجی لو): ۶۸.
- ابراهیم خان ترکمان: ۱۱۵.
- ابراهیم خان ذوالقدر: ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۱۴۲.
- ابراهیم خان قاجار: ۲۵۹.
- ابراهیم جمال الدین موسی [سید... (ولد سید جعفر): ۱۵، ۱۶.
- ابراهیم زاهد گیلانی [شیخ...]: ۱۸، ۲۰.
- ابراهیم سلطان: ۲۵۴.
- ابراهیم سلطان ترکمان: ۱۰۴.
- ابراهیم سلطان زیادغلی: ۸۳.
- ابراهیم صفوی [میرزا...]: ۷۲.
- ابراهیم عادل شاه: ۲۳۴.
- ابراهیم میرزا: ۹۷، ۱۱۵.
- ابراهیم همدانی [میرزا...]: ۲۱۰.

۲۵. ابوبکر [مولانا...] (مؤلف تاریخ سلاطین ترکمان): ۲۶.
- ابوجعفر ← محمد [سید...].
- ابو الحسن سقفی [شیخ...]: ۲۰.
- ابو الغازی خان: ۲۳۷.
- ابوالفتح ← صفی الدین اسحاق [سلطان، شیخ...]: ۱۸.
- ابوالفتح ← محمد خان سیستانی.
- ابوالفتح بیک شاملو: ۱۴۷.
- ابوالفتح خان شاملو: ۱۲۰.
- ابوالفتح سلطان افشار: ۶۹.
- ابوالقاسم [میر...]: ۱۹۷.
- ابوالقاسم بختی: ۴۷.
- ابوالقاسم بیک ابوالغلی: ۲۳۵.
- ابوالقاسم جنید بن محمد نهاوندی [شیخ...]
- ← بغدادی: ۲۰.
- ابوالقاسم چاوشلو: ۱۱۵.
- ابوالقاسم حمزه [امام زاده...]: ۲۳.
- ابوالقاسم سلطان استاجلو: ۲۲۹.
- ابوالمحمدخان (والی مرو شاهجهان): ۱۶۶.
- ابوالمحمدخان (والی اورگنج): ۱۰۵.
- ابوالمحمدخان ابن دین محمدخان: ۱۵۲.
- ابوالمظفر ← شاه اسماعیل: ۳۲.
- ابوالمعالی [میر...]: ۲۰۱.
- ابوالمعالی فظنزی [میر...]: ۲۳۵، ۲۲۵.
- ابوالمعصوم خان ترکمان: ۱۴۲، ۱۴۰.
- ابوالمعصوم سلطان ترخان ترکمان: ۱۰۴.
- ابوالمکارم [سید...]: ۸۹.
- ابوالولی انجوی [میرزا...]: ۱۴۲، ۱۲۶.
- ابوالولی انجو قاضی [میر...]: ۱۲۰.
- ابوالنجیب ← فیروز شاه [سید...]: ۱۶.
- ابوالنصر حسن بیک آق قویونلو [امیر کبیر...]:
۲۵. ابوبکر [مولانا...] (مؤلف تاریخ سلاطین ترکمان): ۲۶.
- ابوجعفر ← محمد [سید...].
- ابو حفص [شیخ...]
- ← فیروز کرخی: ۲۰.
- ابودافع ← محمد [سید...].
- ابوسعید: ۴۷، ۱۵۷.
- ابوسعید [سلطان...]: ۳۶.
- ابوسعید [شیخ...]: ۱۸، ۲۱.
- ابوسهل همدانی: ۳۹.
- ابوشجاع سید ابراهیم بن سید جعفر: ۱۶.
- ابوصالح ← حسن [سید...].
- ابوصالح رضوی [میرزا...]: ۲۳۶.
- ابوصالح سید محمد: ۱۶.
- ابوطالب بیک: ۱۱۲.
- ابوطالب [سلطان... میرزا]: ۱۳۹.
- ابوطالب رضوی [میرزا...]: ۲۳۳.
- ابوطالب صدر [میرزا...]: ۲۳۶.
- ابوطالب میرزا: ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۱۶.
- ابوطالب میرزا صدر: ۱۴۲.
- ابوعلی [شیخ...]: ۳۸.
- ابوعلی ← احمد [سید...]
- [ولد سید محمد اعرابی]: ۱۵.
- ابوکرامه ← محمد [سید...].
- ابومسلم خان: ۱۵۲، ۱۵۳.
- ابونجیب ← سهروردی [شیخ...].
- ابونصرخانی [خواجہ...]: ۱۶۵.
- ابهری [شیخ قطب الدین...]: ۲۰.
- اتابان قاجار [میرزا...]: ۵۵.
- اتابک خان (ولد منوچهر خان): ۲۲۸.
- احسان بیک: ۲۱۸.
- احمد آقای گرانپای: ۱۶۸.
- احمد [سلطان...]: ۲۰۶، ۲۱۳.

- احمد [سلطان... میرزا]: ۹۷.
- احمد [سید...]: ۲۳.
- احمد [سید...]: (ولد سید محمد [ابوجعفر]): ۱۵.
- احمد [سید...]: (ولد سید محمد اعرابی): ۱۵.
- احمد [میرزا...]: ۱۳۲.
- احمد بایندر: ۳۶.
- احمد بغدادی [سلطان...]: ۵۵.
- احمد بن محمد بن معتصم عباسی (المستعین): ۱۵.
- احمد بن (مولانا) صدرالدین علی شیرازی [مولانا علاءالدین]: ۵۰.
- احمد بیک: ۴۲، ۶۰، ۲۵۸.
- احمد بیک [خان...]: ۲۵۷.
- احمد بیک ایشیک آقاسی: ۱۳۲.
- احمد بیک گدلی: ۱۵۷.
- احمد بیک گرانای: ۱۴۷، ۱۴۸.
- احمد بیک نورکمال: ۶۱، ۶۴.
- احمد پاشا: ۱۹۱، ۱۹۳.
- احمدخان: ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۵.
- احمدخان [خان...]: ۱۱۵، ۱۶۵، ۲۲۴، ۲۲۶.
- احمدخان اردلانی [خان...]: ۲۲۴.
- احمدخان استاجلو صوفی اغلی: ۶۶.
- احمدخان بن سلطان حسن [خان...]: ۵۶.
- احمدخان گیلانی [خان...]: ۱۵۳، ۱۵۴.
- احمد سلطان اوز بیک: ۱۶۷.
- احمد سلطان (داماد شیبیک خان): ۴۴.
- احمد سلطان: ۳۹، ۱۳۳.
- احمد سلطان [خان...]: ۶۷.
- احمد سلطان شاملو (حاکم سیستان): ۷۰.
- احمد سلطان چگنی: ۲۴۵، ۲۴۶.
- احمد سلطان ذوالقدر: ۱۴۴.
- احمد (سلطان) صوفی اغلی: ۴۷.
- احمد کاشی [امیر سید...]: ۱۶۰.
- احمد گیلانی [خان...]: ۱۰۴ ← خان احمد خان.
- احمد میرزا [سلطان...]: ۷۲.
- اخنی سلطان تکلو: ۵۹.
- اخنی سلطان جاگیر: ۱۸۲.
- اخنی سلیمان کلخورانی: ۲۱.
- ادهم خان ترکمان: ۱۴۲.
- استاجلو [خان سلطان...]: (ولد بابا الیاس چاوشلو): ۴۸.
- اسحاق [امیر...]: ۳۲.
- اسحاق [سید...]: ۱۷.
- اسدالله [امیر شمس الدین...]: ۸۰.
- اسدالله شوشتری [میر...]: ۶۶، ۱۲۵.
- اسدالله مرعشی [میر...]: ۶۶.
- اسفندیار بیک: ۲۰۷.
- اسفندیار بیک عرب گیرلو: ۲۳۲.
- اسفندیار خان: ۲۵۵.
- اسفندیار سلطان: ۲۳۷.
- اسکندر بیک: ۱۱۷.
- اسکندر بیک (حاکم وان): ۷۶.
- اسکندر بیک شاملو: ۱۰۲.
- اسکندر بیک منشی: ۲۵.
- اسکندر پاشا: ۷۷.
- اسکندر خان: ۱۴۲.
- اسلمس بیک ساروقچی: ۱۴۴.
- اسلمس خان: ۱۴۷.
- اسماعیل [سید...]: (ولد سید احمد): ۱۵.
- اسماعیل [سید...]: (ولد سید محمد [ابوجعفر]): ۱۵.
- اسماعیل [سید...]: (سید عوض): ۱۶.
- اسماعیل [سید...]: ۱۳، ۲۳.

- اسماعیل: ۵۲.
- اسماعیل بن حیدر ← شاه اسماعیل.
- اسماعیل خان: ۱۰۴.
- اسماعیل قلی (برادرزاده: حسین قلی بیگ ذوالقدر): ۱۲۶، ۱۲۷.
- اسماعیل قلی بیگ: ۱۱۲.
- اسماعیل قلی خان (حاکم هرات): ۱۷۳.
- اسماعیل قلی خان: ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳.
- اسماعیل قلی خان تکلو: ۱۲۰.
- اسماعیل قلی خان شاملو: ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵.
- اسماعیل میرزا: ۲۷، ۳۰، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۷۲، ۲۰۶، ۲۳۶.
- اصفهان‌ی [سید جمال‌الدین...]: ۲۰.
- اصلان بیگ: ۱۹۷.
- اصلان سلطان ذوالقدر: ۱۱۵.
- اغلان خلیفه ← محمد خلیفه قورچی‌باشی: ۶۳.
- اغورلو بیگ: ۲۵۹.
- اغورلو سلطان: ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰.
- اغورلو سلطان بیات: ۱۵۸.
- اغورلو سلطان چگنی: (حاکم فومن): ۱۶۳.
- اغورلو محمد سلطان (ولدامیر حسن بیگ): ۲۶.
- افشار [سلطان میرزا...]: ۴۹.
- افضل [خواجه...]: ۱۲۳.
- افضل منجم [ملا...]: ۱۰۴.
- افضل منجم قزوینی [مولانا...]: ۱۰۳.
- الامه تکلو: ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۷۳.
- الغ خان (والی اروس): ۹۱.
- القاس میرزا: ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۶.
- القاس [میرزا...]: ۳۳.
- الکسندر خان: ۱۸۴.
- الکسندر خان (اسکندر): ۱۱۶.
- الکسندر خان (ولد لوندخان): ۱۷۸.
- اکوز محمد ← محمد پاشا
- الکسندر میرزا: ۱۸۶، ۲۰۶.
- الوس شاه رستم عباسی: ۴۳.
- الوندخان افشار: ۶۳، ۶۶، ۱۶۴.
- الوند سلطان: ۱۵۱.
- الوند میرزا: ۳۵.
- الله قلی بیگ: ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۸.
- الله قلی بیگ قاجار: ۱۴۹، ۱۷۵.
- الله قلی سلطان استاجلو: ۸۳، ۸۴.
- الله قلی سلطان ایچک اغلی: ۸۳، ۹۱.
- الله ویردی بیگ زرگر باشی: ۱۴۴.
- الله ویردی خان: ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۳۳.
- الله ویردی بهادر: ۲۵۵.
- الیاس بیگ ذوالقدر: ۳۷، ۸۸.
- امام ثامن ضامن (امام علی بن موسی الرضا (ع)): ۲۱، ۵۴، ۷۵، ۹۲، ۹۳، ۱۳۴، ۱۴۲، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۴۵.
- امام جعفر صادق: ۲۳.
- امام حسن (ع): ۱۳۸.
- امام حسین (ع): ۱۳۸.
- امام رضا (ع): ۴۵.
- امام زاده حسین: ۱۱۰.
- امام زاده زید: ۹۷.
- امام زاده عبدالعظیم: ۷۱، ۷۲.
- امام زین‌العابدین (ع): ۲۳، ۱۶۴.

- امام علی بن موسی الرضا(ع): ۲۰.
- امام قلی بیگ شاملو: ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰.
- امام قلی خان قاجار: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۴۲، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۴۸.
- امام قلی میرزا: ۵۵، ۵۶، ۸۴، ۹۷، ۱۴۲.
- امام محمد باقر(ع): ۲۳.
- امام موسی الرضا(ع): ۵۴.
- امام موسی کاظم(ع): ۱۴، ۲۳.
- امت بیگ قرمانلو: ۱۴۴، ۲۵۸.
- امت خان ذوالقدر: ۱۲۸، ۱۴۶.
- امیر [سید...] (ولد سید محمد [ابوجعفر]): ۱۵.
- امیر احمد [شیخ نظام الدین...]: ۴۰.
- امیراصلان سلطان: ۵۵، ۹۲.
- امیراصلان ارشلو افشار: ۹۱، ۱۰۳.
- امیرالمؤمنین علی (ع): ۹۸.
- امیر بیگ روملو: ۶۲، ۶۴.
- امیر بیگ کججی [خواجه...]: ۷۶.
- امیر بیگ موصلو: ۴۳.
- امیر بهادر: ۸۳.
- امیر تیمور گورکان: ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۲۴.
- امیر حمزه خان: ۱۱۵.
- امیرخان: ۹۹، ۱۹۷، ۲۵۸.
- امیرخان (بیگلر بیگی تبریز): ۱۲۲.
- امیرخان (ولد رستم سلطان سوکلن ذوالقدر): ۲۴۵.
- امیرخان [حاکم گسکر]: ۲۵۲.
- امیرخان افشار: ۱۶۱.
- امیرخان ترکمان: ۸۲، ۱۰۹، ۱۱۲.
- امیرخان سپهسالار خراسان: ۵۱.
- امیرخان موصلو: ۴۵، ۵۳، ۵۶، ۱۰۴.
- امیر سلطان: ۶۳، ۲۵۴.
- امیر شاه غازی مستوفی: ۱۰۹.
- امیرعباس لشته نشائی: ۱۵۴.
- امیرک [سید...] (ولد سید احمد): ۱۵.
- امیرکبیر ← حسن پادشاه.
- امیرکبیر ← ابوالنصر حسن بیگ آق قویونلو.
- امیرگونه بیگ (خان) قاجار: ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲.
- امین الدین رشید: ۱۷.
- امین خان ذوالقدر: ۱۲۵.
- انس [سلطان...] (قیصر روم): ۹۰.
- اوتارخان: ۲۴۹، ۲۵۸.
- اورخان (والد الله و یردیخان): ۲۳۳.
- اوربک خان بن رستم سلطان بن جانی: ۸۷.
- اویس [میرزا سلطان...] (خان میرزا): ۴۶.
- بابا الیاس چاوشلو: ۴۸، ۴۹.
- باباحسن ابدال: ۲۱۹.
- باباخان: ۲۵۷، ۲۶۰.
- باخزری [ملا میرزا...]: ۱۴۳.
- بارانی [شیخ جمال الدین...]: ۱۷.
- بارون سلطان: ۵۸.
- باقی کامل [میرزا...]: ۲۱۸.
- بسطام آقا: ۱۷۵، ۱۷۷.
- بسطام آقای ترکمان: ۱۵۱، ۱۷۱.
- برخوردار بیگ: ۲۲۹.
- باریک (پادشاه بغداد): ۴۲.
- بایزید [شیخ...]: ۲۴.
- بایزید پاشا: ۳۹.
- بایزید [سلطان...]: ۳۹، ۴۶، ۵۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸.
- بایسنقر [میرزا...]: ۲۸.
- بایندر خان طالش: ۸۳، ۱۱۵.

- بدرخان: ۶۰، ۶۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۸۲.
- بدرخان افشار: ۱۴۲، ۱۴۴.
- بدرخان شاهقلى: ۷۲.
- بدرخان مهرداد: ۱۷۳.
- بدیع الزمان [سلطان... (میرزا)]: ۳۳.
- بدیع الزمان میرزا: ۵۵، ۸۹، ۹۷.
- برخوردار سلطان ذوالقدر: ۲۴۷.
- برهان [میرزا...]: ۱۹۱.
- بغدادى ← ابوالقاسم جنید بن محمد نهاوندی [شیخ...]:
- بکناش بیگ: ۲۰۵.
- بکناش خان استاجلو: ۸۴، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۹۲.
- بکرات خان: ۷۴، ۲۱۶، ۲۳۵، ۲۴۶.
- بکرات میرزا اولدداودخان: ۲۰۷.
- بکرسوباشی: ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳.
- بوداق بیگ شاملو: ۱۸۸.
- بوداق خان چگنى: ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۸۷.
- بوداق خان قاجار: ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۱۶۳.
- بوداق سلطان کرد: ۲۵۷.
- بهادرخان اوزبک: ۸۱.
- بهاءالدين محمدعاملى [شیخ...]: ۱۳۵، ۲۱۷.
- بهاءالدين مير مكرى: ۲۳۸.
- بهبود بیگ چركس: ۲۰۷.
- بهرام بیگ: ۳۴، ۴۰، ۴۳، ۲۴۹.
- بهرام سلطان استاجلو: ۲۵۶.
- بهرام میرزا: ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۹۱، ۲۳۶.
- بهرام میرزا [ابوالفتح... (ولد شاه اسماعیل)]: ۳۳.
- بهزاد بیگ استرآبادی: ۱۹۷.
- بیرام پاشا: ۲۵۵.
- بیرام خان: ۱۷۱.
- بیرام خان (ولد سولاق حسین تكلو): ۱۹۳.
- بیرام خان تركمان: ۷۱.
- بیرام خان چگنى: ۱۶۷.
- بیرام خان قراملو: ۴۰، ۸۳.
- بیرام على سلطان بیات: ۱۶۵، ۲۰۱، ۲۳۷.
- بیرام قلى سلطان: ۲۳۶.
- بیرون سلطان تكلو: ۵۷، ۵۸، ۶۳.
- بیضاوى [شیخ ركن الدين...]: ۱۸.
- بیك كمونه. [سید...]: ۷۲.
- بیكى خانم: ۷۲.
- بیكى ذاکر: ۸۱.
- بیل پادشا: ۶۱.
- پاشا بیگم: ۵۶.
- پرویز [شاهزاده... (ولد شاه سلیم)]: ۲۳۳.
- پریخان بیگم: ۳۳.
- پرى خان خانم: ۷۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۰.
- پرى خانم: ۹۱.
- پرى خانم بیگم: ۵۵.
- پیربوداق [میرزا...]: ۴۳.
- پیربوداق خان: ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹.
- پیر بوداق خان (حاکم تبریز): ۱۹۴.
- پیر بوداق خان پرناک تركمان: ۲۳۲.
- پیر بوداق شاملو: ۱۴۳.
- پیر غیب خان: ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸.
- پیر محمد آقا: ۱۹۳.
- پیر محمد خان چاوشلو: ۱۲۹، ۱۷۰.
- پیری بیگ شاملو: ۱۱۳.
- پیری بیگ قاجار: ۳۵.
- پیکرخان: ۱۱۶، ۲۴۷.
- پیکر سلطان: ۲۰۷.
- تبریزی [سید جمال الدين...]: ۲۰.
- تخته بیگ استاجلو: ۲۳۳.

- تخته بیک یوز باشی : ۲۳۱ .
- تخته بیک یوز باشی استاجلو: ۲۱۷ .
- تخته خان استاجلو: ۲۴۲ .
- ترابی بیک ترکمان: ۱۴۷، ۱۴۸ .
- تفتازانی ← احمد بن یحیی [سیف الدین...]:
- تقی [میرزا...] [ساروتقی]: ۲۳۷ .
- تقی اعتمادالدوله [میرزا...]: ۲۵۰ .
- تقی الدین محمد [میر...]: ۸۲ .
- تقی الدین محمد اصفهانی [میر...]: ۶۶ .
- تقی الدین محمد صدر [میر...]: ۸۸ .
- تکلو [سلطان...] [حاکم اصفهان]: ۵۷ .
- تکلوپاشا: ۲۰۸، ۲۱۱ .
- تلمیم خان: ۱۹۲، ۲۴۶ .
- تلمیم سلطان: ۱۴۶ .
- تنکری وردی خلیفه کنگرلو: ۱۱۵ .
- تولد خان: ۲۱۸ .
- تولک بهادر: ۸۹ .
- تیمور سلطان: ۴۷ .
- تیمور گورکان [امیر...]: ۳۶، ۲۴۸ .
- جابوق ترکمان [سلطان...]: ۱۰۴ .
- جان میرزا [خواجه...]: ۲۴ .
- جانی بیک خان: ۴۷، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵ .
- جبرئیل [سید...]: ۱۷، ۲۳، ۱۳۴ .
- جعفر [سید...] [ولد خواجه علی [سلطان...]]: ۲۴ .
- جعفر [سید...] [ولد سید محمد]: ۱۴، ۱۵ .
- جعفر بیک استاجلو: ۸۶ .
- جعفر ساوجی [میر...]: ۵۷ .
- جعفر سلطان افشار: ۱۰۵ .
- جلال الدین [سلطان...] [شاهزاده بدخشان]: ۲۶۰ .
- جلال الدین ← محمد خواندمیری [خواجه...].
- جلال الدین اکبر غوریانی (وزیر خراسان): ۲۴۲ .
- جلال الدین حسن اصفهانی [میر...]: ۱۹۱ .
- جلال الدین خان (ولد محمد خان اوزبیک): ۱۰۵ .
- جلال الدین لطف الله [مولانا...]: ۳۶ .
- جلال الدین محمد اکبر: ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۸، ۲۴۴، ۲۴۸ .
- جلال الدین محمد [میرزا...]: ۵۲ .
- جلال الدین محمد [میرزا...] [امیری]: ۱۳۹ .
- جلال الدین محمد ظاهر: ۲۵۷ .
- جلال منجم یزدی [مولانا...]: ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۵ .
- جمال الدین [شیخ...]: ۲۲۵ .
- جمال الدین ← اصفهانی [سید...]:
- جمال الدین ← بارانی [شیخ...].
- جمال الدین ← تبریزی [سید...].
- جمال الدین عبدالرحیم سمرقندی [مولانا...]: ۳۶ .
- جمال الدین ← علی [شیخزاده...]:
- جمال الدین ← محمد [امیر...].
- جمال الدین ← محمد صدر [میر...].
- جمشیدخان: ۴۶، ۵۵، ۵۶، ۱۱۵، ۱۷۶، ۲۳۶ .
- جمشید (سلطان) اوزبک: ۴۶ .
- جمشید سلطان دنلیلی: ۱۸۳ .
- جمشید سلطان گرجی: ۲۳۷ .
- جمشید بیگم: ۲۱ .
- جنید [سلطان...]: ۲۴، ۲۵ .
- جنید بغدادی [سلطان...]: ۲۴۳ .
- جنید بغدادی [شیخ...]: ۱۸ .
- جواندش بهادر اوزبک: ۱۵۶ .
- جهان شاه [میرزا...]: ۳۴ .

- جهانشاه ترکمان [میرزا...]: ۲۵، ۲۶.
- جهانگیر بیگ: ۲۲۳.
- جهانگیر خان: ۱۹۲.
- جهانگیر میرزا: ۱۷۲.
- چایان سلطان استاجلو: ۵۱، ۵۲.
- چینی [میر...]: ۸۱.
- چراغ خان زاهد: ۲۴۳، ۲۴۴.
- چراغ سلطان گرانپای استاجلو: ۷۴، ۱۱۵، ۱۷۶، ۱۷۷.
- چرخچی قزلباش: ۷۷.
- چقال اغلی: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳.
- چلبی بیگ ایواغلی: ۲۵۵.
- چوهه سلطان: ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰.
- حاتم بیگ اردو بادی: ۱۴۹، ۱۷۱، ۱۷۵.
- حاتم بیگ نصیری اردو بادی: ۲۴۴، ۲۴۹.
- حاتم بیگ اعتمادالدوله: ۱۵۶، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷.
- حاجی آقای مهماندار: ۶۹.
- حاجی ادهم بیگ: ۱۹۷.
- حاجی بایندر: ۲۹.
- حاجی بیگ دنبلی: ۶۴، ۷۶، ۲۵۰.
- حاجی سلطان جغتای: ۱۲۰.
- حاجی سلطان کوتوال: ۸۷.
- حاجی محمد ابراهیم تاجر اصفهانی محمد تقی: ۲۶۱.
- حاجی محمد خان: ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۹۰.
- حاجی محمد سلطان (ولد عطا سلطان): ۸۲.
- حاجیم محمد خان اوزبیگ: ۲۳۷.
- حافظ [خواجه...]: ۱۷۵.
- حافظ احمد پاشا: ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۱.
- حافظ سلطان شفقت: ۱۷۱.
- حیب الله [میرزا...]: ۲۴۴.
- حیب بیگ ذوالقدر: ۱۲۵، ۱۲۶.
- حسام الدین [امیر...]: ۴۰.
- حسام بیگ: ۸۳.
- حسام بیگ (ولد ذوالفقارخان): ۲۵۴.
- حسام بیگ قرمانلو: ۱۵۱.
- حسن [ملا...]: ۶۴.
- حسن آقا: ۸۴، ۸۶.
- حسن آقا شکر اغلی: ۳۵.
- حسن آقای چاوش: ۲۱۲.
- حسن آقای شاملو: ۶۷.
- حسن [سید...]: (ولد سید محمد): ۱۴.
- حسن [سید...]: (ابو صالح): ۱۶.
- حسن [سید...]: (ولد سید احمد): ۱۵.
- حسن [سید...]: (میرزا): ۲۷.
- حسن بیگ: ۲۵، ۲۵۰.
- حسن بیگ (مؤلف احسن التواریخ): ۲۷.
- حسن بیگ [میرزا...]: ۲۶.
- حسن بیگ (ولد دیو سلطان ذوالقدر): ۱۲۵.
- حسن بیگ چاوشلو: ۸۶.
- حسن بیگ حلواچی اغلی: ۱۰۰.
- حسن بیگ شکلی: ۷۶.
- حسن بیگ فتح اغلی استاجلو: ۸۲.
- حسن بیگ قورچی: ۱۴۹.
- حسن بیگ لله شاملو: ۳۰، ۴۸، ۴۹، ۶۸۰.
- حسن بیگ یوزباشی استاجلو: ۷۵، ۸۷.
- حسن پادشاه بن علی پاشا: ۲۶.
- حسن پادشاه ترکمان: ۳۲.
- حسن پادشاه: ۲۷.
- حسن پادشاه: [امیر کبیر...]: ۲۶.
- حسن پاشا: ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۶.
- حسن خان استاجلو: ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۹.
- حسن خان شاملو: ۱۶۵، ۲۳۸.
- حسن سلطان: ۶۸.

- حسن علی بیگ: ۱۱۰.
- حسن علی خان چگنی: ۱۶۵.
- حسن کفرانی [میرزا...]: ۱۸۳.
- حسین [سلطان...]: ۱۱۰، ۱۰۸، ۳۸.
- حسین [سلطان... (میرزا)]: ۳۳، ۳۶، ۴۷، ۵۶، ۷۸، ۸۱، ۹۷، ۱۰۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵.
- حسین [سید...]: ۸۴.
- حسین [سید... (میرزا)]: ۵۶.
- حسین [میر سید...]: ۹۹.
- حسین [میر... (سلطان)]: ۸۷.
- حسین ابیوردی [امیر کمال الدین...]: ۴۴.
- حسین الحسینی کرکی [سید...]: ۲۴۴.
- حسین بارانی [سلطان...]: ۳۴.
- حسین بایقرا [سلطان...]: ۴۱.
- حسین بیگ تکلو: ۹۰، ۹۷، ۱۱۸، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۱، ۲۵۲.
- حسین بیگ شاملو: ۹۵، ۱۰۱.
- حسین بیگ لاله شاملو: ۳۹، ۴۲، ۴۴، ۴۷.
- حسین بیگ یوز باشی: ۹۱، ۹۲.
- حسین پاشا: ۲۲۰.
- حسین خان: ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۵۲.
- حسین خان استاجلو: ۲۰۰، ۲۳۲.
- حسین خان (حاکم لرستان): ۲۴۲.
- حسین خان [سلطان... (ولد علی قلی میرزا شاملو): ۲۴۴.
- حسین خان [سلطان...]: (حاکم قزوین): ۱۱۳.
- حسین خان [سید...]: (ولد زکریا خان): ۲۵۰.
- حسین خان (حاکم سرخس): ۲۱۰.
- حسین خان (ولد میرحسین سلطان): ۱۴۳.
- حسین خان چاوشلو: ۱۵۱.
- حسین خان سلطان روملو: ۷۲.
- حسین خان شاملو: ۹۰، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۱۵.
- حسین خان مازندرانی [میر...]: ۱۰۳.
- حسین سلطان [میر...]: ۸۴.
- حسین سلطان (حاکم فراه): ۹۵.
- حسین شیرازی [میر قوام الدین...]: ۱۱۰.
- حسین شیرازی [میر نظام الدین...]: ۵۷.
- حسین صدر [میر قوام الدین...]: ۶۰.
- حسین علی سلطان: ۱۵۰.
- حسین علی سلطان چگنی: ۱۴۷.
- حسین قلی بیگ: ۹۰، ۱۹۷، ۲۰۷.
- حسین قلی خان (ولد نظر سلطان لله): ۱۱۵.
- حسین قلی خلفاء روملو: ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۹۵.
- حسین قلی سلطان شاملو: ۷۰، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۲۴.
- حسین کرکی [میر سید...]: ۵۷.
- حسین کمونه [سید...]: ۲۳۴.
- حسین کیا چلاوی [امیر...]: ۳۷، ۳۸.
- حسین مجتهد عاملی [میر سید...]: ۹۳، ۹۸.
- حسین میرزا: ۱۳۲، ۱۳۳.
- حسین میرزا: ۲۲۹.
- حسین (میرزا) بایقرا [سلطان...]: ۱۵۵.
- حسین ندوشنی [مولانا، سلطان...]: ۲۰۲.
- حسین نقیب اصفهانی [میر قوام الدین...]: ۵۷.
- حکیم ابوالفتح ← حکیم کوچک: ۱۰۱.
- حکیم سیفار: ۲۵۸.
- حسین شمس الدین محمد: ۲۵۸.
- حکیم کوچک ← حکیم ابوالفتح: ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۰۹، ۱۰۸.
- حمزه [میر...]: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۸، ۱۳۱، ۱۱۰.

- حمزه [سید...] (ولد سید احمد): ۱۵.
- حمزه [سید...] (ولد سید محمد [ابوجعفر]): ۱۵.
- خان پاشا [شیخ...] (حاکم قارص): ۲۵۳.
- خاننش بیگم: ۱۴۹.
- خاننش خانم: ۱۰۴.
- خاننش سلطان بیگم: ۵۶.
- خان میرزا: ۴۶.
- خدیدجه بیگم: ۲۵، ۵۵.
- خسرو بیگ: ۱۳۲، ۱۶۳، ۲۴۵.
- خسرو پاشا: ۸۶، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳.
- خسرو خان: ۲۳۷.
- خسرو سلطان: ۲۱۰، ۲۵۵.
- خسرو سلطان میر یازوکی: ۲۱۸.
- خسرو میرزا گرجی: ۲۳۲، ۲۴۶.
- خلفا بیگ: ۳۵، ۴۸.
- خلفا بیگ: ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۷.
- خلیفه سلطان اعتمادالدوله: ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۴.
- خلیفه سلطان ← علاءالدین حسن [امیر...]:
- خلیل [امیر...]: ۳۴.
- خلیل پاشا: ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۴۹.
- خلیل [سلطان...]: ۳۵، ۵۱، ۶۲، ۶۶.
- خلیل [سلطان...] (حاکم شیراز: ۴۷، ۵۰.
- خلیل بیگ یساوول: ۴۲.
- خلیل سلطان: ۹۰، ۲۳۰، ۲۳۱.
- خلیل (سلطان) ذوالقدر: ۴۸.
- خلیل خان: ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۴۷.
- خلیل خان زیاد اغلی قاجار: ۱۴۲.
- خلیل سلطان (ولد امیر حسن بیگ): ۲۶.
- خلیل سلطان سیل سپر: ۱۹۶.
- خواجهگی [شیخ...]: ۲۴.
- حمزه بن علی (برادر زاده معتصم عباسی): ۱۵.
- حمزه بیک فتح اغلی: ۳۴.
- حمزه سلطان: ۵۷، ۶۲.
- حمزه میرزا: ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۴.
- حوری (خان) خانم گرجی: ۵۶.
- حیدر آقا: ۱۹۳.
- حیدر [سلطان...]: ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱.
- حیدر [سلطان...] (میرزا): ۵۴، ۵۵، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۶۴.
- حیدر [شیخ...] (ولد امیر مکرری): ۱۷۶.
- حیدر بیگ یوزباشی: ۲۱۹.
- حیدر خان ترکمان: ۱۱۵.
- حیدر سلطان (حاکم تنکابن): ۲۳۷.
- حیدر سلطان بیگدلی: ۲۱۵.
- حیدر سلطان ترکمان: ۹۱.
- حیدر سلطان روملو: ۲۴۳.
- حیدر علی بیگ ذوالقدر: ۲۵۹.
- حیدر کرار: ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۴۵، ۴۹، ۶۹، ۷۷، ۸۳.
- حیدر میرزا: ۱۳۰، ۱۴۸، ۲۳۶.
- حلیمه بیگم (علمشاه بیگم): ۲۶.
- خادم بیگ ← حسین بیگ للہ شاملو.
- خادم بیگ (خلیفه الخلفا): ۴۰.
- خاقان جنت مکان ← شاه اسمعیل.
- خان آغا خانم: ۲۲۵.
- خان احمد: ۸۴.
- خان بیک قاجار [میرزا...]: ۱۴۸، ۲۲۹.

- خواجه علی [سلطان...]: ۱۳، ۲۲، ۲۴.
- خواجه علی [سید...]: ۲۳.
- خواندگار روم: ۳۹، ۴۸، ۵۰، ۶۳، ۸۵، ۹۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۵۱.
- خوزانی [میر عنایت الله...]: ۶۴.
- خوش خبیر خان: ۱۲۰.
- خوش خبیر خان ← قلی بیگ: .
- خیرات خان: ۲۴۵.
- داش تیمور: ۱۹.
- داود [سید... (میرزا)]: ۲۸.
- داود بیگ گرجی: ۲۰۶.
- داود پاشا (بیگلر بیگی قراباغ): ۱۷۹.
- داود خان: ۱۰۷، ۲۴۶، ۲۴۷.
- داود میرزا: ۵۱.
- دده بیگ قورچی باشی: ۳۰، ۴۶، ۵۸، ۶۱.
- درویش بیگ مرعشی: ۲۰۴.
- درویش رضا: ۲۴۳.
- درویش محمد بیگ (ولد بکر سوباشی):
- ۲۲۳، ۲۲۴.
- درویش محمد خان (ولد حسن بیگ شکلی):
- ۷۶.
- درویش محمد خان (حاکم نیشابور): ۱۱۱، ۱۱۲.
- دلاور پاشا: ۲۱۹، ۲۲۰.
- دلو اختیارترکمان: ۱۴۸.
- دلومحمدسلطان شمس الدین لو: ۲۰۹، ۲۱۶.
- دلیرمحمد: ۲۰۷.
- دمیری بیگ سلطان شاملو: ۵۹.
- دورمش خان: ۴۰، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۶۹، ۹۵.
- دولت بانو: ۱۷.
- دولت گرای خان: ۹۱.
- دولت یارخان سپاه منصور: ۱۵۰.
- دیباچ [امیر...]: [مظفرسلطان بن
- دین محمدخان: ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۳۸.
- دیوسلطان ذوالقدر: ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۱۲۵.
- ذوالفقار بیگ: ۶۰.
- ذوالفقارخان قراملو: ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۷.
- ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴.
- ذوالفقارسلطان (ولد علی بیگ) ← نخودسلطان:
- ۵۹.
- رستم [امیرزاده...]: ۲۹، ۳۰.
- رستم بیگ: ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۶.
- رستم پاشا: ۸۷.
- رستم خان افشار: ۸۲، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۴۶.
- ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱.
- ۲۵۲، ۲۵۷.
- رستم سلطان سوکلر ذوالقدر: ۲۴۵.
- رستم سلطان سوکلن: ۱۷۹.
- رستم محمدخان (ولد ولی محمدخان اوزبیگ):
- ۲۰۳.
- رستم محمدخان: ۲۴۵.
- رستم میرزا: ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۵۶، ۱۰۵.
- رضا قلی بیگ اینانلو: ۱۳۳، ۱۶۴.
- رضی [میرزا...]: (ولد میرزا محمدتقی): ۲۱۵.
- رضی الدین [مولانا...]: ۱۸.
- رضی صدر [میرزا...]: ۱۳۹، ۲۴۴.
- رفیع [میرزا...]: ۲۴۴.
- رفیع الدین ← محمدصدر [میرزا...]: .
- رفیع الدین ← منصور [سید...]: .
- رکن الدین بیضاوی [شیخ...]: .
- رکن الدین ← کازرونی [ملا...]: .

- رمضان بیک: ۷۷.
- روح الله بیک ذوالقدر: ۱۶۷، ۱۲۹، ۱۷۰.
- رئیس برکه ثانی: ۳۸.
- رئیس محمد کرّه: ۳۹.
- رئیس یوسف: ۳۸.
- زال بیک گرجی: ۵۵، ۹۲.
- زاهد گیلانی [شیخ...]: ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۱، ۱۳۴.
- زبیده بیگم: ۱۳۹.
- زبیر: ۹۸.
- زکریا [امیر...]: ۳۵، ۳۶، ۶۶.
- زکر یاخان: ۲۱۱، ۲۵۰.
- زلو محمد ← محمد سلطان شمس الدین.
- زمان بیک: ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲.
- زیاداعلی [سلطان...]: ۵۵.
- زین العابدین ← صفوی [امیر...].
- زین الدین علی [میر...]: ۸۰، ۸۸.
- زین العابدین ← محتسب کاشی [میر...].
- زینب بیگم: ۵۶، ۲۵۹.
- زینت سلطان بیگم: ۵۶.
- زنیل بیگ بیگدلی: ۱۲۵، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۹، ۲۵۷.
- زینل بیک شاملو: ۴۳، ۲۲۶.
- زینل بیک محمودی: ۲۳۸.
- زینل خان: ۸۷، ۲۳۹.
- زینل خان ایشیک آقاسی باشی: ۲۳۵.
- زینل خان محمودی: ۱۸۹، ۲۰۸.
- زینل خان شاملو: ۴۷، ۵۰، ۵۹، ۲۰۱، ۲۳۸.
- زینل سلطان (ولد امیر حسن بیک): ۲۶.
- سارو پیره (قورچی باشی استاجلو): ۴۸، ۴۹.
- ساروتقی ← تقی [میرزا...]: ۲۴۴، ۲۵۰.
- ساروخان بیک اچرلو: ۲۵۷.
- ساروخواجه ← محمدرضای قزوینی
- [خواجه...].
- سارو سلطان بیگدلی: ۲۲۵، ۲۲۹.
- ساروخان طالش: ۲۳۷.
- ساروعلی: ۴۰.
- سامان [امیر... (والی گسک): ۸۴.
- سام میرزا: ۳۳، ۶۲، ۷۰، ۱۰۴، ۱۳۹، ۲۳۵.
- سبحان سلطان روملو: ۱۰۴.
- سبحان و یردی بیک: ۲۵۰.
- سبکتکین: ۳۸.
- سجاد [سید... (والی عربستان): ۹۶.
- سرخاب خان شمال: ۲۵۴.
- سلامت گرایخان: ۱۹۴.
- سلطان احمد بیک: ۷۵.
- سلطان بیگم: ۲۴۴.
- سلطان جنید: ۱۳.
- سلطانم خانم: ۹۴، ۱۶۰، ۱۹۷.
- سلطان مراد [سلطان...]: ۷۰.
- سلطان محمد میرزا (نواب سکندرشان): ۵۴.
- سلمان [میرزا...]: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴.
- ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۰.
- ۲۱۷.
- سلمان بیک محمودی: ۱۸۱.
- سلمان خان: ۱۱۵.
- سلمان خان (ولد شاه قلی میرزای استاجلو): ۵۶.
- سلمان خلیفه ترکمان (حاکم تون): ۱۱۱.
- سلمان سلطان: ۲۰۸، ۲۰۹.
- سلیم [سلطان...]: ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۰، ۹۰.
- ۹۲، ۱۸۹.
- سلیم خان: ۲۴۳، ۲۵۱.
- سلیمان [سلطان...]: ۵۰، ۶۵، ۷۳، ۷۸، ۸۴.
- ۸۶، ۸۸، ۹۵، ۹۶، ۲۰۴.
- سلیمان خان (ولد شاهقلی میرزای استاجلو):

- سیاه پوش ← خواجه علی [سلطان...]. ۲۰۳، ۲۳۲.
- سلیمان [میرزا...]: ۱۰۱.
- سید بیک کمونه: ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۷۵.
- سلیمان [سید... (میرزا)]: ۲۷.
- سیف الدین کاشی [حکیم...]: ۲۳۴.
- سلیمان [سلطان... (میرزا)]: ۵۴، ۱۳۹.
- سیمایون خان (والی قفلیس) ← معاون خان گرجی.
- سلیمان بیجن اوغلی: ۲۷.
- سیمو خان (والی گرجستان): ۱۹۷.
- سلیمان بیک ذوالقدر: ۳۹.
- شاه [شیخ...]: ۲۷، ۳۵، ۵۱.
- سلیمان بیک روملو: ۶۵، ۹۵.
- شاه اسماعیل: ۱۳، ۲۸، ۳۱، ۲۲۴، ۲۴۳.
- سلیمان بیک محمودی: ۱۸۲.
- شاه اسماعیل ثانی: ۸۳، ۲۴۴، ۲۴۵.
- سلیمان خان (ولد شاهقلی میرزای استاجلو): ۲۰۳، ۲۳۲.
- شاه بیک [امیر...]: ۱۵۷.
- سلیمان ساوجی [مولانا...]: ۱۶۰.
- شاه بیک [شیخ...]: ۱۳۸.
- سلیمان سلطان: ۶۳، ۶۴.
- شاه بنده بیک: ۲۰۹.
- سلیمان میرزا: ۲۴۴، ۲۴۵.
- شاه بنده خان: ۲۲۵، ۲۳۲.
- شاهی بیک خان (حاکم قندهار): ۱۷۵.
- سماون خان گرجی (سیمایون خان والی قفلیس): ۸۷، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۶.
- شاه تقی الدین محمد صدر اصفهانی: ۱۲۷.
- سنان بیک: ۷۸، ۸۵، ۸۶.
- شاه حسین بیک (ولد زینل بیک): ۱۲۵.
- سنان پاشا: ۱۱۹.
- شاه حسین امیرالممالک [میر...]: ۱۱۹.
- سنجر سلطان (ولد علی [سلطان]): ۱۰۵.
- شاه خلیل الله: ۱۰۴، ۲۴۴.
- سنجر میرزا: ۵۶، ۲۴۴.
- شاه خرخ بیک: ۲۰۷، ۲۳۴.
- سولاق حسین تکلو: ۱۹۳.
- شاهرخ خان افشار: ۳۶، ۴۲، ۴۸، ۶۶، ۶۸.
- سونج ترکمان: ۱۶۳.
- شاه حسین معیرالممالک [میر...]: ۱۱۹.
- سوندک سلطان (ولد علی [سلطان]): ۱۰۵.
- شاه خلیل الله: ۱۰۴، ۲۴۴.
- سوندک حسین تکلو: ۱۹۳.
- سوندک پاشا: ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۸۲، ۸۸.
- سوندک سلطان: ۲۴۸.
- سوندک پاشا: ۲۵۳.
- سهروردی [شیخ ابونجیب...]: ۲۰.
- سهل بن علی [امام زاده...]: ۳۳.
- سهل علی: ۶۱.
- سیاوش [امیر...]: ۱۱۵، ۱۵۷، ۱۶۱.
- سیاوش بیگ: ۲۴۵.
- سیاوش خان: ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶.
- سیاوش سلطان: ۲۵۱.
- شاه سلیمان: ۱۳.
- شاه سلیمان محمد: ۱۰۲، ۱۳۳.
- شاه سلیمان: ۱۳.
- شاه سلیم (پادشاه هندوستان): ۲۲۵، ۲۳۳.

- شاه شجاع: ۱۰۰، ۱۰۳، ۲۵۸.
- شاه صفی: ۱۳، ۱۳۸.
- شاه طهماسب: ۱۳، ۱۳۸، ۲۴۳.
- شاه ظهیرالدین علی: ۲۴۴.
- شاه عباس: ۱۷، ۱۳۳.
- شاه عباس ثانی: ۱۳، ۲۳۶.
- شاه علی خان: ۱۶۵.
- شاه علی سلطان: ۶۹.
- شاه عنایت الله نقیب اصفهانی: ۹۷.
- شاه قباد (پسر بزرگ چوهه سلطان): ۶۱.
- شاه قلی افشار: ۶۲، ۶۴، ۶۸، ۱۱۲.
- شاه قلی بیگ: ۷۷.
- شاه قلی بیگ ز یک: ۲۰۴.
- شاه قلی بیگ خلفای روملو: ۱۲۶.
- شاه قلی بیگ شاملو: ۵۶.
- شاه قلی بیگ قاجار: ۷۸.
- شاه قلی خان: ۱۱۷، ۱۴۷.
- شاه قلی خلیفه مهردار: ۷۵، ۷۸، ۱۲۹.
- شاه قلی سلطان استاجلو: ۷۵، ۷۶، ۱۱۵، ۱۱۹.
- شاه قلی سلطان افشار: ۷۰، ۷۳.
- شاه قلی سلطان بیات: ۹۵، ۱۴۲، ۱۶۷، ۱۸۰.
- شاه قلی سلطان ذوالقدر: ۱۰۴.
- شاه قلی میرزا استاجلو: ۵۶، ۱۱۳، ۲۰۳، ۲۱۷.
- شاه کلان: ۲۱۹.
- شاه محمد: ۸۱.
- شاه محمد خان: ۲۱۸.
- شاه محمد سیف الملوک: ۶۲.
- شاه میرخان: ۱۸۲، ۱۸۴.
- شاه نظر بیگ بساچی باشی: ۲۰۷.
- شاه نظر خان توکلی جقتای: ۲۱۵.
- شاه نظر سلطان توکل جقتای: ۱۹۷.
- شاه نعمت الله یزدی: ۵۵، ۷۵، ۸۹، ۱۰۴.
- شاه ولی [میرزا...]: (ولد میرزا احمد): ۱۴۲.
- شاه ولی سلطان ذوالقدر: ۵۴.
- شاه ویردی استاجلو: ۷۳.
- شاه ویردی اینانلو: ۱۲۸.
- شاه ویردی بیگ: ۶۸، ۱۱۹، ۲۰۶.
- شاه ویردی خان: ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۰۲، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۵۵.
- شاه ویردی خان عباسی: ۱۵۱.
- شاه ویردی خلیفه: ۶۵.
- شاه ویردی سلطان استاجلو: ۲۵۱، ۲۵۶.
- شاه ویردی سلطان زیادعلی: ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۷.
- شاهی بیگ خان: ۲۱۸.
- شجاع الدین شیرازی [میر...]: ۱۰۴.
- شجاع الدین محمود: ۹۷.
- شجاع الدین مشعشی: ۱۱۷.
- شجاع بیگ: ۴۸.
- شرف الدین علی [سید...]: ۲۱.
- شرف خان (حاکم عادیه): ۶۱، ۶۲.
- شرف شاه [سید...]: ۱۴، ۱۶.
- شریف [میرسید...]: (ولد تاج الدینی علی استرآبادی: ۴۳)
- شریف [میرسید...]: ۴۸، ۴۹.
- شریف جرجانی [میرسید...]: ۴۳.
- شکرالله [میرزا...]: ۹۶، ۹۷.
- شمس الخاں سلطان چرکس: ۵۴، ۵۵، ۱۰۳.
- شمس الدین [شیخ...]: (ولد شیخ زاهد): ۲۱.
- شمس الدین [اسدالله...]: [امیر...].
- شمس الدین اسدالله مرعشی [امیر...]: ۸۸.
- شمس الدین خان: ۲۳۴.
- شمس الدین خان مروی: ۲۳۴.
- شمس الدین [علی (سلطان) سبزواری [میر...]].

صدرالدین خان استاجلو: ۵۴، ۶۴، ۶۸، ۱۳۸.
 صدرالدین موسی [سلطان...]: ۱۳.
 صدرالدین ← موسی [سید...]
 صدرالدین ← موسی [شیخ...]
 صدرالدین خان صفوی: ۹۱، ۱۱۰.
 صفدرخان: ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶.
 صفدر سلطان: ۱۳. (صفدر سلطان حیدر):
 صفرقلی بیک یوزباشی: ۱۹۶.
 صفرقلی خان بیک: ۱۹۶.
 صفی [شیخ...]: ۲۲۸.
 صفی: ۱۹، ۲۰.
 صفی الدین: ۲۱.
 صفی الدین [شیخ...]: ۲۳.
 صفی الدین اسحاق [سلطان...]: ۱۳، ۱۷، ۲۱.
 صفی الدین اسحاق [سید...]: ۱۷.
 صفی الدین اسحاق [شیخ...]: ۱۸.
 صفی قلی خان: ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸،
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۴۸.
 صفی گرای خان تاتار: ۱۱۴، ۱۱۶.
 صفی میرزا: ۱۳، ۱۳۹، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۵.
 صفی نائینی [میرزا...]: ۲۵۸.
 صفوی [میرزین العابدین...]: ۴۷.
 صفیه سلطان بیگم: ۱۰۴.
 صلاح الدین: [سید...]: ۱۷.
 صلاح الدین رشید [سید...]: ۱۳، ۱۷، ۲۳.
 صوفی خلیل موصول: ۶۰.
 صوفی سلطان: ۲۵۹.
 ضیاء الدین خان: ۲۱۱.
 ضیاء الدین کاشی [امیر...]: ۱۶۴، ۱۶۵.
 طالب خان اعتمادالدوله: ۲۱۷، ۲۴۹.
 طالب خان (ولد حاتم بیک نصیری اردو بادی):
 ۱۹۷، ۲۴۴.
 طاهر ترشیزی [امیرشاه...]: ۲۵۱.

شمس الدین ← علی سلطان مختار الحسینی
 [میر...].
 شمس الدین ← محمد اصفهانی [ملا...]:
 ۴۳.
 شمس الدین ← محمد صدر [میر...].
 شمس الدین محمد کرمانی [میر...]: ۱۰۴.
 شمس الدین ← محمد یوسف آبادی [میر...].
 شمس خاقان قزاقلر: ۲۴۳.
 شمس خان مهرداد: ۱۲۷.
 شمسی خان قزاقلر: ۱۸۲.
 شمشرخان: ۲۱۸.
 شهاب الدین [شیخ...]: ۲۱۱، ۲۵۴.
 شهاب الدین اهری [شیخ...]: ۱۳۴.
 شهاب الدین عبدالله [خواجه...]: ۳۶.
 شهاب الدین ← محمد اهری [شیخ...].
 شهر بانو بیگم: ۵۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۹.
 شهسوار بیک (ولد مهر علی بیک): ۲۵۹.
 شیبان خان بن جوجی: ۱۵۸.
 شیبیک خان: ۴۴، ۴۵.
 شیخ شاه: ۵۲.
 شیخ شاه ← ابراهیم [شیخ...]
 شیخ میرزا [امیر...]: ۴۷.
 شیر احمد: ۱۸۹.
 شیر خان افغان: ۲۴۲.
 شیروانشاه: ۲۵.
 صادق مرعشی [امیر قوام الدین... (میر
 بزرگ): ۱۴.
 صارم: ۴۰.
 صالح [سید...]: ۱۳، ۲۳.
 صبوری [مولانا]: ۱۷۵.
 صدرالدین ← ابراهیم.
 صدرالدین [سلطان...]: ۲۰، ۲۲.
 صدرالدین اردبیلی [شیخ...]: ۲۱.

- طلحه: ۹۸. عبدالقادر خان: ۲۴۲.
- طهماسب علی بیگ شاملو: ۲۰۷. عبدالکریم [میر...]: ۴۶۰، ۱۱۲.
- طهماسب قلی بیگ (ولد قورخمس خان شاملو): ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۸۱. عبدالکریم: [سید...]: ۱۴.
- طهماسب قلی خان: ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۸. عبداللطیف بیگ: ۱۷.
- طهماسب قلی سلطان ارشلو: ۱۴۵. عبداللطیف پاشا: ۱۹۰.
- طهماسب قلی میرزا: ۳۳، ۴۹، ۵۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۳۶. عبدالؤمن خان: ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷.
- طهمورث خان (والی گرجستان): ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸. عبدالله شوشتری [میر...]: ۷۴.
- عادل شاه: ۲۳۷، ۲۵۵. عبدالله [سید...]: ۱۵، ۴۹.
- عادلگرای خان تاتار: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱. عبدالله [مولانا...]: ۳۶.
- عاشورا آقا: ۱۳۱. عبدالله [میرزا...]: (ولد میرزا سلطان): ۱۴۰، ۱۶۸، ۱۶۷.
- عاشور خان (حاکم مرو): ۲۳۷، ۲۴۵. عبدالله [مولانا...]: ۷۴، ۷۵، ۱۰۲.
- عبادالله خان: ۲۱۷. عبدالله خان [استاجلو...]: ۵۸، ۶۱، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹.
- عباس [سید...]: (ولد سید محمد اعرابی): ۱۵. عبدالله خان [مولانا...]: ۱۶۲، ۱۵۸، ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۴۷، ۱۶۶، ۱۶۷.
- عباس بیگ شاملو: ۸۲، ۲۵۶، ۲۵۹. عبدالله خان اوزبک: ۱۳۲.
- عباس قلی بیگ: ۲۵۴، ۲۵۹. عبدالله سلطان: ۲۳۸.
- عباسقلی (سلطان) شاملو: ۱۳۲. عبدالله شوشتری [مولانا...]: ۲۰۳.
- عباس میرزا: ۱۱۸. عیدی بیگ شاملو: ۴۰، ۵۷.
- عبدالامین خان (عبادالله سلطان): ۱۷۰. عبید خان: ۴۷، ۵۱، ۵۹، ۶۷، ۶۸، ۶۹.
- عبدالباقی [امیر...]: ۴۷، ۴۸، ۴۹. عثمان [سلطان...]: ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷.
- عبدالرحمن [شیخ...]: (ولد خواجه علی سلطان...): ۲۴. عثمان پاشا: ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۳، ۲۲۴.
- عبدالرحمن چلبی: ۲۲۴. عبدالرحیم خواجه: ۲۱۷.
- عبدالرزاق [امیر...]: ۱۴. عبدالرزاق صدر [مولانا...]: ۸۳.
- عبدالرزاق صدر [مولانا...]: ۸۳. عبدالعالی مجتهد [شیخ...]: ۱۵۷.
- عبدالعزیز خان: ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۴۵، ۲۵۰. عرب محمد: ۸۵، ۱۷۲، ۲۳۷.
- عسکر خان (والی تاتار): ۹۱.

- عصمت بیگم: ۲۱.
 عطا سلطان: ۸۲.
 عطاء الله اصفهانی [میرزا...]: ۱۴۲، ۸۴.
 علمشاه بیگم: ۳۲.
 علمشاه بیگم ← حلیمه بیگم.
 علاء الدوله بن کاکویه: ۳۸.
 علاء الدوله ذوالقدر: ۴۲، ۳۹.
 علاء الدین [سید...]: ۲۱.
 علاء الدین حسن [امیر...]: (خلیفه سلطان):
 ۱۳۹.
 علاء الدین ← محمد طیب [مولا...]
 علاء الدین مرعشی [امیر...]: ۸۳.
 علی آقا: ۸۶، ۲۰۰.
 علی اکبر [خواجه...]: ۲۲۵.
 علی [سلطان... (میرزا)]: ۵۵.
 علی [سید...]: ۱۴.
 علی [کیامیرزا...]: ۳۲، ۳۳، ۳۸.
 علی ابن ابی طالب: ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۲۴۲.
 علی بابر سلطان افشار: ۸۱.
 علی بیک زنگنه: ۶۰، ۸۶، ۲۵۴، ۲۵۹.
 علی بیک [شیخ...]: (ولد علی بیک): ۲۵۷.
 علی بیک میرشکار (ولد احمد آقای گرانپای):
 ۱۶۸.
 عثمان پاشا: ۷۳.
 علی پاشا: ۸۴، ۸۶، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۸۹،
 ۱۹۹، ۲۵۳.
 علی پادشاه ← علی [سلطان... (میرزا)] (ولد
 سلطان حیدر): ۲۸، ۲۹.
 علی چگنی [سلطان...]: ۱۶۸.
 علی خان بیک ترکمان: ۱۲۶، ۲۳۵، ۲۵۷.
 علی خان (بیک) چرخچی باشی: ۱۲۸.
 علی خان (حاکم گیلان): ۱۶۰.
 علی خان شمس الدین لو: ۱۸۲.
 علی خان کلانتر [خواجه...]: ۱۲۰.
 علی خان موصلو: ۱۰۲.
 علی خطیب استرآبادی [میرسید...]: ۹۹.
 علی [سلطان... (میرزا)]: ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۹۷،
 ۲۶۰.
 علی سلطان: ۵۷، ۷۵، ۸۰، ۱۱۷، ۱۲۸.
 علی سلطان استاجلو: [میرزا...]: ۸۳.
 علی سلطان اوزبک: ۷۴، ۸۲، ۸۹.
 علی سلطان زنگنه: ۲۵۹.
 علی سلطان (نوادۀ شاهقلی خلیفۀ مهردار):
 ۱۲۸.
 علی سلطان (حاکم شیراز): ۵۷.
 علی سلطان تکلو: ۸۰.
 علی سلطان ذوالقدر: ۷۳، ۷۶، ۸۰.
 علی (سلطان) سیزواری [میرشمس الدین...]:
 ۱۵۹.
 علی (سلطان) قورچی باشی: ۵۰.
 علی سلطان مختار الحسنی [میرشمس
 الدین...]: ۱۵۶.
 علی [سید...]: ۱۵، ۱۶.
 علی [سید...]: (ولد سید محمد اعرابی): ۱۵.
 علی [سید...]: (ولد سید محمد [ابوجعفر]):
 ۱۵.
 علی [شیخ زاده جمال الدین...]: ۱۹.
 علی طهرانی [حکیم نورالدین...]: ۲۲۵.
 علی عرب عامری [میرزا...]: ۱۶۵.
 علی قاجار [میرزا...]: ۹۶.
 علی قلی بیک ولد سلطان حسین بیک شاملو):
 ۹۵، ۲۰۲.
 علی قلی بیک قاجار: ۷۹، ۹۷، ۱۲۱، ۱۲۲،
 ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۰.
 علی قلی خان: ۵۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۳،
 ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹.

- عیسی خان بوزچلو (حاکم لوری): ۲۵۸.
- عیسی خان بیک (ولد سیدی بیک ابن معصوم بیک صفوی): ۲۰۳.
- عیسی خان صفوی: ۱۳۹، ۲۲۲.
- عیسی خان گرجی: ۱۰۷.
- غازی بیک ذوالقدر: ۳۵، ۱۰۲، ۱۷۶.
- غازی خان تکلو: ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۱۸۹، ۶۹.
- غازی سلطان شاملو: ۱۴۳.
- غازی گرای خان: ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۹۴.
- غیاث الدین محمد [میر...]: ۵۰، ۹۰.
- غیاث الدین منصور [میر...]: ۶۰، ۶۱.
- غیب خان استاجلو: ۸۴، ۱۴۰، ۱۴۲.
- فاطمه: ۱۹.
- فاطمه خاتون: ۲۱.
- فاطمه سلطان بیگم: ۵۶، ۱۱۱، ۱۲۲.
- فاطمه سلطان خانم: ۱۱۳.
- فتاح مین باشی اصفهانی [میر...]: ۱۵۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۴۹.
- ۲۵۷، ۲۵۱.
- فتح علی بیک: ۲۴۷.
- فتحی بیک پروانه چی: ۱۲۶.
- فخرالدین [سید...]: ۱۷.
- فخرالنساء بیگم: ۱۴، ۱۰۴، ۲۳۶.
- فخرجهان بیگم: ۲۴۵.
- فرخ اردبیلی [شیخ...]: ۱۸.
- فرخ انگیز بیگم: ۳۳.
- فرخ النساء بیگم: ۱۳۸.
- فرخ بیک پرناک: ۱۴۴.
- فرخ بیک: ۸۶.
- فرخ [سلطان...]: ۶۸.
- فرخ خان (بیگر بیگی شیروان): ۲۵۲.
- فرخ زاد بیک: ۷۸.
- ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۳، ۲۰۷، ۲۰۶.
- علی قلی خان (حاکم هرات): ۱۰۰.
- علی قلی خان (ولد حسین بیک شاملو): ۱۰۱.
- علی قلی خان اشیک آقاسی شاملو: ۲۰۱.
- علی قلی خان (سلطان) ذوالقدر: ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۴۲.
- علی قلی خان چاوشلو: ۱۱۴.
- علی قلی خان شاملو: ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۰۰.
- علی قلی میرزا (مخدوم زاده): ۲۱۸.
- علی قلی میرزا شاملو: ۲۴۵.
- علی مراد بهادر: ۲۵۶.
- علی مرادخان: ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۶.
- علی منشار [شیخ...]: ۸۵.
- علی نقی [امام زاده...]: ۵۴.
- علی یاریک: ۲۵۶.
- علی یارخان گرایلی: ۲۳۷.
- عماد [میرزا...]: ۲۵۰.
- عمر بیک سنجق: ۲۱۲.
- عنایت [خواجه...]: ۶۷.
- عنایت الله اصفهانی [میرزا...]: ۲۲۵.
- عنایت الله — خوزانی [میر...]:
- عنایت الله یزدی: ۲۱۶.
- عنایت بیک بافقی: ۲۵۷.
- عنایت شیخ الاسلام [مولانا...]: ۱۲۴.
- عوض [سید...]: سید اسماعیل.
- عیسی بیک، موصلو: ۶۲، ۱۹۳.
- عیسی خان: ۱۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۴.
- عیسی خان (ولد لوند میرزای گرجی): ۸۶، ۸۸، ۹۶.

- ۲۱۷
 قاضی سلطان: ۲۱۵.
 قاضی شمس الدین گیلانی: ۳۶، ۳۸.
 قاضی عماد اصفهانی: ۸۸.
 قاضی عیسی: ۳۶.
 قاضی محسن (ولد قاضی معز اصفهانی): ۲۵۰.
 قاضی محمد: ۴۳.
 قاضی محمد کاشی: ۳۸، ۴۳.
 قاضی معز اصفهانی: ۲۵۰.
 قاضی میرجهان: ۵۷، ۶۴.
 قاضی میرحسین مبینی: ۶۴.
 قاضی مؤمن: ۲۰۲.
 قاضی نورالدین (برادر شیخ زاده لاهیجی): ۴۴.
 قاضی وجیه الدین: ۲۰.
 قایش پاشا: ۲۱۲.
 قبادبیک قورچی باشی: ۶۴.
 قبادخان قاجار: ۱۱۱، ۱۲۰.
 قباد [سلطان...]: ۹۰.
 قباد سلطان ذوالقدر: ۶۳.
 قراسماعیل: ۶۵.
 قرابهادر سپه سالار: ۱۱۵.
 قراپیری قاجار: ۲۷.
 قراپیری قرمانلو: ۲۰۳.
 قراجه سلطان تکلو: ۵۷، ۵۸.
 قراجه الیاس روملو: ۳۴.
 قراحسن چاوشلو: ۱۴۴.
 قراحسین: ۱۹۳.
 قراخان استاجلو: ۷۵.
 قراخان بیک: ۲۵۸.
 قراخان (سلطان) برادرخان محمدخان استاجلو:
 ۴۹.
 قراخان سلطان: ۱۰۶.
 قراسعید عرب: ۱۹۳.
- فرخ سلطان غلام: ۲۴۵.
 فرخ یار: ۳۴.
 فضلعلی سلطان: ۲۵۱.
 فرهاد آقای غلام: ۱۳۱، ۱۳۲.
 فرهاد پاشا: ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۴.
 فرهادخان: ۱۱۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳،
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲،
 ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹.
 فریاد بیک چرکس: ۲۰۷.
 فریدون خان: ۲۱۷.
 فولاداغلی: ۱۸۹.
 فولاد بیک: ۱۴۷، ۲۴۷.
 فولاد سلطان: ۴۶.
 فیروز [سید...]: ۲۳.
 فیروزشاه [سید...]: (ولد سید محمد
 [ابودافع]): ۱۶.
 فیروزشاه [سید...]: (زرین کلاه): ۱۳.
 فیروز کرخی ← ابوحفص [شیخ...].
 فیض [میر...]: (ولد قاضی معسکر): ۸۸.
 فیض الله [میرزا...]: ۲۰۱.
 قاسم انوار [سید...]: ۲۱.
 قاسم [سید...]: (ولد سید محمد اعرابی): ۱۵،
 ۲۳.
 قاسم بیک: ۴۱، ۷۹، ۲۰۶، ۲۱۲.
 قاسم بیک [میر...]: ۲۵۹.
 قاسم بیک یساول باشی قورچی شاملو: ۱۷۵.
 قاسم سلطان: ۱۸۰.
 قاسم سلطان ایمان لوفشار: ۱۹۳، ۲۱۲، ۲۲۴.
 وارنجه بیک استاجلو: ۵۷.
 قاضی ابوالقاسم: ۱۷۲.
 قاضی احمد غفاری: ۸۵.
 قاضی جهان ناظر: ۵۷.
 قاضی خان صدر: ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۳.

- قراسلطان اوزبک: ۱۵۵.
- قوام الدین ← صادق مرعشی [امیر...]
- قوام الدین ← نوربخش [میر...].
- قورخمس خان شاملو: ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۸.
- قورخمس خلفا: ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲.
- قوری بیگ: ۴۵.
- قویم سلطان گرجی: ۲۳۴.
- قیام سلطان: ۵۸.
- کازرونی [ملارکن الدین...]: ۶۶.
- کافی منشی اردوبادی [میرزا...]: ۸۸.
- کامران [میرزا...]: ۱۱۵، ۱۱۶.
- کامران بیگ: ۱۲۴.
- کیچک سلطان ← مصطفی سلطان. ۵۸.
- کچل بیگ حاجی لو: ۶۸.
- کچل شاه و یردی: ۷۱، ۷۵.
- کچل قباد کلهر: ۱۵۳.
- کستندیل بیل خان: ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷.
- کستندیل میرزا: ۱۱۶، ۱۸۲.
- کفرانی [میرزا...]: ۱۳۱.
- کلان بن خواجه بخاری: ۲۱۷.
- کلان خفاجه [میر...]: ۲۵۰.
- کلان مین باشی [میر...]: ۲۴۱.
- کلبعلی بیگ دواتدار: ۲۵۴.
- کلبعلی بیگ قاجار: ۲۰۹، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۵.
- کلبعلی خان افشار: ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۹.
- کمال اقلیدی [درویش...]: ۱۶۰.
- کمال الدین [امیر...]: ۱۴.
- کمال الدین [خواجه...]: ۴۶.
- کمال الدین اکبر [خواجه...]: ۲۰۳.
- کمال الدین ← حسین ابیوردی [امیر...].
- قوام الدین اوزبک: ۱۵۵.
- قوامحمد مستوفی: ۲۱۶.
- قرچقای بیگ ایواغلی: ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۱۹۷، ۱۸۸، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶.
- قرچقای محمد: ۳۵.
- قزاق بیگ: ۹۰.
- قزاق خان تکلو: ۲۲۵، ۸۹.
- قزاق خان چرکس: ۲۴۵، ۲۳۳، ۲۲۷.
- قزاق سلطان: ۵۸.
- قطب الدین آقا: ۱۶۲.
- قطب الدین [سید، امیر...]: ۱۳، ۱۷، ۲۳.
- قطب الدین ← ابهری [شیخ...].
- قطب الدین محمد بغدادی [مولانا... (قاضی علی): ۸۸.
- قطب شاه: ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۴۵.
- قلندراغلی: ۱۹۳.
- قلیبای کو کلناتش [میر...]: ۱۴۳، ۱۴۵.
- قلی بیگ (خوش خیرخان): ۳۴.
- قلی بیگ افشار: ۱۰۹، ۱۵۷.
- قلی بیگ ذوالقدر: ۲۵۸.
- قلی خان شیرعلی: ۲۴۲.
- قلج خان (ولدخان محمدخان): ۵۸.
- قلیچ بهادر: ۶۰.
- قمش اغلان ازبک: ۶۱.
- قوام الدین [میرزا...]: ۱۸۳.
- قوام الدین حسن: ۱۲۷.
- قوام الدین حسین [امیر...]: ۶۰.
- قوام الدین ← حسین شیرازی [میر...].
- قوام الدین ← حسین صدر [میر...].
- قوام الدین حسین مستوفی [میر...]: ۱۰۴.
- قوام الدین ← حسین نقیب اصفهانی [میر...].

لله پاشا: ۸۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳.
 لوار صاب میرزا: ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۹۶،
 ۱۱۶، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۷.
 ۲۱۶، ۲۴۶.
 لوند میرزا گرجی: ۵۱، ۷۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸،
 ۹۶.
 مالقوج اغلی: ۴۹.
 مبارک خان [سید...]: ۱۶۱، ۲۱۰.
 مجدالدوله: ۳۸.
 محب علی خان: ۸۲.
 محب علی سلطان استاجلو: ۲۳۷، ۲۳۸.
 محتسب کاشی [میرزین العابدین...]: ۹۹.
 محراب خان قاجار: ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۲۵،
 ۲۴۶.
 محسن [میرزا...]: ۲۴۷، ۲۵۱.
 محسن رضوی [میرزا...]: ۵۷، ۲۴۴.
 محسن عشق آبادی [پهلوان...]: ۲۲۹.
 محمد آقا: ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۵۷.
 محمد آل کمونه [سید...]: ۴۲، ۴۹.
 محمد [امیر جمال الدین...]: ۵۷.
 محمد [خواجه...]: ۲۶، ۸۲.
 محمد [سلطان... (میرزا)]: ۸۰، ۸۲، ۹۰،
 ۹۴، ۲۳۶.
 محمد [سید...]: (ولد سید اسماعیل): ۱۳،
 ۱۴، ۱۵، ۱۶.
 محمد [سید... (میرزا)]: ۲۳، ۲۷، ۴۸.
 محمد [میرسید... سلطان] [حاکم سبزوار]:
 ۲۵۵.
 محمّد [سید محیی الدین...]: ۲۱.
 محمّد اسود [میر، شیخ...]: ۲۰.
 محمّد اصفهانی [ملا شمس الدین...]: ۴۳.
 محمّد اصفهانی [معزالدین...]: ۶۶.

کمال الدین حسین اصفهانی [خواجه...]:
 ۱۹۷.
 کمال الدین حسین طیب [مولانا...]: ۸۸.
 کورحسن استاجلو: ۱۴۷، ۱۴۹.
 کورشاهرخ بن علاء الدوله: ۶۱.
 کورشهسوار: ۶۵.
 کوسه پیرقلی شاملو: ۷۶.
 کوسه ظفر وزیر (بیگلربیگی ارض روم): ۱۸۹.
 کوسه علیقلی ترکمان: ۱۰۰.
 کیاجلال الدین محمّد: ۱۵۴.
 کیخسرو بیک گرجی: ۱۲۷.
 کیخسرو بن ملک بهمن (والی گیلان): ۱۶۵.
 گرای خان: ۲۰۷.
 گرجاسب بیک: ۲۵۸.
 گرگین خان (ولد سیمون خان): ۱۹۰، ۲۰۵،
 ۲۰۶، ۲۴۲، ۲۵۷.
 گرگین سلطان: ۲۳۷.
 گرگین میرزا: ۸۷، ۱۸۴.
 گنجعلی خان زیک: ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳،
 ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۷.
 ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۳۲.
 گوگچه سلطان قاجار: ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۰.
 گوهرسلطان بیگم: ۵۵.
 گوهرشاد بیگم: ۱۳۹.
 لطف الله [میرزا...]: ۱۴۵، ۱۴۹.
 لطف الله شیرازی [میرزا...]: ۱۴۷.
 لطف الله عاملی [شیخ...]: ۲۰۳، ۲۲۵.
 لطف بیک: ۳۵.
 لله بیک: ۴۳، ۴۶.

- محمد اعرابی [سید...]: ۱۵، ۲۳.
- محمد امین [میرزا...]: (ولد میر میران صدر): ۱۴۰.
- محمد امین بیک: ۶۴، ۲۰۶.
- محمد امین خان (ولد جمشید خان): ۱۵۴.
- محمد امین قطب شاه [سلطان...]: ۲۳۸.
- محمد امین میرزا: ۱۱۵.
- محمد اهری [شیخ شهاب الدین...]: ۲۰.
- محمد بابر [سلطان... (میرزا)]: ۴۶.
- محمد باقر مروی [خواجه...]: ۱۱۳.
- محمد باقر [میر...]: ۲۰۳.
- محمد باقر میرزا: ۵۵، ۹۷، ۱۵۸.
- محمد باقر میرزا [شاهزاده...]: ۱۴۹.
- محمد باقر میرزا (صفی میرزا): ۲۰۷.
- محمد بایقرا [سلطان...]: ۴۸.
- محمد بن زید (داعی صفین): ۴۳.
- محمد بیک: ۱۸۱، ۱۹۸، ۲۰۱.
- محمد بیک (ولد کور خلفای روملو): ۱۹۱، ۱۹۷.
- محمد بیک (ولد اسلمس بیک ساروقچی): ۱۴۴.
- محمد بیک (ولد حسین قلی خلفای روملو): ۱۹۵.
- محمد بیک (ولد حسن سلطان): ۶۶.
- محمد بیک (ولد منوچهر بیک): ۲۵.
- محمد بیک بیگدلی: ۱۹۶، ۱۹۷.
- محمد بیک ترکمان: ۳۷، ۴۴.
- محمد بیک طالش [سلطان...]: ۲۰۴.
- محمد بیگدلی شاملو: ۲۰۳.
- محمد پاشا: ۶۵، ۷۸، ۱۲۴، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۵۵، ۲۵۷.
- محمد پاشا [سید... (شرف پاشا)]: [بیگلر بیگی ایروان]: ۱۷۷.
- محمد پاشا ← اکوز محمد: ۲۰۶.
- محمد تقی [میرزا...]: ۲۱۵.
- محمد تقی بیک مین باشی: ۱۹۶، ۲۰۶.
- محمد تقی دولت آبادی [میرزا...]: ۲۵۶، ۲۵۸.
- محمد تکلورومی: ۱۸۳.
- محمد تیمور شیبیک خان: ۴۷.
- محمد جبل عاملی [سید...]: ۸۷.
- محمد جعفر بیک: ۸۸.
- محمد جعفر ساوچی: ۶۱.
- محمد حسین میرزا: ۳۸، ۹۷.
- محمد حسین [میرزا...]: (ولد میرزا شکرالله): ۱۲۷.
- محمد حسین ابهری [میرزا...]: ۲۱۳.
- محمد حسین خان گیلانی: ۲۰۷.
- محمد خان: ۶۳، ۶۴، ۷۱، ۷۹، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۹۲، ۱۹۷.
- محمد خان [خان...]: ۴۱، ۴۲، ۴۸.
- محمد خان [سید...]: (ولد سید مبارک خان): ۲۲۵، ۲۵۰.
- محمد خان [سلطان...]: ۱۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶.
- محمد خان [میر...]: ۱۰۱.
- محمد خان استاجلو: ۳۴، ۳۷، ۵۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۴.
- محمد خان افشار (حاکم کوه کهگیلویه): ۴۵، ۷۳.
- محمد خان اوزبک: ۱۰۵.
- محمد خان بن جانی بیک سلطان: ۸۹.
- محمد خان تخماق: ۹۵، ۱۰۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۵۲.
- محمد خان ترکمان: ۷۷، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۸.

- ۱۴۴، ۱۸۲. محمد خان تکلۆ: ۸۲.
- محمد صدر [میرشمس الدین...]: ۱۲۵.
- محمد صدر [میرتقی الدین...]: ۸۸.
- محمد صدر [میرجمال الدین...]: ۵۷.
- محمد صدر [میر رفیع الدین...]: ۱۳۹، ۲۳۲، ۲۴۴.
- محمد طاهر (ولد ابراهیم امینی): ۶۷.
- محمد طاهر بیک: ۲۵۷.
- محمد طیب [مولانا علاء الدین...]: ۳۸.
- محمد ظاهر: ۲۵۷.
- محمد علی بیک: ۲۵۸، ۲۵۶.
- محمد علی نقیب [مولانا...]: ۱۲۴.
- محمد قاسم مستوفی: ۸۷.
- محمد قراول [خان...]: ۱۶۳.
- محمد قطب شاه [سلطان...]: ۲۳۴.
- محمد قلی بیک اوزبیک: ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۴، ۲۱۰، ۲۵۹.
- محمد قلی خان زیاد اغلی: ۲۴۷، ۲۵۲.
- محمد کججی [شیخ...]: ۳۵.
- محمد کرمانی [میرشمس الدین...]: ۱۰۴.
- محمد کرمانی [میرزا...]: ۱۲۰.
- محمد گرای خان تاتار: ۱۰۶.
- محمد محسن [میرزا...]: ۱۳۹.
- محمد مستوفی الممالک [میرزا...]: ۱۳۰.
- محمد معصوم خان مکری: ۱۷۸، ۱۸۱.
- محمد میرزای اوزبیک: ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۹۷، ۲۴۴.
- محمد مؤمن (خان) سلطان: ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۴۸.
- محمد نقیب اصفهانی [میر معزالدین...]: ۶۱، ۶۱.
- محمدیار سلطان: ۱۲۵.
- محمد یوسف [امیر...]: ۵۱.
- محمد یوسف آبادی [میرشمس الدین...]: ۸۸.
- محمد استرآبادی [میر...]: ۶۶.
- محمد خان تکلۆ: ۱۸۲.
- محمد خان حاجی ذوالقدر: ۱۰۴.
- محمد خان ذوالقدر: ۵۸، ۶۱.
- محمدخان زیاد اغلی قاجار: ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷.
- محمد خان شرف الدین اغلی: ۶۰، ۶۷، ۷۰، ۹۴.
- محمد خان صوفی اغلی: ۱۰۴، ۱۱۲.
- محمد خان قاجار: ۲۰۱.
- محمد خان سیستانی [ابوالفتح...]: ۳۶.
- محمد خلیفه ترکمان: ۱۰۹.
- محمد خلیفه قورچی باشی ← اغلان خلیفه: ۶۳.
- محمد خواند میری [خواجه جلال الدین...]: ۵۷.
- محمد در بندی [خواجه...]: ۱۹۱.
- محمد رضا [میرزا...]: ۲۳۵.
- محمد رضا بیک: ۲۱۵.
- محمد رضای قزوینی [خواجه...]: (سارو خواجه): ۲۲۰.
- محمد زمان سلطان ترکمان: ۱۷۲.
- محمد سعید (ولد میرفتاح): ۲۵۷.
- محمد سلطان: ۱۶۷، ۲۰۱.
- محمد سلطان بیات [میرزا...]: ۱۶۳، ۱۷۱.
- محمد سلطان شمس الدین لو ← زولومحمد: ۱۹۰.
- محمد سلیم: ۱۹۴.
- محمد سلیم سلطان: ۱۷۲، ۱۹۲.
- محمد شاه دینوری [شیخ...]: ۲۰.
- محمد شریف بیک چاوشلو: ۱۴۴.
- محمد شریف خان: ۱۴۹.
- محمد صادق بیک: ۱۷۱، ۲۵۷.
- محمد صالح (نواده خواجه مظفر بتکچی): ۶۸.
- محمد صالح بیک: ۲۲۱، ۲۵۰.
- محمد صدر [رضی الدین...]: ۱۹۲.

- محمد یوسف خراسانی [امیر...]: ۴۶.
 محمد یوسف نیشابوری [میر...]: ۱۱۹.
 محمود [سلطان... (میرزا)]: ۵۵، ۱۰۵.
 محمود [خواجه...]: (وزیر شیبیک خان): ۴۵.
 محمود بیگ ذوالقدر: ۶۱.
 محمود پاشا: ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۳.
 محمود جمشگرکی: ۱۷۷.
 محمود خان (حاکم شوشتن): ۱۱۷، ۱۴۵.
 محمود خان [سلطان...]: ۸۹.
 محمود [سلطان...]: ۸۹.
 محمود خان صوفی اغلی: ۱۱۱.
 محمود سلطان (ولد بابا الیاس): ۱۵۲.
 محمود سلطان افشار: ۹۷.
 محیی الدین ← محمد [سید...].
 محی الدین کرمانی [ملا...]: ۱۸۱.
 مختار سلطان تکلو: ۱۴۷.
 مخدوم شریفی [میرزا...]: ۹۷.
 مراد [سلطان...]: ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۷، ۱۶۱، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰.
 مراد بیگ: ۳۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۲۲۵.
 مراد بیگ شرف الدین اغلی تکلو: ۵۹.
 مراد پاشا: ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰.
 مرادخان: ۹۱، ۹۲، ۱۰۹، ۱۴۹، ۲۵۷.
 مراد خان [سلطان...]: ۱۹۵، ۱۹۶.
 مراد گرجی: ۲۳۳.
 مرتضی [سید...]: ۱۴.
 مرتضی پاشا: ۲۳۳، ۲۴۸.
 مرتضی قلی بیگ: ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۵۵.
 مرتضی قلی خان پرناک: ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۰، ۲۴۶، ۲۵۷.
 مرجومک سلطان (ولد امیر خان): ۵۹، ۸۸.
 مرشد قلی خان تکلو: ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸.
- ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹،
 ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲،
 ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۰۷،
 ۲۱۶.
 مریم بیگم: ۲۳۶.
 مریم سلطان بیگم: ۵۶، ۱۰۴.
 مسعود [سلطان...]: ۳۸، ۳۹.
 مسعود [میر نجم الدین...]: ۴۳، ۴۴، ۴۷.
 مسعود رشتی [امیر نجم الدین زرگر...]: ۴۰،
 ۴۱.
 مسیب بیگ: ۸۹، ۹۰، ۱۱۹.
 مسیب خان تکلو: ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۲.
 مسیب خان شرف الدین اغلی: ۹۷، ۱۰۸،
 ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸.
 مسیح سلطان (ولد امیر حسن بیگ): ۳۶.
 مشفق [خواجه...]: ۲۵۵.
 مصطفی آقا: ۲۳۱.
 مصطفی [سلطان... (میرزا)]: ۵۵.
 مصطفی بیگ محمودی: ۶۹، ۸۹، ۹۰، ۱۷۷،
 ۱۸۶، ۱۸۹.
 مصطفی پاشا: ۱۰۶، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۴،
 ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۷.
 مصطفی [سلطان... (میرزا)]: ۸۲.
 مصطفی سلطان: ۵۷، ۵۹، ۸۰، ۱۱۵.
 مصطفی میرزا: ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶.
 مظفر [سید، امیر...]: ۱۶۱، ۱۶۴.
 مظفر [سلطان...]: ۶۷.
 مظفر سلطان: ۵۸.
 مظفر بتکچی [خواجه...]: ۶۸، ۸۲.
 مظفر حسین میرزا: ۵۶.
 مظفر سلطان (والی رشت): ۵۸.
 معتر ابراهیم شیرازی: ۱۷۸.
 معتر ابراهیم میرزا: ۱۸۳.

- مغزالدین ← محمد اصفهانی [میر...].
- مغزالدین محمد صدر [میر...]: ۸۲.
- معصوم بیک صفوی: ۵۴، ۷۲، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۱.
- معصوم عرب غلیظی [میرزا...]: ۲۲۹.
- معین الدین [خواجه...]: ۱۷۲.
- معین یزدی [خواجه...]: ۶۴.
- مقدم [سلطان...]: ۱۸۲.
- مقصود بیک (ولد خلف بیک): ۲۵۰.
- مقصود بیک ناظر: ۱۵۱.
- مقصود سلطان (ولد امیر حسن بیک): ۲۶.
- مقصود سلطان کنگرلو: ۱۸۷، ۱۸۱، ۲۰۸، ۲۳۸.
- مقصود سلطان قرا داغلو: ۲۵۴.
- مقصود میرزا (ولد حسن بیک): ۲۸.
- ملک النساء بیگم: ۱۳۹.
- ملک او یس رستمدراری: ۸۳.
- ملک بیک: ۶۳، ۶۴، ۲۰۲، ۲۰۷.
- ملک جهانگیر (ولد ملک شاه): ۱۶۱.
- ملک دینار: ۲۰۴.
- ملکشاه سلجوقی [سلطان...]: ۳۶.
- ملک شمس الدین (ولد ملک دینار): ۲۰۴.
- ملک علی بیک: ۱۸۸.
- ملک قنبر: ۲۰۴.
- ملک میرزا: ۲۱۷.
- منتش سلطان: ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۱، ۹۱.
- منتش سلطان خان (حاکم مرو): ۱۷۳.
- منصور [سید...]: ۲۵۴.
- منصور [سید رفیع الدین...]: ۲۱.
- منصور [شیخ...]: ۱۷۲.
- منصور بیک افشار: ۳۹، ۴۴، ۶۶.
- منوچهر بیک اشیک آقاسی: ۱۶۶، ۱۷۸.
- منوچهرخان: ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۰.
- موراد بیک گرجی: ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۴.
- موسی [سید...] (ولد سید محمد اعرابی): ۱۵.
- موسی [سید صدرالدین...]: ۲۰، ۲۳.
- موسی [شیخ صدرالدین...]: ۲۱.
- موسی بیک: ۶۲.
- موسی سلطان موصولو: ۹۴، ۱۶۰.
- موسی شوشتری [مولانا...]: ۱۷۵.
- موصولو [میرخان...]: ۴۱.
- مهدعلیا [فخرالنساء بیگم]: ۸۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۰۹.
- مهدی [سید...]: ۱۵.
- مهدی بیک قرامانلو: ۵۸.
- مهدی خان: ۲۴۷.
- مهدیقلی بیک تکلو: ۱۲۹، ۲۰۱، ۲۱۵.
- مهدیقلی خان شاملو: ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۳.
- مهدیقلی سلطان چاوشلو (ولد یعقوب بیک): ۱۱۵.
- مهربانو (سلطان) بیگم: ۳۳.
- مهرزمان باندیری: ۱۹۷.
- مهرعلی بیک: ۲۵۹.
- مهنای عرب [شیخ...]: ۲۴۱.
- میرک بن میرشرف الدین کرمانی [خواجه...]: ۶۶.
- میرمیران صدر [میر...]: ۱۴۰.
- میرمیران یزدی [میر...]: ۵۵، ۱۰۴.
- میرزاجان [ملا...]: ۹۴، ۹۸، ۱۰۹.
- مأمون [میر...]: ۲۴۰.
- مؤمن پاشا: ۲۵۳.
- نارین بیک قاجار: ۵۷.
- ناصر [سید...]: (ولد سید محمد [ابوجعفر]):

۱۵. نورالدهر بیک: ۲۲۸.
- ناصر [سید...]: ۱۶۱، ۲۱۵.
- نجف قلی بیک: ۲۵۹.
- نجف قلی خان شاملو: ۱۷۳، ۱۷۴.
- نجف قلی میرزا: ۱۳۹.
- نجم [امیر...]: ۴۶.
- نجم الدین: ← مسعود [میر...].
- نجم الدین: ← مسعود رشتی [امیر...].
- نخود سلطان: ← ذوالفقار سلطان.
- نصیر طوسی [خواجه...]: ۲۴۹.
- نصوح پاشا: ۲۰۴، ۲۰۶.
- نظام شاه: ۲۰۴.
- نظام الدین [مولانا...]: ۳۶.
- نظام [میرزا...]: ۱۴۲.
- نظام الدین احمد [سلطان سید...]: ۳۳.
- نظام الدین: ← امیر احمد [شیخ...].
- نظام الدین: ← حسین شیرازی [میر...].
- نظام الدین عبدالرحیم ترکستانی [مولانا...].
- نظرخان زیک: ۲۵۶.
- نظر سلطان استاجلو: ۸۲، ۹۳.
- نظر سلطان لله: ۱۱۵.
- نظر علی خان سوکلن: ۲۵۷.
- نظر قورچی باشی: ۶۰.
- نعمت الله [امیر...]: ۶۰، ۱۴۹.
- نعمت الله حلی [میر...]: ۶۰.
- نعمت الله مالگیری [خواجه...]: ۲۲۵.
- نعمت الله یزدی [شاه...]: ۲۴۴.
- نقدی بیک شاملو: ۲۳۸، ۲۴۶.
- نقدی خان: ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۵۷.
- نواب جهانبانی: ← حمزه میرزا.
- نواب سکندرشان: ← شاه محمد.
- نواب گیتی ستان: ← شاه عباس.
- نور بخش [میر قوام الدین...]: ۶۷.
- نورالدین: ← علی طهرانی [حکیم...]: ۲۲۵.
- نورالدین محمد: ۸۸، ۲۳۴.
- نور علی خلیفه روملو: ۴۸.
- نور محمد خان اوزبیک: ۱۰۵، ۱۵۲، ۱۵۴.
- ۱۱۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۰.
- ۱۷۱، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۳۸.
- ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰.
- وحید بیک یوز باشی: ۲۲۱.
- وکیل پاشا: ۱۷۵.
- ولی آقای چاشنی گیر: ۱۴۴، ۱۴۵.
- ولی بیک [میر امیر...]: ۲۲۱، ۲۲۲.
- ولی بیک استاجلو: ۱۰۶.
- ولی خان افشار: ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۴۸.
- ولی خان تکلو: ۱۰۴.
- ولی خان سلطان ذوالقدر: ۹۷.
- ولی خان میرزا: ۱۶۵.
- ولی سلطان روملو: ۹۰، ۲۴۳.
- ولی خلیفه شاملو: ۸۱، ۹۰، ۱۰۸.
- ولی محمد خان اوزبیک: ۲۰۱، ۲۰۳.
- هادی [امام زاده...]: ۵۴.
- هاشم [سید...]: (ولد سید منصور): ۲۵۴.
- هدایت الله [میرزا...]: ۱۷۲.
- هدایت الله نجم الثانی اصفهانی [میرزا...]: ۱۲۸.
- هلقتو بهادر اوزبیک: ۴۶.
- هلوخان (حاکم اردلان): ۲۳۴، ۲۳۹.
- همایون پادشاه: ۷۰.
- همایون خان: ۱۰۷.
- همایون میرزا: ۱۱۳.
- همیون خان بن بکرات خان: ۲۴۲.
- یادگار بیک: ۲۵۵.
- یادگار سلطان روملو: ۱۴۷.

- یادگار علی سلطان خلفا: ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۴.
- یادگار علی سلطان طالش: ۱۹۴، ۲۱۴.
- یادگار محمد سلطان ترخان ترکمان: ۸۲، ۸۸.
- یاراحمد خوزانی [امیر...]: ۴۴.
- یارعلی سلطان: ۲۰۷.
- یارمحمدخان: ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۲.
- یحیی بیگ (ولد زکر یاخان): ۲۱۱.
- یعقوب [سید...]: ۱۷، ۱۴۲.
- یعقوب بیگ (ولد ابراهیم خان ذوالقدر): ۱۴۲.
- یعقوب بیگ چاوشلو استاجلو: ۸۹.
- یعقوب خان بیگ قرمانلو: ۱۴۸، ۲۰۵.
- یعقوب سلطان (ولد امیر حسن بیگ): ۲۶، ۲۷.
- یعقوب [سلطان...]: ۲۸، ۳۶.
- یعقوب سلطان قاجار: ۶۴.
- ینکچری آقاسی: ۲۱۹، ۲۲۰.
- یوسف آقا: ۲۴۵.
- یوسف آقای چاشنی گیرباشی: ۱۲۴.
- یوسف [امیر...]: ۱۷۲.
- یوسف خان افشار: ۱۴۲، ۱۴۷، ۲۰۵، ۲۲۷، ۲۳۲.
- یوسف سلطان: ۲۳۵، ۲۵۵.
- یوسف علی خان: ۱۷۵.

فهرست نام جایها

- آجی [رودخانه...]: ۲۳۸.
- آذربایجان: ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۷۵
- ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۸۸، ۸۴، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷
- ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴
- ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷.
- آرپاجای [قریه...]: ۵۸.
- آستارا: ۳۲، ۳۳، ۱۶۱، ۲۰۵، ۲۳۷.
- آستانه امامزاده حسین: ۱۱۰.
- آلمه بولاغی (آله قولاقی): ۳۶.
- آمل: ۱۶۳.
- ایرقوه: ۳۹.
- ایهر: ۵۸.
- ایسورد: ۴۸، ۶۷، ۱۰۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۳۷.
- اتابیک [رباط...]: ۶۳.
- اخلاط: ۲۳۸.
- ارجوان: ۳۳.
- ارجیش: ۱۹۴، ۲۳۸.
- اردبیل: ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۴۴، ۴۹، ۵۲، ۵۸، ۷۱، ۸۱، ۹۱، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۸، ۲۵۴.
- اردستان: ۲۵۵.
- اردلان: ۲۵۴، ۲۴۸.
- اردوباد: ۱۹۵، ۲۵۳.
- ارزنجان: ۷۴.
- ارس [آب...]: ۲۸، ۲۹، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۱۰، ۲۵۲.
- ارسیار: ۱۷۷.
- ارض روم: ۱۰۷، ۱۸۱، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۴۹.
- اروس [مملکت...]: ۹۱.
- ارومی: ۴۰، ۱۹۶، ۱۹۷.
- اسپانیه: ۲۰۵.
- استرآباد: ۳۸، ۵۹، ۶۱، ۷۵، ۸۰، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۷، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۵۹.
- استنبول، استانبول: ۷۲، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۵۵.

- باخرز: ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۴۶، ۱۷۳.
- بادغیس: ۱۷۳.
- باسیس: ۷۳.
- باش آچوق [ده...]: ۲۰۵، ۲۰۶.
- باغ قوشخانه (اصفهان): ۲۶۰.
- بدخشان: ۴۶، ۱۶۳.
- برج سفید (ایروان): ۲۵۲.
- برخوار: ۳۸.
- بحرین: ۱۷۲، ۲۴۷، ۲۶۰.
- بخار: ۴۶، ۴۷، ۶۹، ۷۴، ۸۷، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۱۷، ۲۵۹.
- بدلیس: ۶۱، ۶۲.
- بسطام: ۶۷، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵.
- ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۲.
- بصره: ۲۵۶.
- بغداد: ۲۳، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۷۴، ۷۵، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۰.
- بغداد [کهنه...]: ۲۲۳.
- بلخ: ۴۷، ۴۹، ۶۲، ۶۹، ۸۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۸، ۲۵۹.
- بهبهان: ۷۴.
- بهشت آباد [راه...]: ۲۵۳.
- بیه پس: ۱۶۳.
- بیه پیش: ۲۳۶.
- پرتگال (پرتقال): ۷۱.
- پل شاهی (اصفهان): ۲۵۶.
- تاشکنت: ۱۶۶، ۱۶۷.
- ۲۵۹.
- اسفرایین: ۸۹، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱.
- اسفرجان [قریه...]: ۱۶.
- اسفزار: ۱۱۱.
- اشرف: ۲۵۹.
- اشکنبر [بیلاق...]: ۷۲، ۱۲۳.
- اصفهان: ۲۹، ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۶۰، ۷۴، ۹۰، ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱.
- الیاق: ۱۸۴.
- الکای در جزین: ۴۹.
- النگ قراباغ: ۵۵، ۶۳.
- الوند [کوه...]: ۴۰.
- اوجان [قریه...]: ۳۳، ۳۶، ۵۷، ۶۹، ۷۲.
- اوج کلیسا: ۱۸۱.
- اورگنج: ۱۰۵.
- اورمان: ۲۵۴.
- اهر: ۲۹، ۱۸۵.
- ایران: ۱۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۷۴، ۲۱۹، ۲۲۳.
- ایروان: ۷۴، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴.
- ایوان میرعلیشیر: ۲۰۳.

تبریز: ۲۹، ۳۰، ۳۶، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۱،
 ۵۴، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷،
 ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۱۰۵،
 ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،
 ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۷۵، ۱۷۷،
 ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۰،
 ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲،
 ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۱.

تخته رود: ۲۰۲.

تخت سلیمان: ۴۶.

ترشیز: ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۴۵.

ترکستان: ۱۰۵، ۱۳۲، ۱۵۲، ۱۹۲، ۱۹۷.

ترکمان کنده: ۵۷.

تقلیس: ۶۹، ۷۴، ۷۹، ۸۸، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۰۸،
 ۲۲۷، ۲۲۳، ۲۴۷.

تلوار [رودخانه...]: ۵۰.

تنکابن: ۸۳، ۲۲۷، ۲۴۳.

تنک چکچک: ۴۶.

توران: ۱۷۴.

تون: ۱۱۱، ۱۶۴، ۲۴۶.

جاجرم: ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۷.

جام: ۸۷، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۴۶، ۱۹۷، ۲۲۵.

جلفا: ۱۸۱.

جمشگزرک: ۱۶۶.

جوانشیر: ۲۵۲.

جوشقان: ۱۰۴.

جهان آرا [باغ...]: ۴۷.

چمن اوچان: ۲۵۰.

چهار باغ: ۳۳، ۴۰.

جیحون: ۲۳، ۴۶، ۱۷۴.

چالدران: ۴۸، ۱۸۶.

چاله سیاه [محلّه...]: ۴۰.

چخور سعد: ۵۸، ۶۱، ۷۶، ۷۷، ۸۶، ۹۲، ۹۳،

۹۵، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۴۹،
 ۱۹۹، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۷،
 ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳.

چمچمال همدان: ۱۱۸، ۵۰.

چمن سلطانیه: ۱۹۵.

چهارجو: ۲۰۲.

چهل ستون [ایوان...]: ۱۰۹.

حسن آباد [دروازه...]: ۲۵۹.

حلّه: ۱۹۴.

حویزه: ۴۳، ۴۷، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۴۷.

خاف: ۱۴۶، ۱۷۳.

خیوشان: ۱۰۴.

خرقان [بیلاق...]: ۵۹، ۷۵.

خراسان: ۱۵، ۲۳، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۶،
 ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹،
 ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۸۸، ۹۱،
 ۹۳، ۹۵، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۷،
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱،
 ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،
 ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶،
 ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹،
 ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۲،
 ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۳۸، ۲۴۲،
 ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹.

خرم آباد: ۱۵۹، ۱۶۱.

خلخال: ۵۸، ۷۴، ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۳۰.

خمیس: ۷۳.

خوار: ۳۷، ۱۰۴، ۱۴۴.

خوارزم: ۴۶، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۱۵۲، ۱۵۴،
 ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۰، ۲۳۷.

خواف: ۱۰۴، ۱۰۵.

خوزستان: ۲۳، ۳۶، ۴۳، ۷۱، ۸۸، ۱۶۱،
 ۱۷۸، ۲۴۷.

۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۴، ۴۳، ۳۶، ۳۰، ۲۹،
 ۵۴، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷،
 ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۱۰۵،
 ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،
 ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۷۵، ۱۷۷،
 ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۰،
 ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲،
 ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۱.

تخته رود: ۲۰۲.

تخت سلیمان: ۴۶.

ترشیز: ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۴۵.

ترکستان: ۱۰۵، ۱۳۲، ۱۵۲، ۱۹۲، ۱۹۷.

ترکمان کنده: ۵۷.

تقلیس: ۶۹، ۷۴، ۷۹، ۸۸، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۰۸،
 ۲۲۷، ۲۲۳، ۲۴۷.

تلوار [رودخانه...]: ۵۰.

تنکابن: ۸۳، ۲۲۷، ۲۴۳.

تنک چکچک: ۴۶.

توران: ۱۷۴.

تون: ۱۱۱، ۱۶۴، ۲۴۶.

جاجرم: ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۷.

جام: ۸۷، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۴۶، ۱۹۷، ۲۲۵.

جلفا: ۱۸۱.

جمشگزرک: ۱۶۶.

جوانشیر: ۲۵۲.

جوشقان: ۱۰۴.

جهان آرا [باغ...]: ۴۷.

چمن اوچان: ۲۵۰.

چهار باغ: ۳۳، ۴۰.

جیحون: ۲۳، ۴۶، ۱۷۴.

چالدران: ۴۸، ۱۸۶.

چاله سیاه [محلّه...]: ۴۰.

چخور سعد: ۵۸، ۶۱، ۷۶، ۷۷، ۸۶، ۹۲، ۹۳،

- خوشاب: ۱۸۹، ۱۸۱، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷،
خوی: ۴۰، ۴۴، ۶۱، ۶۴، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۷،
۱۹۹، ۲۵۱،
داغستان: ۲۶، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۹۲،
دامغان: ۴۴، ۶۷، ۱۱۹، ۱۴۴، ۱۶۲، ۲۱۶،
دربند: ۲۷، ۱۱۱، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۴۵، ۲۵۱،
درجزین [رباط...]: ۶۳، ۲۴۵،
دروازه طوقچی: ۲۴۷،
دروازه قره قایی: ۲۳۰،
درون [ولایت...]: ۲۴۷،
دزفول: ۲۳، ۷۴، ۱۱۷،
دشتستان: ۲۴۷،
دشت قیچاق: ۲۳۸،
دلیجان: ۳۶،
دماوند: ۳۷،
دولت آباد [قریه...]: ۱۹۴، ۱۷۶،
دیاربکر: ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۴۸، ۴۹،
۶۱، ۱۲۴، ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۲۱،
۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۴۸،
۲۴۹،
دیار عجم: ۶۴،
دیلمان: ۳۳، ۸۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۲۳۶،
رانکوه: ۱۵۴، ۲۳۶،
ربع رشید: ۲۰۰،
رشت: ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۵۸، ۶۴، ۱۱۶، ۱۶۳،
۲۳۶، ۲۵۸،
رفیعیه شهیدیه [بقعه...]: ۲۳۶،
روم: ۲۳، ۲۴، ۳۴، ۳۹، ۵۶، ۶۱، ۶۴، ۶۹،
۷۲، ۷۶، ۷۷، ۸۴، ۸۵، ۹۵، ۱۰۸، ۱۱۳،
۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،
۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۴،
۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۷،
۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴،
- زمین داور: ۵۶، ۸۱، ۲۱۸، ۲۱۹،
زنجان: ۱۸۰،
زورآباد (زیرآباد): ۴۵، ۵۹، ۸۳، ۸۷،
زور [شهر...]: ۶۳، ۲۲۴،
ساری: ۱۴، ۱۳۴، ۱۶۴، ۲۰۲،
سامره: ۲۳۰،
ساوخ بلاغ: ۴۳، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۸۰،
۱۰۴،
ساوه: ۸۲،
سبزووار: ۵۱، ۸۱، ۱۱۱، ۱۴۵، ۱۵۳،
۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۲۳۷،
ستاردک: ۵۴،
سراب: ۵۲، ۶۴،
سرخس: ۴۵، ۸۳، ۸۷، ۱۴۶، ۱۷۱، ۲۱۰،
۲۵۹،
سعادت آباد [عمارت...]: ۸۴،
سعادت آباد [باغ...]: ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۵،
۱۰۹، ۱۴۱، ۱۴۹، ۲۵۶،
سفیدرود: ۲۳۷، ۱۵۷، ۱۵۴،
سقتسرای [موضع...]: ۲۱۴،
سلطانیه: ۲۰، ۵۰، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۷۱، ۷۵،
۱۲۷، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۲۶، ۲۲۷،
۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۱،
سلماس: ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۵۱،
سمرقند: ۴۷، ۱۴۳، ۱۶۶،
سمنان: ۳۷، ۱۰۴، ۱۴۴، ۱۶۲، ۲۱۶،
سوران: ۲۰۶،
سوسفید [قریه...]: ۱۲۳،

- سوکلن: ۱۷۷.
- سیاورود: ۲۰.
- سیاه کوه: ۱۷۵.
- سهند: ۴۹، ۵۱، ۵۷، ۶۹، ۲۵۰.
- سیستان: ۴۷، ۵۷، ۶۰، ۷۰، ۱۰۵، ۱۶۵.
- سیور فرخ ری: ۵۴.
- شام: ۳۴، ۷۲، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۸۹.
- شاه آباد [قریه...]: ۵۳.
- شاهرود: ۱۴۴.
- شکی: ۲۷، ۷۴، ۷۶، ۱۰۶، ۱۰۷.
- شماخی: ۳۵، ۶۶، ۷۹، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۸۵.
- شماخی: ۱۹۱، ۱۹۲.
- شماسی: ۳۰.
- شمخال: ۷۱.
- شنب غازان: ۱۲۵.
- شوش آباد: ۷۳.
- شوشتر: ۷۴، ۱۱۷، ۱۶۱، ۱۷۸.
- شیراز: ۱۸، ۳۷، ۴۳، ۴۷، ۵۰، ۵۷، ۶۰، ۶۲.
- ۷۴، ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۴۱.
- ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۷۲.
- شیروان: ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۳۷، ۴۴.
- ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۶۶، ۶۸، ۷۱، ۷۲.
- ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۴، ۸۸، ۱۰۴.
- ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴.
- ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۵۳.
- ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۲.
- ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴.
- ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۷.
- ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲.
- صفی آباد [باغ...]: ۲۵۸.
- صوفیان [قریه...]: ۱۸۷.
- طارم [کوهستان...]: ۱۹، ۷۴، ۱۰۴، ۱۳۰.
- ۱۵۷، ۱۶۰.
- طاهرآباد: ۴۵.
- طبرستان: ۱۴، ۴۳، ۱۶۳، ۱۶۹.
- طبرسران: ۲۵، ۲۷.
- طیس: ۳۹، ۴۷، ۶۰، ۸۲، ۱۳۲، ۱۶۴.
- طرایلس: ۱۸۱.
- طسوج: ۱۲۵، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۸.
- طوالش: ۸۳، ۱۰۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۹.
- ۱۷۷.
- طوس: ۱۵، ۱۶، ۱۶۷.
- طوقچی [دروازه...]: ۲۴۷.
- طهران: ۸۲، ۹۷، ۱۲۵، ۱۴۶.
- عادل جواز: ۱۹۴، ۲۳۸.
- عالی قاپو [تالار...]: ۲۳۶.
- عباس آباد [راه...]: ۲۶۰.
- عتبات عالیات: ۴۳.
- عراق: ۲۴، ۲۵، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۴۹، ۵۹.
- ۶۳، ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۸.
- ۸۹، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۵۰.
- ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۹۲.
- ۲۰۱، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۰.
- ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶.
- عربستان: ۹۶، ۱۷۸، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۴۷.
- علی دره سی [راه...]: ۲۵۳.
- علیشکر: ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۰۹.
- عمادیه: ۶۱.
- غزآغاج: ۲۵۴.
- غزنین: ۳۸.
- غوریان: ۱۴۳، ۱۴۶.
- فارس: ۱۸، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۶۸، ۷۴، ۸۸.
- ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۹.
- ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۷۲.
- ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۴.
- ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۴.

- ۲۴۷، ۲۴۲ .
 فرح آباد: ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۳ .
 فومن: ۱۶۳ .
 فهوسفنج [رودخانه...]: ۱۲۴، ۱۲۶ .
 فیروزه کوه: ۳۷، ۵۹، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۶۲،
 ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۵۹ .
 قارص: ۱۲۲، ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۵۱، ۲۵۳ .
 قاین، قاین: ۴۹، ۷۵، ۹۱، ۱۲۳ .
 قیچاق [دشت...]: ۲۱ .
 قراباغ: ۳۴، ۴۴، ۷۴، ۷۶، ۸۰، ۸۳، ۸۷، ۹۷،
 ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۶ .
 ۱۲۷، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷،
 ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۶،
 ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲ .
 قراچه داغ: ۲۹ .
 قراحصار: ۱۸۱ .
 قزل آقاج [راه...]: ۱۵۳، ۲۰۵ .
 قزل اوزن [آب...]: ۶۳ .
 قزویسین: ۴۳، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳،
 ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴،
 ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸،
 ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲،
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳،
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰،
 ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵،
 ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۶،
 ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۹،
 ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۱، ۱۹۵،
 ۱۹۷، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۳،
 ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۸ .
 قسطنطنیه: ۲۱۵ .
 قلعه اخنتقه: ۲۳۳ .
 قلعه اخلاط: ۷۶ .
 قلعه ارجیش: ۷۷ .
 قلعه ارس: ۱۰۷ .
 قلعه استا: ۳۷ .
 قلعه اصطخر فارس: ۲۸، ۲۹، ۸۳، ۱۴۷ .
 قلعه اصفهان: ۳۸ .
 قلعه الموت: ۱۲۹، ۱۴۸ .
 قلعه النجق: ۲۸، ۶۳، ۶۴ .
 قلعه بادقیس: ۱۶۸ .
 قلعه بادکوبه: ۳۵، ۴۴، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۷۷،
 ۱۸۵، ۱۹۱ .
 قلعه بدر: ۲۴۶ .
 قلعه تبرک: ۳۸، ۱۴۸، ۲۴۲، ۲۴۸ .
 قلعه تربت حیدر: ۱۲۰، ۱۴۲ .
 قلعه جنگله: ۱۶۵ .
 قلعه خیوشان: ۸۹ .
 قلعه دربند: ۲۷، ۱۱۴ .
 قلعه درنا: ۴۱ .
 قلعه درون: ۲۱۷ .
 قلعه دم دم: ۱۹۶ .
 قلعه زمین داور: ۲۱۸ .
 قلعه شماخی: ۱۰۷، ۱۰۸ .
 قلعه عبدال آباد: ۶۷ .
 قلعه قارص: ۷۳ .
 قلعه قرلانقوخ: ۲۲۷ .
 قلعه قهقهه: ۳۳، ۷۵، ۹۱، ۹۸، ۱۲۲، ۱۲۴ .
 قلعه کجور: ۹۲، ۱۶۱، ۱۶۵ .
 قلعه کرکوک: ۲۲۶ .
 قلعه گل خندان: ۳۷ .
 قلعه گلستان: ۳۴، ۳۵، ۶۸، ۷۱، ۷۹ .
 قلعه گل عنبر: ۲۴۱ .
 قلعه گوری: ۱۹۰ .
 قلعه گوزجی: ۱۷۷ .
 قلعه ماروچاق: ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۶ .

- قلعه ماهانه: ۱۴.
 قلعه محمدلک: ۲۲۲.
 قلعه مرویان: ۲۴۰.
 قلعه مریوان: ۷۵.
 قلعه مندلی: ۲۲۹.
 قلعه موصل: ۲۲۶، ۲۲۴.
 قلعه نصریه: ۶۸.
 قلعه وان: ۶۳، ۶۵، ۷۲، ۷۳.
 قلعه ورامین: ۳۷.
 قلعه یزد خواست: ۷۴.
 قم: ۵۰، ۶۰، ۶۹، ۷۴، ۸۱، ۸۷، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۹۱، ۲۵۱.
 قندهار: ۴۸، ۵۶، ۶۷، ۷۱، ۸۱، ۹۷، ۱۷۵، ۱۸۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۶.
 کابل: ۴۶.
 کاخست: ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۶، ۲۵۱.
 کارتیل: ۱۹۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸.
 کازرون: ۳۷، ۱۶۱.
 کاشان: ۴۳، ۵۰، ۷۴، ۸۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۹۱، ۲۳۵، ۲۶۰.
 کاظمین: ۲۴۴، ۲۴۰.
 کافورآباد: ۲۴۳.
 کیود گنبد: ۶۳.
 کجور: ۱۴۴.
 کر [آب...]: ۳۵.
 کران [دروازه...]: ۳۸.
 کر بلا: ۲۲۴، ۲۴۱.
 کردستان: ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۱۶۵، ۲۵۴.
 کرکویه: ۲۲۴.
 کرم: ۷۴.
 کرمان: ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۵۸، ۷۰، ۸۹، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۱، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۱.
 کزنگ [آب...]: ۲۱۷.
 کلخواران = کلخوران: ۱۷.
 کندمان [بیلاق...]: ۶۰.
 کورسپهان: ۱۱۵، ۲۳۷.
 کوهدم: ۱۱۶.
 کوه گیلویه: ۴۳، ۴۳، ۶۳، ۷۳، ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۷۸، ۲۴۷، ۲۵۷.
 کهدم: ۲۳۷، ۲۴۸.
 کیج: ۶۰، ۲۲۵.
 گرجستان: ۱۶، ۵۱، ۵۷، ۶۲، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲.
 گرگر [راه...]: ۲۱۰.
 گسکر: ۱۶۱، ۱۶۹، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۳۷، ۲۵۲.
 گلپایگان: ۱۴۴.
 گلشن آباد [باغ...]: ۱۴۸.
 گنبدعالی [عمارت...]: ۳۳، ۴۰، ۵۳، ۲۴۴.
 گنجه: ۵۵، ۸۷، ۹۷، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۲۷.
 گوری [ولایت...]: ۲۰۷، ۲۷۹.
 گوگچه تنگیز [بیلاق...]: ۱۸، ۲۰۸.
 گیلان: ۱۶، ۱۸، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۵۵، ۶۴، ۶۷، ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۴۹.

- مسجد صاحب‌آباد: ۵۴.
مشکین: ۲۹، ۱۸۵.
مشهد: ۱۶، ۴۷، ۵۷، ۸۹، ۹۳، ۹۷، ۱۰۰،
۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱،
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۵۶،
۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۷،
۲۱۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۵،
۲۵۰، ۲۶۰.
مصر: ۷۲.
مغان: ۱۶.
مغانات: ۲۲.
مکران: ۶۰، ۲۲۵، ۲۴۸.
مکه معظمه: ۵۶.
ملاطیه: ۷۷.
موصل: ۶۳، ۲۴۰.
نارین قلعه: ۱۹۳، ۳۲۳.
نجف اشرف: ۲۲۵، ۲۲۹.
نخجوان: ۳۵، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۷۷، ۷۸،
۱۱۴، ۱۵۱، ۱۷۷، ۱۸۱، ۲۳۸.
نسا: ۴۸، ۶۷، ۱۰۵، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸،
۱۶۶، ۱۶۷، ۲۳۷.
نطنز: ۱۳۴.
نقش جهان [باغ...]: ۱۳۱.
نور: ۱۴۴.
نوشاباد: ۷۳.
نهاوند: ۶۹، ۲۰۱.
نیشابور: ۶۰، ۸۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۳۴،
۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۷۱،
۲۰۱، ۲۰۳.
وان: ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۱۱، ۲۱۴،
۲۳۸.
ورامین: ۱۲۵.
وردزیا [کلیسا...]: ۷۶.
- ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳،
۱۶۵، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۳۶،
۲۴۳.
لار: ۱۵۴، ۱۷۲، ۲۰۳، ۲۴۷.
لاهیجان: ۳۲، ۵۵، ۸۳، ۸۴، ۱۵۴، ۱۵۷،
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۰۵، ۲۵۰،
۲۵۸.
لرستان: ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۱۲،
۲۲۶، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۴.
لشته نشا: ۱۵۴.
لنگرود: ۱۵۴.
ماروچاق: ۱۶۹، ۲۱۰.
ماریانان [پل...]: ۳۸.
مازندران: ۱۴، ۵۰، ۵۱، ۸۹، ۹۶، ۱۰۹،
۱۱۰، ۱۳۴، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۹۱،
۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷،
۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۳،
۲۳۴، ۲۳۷، ۲۵۰، ۲۵۸.
ماوراء النهر: ۴۶، ۵۱، ۶۰، ۶۲، ۶۷، ۱۵۲،
۱۶۳، ۱۹۲، ۲۴۵.
ماهین دشت: ۵۹، ۱۹۳.
محمّدی [نهر...]: ۴۵.
محمودآباد: ۳۵، ۴۵، ۶۹.
محمودکر [آب...]: ۲۱۶.
مراغه: ۳۳، ۵۱، ۱۰۶، ۱۷۶، ۱۹۴، ۱۹۷،
مرعش: ۴۱، ۷۷، ۲۵۳.
مرغاب: ۴۷.
مرند: ۷۲، ۱۷۶، ۱۸۳.
مروز: ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۶۰، ۶۲، ۱۰۵، ۱۵۵،
۱۶۷، ۱۷۱، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۳۷.
مروشاهجهان: ۱۵۴، ۱۷۰، ۲۲۵.
مدرسه میرزا: ۱۲۱.
مزینان: ۱۵۳.

هرسین: ۲۳۹.

هرمز: ۲۴۷.

همدان: ۳۶، ۴۰، ۴۲، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۸۹،

۱۲۵، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۷۸،

۱۸۰، ۲۳۲، ۲۳۹.

هندوستان: ۷۰، ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۱،

۱۹۹، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۵،

۲۳۳، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴،

۲۵۶.

ولندیس: ۲۵۷.

هارون آباد: ۲۲۹.

هبلرود: ۳۷.

هرات: ۱۵، ۳۹، ۴۵، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۶،

۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۰، ۷۹، ۸۰،

۸۲، ۸۹، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۱،

۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۴،

۱۴۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳،

۱۷۵، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۹،

۲۲۰، ۲۳۸، ۲۵۹.

ملل ونحل

- آق قوینلو: ۲۵.
- آل عثمان: ۱۱۳، ۱۲۱، ۲۱۲.
- آل علی: ۱۵۶.
- آل مشعشع: ۴۳.
- اتراک: ۳۶.
- اثنی عشر [ائمہ...]: ۹۹.
- اثنی عشر [مذہب...]: ۱۰۰.
- ارشلو: ۱۳۱.
- استاجلو: ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۲.
- اسحاقیہ [سلاطین...]: ۶۷.
- اسلام: ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۱۷.
- افشار: ۶۱، ۹۵، ۱۳۱.
- اکراد: ۷۷، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۸.
- الوار: ۱۱۷، ۱۸۰.
- اوزبک، اوزبکان، اوزبکیہ: ۴۵، ۴۹، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۷، ۸۳، ۸۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۶۰.
- ایمانلوی افشار: ۲۲۴.
- بایسنقریان: ۲۹.
- بیات [ایل...]: ۵۵.
- تاتار: ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۱۴.
- تاجیک، تاجیکیہ: ۱۴۲.
- ترکان: ۲۶.
- ترکمان: ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۳۶، ۴۱، ۶۵، ۷۵، ۸۲، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۰، ۱۹۹.
- تکلو: ۵۸، ۶۱، ۹۰، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۵۰، ۱۶۵، ۱۹۹.
- تستن: ۱۰۰.
- تشیع: ۹۹، ۱۳۶.
- جغتای: ۸۷، ۱۴۶، ۱۷۴، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۴۱.
- جلالیان: ۱۹۳، ۱۹۴.
- چرکس: ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۱۳۵، ۱۸۵، ۲۴۵.
- ذوالقدر: ۳۴، ۴۱، ۴۲، ۵۸، ۶۲، ۶۵، ۱۴۷، ۱۴۸.
- روملو [ایل...]: ۵۵، ۹۷، ۱۲۶.
- شاملو: ۸۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۱۴، ۱۸۸، ۱۲۸.
- شیخاوند: ۹۲.
- شیعہ: ۴۵، ۴۷، ۹۹، ۱۳۶.

صفویه: ۱۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۴۹،
۶۹، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۸، ۲۲۴،
۲۲۸، ۲۴۳، ۲۵۶.

صوفیه: ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۵۱.
عثمانی: ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۱۴.

عرب: ۲۲۶.

عربیگیزلو: ۶۲.

غوریان: ۱۷۱.

قاجار: ۲۷، ۱۱۶.

قرامانلو: ۱۱۶.

قزلباش: ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۷،

۴۸، ۵۱، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷،

۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸،

۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۹،

۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۶،

۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲،

۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷،

۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴،

۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۱،

۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵،

۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳،

۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲،

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷،

۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲،

۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷،

۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷،

۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷،

۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳،

۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶،

۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۷،

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۶،

۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۸.

کرد: ۲۲۶.

گرجی: ۹۲، ۱۳۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷،

۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۷، ۲۲۸،

۲۳۴، ۲۴۶، ۲۴۹.

لرگی: ۱۰۶، ۱۰۸.

محمودی [طایفه...]: ۱۸۶.

مکری [طایفه...]: ۱۹۷.

ملاحده: ۱۶۰.

نصارا: ۲۱۷، ۲۵۵.

ینکچری: ۲۱۹، ۲۲۰.

فهرست مشاغل و مناصب

- استیفای قورچی: ۲۵۶.
- استیفای ممالک: ۱۴۸، ۱۱۳، ۹۶.
- اشیک آفاسی باشی: ۱۴۰، ۱۰۳، ۷۸، ۵۸.
- اشیک آفاسی، باشی حرم، حرم محترم: ۲۵۵، ۲۱۵، ۲۰۱، ۱۷۳.
- اشیک آفاسی غلام خاصه: ۱۷۸.
- اشیک آفاسی باشی گری: ۱۰۵، ۹۷، ۶۲، ۶۲.
- اشیک آفاسی گری: ۲۵۵، ۱۵۰.
- اعتمادالدوله: ۳۹۲، ۲۷۱، ۲۵۰.
- آقایان: ۸۶.
- امیرآخور: ۱۴۷.
- امیرآخور باشی: ۹۱.
- امیرآخور باشی جلو: ۲۵۹.
- امیرآخور باشی صحرا: ۲۵۹.
- امیرالامراء: ۲۲۷، ۱۹۱، ۱۴۷.
- امیرالامرای: ۱۰۴، ۹۵.
- امیرالامرای فارس: ۱۱۹.
- امیرالامرای کل خراسان: ۱۶۹.
- امیرالامرای گیلان: ۱۵۴.
- امیر دیوان: ۴۳.
- انباردار سرکار فیض آثار: ۱۶۴.
- ایلچی، ایلچیان: ۱۹۹، ۱۷۵، ۱۶۲، ۷۶.
- ایلچی شاهی: ۱۴۸، ۹۵، ۸۴.
- ایلچی گری: ۱۴۸، ۹۵، ۸۴.
- بتکچی: ۶۸.
- بیگلر بیگی: ۱۲۲، ۱۱۶، ۱۱۴، ۹۵، ۸۰، ۶۱، ۶۱.
- باشی حرم، حرم محترم: ۲۵۵، ۲۳۵.
- پادریان: ۲۰۴.
- ترکش دوز: ۱۶۱.
- تفنگچی: ۱۸۷.
- تفنگچی آفاسی: ۲۳۷.
- توپچی: ۶۶.
- توپچی باشی: ۲۲۱.
- توشمال باشی: ۲۲۶، ۲۲۱، ۲۱۶.
- تولیت آستانه متبرکه امام ثامن (ع): ۱۴۲.
- جارچی باشی: ۲۰۷، ۱۸۸، ۱۲۸.
- جبه دار باشی: ۲۵۵، ۲۵۰.
- جلودار باشی: ۲۵۶.
- چاوش: ۱۹۵.
- چاوش باشی: ۲۲۰.
- چاشنی گیر باشی: ۸۶.
- چاهجویان: ۱۹۶.
- چرخچی: ۱۷۴، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۰۸، ۱۰۶.
- چرخچی باشی: ۱۱۲.
- چرخچی قراول: ۱۰۷.

- چرخچی گری: ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۲۸.
- حکیم خاصه شریفه: ۶۶.
- خادم باشی گری آستانه مقدسه امام ثامن (ع): ۵۴.
- خزینه دار: ۱۲۷.
- خلیفه الخلفا: ۳۰، ۴۰، ۹۸.
- داروغه: ۱۴۴.
- داروغه دفترخانه همایون: ۱۵۱.
- داروغه فراش خانه: ۲۳۸.
- داروغگی: ۱۳۱، ۲۵۴.
- دواتدار: ۲۵۴.
- دیوان بیگی: ۲۳۴.
- دیوان بیگی گری: ۱۱۹، ۲۵۱.
- رکابدار باشی: ۱۷۲.
- زرگر باشی: ۱۴۴.
- ساروقچی: ۱۴۴.
- ساروقچی باشی: ۱۴۴.
- سپهسالار: ۲۱۱.
- سپهسالاری لاهیجان: ۱۵۴.
- سرکارتو پخانه: ۲۵۲.
- سرکار خاصه شریفه: ۸۱، ۱۲۲، ۱۳۳.
- سرکاری توپ: ۱۹۶.
- سفره چی: ۶۴.
- سفره چی باشی: ۹۱، ۲۳۹.
- سنجق بیکیان: ۱۸۳.
- شربت دار: ۱۲۵.
- شیره چی: ۴۲.
- شیخ الاسلام: ۱۲۴.
- صدارت: ۶۰، ۶۱، ۱۲۵، ۲۴۴.
- صدارت آذربایجان: ۸۱.
- صدارت خراسان: ۸۱.
- صدارت شیروان: ۸۱.
- صدرالممالک: ۲۳۶.
- صدر: ۱۲۶.
- صدر خاصه: ۲۳۶.
- ضرابیان: ۱۰۰.
- طیب خاصه: ۸۸.
- عمله تو پخانه: ۱۱۴، ۱۹۶، ۲۵۲.
- غلام خاصه شریفه: ۱۶۹.
- قاپوچی: ۱۲۶.
- قاپوچی باشی: ۶۳، ۲۲۹.
- قاضی اصفهان: ۲۰۲.
- قاضی معسکر: قاضی عسکر: ۷۲، ۹۷، ۱۲۰.
- قراول: ۲۹، ۳۵، ۶۴.
- قراولی: ۱۷۳.
- قورچی، قورچیان: ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۹۲، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۸.
- قورچی باشی: ۷۲، ۷۴، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۷.
- قورچیان خاصه شریفه: ۷۰.
- قورچیان یراق: ۸۵.
- قورچی باشی: ۶۰، ۱۴۰.
- قورچی باشی تیرو کمان: ۸۵، ۱۵۱.
- قورچی ترکش: ۲۵۸.
- قورچی تیرو کمان: ۸۶، ۹۱.
- قورچی سپر: ۲۵۵، ۲۵۹.
- قورچی شمشیر: ۱۶۹.
- قورچی قوللر آقاسی: ۷۳، ۷۷، ۱۳۵، ۱۶۵.
- قورچی قیچاچی باشی: ۲۰۴.
- کتاب دار: ۲۶۹.
- کتاب دفترخانه: ۱۷۸.
- کشیک نویس: ۲۵۰.
- کشیکچی باشی: ۲۵۶.

- وزارت اعظم (عثمانی): ۱۴۹، ۱۴۲، ۲۱۰.
- وزارت دیوان اعلی: ۴۶، ۵۱، ۵۷، ۱۱۲، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۷.
- وزارت رشت: ۲۵۰.
- وزارت قزوین: ۲۵۰.
- وزارت کل خراسان: ۱۸۹.
- وزارت گیلان: ۱۵۴.
- وزارت لاهیجان: ۲۵۰.
- وزارت محال وقفی: ۲۵۸.
- وزیر آذربایجان: ۲۲۰.
- وزیر اصفهان: ۲۴۸.
- وزیر اعظم: ۲۱۰، ۲۲۰.
- وزیر دیوان: ۹۶.
- وزیر دیوان اعلی: ۶۴، ۹۷، ۱۰۴، ۱۷۵.
- وزیر غلامان: ۲۰۱، ۲۲۵.
- وزیر قزوین: ۱۹۷.
- وزیر گیلان: ۱۹۷.
- وزیر قورچیان: ۶۲.
- وزیر قورچیان عظام: ۲۰۳.
- وزیر ناظر: ۲۴۷.
- وکیل دیوان: ۱۲۷.
- وکیل دیوان اعلی: ۵۱.
- یساقچی باشی: ۲۰۷.
- یساقچی باشی گری: ۲۵۰.
- یساولی باشی: ۸۸، ۱۳۹، ۱۷۶.
- یساول صحبت، یساولان صحبت: ۵۴، ۲۰۹.
- ینکچری: ۷۷، ۲۱۹.
- ینکچری آقاسی: ۲۱۹.
- یوز باشی، یوز باشیان: ۷۳، ۱۱۸، ۲۱۷، ۲۳۹.
- یوز باشیان عظام: ۷۳.
- یوز باشی غلامان خاصه شریفه: ۲۴۶.
- یوز باشی گری: ۲۰۳، ۲۵۰.
- کلانتری: ۱۰۴.
- کوتوال، کوتوالی: ۶۶، ۸۷.
- لله: ۵۴.
- للگی: ۵۴، ۶۱، ۶۲.
- متولی عتبات عالیات: ۲۲۹.
- مستوفی الممالک: ۱۲۷، ۱۷۸.
- مستوفیان عظام: ۲۱۱.
- مستوفی بقایا: ۹۶.
- مستوفی خاصه: ۲۲۵.
- مستوفی دیوان اعلی: ۸۷.
- مستوفی سرکار خاصه: ۲۰۲.
- مستوفی شیراز: ۱۰۴.
- مشرف خزانه: ۱۲۹.
- معیر الممالک: ۱۱۸.
- منشی دیوان اعلی: ۶۶.
- مهرترکاب خانه: ۲۵۸.
- مُهردار: ۴۵، ۶۱، ۶۳، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۵۲.
- مهردار مهرشرف نفاذ: ۱۴۲، ۲۴۵.
- مهرداری: ۱۰۴.
- میرآخور باشی: ۲۰۰.
- میرشکار: ۱۶۸.
- میرشکار باشی: ۲۰۷، ۲۴۵.
- مین باشی، مین باشیان: ۱۵۶، ۱۹۶.
- ناظر: ۱۵۱.
- ناظر بیوتات: ۸۸، ۲۳۳.
- ناظر بیوتات خاصه شریفه: ۲۵۲، ۲۵۸.
- ناظر دواب: ۲۵۹.
- نظارت دفترخانه: ۲۵۰.
- نیابت رتق و فتق اوقاف: ۱۹۲.
- نیابت صدارت: ۸۰.
- وزارت اصفهان: ۲۵۱.

لغات - ترکیبات - اصطلاحات

- اخراجات عشر: ۱۳۷.
 ازناوران: ۷۹.
 اسبان خاصه شریفه: ۶۳.
 الوس: ۶۹.
 امرای منقلای: ۶۴.
 اوجاق: ۶۱.
 اویماق: ۱۴۱، ۱۳۴، ۳۴.
 ایلخی شاهی: ۱۰۶.
 ایلغار: ۶۵، ۶۴، ۶۳.
 باب الالبواب: ۲۱.
 بیت اللطف: ۶۲.
 بیلاقات: ۷۰.
 بیلداران: ۲۵۲.
 بیوتات: ۲۱۲، ۱۳۹.
 پای انداز: ۲۰۱.
 پای انداز گستردن: ۲۰۱.
 پیره: ۱۰۸.
 پیشخانه همایون: ۱۶۲.
 ترجمان: ۱۴۲.
 تمضا: ۲۲.
 توپ حیرت (نام توپ): ۲۵۲.
 توحید خانه: ۱۳۴.
 تیول: ۲۳۳، ۶۹، ۶۰.
 جبه خانه: ۱۳۹.
 چاهجویی: ۱۵۹.
 حق التولیه: ۱۳۷.
 حواله دفتری: ۲۱۲.
 خزانه عامره: ۱۰۵.
 دستور نامچه: ۲۰۴.
 دفاتر خلود: ۶۲.
 رقبات مکتسبی: ۱۹۲.
 زبان گیری: ۱۶۵.
 زرجدید عباسی: ۱۹۶.
 سقرلاط: ۲۶.
 سنجق: ۱۸۴.
 سنوزنامچه: ۲۰۶.
 سیه: ۱۹۱.
 سیه پیش بردن: ۱۹۶.
 سیورغال: ۱۹۱، ۱۰۴.
 شاهی سیونی: ۱۷۲، ۱۴۱.
 شکار جرگه: ۶۹.
 شیر حاجی: ۲۵۳.
 شیلان: ۲۴.
 فرود برات: ۲۱۲.
 قدرانداز: ۱۵۶.
 قلندر: ۱۵۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۶۶.
 قوشخانه: ۱۳۴.
 قول: ۱۶۸.

- کلاه سمور: ۱۹.
 کوچ بر کوچ: ۱۹۴.
 کوچ بند: ۱۲۳.
 مالوجها: ۱۳۷.
 منقلا: ۲۲۸، ۶۴، ۴۲، ۴۱.
 میدان جرید: ۶۲.
 نان گاوارسه: ۲۴.
 نشاط آب پاشان: ۱۹۵.
 یراق مجلس و حرب: ۸۵.
 یورت: ۹۳.
 یورت شیروانی پوش: ۹۳.

«فهرست کتابها»

- احسن التواریح: ۲۷.
 بحر الفوائد: ۳۱، ۲۷، ۱۶.
 بحر الانساب: ۱۶، ۱۵، ۱۶.
 جهان آرا: ۱۶، ۱۹، ۲۷، ۸۵.
 حبيب السیر: ۱۶، ۲۱، ۲۷، ۳۱.
 تاریخ سلاطین ترکمان: ۲۶.
 صفوة الصفا: ۱۶، ۱۹، ۲۱.
 عالم آرا: ۲۵، ۳۱، ۱۲۸، ۲۵۱.
 فتوحات امینی: ۲۱، ۲۷.
 تاریخ گزیده: ۳۱.
 لب التواریح: ۳۱.
 نفحات الانس: ۲۱.

انتشارات علمی منتشر کرده است:

مجله سخن (۲۶ مجلد)

دکتر پرویز ناتل خانلری

فرهنگ ایران زمین (۱۳ مجلد)

ایرج افشار

یادداشتهای قزوینی (۵ مجلد)

ایرج افشار

تاریخ انقلاب مشروطیت (۳ مجلد)

دکتر مهدی ملک‌زاده

فردوسی‌نامه (۳ مجلد)

سید ابوالقاسم انجوی شیرازی

احوال و آثار خوشنویسان (۲ مجلد)

دکتر مهدی بیانی

سفرنامه شیکاگو

به کوشش همایون شهیدی

منتخب التوار یخ

میرزا ابراهیم شیبانی (صدیق الممالک)

فرهنگ فنی دانشگاهی انگلیسی - فارسی

نادر گلستانی داریانی

فرهنگ فنی دانشگاهی آلمانی - فارسی

نادر گلستانی داریانی

گلچین جهانبانی

محمد حسین جهانبانی

کلیات فلسفه اسلامی

غلام حسین آهنی

مجموعه آثار میرزا ملکم خان

استاد محیط طباطبائی

دیوان مشتاق

حسین مکی

تاریخ بیست ساله ایران (جلد هفتم)

حسین مکی

تاریخ بیست ساله ایران (جلد هشتم)

حسین مکی

دیوان عاشق

حسین مکی

تاریخ جنبش سرداران

عبدالرفیع حقیقت

تراژدی فاوست

حسن شهباز

گیتانجالی

حسن شهباز

کاندید

حسن شهباز

کمدی انسانی

حسن شهباز

یاد و یادبود

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

فرمانفرمای عالم

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

فرهنگ اشعار حافظ

دکتر محمد علی رجایی بخارایی

سرنی (۲ مجلد)

دکتر عبدالحسین زرین کوب

زندگانی شاه عباس (۳ مجلد)

دکتر نصر... فلسفی

تاریخ صفویه

دکتر احسان اشراقی

قصه‌ها و افسانه‌ها

لیلی گلستان

مکتب شمس

سید ابوالقاسم انجوی شیرازی

تاریخ کرمان

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

دیوان حافظ

احمد سهیلی خوانساری

سفرنامہ الموت

علی محمد ساکی

مازندران

عباس شایان

